بسمه تعالی شأنه

جلد دویم کتاب خیرات حسان

از مؤلفات جناب جلالتمآب اعتماد السلطنه محمد حسن خان وزیر انطباعات و دار الترجمه خاصه همایونی و غیره

دام اقباله العالی

قیمه ۵ قران

بسم الله الرحمن الرحيم

بعد الحمد لله والصلوة نگارندهٔ این اوراق کو بدچون در سال گذشته جلد اول کتاب خیرات حسان را تألیف و طبع نموده نسخهٔ از آن برای جناب عالم ادیب و فاضل اریب سید محمد ذهنی افندی دام ایام افاضاته مؤلف کتاب مشاهیر النساء که در حقیقت اساس خیرات حسان است فرستاده و اهدا کرده و از جناب مشار الیه درخواست نمود که ترجمهٔ حال خود را مرقوم و ایصال دارند تا در کتاب نامبرده انشاء الله ناصری در ضمن تراجم احوال علمای عظام و کبار فضلا درج شود آنجناب از مطالعهٔ آن کتاب زاید الوصف اظهار انبساط کرده مراسلهٔ بزبان ترکی عثمانی مشتمل بر تشکر و امتنان و مجملی از ترجمهٔ حال و مصنفات خود بنگارنده نگاشته که عین آن با غیرها با ترجمهٔ فارسی در این مقام ثبت مینماید و بهترین تصدیق و تزئین این مجلد میشمارد و سر این نامه را بما فسر آن تمجید و تقدیر بعض متوجه میدارد

صورت

صورت مکتوب جناب سید محمد ذهنی افندی سلمه الله تعالی

حضور عالی منعمانه لرینه

دولتلو افندم حضرتلری

نسم غیر مترقبهٔ الهیه دن اوله رق واصل دست اعزاز و استبشارم اولان التفات نامهٔ عالی منعمانه لری (مشاهیر النسا) نام اثر کمترانه مك زبان شیرین بیان فارسی یه نقلیله نقصاننك جبر و اکمالی مزیت علیاسنی که عبد کمترلرینجه ایفای حق شکرانی مستحیل بر نعمت عظما در مبشر و (خیرات حسان) نام اثر بهتر افضلانه لرندن بر جلد دلپسندك احسان بیورلمش اولدیغی تبشیرینی مشعر و ترجمهٔ حال لچاکرانه م ایله آثار سائرهٔ احقرانه مك سرعت ارسالنی آمر اولمغله حقا که عبد بیمقدارلرینجه مستوجب مسار بیشمار اولمش و اهدا سنه عنایت بیوریلان (خیرات حسان) ایسه قرهٔ عین ابتهاجم اوله رق موضوع موضع افتخار قلنمشدر.

(مشاهیر النساء) مثللو بر اثر ناچیزك ذات اکمل الخبیرانه لری کبی بر نقاد معانی جانب عالیلرندن نظر تقدیر و امعانه التفاته صاحبی اولان بو عبد عاجزه ترتب ایده جك شئ شرمسارلقدن عبارت اولمق لازم کلور ایکن آندن زیاده فرح و انبساط مترتب اولمشدر که بر مؤثرك اثری موقع عالی اعتباره وارمقدن بیوك اومؤثر ایچون نه شرف متصور در؟ معهذا اکر اویله بر کمترین اثر ذات فخیمانه لری کبی (لو کان العلم معلقا بالثریا لناله رجال من فارس) مدح جلیلنه ما صدق بولنان بقعه اهلندن بر دانای دولتمندك لحاظ رغبتلرینه مظهر اولمش و صاحبنی استحقاقندن افزون التفاته سزاوار قیلمشدر.

قولکزك نامبرده اثری انشاء انده مفید اولمغه لایق نام و نامدم یوقدر. کندم عاجز و آثارم ناچیزدر فضیلت و علو منقبت انجق ذات المعی

والحمد لله

واتحميلرنده درلر چاكرلرى لبى مور مقدار برناتوانى خطاب عالى كريمانه
لرينه سزاكورلك حقنامستحق كنزانمده بونجه تلطيفات اجرا بيورمشلردر .

مجرد امر دولتلرينه امتثال اولمق اوزره عرض ايده‌يم كرستن چاكرانم حيثيه‌نك ترجمۀ حالنده اشارت اولنمش اولديغى وجهله قرق اوچ‌رمضان‌دد
مسقط رأسم اولان استانبولده ابتدا لرى دفترخانۀ خاقانيه‌ده و برا الى باب عاليده مجلس والامضبط اوطه سنده ودها صكره مطبعۀ عامره‌ده خدمت كتابت ايله مستخدم اولوب الآن مكتب ملكيۀ شاهانه‌ده علم اصول فقه ومكتب سلطانيه‌ده عربينك نحو وادبيات درسنى ويرمكله مشغولم .
ورتبۀ رسميه‌ده متمايز واوچنجى مجيديه نشاننه حائزم .

عقايددن (المنقذ من الضلال) ورد اهل صليب حقنده (تحفة الاريب)
وادبياتدن (اطواق الذهب) و (نصيحة الأخوان) ترجمه‌لرى آثار مطبوعۀ عاجزانه‌مدن اييه‌ده بونلرك مطبوعى قالمامش اولديغندن
آثار اخيرۀ كمترانه‌مدن مطبوع بولنانلر معروض حضور سامي‌لرى
قلنمشدر . انلرون ايكيسى علم صرفه دائر اولان (المنتخب في تعليم لغة
العرب) ايله آنك مختصرى بولنان (المقتضب من المنتخب) نام اثرلردر.
وبرى علم نحوه دائر (المقتضب في نحو لسان العرب) اسمنده‌كى اثر احقر
ايله ديكرى ده تراجم احوال علما وادبايه دائر هنوز جزء اولى منتشر
اولان الكتاب التراجم‌دردر. وبرى دخى تلخيص المفتاحده وشرح مطول
ومختصرده وحاشيۀ سيدده موجود ابيات وشواهدك شرحى
بولنان (القول الجيد) دردر . وصولنك امر واشعار يله
منتدار بيورملرى توجهات ساميه‌دواورانلرينك بقا
سيله برابر مستدعادر هرحالده امر و فرمان حضرت ولى الأمركدر
٧ جمادى الثانية سنة ١٣٠٥
و ٧ شباط سنة ١٣٠٣

ترجمه

بحضور عالى وبى النعمى

جناب جلالتمآبا

التفات نامۀ منعمانۀ عالى كه از نعم غير مترقبه بود بعز وصول آن
مستبشر گرديد از اينكه كتاب مشاهير النساء را كه از آثار عاجزانه
اين بنده است بزبان حلاوت تبيان فارسى نقل وكسر ونقص آنرا جبر
وتكميل فرموده اند مژدۀ مرتبتى دريافت نمود وبنعمت بزركى نايل آمد
كه اداى شكر آن براى كمترين بنده امرى محال است وچون نسخه از كتاب
خيرات حسان كه از آثار منتخبۀ افاضلانۀ جناب عالى ميباشد مرحمت و
ايصال داشته ومقرر فرموده بودند كه ترجمۀ حال چاكرانه خود را با آنچه
تأليف كرده معجلاً ارسال دارم اين بندۀ بيمقدار نهايت مسرت را حاصل
نموده كتاب مستطاب خيرات حسان را فروغ ديدۀ شادمانى قرار داده
در موقع افتخار نهاد كتاب مشاهير النساء كه محقرتأليفى از اين بنده ميباشد
چون طرف توجه فاضلانۀ شخصى مثل حضرت عالى كه نقاد معانى است
شده وبنظر اعتنا وامعان در آن ديده اند نهايت مسرور كرديده ام
چه شرفى از براى صاحبان آثار بزرگتر از اين نيست كه مسطورات آنها
طرف اعتماد واعتبار صاحبان مقام عاليه ودانشمندان گردد اگرچه
من بنده ميبايست از اين اثر ناچيز خود در آن محضر شرمنده باشم ولى
حضرت عالى كه در حق اهل وطن ايشان لوكان العلم معلقا بالثريا
لناله رجال من فارس نصى صريح است كتاب مشاهير النساء را از بزرگوارى
بقبول وتمجيد خود اختصاص داده ونكارندۀ آن را زياده از حد
استحقاق مورد عنايت وملاطفت فرموده اند
اين بنده را نام ونامۀ نيست كه در خور درج كردن در كتاب نامور دانشوران
باشد خود عاجزم وآثارم ناچيز فضيلت ومحامد بزرك خاص شخص فاضلانۀ

انحضرتست

آنحضرت است که مثل این بنده بیمقداری را شایستهٔ خطاب کریمانه
غالی خود دیده اینهمه ملاطفت را در حق کمترین مبذول داشته اند لکن
محض امتثال امر حضرت تعالی عرض میکنم سنّ این بنده چنانکه در ترجمهٔ
حال جیبکه اشاره شده بچهل و سه رسیده مسقط الرّأس اسلامبول
و در اوایل حال در دفترخانهٔ خاقانی و مدّتی در باب عالی در اطاق
مضبطهٔ مجلس والا و چندی پس از آن در مطبعهٔ عامره برای نگارش
مستخدم بودم اکنون در مکتب ملکیّهٔ شاهانه بتدریس علم اصول
فقه و در مکتب سلطانی بتدریس نحو و ادبیّات عربی اشتغال دارم
و از امتیازات رسمیّه نشان درجهٔ سیّم مجیدی را دارا هستم از آثار
عاجزانهٔ این بنده که بطبع رسیده لکن از نسخه های آنها نمانده ترجمهٔ
کتاب المنقذ من الضّلال است دائر بعقائد و تحفة الأدیب که در
ردّ اهل صلیب میباشد و اطواق الذّهب و نصیحة الاخوان در
ادبیّات
امّا مؤلّفات این بنده که نیز طبع شده و بحضور عالی ایفاد میشود
دو جلد آن المنتخب فی تعلیم لغة العرب و مختصر آن که المقتضب
من المنتخب باشد در علم صرف است کتاب دیگر المقتضب فی نحو
لسان العرب در علم نحو میباشد دیگر کتاب التّراجم است در
شرح احوال ادبا و علما و فقط جزء اوّل آن منتشر گردیده
دیگر القول الجید است در شرح ابیات و شواهد تلخیص المفتاح
و دو شرح آن مطوّل و مختصر و حاشیهٔ میر سیّد شریف
مستدعی است وصول آنها را مرقوم و ببقای توجّهات سامیه
ممنونم فرمایند و در هر حال امر و فرمان حضرت
ولی امر است .

٧ جمادی الثّانیه سنه ٣٠٥
٧ شباط سنه ٣٠٣

حرف الزّاء

زائیه

شاعره بوده است اصفهانیه و طبع دقیقی داشته صاحب کتاب موسوم به آفتاب
عالمتاب او را بپاک نهادی ستوده در کتاب نشتر عشق و نتایج الاذکار و شمع
انجمن وصف استعداد و مهارت او نگاشته شده این شعر مسطور در ذیل از وست

خوردن خون دل از چشم تر آموخته ام | خون دل خورده ام و این هنر آموخته ام
کار من نیست بجز خون جگر خوردن نیست | طرفه کاری که بجز خون جگر آموخته ام
شیوهٔ عاشقی و رسم نظربازی را | همه از مردم صاحب نظر آموخته ام

زبراء

جاریه بوده و حضرت امیر المؤمنین علی علیه السّلام او را آزاد فرموده و او از
آنحضرت بعضی احادیث روایت نموده است

زبراء

جاریه بوده است که بنی عدی او را آزاد کرده و از حفصه حدیث روایت نموده است

زبیدهٔ امّ جعفر

دختر جعفر بن ابی جعفر المنصور است و پدرش بجعفر اکبر اشتهار دارد و زبیده خود
زوجهٔ هرون الرّشید خلیفهٔ عبّاسیه بوده و چندان خیرات و مبرّات و بذل عطیّات
نموده که بوصف در نیاید جدّ او ابو جعفر منصور دوّمین خلیفهٔ عبّاسیه و بانی شهر
بغداد است شوهر و ابن عمّ او هرون پنجمین خلیفهٔ عبّاسیه و مجدّد رسوم دارسهٔ فنون
و علوم میباشد جشن عروسی زبیده و عروسی بوران زوجهٔ مأمون که شرح حال او پیش
نگاشته آمد از جشنهائی است که در اسلام بندرت نظیر آن گرفته شده در موقع این
عیش و شادمانی بپا اوانی زر پر از سیم و ظروف نقره مملوّ از درّ یتیم و نافه های مشک
اذفر و طبله های عود و عنبر بعطارفت و هدایا و تحف بسیار نیز از هر طرف آمد
گویند در شب عروسی پیرهنی مرصّع بجواهر برای زبیده ترتیب داده بودند که جوهریان
صرّاف و نقّاد از تقویم آن اظهار عجز مینمودند عجبا نکه این خوش بختیها وقتی مبدّل
به بدبختی گشت و چون روزگار طومار خلافت هرون در نوشت نوبت تنزّل و انحطاط
در رسید و محمّد امین پسر زبیده در جنگ با عساکر عبد الله مأمون برادر پدری خود

مقهور و مقتول گردید روزگار زبیده سیاه شد و حالش تباه و هانا که اسباب این سینا روزی را خود روزی فراهم اورده و از روی لجاج خویش را باین بلا مبتلا کرد ادیب بارع شهاب الدین عبد الله شیرازی در کتاب وصاف الحضرة گوید هرون الرشید روزی با ملکهٔ مملکت و عقیلهٔ دولت خود یعنی زبیده بملاعبت شطرنج دفع ملال و تطییب خاطر میکرد مراهنه را شرط آنکه غالب بر مغلوب حکم نافذ و روان باشد و هرچه اقتراح رود اسعاف لازم ان در دست اول هرون غلبه کرد زبیده را فرمود تا پیراهن و کسوتی که رقوم انسان حاوی باشد خلع کرده در مقابلهٔ نظر هرون الرشید بایستد زبیده چندانکه استعفا کرد مفید نیامد بناکام امتثال امر بر حسب مشروط بنمود ثانی الحال زبیده غالب آمد گفت ملتمس انست که با فائزهٔ حبشیه که کنیز مطبخ جوارحی بود جمع شوی هرون از سماجت خلقت و دمامت صورت او انفت داشت شفاعت کرد تا در معرض ابن الناس از جواهر نفیس و یاقوت ابدار چندانکه در حوصلهٔ آرزو گنجد برد ارد زبیده گفت اگر تمامت خزائن مبذول افتد و در ملک اشتراک دهد مقبول نخواهد بود بر مقتضی شرطی که رفته قیام واجبست و دفع را محل غیر قابل هر چند هرون در شفاعت بیشتر زد زبیده افصاح الحاح و ادراج لجاج که یوغر القلوب و ینتج الحروب صفت را در زیادت کرد هرون با فائزه مجتمع شد بتقدیر الهی از فاروره اصلاب او قطراتی که بفضل هضم رابع مستعد ان بود که بتقیهٔ نوع را مبداء شخص بکر گردد در مقعر رحم شهوق یافت و قوت ماسکه بمحافظت آن قیام نمود و آناء ثم جعلنا النطفة علقة فخلقنا العلقة مضغة فخلقنا المضغة عظاما فکسونا العظام لحما بوسائط تاثیرات اجرام علوی آن ابهر نیر انشاء خلقی دیگر رسانید فتبارک الله احسن الخالقین هنگام میقات وضع حمل و زمان نفاس قابله مامون میمون انفاس از مضیق عدم در فضاء وجود آمد چون از حضیض رضاع بیفاع تمیز رسید دلائل نجابت و شمائل شهامت از حرکات و سکنات او ظاهر بود (والجواد عینه فراره)

ابقنت ان جبال الشمس تدرکنی لما بصرت بخیط الابیض الیقق

روزی شخصی تمنی بحضرت خلافت اورده ند و بر دعوی باطل اصرار نمود او را در عذبات عذاب کشیده بیساط سطوت تعریکی کردند چون تعذیب ضربی تقدیم یافت

بصباح و عویل و ندبه طویل در آمد مامون در درشتی برادران موضعی خامل و موقفی نازل ایستاده بود همتی را گفت فاصبر کما صبر اولو العزم من الرسل هرون از سرعت ذکا و فطنت و دها و حنکت او متعجب شد و شفقت ابوت در حرکت آمد گفت صدق رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اذ قال اولادنا اکبادنا بعد از ان یوما فیوما محبت و تربیت در حق او مزید میپذیرفت تا مامون در کل علوم بر اقران فایق شد و باداب و مراسم ملوکانه از فروسیت و میدان داری بر برادران غالب چون هرون دعوت حق را اجابت کرد زبیده خواست که محمد امین پسرش در مسند خلافت قائم مقام باشد اما زید و اراید و لا یکون الا ما ارید میان برادران بکرات محاربت رفت و در تاریخ دولتین کیفیت ان احوال مشروح است چون محمد امین بقتل امد و دعاء خلافت او را ملائکه باشارت من وافق تامینه تامینهم امین تکفتند زبیده نفسهاء سرد چون باد خزان از جگر جوشیده برکشید و گفت ما اقعدنی بهذا الیوم الا یوم قیامی باللجاج مع ابیک انتهی خلاصه زبیده بعد از کشته شدن امین طرف تعدی و تحقیر طاهر ذو الیمینین قاتل امین گفت و عریضه بمامون نوشت که صورت ان از قرار ذیل است

کل ذنب یا امیر المؤمنین وان عظم صغیر فی جنب عفوک وکل زلل وان جل حقیر عند صفحک وذلک الذی عودک الله فاطال مدتک وتمم نعمتک وادام بک الخیر ودفع بک الشر هذه رقعة الوالدة التی ترجوک فی الحیوة لنوائب الدهر وفی الممات لجمیل الذکر فان رایت ان ترحم ضعفی واستکانتی وقلة حیلتی وان تصل رحمی وتحتسب فیما جعلک الله طالبا وفیه راغبا فافعل وتذکر من لو کان حیا لکان شفیعی الیک

واشعار ذیل را که از نتایج فکر خود زبیده است نیز در اخر عریضه نگاشت

لخیر امام قام من خیر عنصر و افضل راق فوق اعواد منبر
و وارث علم الاولین و فخرهم الی الملک المامون من ام جعفر
کتبت و عینی تستهل دموعها الیک ابن عمی من جفونی و محجری
اصبت بادنی الناس منک قرابة و من زال عن عینی فقل تصبری
اتی طاهر لا طهر الله طاهرا فما طاهر فی فعله بمطهر
فابرزنی مکشوفة الوجه حاسرا و انهب اموالی و احرق ادوری

یعز علی هارون ما قد لقیته | و ما نالنی من ناقص الخلق اعور
تذکر امیر المؤمنین قرابتی | فدیتك من ذی قربة متذکر
فان کان ما ابدی لامر امرته | صبرت لامر من قدیر مقدر
وان کان ما قد کان منه تعدیا | علی امیر المؤمنین فغیر

این عریضه بواسطهٔ جاریهٔ خالصه نام بمأمون رسید و پس از خواندن بشدت بگریست و گفت من بایدهمان عبارت را که حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام وقت شنیدن خبر قتل عثمان فرمود بگویم والله العظیم که من چنین حکمی نکرده و از این کار خشنود نیستم بعد از آن مأمون طاهر را نفرین کرد و تسلیت نامه بزبیده نوشت و اموال المغصوبه او را مسترد ساخت و از این عریضه معلوم میشود که زبیده علاوه بر کمالات نفسانی در ادبیات و انشاد اشعار مرتبتی عالی داشته است

از [illegible] رکوا ریهای زبیده اینکه روزی عربی او را مخاطب نموده این دو شعر بگفت

ازبیدة ابنة جعفر | طوبی لسائلك المثاب
تعطین من رجلیك ما | تعطی الاکف من الرغاب

کنانی که در خدمت زبیده بود نخواستند عرب را اذیت کنند او خود مانع شد و گفت قصد این بیچاره مدح بوده از عهدهٔ ادای آن بر نیامده شنیده است که گفته اند شمالك اندی من یمین غیرك خواسته است نظیر این مضمون را بنظم آرد قصور خیال او را از دقیقهٔ دیگر غافل نموده بعد از آن امر کرد جایزهٔ باو بدهند و او را بر لغزشی که در شعر اتفاق افتاده واقف سازند تا منتشر نسازد

نباید دانست که مأمون پسر عم زبیده بوده چه این خلیفه پسر هارون است و هرون پسر محمد المهدی ابن ابی جعفر المنصور میباشد و زبیده چنانکه پیش ذکر شد دختر جعفر بن ابی جعفر المنصور بود و طاهر ذو الیمینین که زبیده از او شکایت کرده ابو الطیب طاهر بن الحسین یکی از امراء معروف عباسیه بوده و در حقیقت فتح و غلبهٔ او بر عساکر امین مأمون را بخلافت نایل نموده و در ازای این خدمت حکمرانی خراسان یافته و آل طاهر از نژاد و صلب او میباشند گویند در یکی از محاربات با دست چپ ضربتی بشخصی زده و او را دو نیمه کرده لهذا معروف به ذو الیمینین شده و در حق او گفته اند کلتا یدیك

یمین حین تضرب و چون یك چشم داشته شاعری گفته است

یا ذا الیمینین و عین واحده | نقصان عین و یمین زائده

ادیب فاضل کامل محمد ذهنی افندی مؤلف کتاب مشاهیر النساء بمناسبت شکوه جشن عروسی زبیده شرحی از جشن مزاوجتی که سلطان مراد خان برای پسر ایلدرم بایزید خان گرفته نوشته گوید یکی از ولایم بزرگی که در اسلام داده شده ولیمهٔ عروسی ایلدرم بایزید خان است که در سال هفتصد و هشتاد و سه اتفاق افتاده و سلطان خاتون دختر قرمان اوغلی علی بیك را در سلك ازدواج در آورده و جشن این مناکحت را تالی بلکه مقدم بر جشن عروسی بوران و زبیده باید دانست در این سور کلیهٔ ملوك اسلام و امرای اطراف دعوت شدند و ایلچی هر یك با هدایای ملوکانه بدربار سلطان امد و از امرای مشهور عثمان غازی اورنوس بیك در این موقع صد نفر غلام و صد نفر کنیز نقد بهم کرد در دست ده نفر غلام که مقدم بر سایر بودند طبقهای نقره بود پر از طلا و در دست ده غلام دیگر که در عقب ده غلام اولی بودند طبقهای طلا بود پر از نقره و هشتاد غلام دیگر هم شمعدانهای نقره و مشربهها و لگنها و ابریقها و سایر اوانی نقره در دست داشتند و بنا بر مسطورات تاریخ منجم باشی ایلچیهای سلاطین از دیدن پیشکشی غازی اورنوس بیك از هدایای خود شرمنده شدند و سلطان هدایای اورنوس بیك را بتوسط ایلچی سلطان مصر برای سلطان مصر فرستاد و هدایای سلطان مصر را باورنوس بیك عطا فرمود و تقادیم سایر ملوك را بامرا و علما و صلحا بذل کرد

زبیده خانم

از بنات خاقان خلد آشیان فتحعلی شاه طاب ثراه و از بطن ماه آفرین خانم شیرازیه بوجود آمده از عقایل عارفات و کرایم شاعرات بشمار میاید نواب اشرف افخم والا عضد الدوله سلطان احمد میرزا دام اقباله شرح حال خود را مشار الیها را از قرار ذیل نگاشته اند

زبیده خانم زبیدهٔ عصر خویش و در سلك نساء عارفه منسلك و از مریدهای مرحوم حاجی میرزا علینقی همدانی است لکن وقتی از اوراد و اذکار فراغت دارد

در حسن خلق بدرجه‌ای که در مدت شصت سال توقف همدان با وجود همه قسم ریاست
و نفاذ حکم احدی از و رنجیده علاوه بر زیارت حرمین شریفین بیست کرت بعتبات
عالیات عراق عرب و ده مرتبه بمشهد مقدس مشرف گشته و هرگز در اسفار تجملات
ظاهری با خود نداشته کثیراً بذل و بخشش مینماید اما در خفا و بطوری که هیچکس
نداند فقرا و مساکین و سادات و طلاب و ارباب استحقاق از عرب و عجم از جود و کرم او
در سفر و حضر بهره‌مند گردیده سائلی را هرگز محروم نکرده است از منافع املاک و
مقرری خود همه ساله مقداری و مبلغی برای مخارج شخصی خود موضوع میکند و باقی را
مخصوص انعام و اطعام ارامل و ایتام و درماندگان و بینوایان مینماید حتی الامکان
از شب زنده‌داری و ریاضت بدنی و ترک لذت فروگذار نکرده پیوسته در کار تزکیهٔ
نفس میکوشد بعضی کرامات از و حکایت میکنند آنچه من خود مشاهده کرده‌ام این است
که وقتی در سفر مشهد مقدس با این شاهزاده خانم مقدسه همسفر بودم و هوا نهایت
گرم بود در منزل میامی دو نفر از زوار که مریض بودند محتاج بریخ شدند قدری
یخ پیش آبدار من بود شاهزاده خانم فرستاده برای مریضها یخ خواست قدری از آن
فرستادم ثانیاً آدم ایشان آمد و یخ خواست من پیغام دادم که هوا گرم است و برای
خودمان لازم میباشد جواب دادند یخ برای همراهان ناخوش لازمتر است مضایقه
نکنید فردا یخ فراوان برای شما خواهد رسید آنچه یخ حاضر بود دادم اما هیچ
گمان نمیکردم که باین زودی بتوان یخ تحصیل نمود صبح همان شب نواب نیر الدوله پرویز
میرزا حاکم سبزوار باستقبال ما آمده و یخ زیادی همراه آورده بود آن وقت از صفای
ضمیر شاهزاده خانم نهایت متعجب شدم و دانستم که خیرات حسان نیز بکرامت و احسان
صاحب مقامات میشوند باز وقتی در مشهد مقدس بدیدن آن مقدسه رفتم تنباکوی
ایشان را بد دیدم یک کیسه تنباکوی خوب برسم نیاز فرستادم سه روز بعد سه کیسه
تنباکو مرحوم آصف الدوله برای من فرستاد خلاصه علیخان نصرة الملک پسر رستمخان
قراگوزلو بشرف همسری زبیده خانم نایل شد و حسین خان حسام الملک که از امرای بزرگ
دولت علیهٔ ایران و صاحب منصب امیر تومانی و حکمران کرمانشاهان است از ایشان بوجود
آمده حالا تقریباً هشتاد سال از عمر آن عقیله گذشته و اسباب عزت و احترامی که برای

او

او فراهم بوده کمتر کسی را نظیر آن روی نموده از خصایص او این است که در ناخوشیها
بطبیب رجوع نمیکند آنچه را از مرشد خود شنیده معمول میدارد یا باستخاره کار
میگذارد از ابنیهٔ خیریهٔ او کاروانسرا اینست مذکور بوضع مخصوص برای اقامت زوار
در قریهٔ تاج آباد که متعلق است باحفاد مرحوم حاجی ملا رضا همدانی روح الله
روحه این کاروانسرا ابتدا که مرشد خود مرحوم حاجی میرزا علینقی و بگفتهٔ ایشان
بنا کرده و قریب ده هزار تومان خرج آن شده نیز پلی در نزدیکی روان کرد و عظیمی
از آنجا دو انس ساختند نواب اشرف والا احتشام الدوله سلطان اویس میرزا
که اوان ساختن این پل در همدان حکومت داشتند در مخارج این پل شرکت کرده‌اند
بقعه و صحن امامزاده یحیی واقعه در همدان را حسام الملک بخواهش ایشان عمارت
کرده و مبلغی مصروف داشته چون مرحوم حاجی میرزا علینقی طیب الله مضجعه مرشد
زبیده خانم در همدان در بقعهٔ باباطاهر معروف مدفون شده هر سال زبیده خانم
مبلغی بمصرف روشنائی آن بقعه و خرج قاری و متولی و غیره میرساند و دودانگ
از قریهٔ لالجین ملکی خود را وقف کرده که حاصل آن را در کربلای معلی صرف تعزیه
داری و روشنائی کنند تخلص زبیده خانم جهان است و اشعار مسطوره در ذیل
نمونه‌ایست از لآلی و درر منظومهٔ آن طبع روان

گفتند خوش در گوش دل چون عاشقی دیوانه شو
گر وصل او خواهی ز خود بیگانه شو بیگانه شو
در عشق او گر صادقی باید بسوزی خویشتن
در شعلهٔ عشقش دلا پروانه شو پروانه شو
اندر دل هر عارفی زین می بود میخانه‌ها
خواهی دلا عارف شوی میخانه شو میخانه شو

ولها

در شب هجران گدازم همچو شمع	روز وصلت سرفرازم همچو شمع
در رهت استاده ام از روی شوق	تا بپای جان ببازم همچو شمع
از غمت با آتش هجران همی	گه بسوزم گه بسازم همچو شمع

ولها

ولها

خواهم از ساقی مهوش تا نماید لطف عام ‏ هر زمان دیزد بکام خشك من جامی دگر
گرچه نتوان لنگ لنگان تا نهم در کوی دوست ‏ لطف او گر شامل آید می نهم گامی دگر

ولها

درده بمن ایساقی زان می دو سه پیمانه ‏ کز سوز درون گویم شعری دو سه مستانه
خواهم که درین مستی خود نیز روم از یاد ‏ غیر از تو نماند کس نه خویش و نه بیگانه
از عشق رخ جانان گشته است جهان حیران ‏ مستانه سخن گوید این عاشق دیوانه

نگارنده گوید زبیده خانم در این اواخر (در حدود تاریخ تالیف اینکتاب) درگذشت ونام نیك و آثار خیریه او بماند روانش شاد و با اولیا و نیکان محشور باد

زبیدهٔ اسلامبولی

بنا بر مسطورات تاریخ مرادی این زن دختر اسعد افندی بن اسمعیل افندی شیخ الاسلام واز نساء مشهورهٔ اسلامبول است در علوم فقه و لغت و ادبیات مهارتی داشته شعر فارسی و ترکی را بخوبی میسرود و صاحب مضامین بکر بوده سلاطین و وزرا اواخر مائه دوازدهم هجریه را مدح نموده است بیشتر وقت خود را بمطالعهٔ کتب میگذرانید واشعار خود را مدون کرده چون پدرش اسعد افندی و برادرش شیخ الاسلام شریف افندی نیز شعر میگفته اند دیوان او را به دیوان خود ملحق کرده یعنی در یك مجلد قرار داده اند بعد از آن کتاب این وضع را رسم کرده در استکتاب اشعار این پدر و پسر و دختر اول گفتهٔ اسعد افندی و بعد ابیات شریف افندی و در آخر دیوان زبیده را مینویسند مشار الیها از درویش افندی نقیب الاشراف که از صدور آن عصر بوده زنی گرفته است و پسرش که فطنت تخلص داشته نیز از مشاهیر شعرا شمرده میشود این زن در ماه ذیقعدهٔ سال هزار و صد و نود و چهار هجریه وفات نموده و در قبرستان ایوب مدفون شده است
این بود شرحی که صاحب تاریخ مرادی در حق زبیدهٔ اسلامبولی نوشته اما بعقیدهٔ ادیب فاضل محمد ذهنی افندی مصنف کتاب مشاهیر النساء فطنت هانم زبیده نه پسر زبیده و گوید ترتیبی هم که در استنساخ دواوین مسطوره ذکر شد خلاف

مشهور

مشهور است

زبیده آغای جلایر

از زوجات سلطان حسین میرزای بایقرا بوده و فرزندان بسیار از و بوجود آمده است

زرقاء بنت عدی

زنی بوده است از اهالی کوفه در جنگ صفین حضور داشته و لشکریان حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام را بجنگ با معاویه تحریض مینموده در باب سی و ششم کتاب مستطرف که از عفو و گذشت سخن مینماید حکایتی از حلم معاویه ذکر کرده ضمنا گوید زرقاء بنت عدی در جنگ صفین اصحاب امیر المؤمنین علیه السلام را بقتال ترغیب میکرد و میگفت ایها الناس ان المصباح لا یضیئ فی الشمس وان الکواکب لا تضیئ مع القمر وان البغل لا یسبق الفرس و لا یقطع الحدید الا بالحدید الا من استرشدنا ارشدناه و من سألنا اخبرناه ان الحق کان یطلب ضالته فاصابها فصبرا یا معشر المهاجرین والانصار فکانکم (فکانی بکم) وقد التأم شمل الشتات وظهرت کلمة العدل و غلب الحق باطله فانه لا یستوی المحق والمبطل افمن کان مؤمنا کمن کان فاسقا لا یستوون فالنزال النزال والصبر الصبر الا وان خضاب النساء الحناء وخضاب الرجال الدماء والصبر خیر الامور عاقبة ائتوا الحرب غیر ناکصین فهذا یوم له ما بعده
یعنی ای مردم چراغ در نور آفتاب روشنی ندهد و ستارگان را در تابش ماه فروغی نباشد و استر بر اسب پیشی نگیرد و آهن جز با آهن بریده نشود بدانید و آگاه باشید که هر کس طلب ارشاد از ما نمود او را براه رشاد رسانیدیم هر کس چیزی از ما پرسید جواب مسئلتش براندیم همانا حق گمشدهٔ خود را می جست پیدا کرد ای مهاجرین و ای انصار صبر کنید و پای دارید گوئیا می بینم که خلاف و نفاق از میان شما برداشته شده و اتفاق حاصل است کلمهٔ عدل ظاهر گردیده و حق بر باطل غلبه کرده و کسیکه از پی حق است با آنکه جویای باطل است یکسان نیست آیا کسیکه مؤمن بوده مثل کسی است که بفسق گذرانیده البته برابر نخواهد بود پس زنهار آماده کارزار باشید و بکوشید و ثبات بورزید

وبدانید

و بدانید که خضاب زنان با حنا است و خضاب مردان با دماء و صبر عاقبة
بهترین کارها بجنگ شتابید پیش از آنکه روی بگردانید که امروز افردای
از دنبال است و این جهاد را اجرای در پی

کویند این رامین نیز مغنیهٔ محبوبه داشته زرقاء نام و در تزیین الاسواق
تالیف حکیم داود انطاکی داستان عجیبی از وی ذکر شده است و زرقاء جدهٔ
مروان بن حکم بوده و قبل از آنکه زوجهٔ ابوالعاص بن امیه شود فواحش
مینموده و زانیات را بخانهٔ خود راه میداده همینکه زانیهٔ تازه بخانهٔ او
می‌آمده برای اعلام بطالبین علمی بالای خانه نصب میکرده بنابراین او را
زرقاء صاحب رایات هم میگفته اند و محض تخفیف حکم و مروان آنها را
بنو زرقاء مینامیده اند

زمرد خاتون

مادر الناصر لدین الله خلیفهٔ عباسی بوده و ظن غالب آنکه در مشهد مقدس
در روضهٔ رضویه بعضی ابنیه بحکم او ساخته شده و آثار آن هنوز باقی
باشد و تشیع الناصر لدین الله این خیال را تائید مینماید و تاریخ نیز
توافق میکند

زمرد

دختر ابرقی محدثهٔ متبحره و زوجهٔ مولانا اثیر الدین و مادر نضار است که شرح
حال او بیاید اثیر الدین از مشاهیر مائهٔ هفتم هجری بوده است زوجهٔ او
زمرد نزد علما و محدثین معتبر و نامی استماع حدیث کرده و بمقامی رسیده
که طلبهٔ این فن شریف از وی تلقی اخبار و تحمل روایات مینموده اند
از محدث ابرقوهی و دمیاطی و ابن صواف و ابن السقطی و عجوبی عبد القادر بن
الضبعی و زینب الاسعردیه که شرح حال آن بیاید روایت حدیث کرده بعد
از چهل سال زندگانی با شوهر خود در شانزدهم ماه ربیع الآخر سال هفتصد و سی
در گذشته در مصر مدفون شد و دختر او نضار هم در همان مقبره که او
دفن شده بخاک رفته است

زنیره

بکسر زاء و تشدید نون از نسوان عصر سعادت زمان بعثت خواجهٔ کائنات علیه السلام
و جاریهٔ رومیة الاصل بوده ابتدا در تحت تملک یکی از پسران عبد الدار
از کفار بنی مخزوم میزیست بعد از آن بحضرت رسول صلی الله علیه و آله
ایمان آورده بشرف اسلام مشرف گشت چون مالک او از اسلام او آگاه
شد اصرار در ارتداد او نمود و از آنجا که او قبول نمیکرد پیوسته او را
معذب میداشت خلیفهٔ اول ابوبکر از حال او باخبر گردیده و برا خرید
و آزاد کرد ابن اثیر گوید بعد از آنکه زنیره قبول دین اسلام نمود چشمان او کور
شد مشرکین گفتند چون زنیره از لات و عزی بیزاری جسته باین درد گرفتار
گردیده است او در جواب گفت لات و عزی از حال پرستندگان خود
بیخبرند قضای آسمانی مرا باین روز نشانیده و خالق من میتواند دوباره چشمها
مرا بینائی دهد و صباح روز دیگر با دیدهٔ بینا از خواب برخاست کفرهٔ
قریش گفتند اینهم از سحرهای محمد صلی الله علیه و آله است انتهی
مولانا جلال الدین محمد رومی سقی الله ثراه در مثنوی اشاراتی بحالات
زنیره کرده است

زهره

محدثهٔ مشهوره ام الحیاء الانباریه است که در حرف همزه ترجمهٔ حال او
نگاشته شد

زهره بیگی آغا

مادر میرزا سلطان علی گورکانی والی سمرقند بوده این زن بمحمد خان شیبانی
عاشق شده و بدین جهت اسباب فراهم آورد که پسرش سلطان علی که ضعف
عقل داشت شهر سمرقند را بیجدال و نزاع بمحمد خان شیبانی تسلیم کرد
اما شیبانی خان وصل این زن را طالب نشده بهانه بدست آورد و میرزا
سلطان علی را بکشت و جمعی از اعاظم سمرقند از قبیل خواجه قطب الدین
یحیی و غیره را نیز هلاک نمود و سمرقند را بدون مواصلت با زهره بیگی آغا

مالك شد

زیبائی

شاعره بوده است معاصر با مولانا جامی او را ابهارت واشنائی بوده اند این بیت از وست

قامتش شیوهٔ رفتار چو بنیاد کند | سرو را بندهٔ خود ساز دو آزاد کند

زیب النسا بیگم

بنت عالمگیر پادشاه هندوستان است مادرش دختر شاه نواز خان صفوی بوده تولدش در سال هزار و چهل و هشت هجری اتفاق افتاده از علوم عربی و فارسی بهره بکمال یافته و کلام الله مجید را حفظ کرده خطوط نستعلیق و شکسته و نسخ را خوب مینوشته همواره بترفیه حال اهل فضل و کمال همت میگماشته جمعی کثیر از علما و شعرا و ارباب قلم از منشیی و خوشنویس و کاتب در ظل توجه و عنایتش آسوده میزیسته اند و از آنجا که در قدردانی و توقیر اهل علم و فضل مبالغتی داشته رسایل و کتب بسیار بنام او تألیف کرده اند مشار الیها در سال هزار و صد و سیزده هجری برحمت ایزدی پیوسته ادخلی جنتی را بزیادت یکعدد تاریخ وفات او گفته اند گویند از فرط مناعت قبول همسری احدی ننموده تمام عمر بی شوهر و تنها بسر برده و دیوانی پرداخته این چند شعر از آن دیوان و از نتایج افکار اوست

خیز و کرشمه ریز کن	نرگس نیم مست را
از ته جام جرعه ده	ساقی می پرست را
بهر شهادت جهان	یک نگه از تو بس بود
گرم غضب چه میکنی	غمزهٔ تیز دست را
تاب مده بطره ات	بر دل مو کره مزن
بدعت تازه منه	قاعدهٔ شکست را

ولها ایضاً

علاج تشنگیم کی شود ز آتش عشق | بود برابر یک قطره رود نیل مرا

کجاست جذبهٔ عشقی که از ره یار خود
کند برون ببیک ایما هزار میل مرا

زیتونه

این زن را فاطمه نیز می گفته اند و از قراریکه در نفحات الانس مسطور است مشار الیها دارای رتبه و مقام ولایت و معاصر جنید بغدادی رحمة الله علیه بوده و در خدمت جنید و ابوحمزه بتحصیل ملازمت مینموده است

زین الدار

دختر المؤدب علی بن یحیی و مسماة بر وجیهه بوده بنابر فضل و کمال و مهارت او در علم و فقه او را زین الدار یعنی زینت خانه لقب داده اند ابن شرح است که صلاح الدین صفدی در کتاب خود که موسوم بر عنوان النصر و حاوی تراجم اعیان آن عصر میباشد در حرف زاء نگاشته و گوید ترجمهٔ حال زین الدار در حرف واو بباید اما چون در حرف مزبور ان شرح دیده نشد بهمین قدر قناعت رفت

زین العرب

دختر تاج الدین عبد الرحمن بن عمر بن حسن بن عبد الله السلمی الدمشقی و محدثه ایست مشهوره که او را ابنت الجوبرانی میگفته اند از کتب حدیث کتاب موسوم بر الاربعین السباعیات از مؤلفات عبد المنعم الفرادی را نزد تاج الدین القرطبی خوانده بعد از آن همان کتاب را چند بار تدریس نموده است و از مشایخ علم حدیث از عز الدین عبد العزیز بن عثمان الاردبیلی اخذ حدیث کرده و از حافظ سخاوی و ابو طالب بن صابر و ابراهیم الخشوعی و اصحاب ابن عساکر و غیره اجازت گرفته است محفوظات او زیاد بوده در سال ششصد و بیست و هشت هجری متولد شده و کمال الدین العماد الاسترهٔ که از اعیان آن زمان بوده او را بزنی گرفته در سنه ششصد و پنجاه و هشت هجری شوهرش درگذشته و او بعد از آن قبول شوی ننموده بمکهٔ معظمه زادها الله تعالی شرفاً مشرف شده مدتی در آنجا مجاور بوده و شیخهٔ رباط

الحرمین گردیده در اوایل سال هفتصد و چهار بدرود زندگانی گفته است

حضرت زینب

دوّمین دختر حضرت رسول صلی الله علیه و آله است پوشیده نباشد که چون سن مبارک حضرت خیر الانام علیه صلوات الله الملک العلام به بیست و پنج رسید به اشارهٔ عم خود ابوطالب مالی از خدیجه بنت خویلد بطور مضاربه گرفته عازم شام شدند و خدیجه سلام الله علیها غلامی میسره نام ملازم سید انام نمود و بروایتی یکی از خویشان خود را که موسوم بر خزیمة بن حکیم بود همرافقت آنحضرت امر فرمود و حضرت نبوی امتعه را که از خدیجه کبری گرفته بودند در بصری شام ببها و سود تمام بفروختند و بمکهٔ معظمه معاودت فرمودند و وقت ورود حضرت بمکه خدیجه با جماعتی در غرفه نشسته بود دید جمعی از شام می آیند و دو مرغ بال گسترده و پر در پر کرده بر سر یکی سایه افکنده اند و معلوم شد مرغان منع حرارت آفتاب از وجود مبارک سید کاینات مینمایند و در وقت میسره بخدمت خدیجه آمده کرامتها که در راه از حضرت رسول صلی الله علیه و آله دیده بود بگفت و از حساب امتعه و اموال معلوم شد که نفعی کثیر از آن سفر حاصل شد بنابراین مهر و محبت خاتم الانبیاء در دل خدیجه جا گرفت و به ازدواج آنحضرت شایق گردید و زنی از خویشان خود را بر آن داشت که این مطلب را بوجهی بحضرت رسالت پناهی القا کند و پس از آنکه ما فی الضمیر خدیجه کبری با نحضرت اظهار شد و از اینطرف نیز علامت میل ظاهر گردید خدیجه عم و پسر عم خود عمرو و ورقة بن نوفل را جهت انعقاد مجلس نکاح بخواست و حضرت مقدس نبوی صلی الله علیه و آله با اعمام خویش حمزه و ابوطالب بخانه خدیجه تشریف بردند و ابوطالب و ورقة بن نوفل هر یک خطبهٔ بلیغه خواندند و خدیجه کبری را در حبالهٔ خیر الوری در آوردند و مهر خدیجه را اکثر بیست مادهٔ شتر جوان نوشته اند و روایات دیگر نیز هست بهرصورت میان حضرت رسول صلی الله علیه و آله و خدیجه کبری الفت و محبت مفرط

واقع شد و چهار پسر که قاسم و طیب و طاهر و عبد الله نامیده شدند و چهار دختر که رقیه و زینب و ام کلثوم و حضرت فاطمه سلام الله علیها باشند حضرت پیغمبر را از آن بطن مطهر حاصل آمد و آنحضرت را دیگر فرزندی نبوده و نیامده است جز ابراهیم که از ماریهٔ قبطیه وجود یافته و بعضی اولاد ذکور آنحضرت را سه نفر گفته قاسم و عبد الله و ابراهیم و طیب و طاهر را لقب عبد الله دانسته اند در هر حال زینب دختر دوّم رسول اکرم است و مادر او خدیجه کبری میباشد و بقولی دختر اوّل است در سال سی ام از عام الفیل که پنج سال بعد از مزاوجت حضرت رسول صلی الله علیه و آله با خدیجه کبری باشد متولد شد و چون بحد بلوغ رسید او را با پسر خاله اش ابو العاص بن الربیع بن عبد العزی بن عبد الشمس بن عبد مناف در سلک ازدواج کشیدند و ابو العاص در جنگ بدر اسیر شد زینب قلاده را که خدیجه سلام الله علیها باو داده بود جهت فدای شوهر خود از مکه بمدینه فرستاد چون چشم پیغمبر صلی الله علیه و آله بر آن افتاد رقت فرموده معاودت داد و ابو العاص نیز رهایی یافت امّا باو فرمودند چون بمکه رسی باید زینب را بمدینه فرستی چه اسلام و کفر اسباب تفریق شما شده است ابو العاص قبول کرده و بوعده وفا نمود و بعد از چندی حبّ اسلام در دل ابو العاص نمودار گردیده بمدینه آمد و مسلمان شد بروایتی حضرت رسالت بهمان نکاح اوّل باز زینب را بوی دادند و برخی بر این اند که تجدید عقد فرمودند در هر صورت زینب را از ابو العاص پسری آمد علی نام و دختری مسمّاة به امامه علی هنوز بالغ نشده بود که راه عالم دیگر پیمود و امامه را حضرت امیر المؤمنین علیه السلام پس از ارتحال سیدهٔ نساء بموجب وصیت صدیقهٔ کبری در حبالهٔ نکاح در آوردند و زینب در سال هشتم هجرت از این جهان بسرای جاودان رفت و سودهٔ بنت زمعه و ام سلمه و ام ایمن و ام عطیهٔ انصاریه او را غسل دادند و حضرت خیر البشر لنگوتهٔ خود را شعار او ساخته بدست مبارک وی را بخاک سپردند

حضرت زینب

دختر حضرت امیر المؤمنین علی علیہ السلام است و از بطن مطہر سیدۃ النساء حضرت فاطمۂ زہرا سلام اللہ علیہا بوجود آمدہ و بزینب کبریٰ مشہور شدہ جلالت قدر و عظمت رتبہ و رفعت شان و مقام و کمال عقل و دانش و علو منزلت و قوت جنان و طلاقت لسان و فصاحت بیان و سایر محامد و محاسن حضرت زینب الکبریٰ سلام اللہ علیہا را دوست و دشمن معترف میباشند و بطون صحف و دفاتر متواتر اخبار داده اند سال ولادت آنحضرت را محدثین و ارباب سیر تعیین نکردہ جز اینکہ گفتہ اند قبل از رحلت رسول اکرم صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم قدم بعرصۂ عالم نہادہ لکن از سیاق کلام مصنفین معلوم میشود کہ حضرت زینب کبریٰ فرزندیست کہ بعد از جناب سید الشہداء علیہ السلام متولد گشتہ و اول دختر امیر المؤمنین علیہ السلام است پدر بزرگوارش او را بعم زادۂ او عبد اللہ بن جعفر طیار تزویج فرمودند و چہار پسر کہ علی و عون الاکبر و محمد و عباس نام داشتند و یک دختر کہ مکناۃ بام کلثوم بود از آن بطن طاہر بوجود آمد در سفر عراق و واقعۂ کربلا زینب کبریٰ با برادر خود حضرت سید الشہداء علیہ الاف التحیۃ و الثناء ہمراہ بود و ہمیشہ آنحضرت این خواہر را زیادہ از حد احترام میفرمود و در حقیقت بعد از شہادت سید جوانان بہشت از کربلا تا شام و از شام تا مدینۂ طیبہ پرستاری اہل بیت سید الشہداء علیہ السلام را زینب کبریٰ مینمود و میتوان گفت احدی از زنان عالم بقدر این زن بیچارہ مصیبت ندید و رنج و محنت نکشید علاوہ بر برادران و برادرزادگان دو پسر نیز از و در روقعۂ یوم الطف شربت شہادت نوشیدند یکی عون کہ بدست عبد اللہ طائی کشتہ شد دیگری محمد کہ عامر بن نہشل او را مقتول ساخت در ہر حال و ہر جا آیات کرامت و کوہ حلم یعنی حضرت زینب صبر کردہ و جز کلماتی کہ دلیل بر رضا بقضای خدا و تسلیم امر او باشد بر زبان نیاوردہ و عبارات و خطب زینب کبریٰ را محدثین و مؤلفین زینت اوراق خود ساختہ و آنہا کہ دقایق خطابہ و حقایق براعت و بیان نظر و معرفتی دارند

زاید الوصف ستودہ و تمجید نمودہ اند و از جملہ عبارات رائقۂ آن مخدرۂ علیا خطبۂ مختصری است کہ در وصول بکوفہ بعد از واقعۂ جانسوز کربلا بیان فرمودہ و این در وقتی بود کہ اہل کوفہ اظہار ندامت از کار زشت خود میکردند و تاسف میخوردند بشر بن خزیم اسدی گوید من در آنموقع بزینب دختر امیر المؤمنین علیہ السلام نظر کردم بخدا قسم کہ ہیچ زن با شرم و حیائی ندیدم کہ بدین فصاحت سخن سراید و تکلم نماید گویا از زبان امیر المؤمنین علی بن ابی طالب در دہان داشت بمردم اشارہ کرد و گفت گوش دہید و ببینید چہ میگویم ہمہ خاموش شدند و سراپا گوش آنگاہ فرمود

الحمد للہ و الصلوٰۃ علی ابی محمد و آلہ الطیبین الاخیار اما بعد یا اہل الکوفۃ و یا اہل الختل و الغدر اتبکون فلا رقأت الدمعۃ و لا ہدأت الرنۃ انما مثلکم کمثل التی نقضت غزلہا من بعد قوۃ انکاثا تتخذون ایمانکم دخلا بینکم الا و ہل فیکم الا الصلف و النطف و ملق الاماء و غمز الاعداء کمرعی علی دمنۃ او کفضۃ (کقصۃ) علی ملحودۃ الا ساء ما قدمت لکم انفسکم ان سخط اللہ علیکم و فی العذاب انتم خالدون اتبکون و تنتحبون ای و اللہ فابکوا کثیرا و اضحکوا قلیلا فلقد ذہبتم بعارہا و شنارہا و لن ترحضوہا بغسل بعدہا ابدا و انی ترحضون قتل سلیل خاتم الانبیاء و سید شباب اہل الجنۃ و ملاذ خیرتکم و مفزع نازلتکم و منار محجتکم و مدرۃ سنتکم الا ساء ما تزرون بعدا لکم و سحقا فلقد خاب السعی و تبت الایدی و خسرت الصفقۃ و بؤتم بغضب من اللہ و ضربت علیکم الذلۃ و المسکنۃ ویلکم یا اہل الکوفۃ ای کبد لرسول اللہ فریتم و ایۃ کریمۃ لہ ابرزتم و ای دم لہ سفکتم و ایۃ حرمۃ لہ انتہکتم لقد جئتم بہا صلعاء عنقاء (عنفاء) سوداء فقماء (و فی بعض الروایا خرقاء شوہاء) کطلاع الارض و ملاء السماء افعجبتم ان قطرت السماء دما و لعذاب الآخرۃ اخزی و انتم لا تنصرون فلا یستخفنکم المہل فانہ لا یحفزہ البدار و لا یخاف فوت الثار و ان ربکم لبالمرصاد

یعنی ستایش خدای را و درود بر پیغمبر محمود و اہل بیت طاہرین او کہ

برگزیدگان شد و بعد ای مردم کوفه ای اهل غدر و مکر بر ما گریه میکنید آب
چشم شما نایستد و ناله شما ساکن نگردد شما بدان زن مانید که رشته
خود را نیک بتابید و باز میگشود و تار تار میکرد شما بدین سان نیز رشته
ایمان خود گسستید و بکفر اصلی خود باز گشتید آیا در سوگندها خود
مکر و خیانت در نظر دارید در شما نیست مگر دعوی باطل و آلایش بعیب و تملق
جواری و غمازی اعدا و نباید مگر بگیاهی که در مزبله رویده باشد یا نقره
(یا گچی) که از آیش قبری کرده باشند بد توشه برای آخرت خود فرستادید
خشم خدا برای شما مهیا است و در عذاب مخلد خواهید بود آیا بر ما گریه و زاری
میکنید ای والله بسیار بگریید و کم بخندید عیب و عار ابدی را برای خود
گذاردید و این ننگ را هرگز از خود نمیتوانید دور کرد و بهیچ آب آن را نتوانید
شست و چگونه توانید شست و با چه تلافی خواهید کرد کشتن جگر گوشه
خاتم پیغمبران و سید جوانان اهل بهشت را که ملاذ برگزیدگان شما و روشن
کننده محجه شما بود در هر حادثه باو پناه میبردید و سنت شما را جاری
میساخت دین و شریعت خود را ازو می آموختید بدگناهی مرتکب شدید
از رحمت خدا دور مانید سعی شما بیفایده ماند و بخسران دنیا و آخرت
دوچار شدید و مستوجب عذاب الهی گردیدید ذلت و مسکنت را برای خود
خریدید وای بر شما ای مردم کوفه چه جگر گوشه از حضرت رسالت پاره پاره
کردید و چه پرده گیانی از مخدرات او را از پرده بیرون آوردید و چه خونها
از فرزندان برگزیده او ریختید و چه هتک حرمتها نسبت باو نمودید کاری
نهایت قبیح و شنیع کردید که رسوائی و زشتی آن زمین و آسمان را فرا گرفت
آیا تعجب کردید که آسمان خون بارید البته عذاب آخرت شما را رسواتر نماید
و کسی بیاری شما نیاید و فرو مهلت باری تعالی شما را استکبار نکند چه خداوند
عالم در عقاب عاصیان مبادرت نمینماید و از گذشتن وقت انتقام نمیترسد
و پروردگار شما مترقب گناهکاران است
وخطبهٔ دیگر حضرت زینب کبری آنست که در شام در مجلس یزید پلید انجام فرمود

وصورت آن برچند روایت مختلف رسیده است و ما بروایت ابن طاوس
علیه الرحمه اعتماد کرده خطابهٔ آنحضرت را بطولها ایراد مینمائیم و این است
آن روایت
الحمد لله رب العالمين وصلى الله على رسوله وآله اجمعين صدق الله تعالى حيث قال
ثم كان عاقبة الذين اساؤا السوأى ان كذبوا بآيات الله وكانوا بها يستهزؤن
اظننت يا يزيد حيث اخذت علينا اقطار الارض وآفاق السماء فاصبحنا نساق
كما تساق الأسارى ان بنا على الله هوانا وبك عليه كرامة وان ذلك لعظم خطرك
عنده فشمخت بانفك ونظرت في عطفك جذلان مسرورا حين رأيت الدنيا
لك مستوسقة والامور متسقة وحين صفا لك ملكنا وسلطاننا مهلا مهلا
انسيت قول الله تعالى ولا يحسبن الذين كفروا انما نملي لهم خير لانفسهم انما
نملي لهم ليزدادوا اثما ولهم عذاب مهين امن العدل يا ابن الطلقاء تخديرك
حرائرك وامائك وسوقك بنات رسول الله سبايا قد هتكت ستورهن و
ابديت وجوههن تحدو بهن الاعداء من بلد الى بلد ويستشرفهن اهل المناهل
والمناقل ويتصفح وجوههن القريب والبعيد والدني والشريف وليس معهن
من رجالهن ولي ولا من حماتهن حمي وكيف يرتجى مراقبة من لفظ فوه اكباد الازكياء
ونبت لحمه بدماء الشهداء وكيف يستبطئ في بغضنا اهل البيت من نظر الينا
بالشنف والشنآن والاحن والاضغان ثم تقول غير متأثم ولا مستعظم واهلوا
واستهلوا فرحا ثم قالوا يا يزيد لا تشل منتحيا على ثنايا ابي عبد الله عليه السلام
سيد شباب اهل الجنة تنكتها بمخصرتك وكيف لا تقول ذلك وقد نكأت القرحة
واستأصلت الشافة باراقتك دماء ذرية محمد صلى الله عليه وآله ونجوم الارض
من آل عبد المطلب وتهتف باشياخك زعمت انك تناديهم فلتردن وشيكا موردهم
ولتودن انك شللت وبكمت ولم يكن قلت ما قلت وفعلت ما فعلت اللهم خذ
بحقنا وانتقم من ظالمنا واحلل غضبك بمن سفك دمائنا وقتل حماتنا فوالله ما
فريت الا جلدك ولا جززت الا لحمك ولتردن على رسول الله صـ بما تحملت من سفك
دماء ذريته وانتهكت من حرمته في عترته ولحمته حيث يجمع الله شملهم ويلم شعثهم

ویاخذ بحقهم ولا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احیا عند ربهم
یرزقون حسبک بالله حاکما وبمحمد خصیما وبجبرئیل ظهیرا وسیعلم من سوی لک
ومکنک من رقاب المسلمین بئس للظالمین بدلا وایکم شر مکانا واضعف جندا
ولئن جرت علی الدواهی مخاطبتک انی لاستصغر قدرک واستعظم تقریعک
واستکثر توبیخک لکن العیون عبری والصدور حری الا فالعجب کل العجب
لقتل حزب الله النجباء بحزب الشیطان الطلقاء فهذه الایدی تنطف من دمائنا
والافواه تتحلب من لحومنا وتلک الجثث الطواهر الزواکی تنتابها العواسل
وتعفوها امهات الفراعل ولئن اتخذتنا مغنما لتجدنا وشیکا مغرما حین لا
تجد الا ما قدمت وما ربک بظلام للعبید فالی الله المشتکی وعلیه المعول
فکد کیدک واسع سعیک وناصب جهدک فوالله لا تمحو ذکرنا ولا تمیت وحینا
ولا تدرک امدنا ولا ترحض عنک عارها وهل رایک الا فند وایامک الا
عدد وجمعک الا بدد یوم ینادی المنادی الا لعنة الله علی الظالمین فالحمد لله الذی
ختم لاولنا بالسعادة ولاخرنا بالشهادة والرحمة ونسئل الله ان یکمل لهم الثواب
ویوجب لهم المزید ویحسن علینا الخلافة انه رحیم ودود وحسبنا الله ونعم
الوکیل .

حاصل ترجمه آنکه بعد از حمد و صلوة حق تعالی بصدق خبر داده که فرموده عاقبت
حال بدکاران بد بود از اینکه آیات الهی را تکذیب کردند و استهزاء نمودند
ای یزید همانا راه اطراف زمین را بر ما بگرفتی و طرق اکناف آسمان را مسدود
کردی تا آنکه پردگیان اهل البیت را مثل اسیران دار الحرب راندند آیا
از این خیال گمان میبری که حالا ما نزد خدا خواریم و تو عزیز و این ما خواری که از
تو بر ما گذشت از بزرگی منزلت و مرتبه شان تو نزد خدای سبحانه بود و
از این سبب از روی بینی بالا گیری و بچشم تکبر در اطراف خویش بینی و دلشاد
باشی که دنیا را برای خود وسیع کرده و کارها را منتظم نموده و ملک و سلطنت
ما تو را صافی شده آهسته باش و دمی چند بیارام آیا فراموش کردی که حق تعالی
در قرآن خبر داده و فرموده است نه پندارند کافران که اینکه ما کفار را مهلت میدهیم

خیرهاست که با ایشان میرسانیم بلکه آنجماعت را از مهلت دراز میدهیم تا بر گناه
بیفزایند و برای ایشان عذابی است خوار کننده ای پسر رها شدگان
یوم الفتح آیا از عدل و داد است که زنان و کنیزان خود را در پس پرده
میداری و دختران پیغمبر خدا را مثل اسیران میرانی در حالتی که پرده حرمت
ایشان را دریده و رویهای ایشان باز کرده و دشمنان آنها را از شهری
بشهری بسختی میرانند و در هر مورد و منزل مردم در آنها مینگرند و
نزدیک و دور و دون و شریف در رخسار آنها بتامل نظر میکنند و از
مردان و حمیت کشان ایشان احدی همراه نیست و چگونه امید مراعات و
مراقبت از کسی توان داشت که دهانش جگر پاکان در انداخته و گوشتش
از خون شهیدان روئیده و چگونه در دشمنی ما اهل البیت طلب درنگ
توان کرد از کسیکه بدیده بغض و حقد در ما مینگرد و بدون اینکه در
گفتار خود غرض گناهی کند و آن را بزرگ شمارد میگوید کاش بزرگان
قبیله من که در گذشته اند بودند و با خرمی و شادی این کینه کشی را دیده
یزید را تحسین مینمودند

با انشاد شعر این آرزو میکند و بر ثنایای ابی عبد الله سید جوانان اهل
بهشت میزد و با چوب دستی خود دندانهای مبارک او را کاوش مینماید
ای یزید چرا شادی نکنی و این سخنان نگوئی و حال آنکه بکشتن آل محمد صلی الله
علیه و آله و ستارگان زمین از بنی عبد المطلب از ریشه خود پوست باز کردی
و کینه دیرینه را از بیخ برآوردی بزرگان در گذشته خود را آهی دعوت
و آواز نمائی بیخبر که خود عنقریب با آنها ملحق شوی و آرزو کنی که کاش
در دنیا نه دستی داشتم و نه زبانی تا نمیگفتم آنچه گفتم و نمیکردم آنچه کردم
بار الها حق ما بستان و از ستمکار ما تو خود انتقام بکش و بر آنکه خونهای ما
بریخت و حامیان ما را بکشت غضب خود را نازل کن بخدا ای یزید هر چه کردی
بخود کردی ندریدی مگر پوست خود را و نبریدی مگر گوشت خود را بر
رسول الله وارد خواهی شد در صورتیکه خون ذریه او را ریخته و پرده

ناموس او را در عترت و پاره‌های تن او دریده در آنجا که پریشانی ایشان را
حضرت داد که جمع فرماید و پراکندگی آنها را بسامان مبدل سازد حقشان
از ستمکاران باز ستاند و زنهار که کمان نبری کشتگان راه خدا مرده اند
بلکه زنده و نزد پروردگار خود میباشند و بهره گوی نعمت منعم اند و تو را
کافی است ایزد تعالی بداوری و پیغمبر بدشمنی و جبرئیل به پشتیبانی و
عنقریب معاویة بن ابی سفیان که تو را ولایت عهد داد و این بساط برای تو
مهیا داشت و تو را مسلط بر رقاب مسلمانان کرد حال خود خواهد دید
و بجزای خود خواهد رسید بزودی خواهید دید که جای کدام یک از
شما بدتر و اعوان که ضعیف تر است و اگر چه حوادث و شداید روزگار
مرا بمکالمه و مخاطبه تو بداشت باز تو را بسیار حقیر میشمارم و سرزنشها
و شماتتهای تو را بزرگ میدارم و دریغ که دیده‌ها گریان است و سینه‌ها
سوزان و بسی تعجب است که لشکر رحمان بدست کسان شیطان کشته شوند
اینک خون ما از دستهای دشمنان ریزان میباشد و دهانهای ایشان
از گوشت ما در سیلان و بر آن جسدهای پاک گرگان در آیند و کفتاران
بگذرند اگر از ما امروز بغنیمتی رسیدی فردا بغرامتی دچار آئی آنگاه که چیزی
نیابی جز آنکه خود از پیش فرستادی و حق تعالی نسبت به بندگان خود
ستم منسوب نکرده و شکایت باو شود و بازگشت و التجا بدرگاه اوست
ای یزید از کید فرو گذار مکن و دست از کوشش مدار و بکن آنچه توانی
بخدا قسم که ذکر ما را از صفحه جهان محو نتوانی کرد و شرف وحی و منزلت
نبوت را نتوانی میرانید و ننگ این ماجری و عار این داستان را از خود
نتوانی شست رای تو نیست مگر سست و زندگانی تو نباشد جز ایامی معدود
و اندوخته تو نخواهد بود جز پریشانی در آن روز که منادی ندا کند
که لعنت خدای بر ستمکاران باد حمد خدا برا که اول ما را بسعادت و نیکبختی
سرانجام داد و آخر ما را بشهادت و رحمت اختتام بخشید و از پروردگار
مسئلت مینمائیم که ثواب شهیدان ما را کامل کند و اجر ایشان را زیاد سازد

و در تفقد و تعهد احوال ما بازماندگان بر سر احسان بوده باشد و او جل جلاله
بخشنده و مهربان است و در جمیع مهمات ما را وکیلی نیکو و کافی است انتهی
مؤلف گوید از همین دو خطبه قدرت بیان و میزان طلاقت لسان و درجه
قوت ایمان حضرت زینب کبری سلام الله علیها را میتوان دانست و من
رای من السیف اثره فقد رای اکثره
و در کنیت حضرت زینب مرحوم خاتم المورخین میرزا محمد تقی لسان الملک
صاحب ناسخ التواریخ را بحکم الجواد قد یکبو زلتی افتاده چه میفرماید
کنیت حضرت زینب بنت علی بن ابی طالب سلام الله علیه ام الحسن است
و حال آنکه ام الحسن خود دختر دیگر از بنات مکرمات آنحضرت بوده
چنانکه جمعی کثیر از مورخین و نسابین و محدثین تصریح کرده اند و از آنجمله
عبد الحمید بن ابی الحدید که در مقام تعداد اولاد امیر المؤمنین علی علیه السلام
مینویسد رمله و ام الحسن دو دختر دیگر آنحضرت بودند از ام سعید
بنت عروة بن مسعود ثقفی و دیگر کمال الدین محمد بن طلحه نیز میگوید
دختران حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام زینب الکبری و ام کلثوم
الکبری و ام الحسن و رملة الکبری بودند
اما تربت منور حضرت زینب باصح روایات در یکی از قرای شام و اینک
آن مضجع مشهور و زیارتگاه است و بعضی از متتبعین اهل خبر در این باب
میگویند سال مجاعه در مدینة الرسول اتفاق افتاد عبد الله بن جعفر با عیال
بسمت شام روانه شد تا بعد از انقضاء زمان مختصر مراجعت نماید در
ایام توقف در ضیعه و قریه که اکنون مزار زینب سلام الله علیها آنجاست آنحضرت را
مزاج شریف از استقامت منحرف گردید و با تمرض در گذشت و هم آنجا بخاک
رفت
ولی صاحب مشارق الانوار که کتابی است مشتمل بر غث و سمین مقبره منوره آن
بزرگوار و مقبره حضرت سکینه و فاطمه بنتی الحسین علیه السلام و جمعی دیگر از
اهل البیت صلوات الله علیهم که هم نام مراقد ایشان در جاهای دیگر است

همه زاده در مصر میدانند و در اینباب ضرورة بتاویلات عرفانی تمسک میجویند چنانکه در اخبار سیده زینب شقیقة الامام الحسین میگوید قال القطب الشعرانی فی منن و طبقاته و کتابه الانوار القدسیة اخبرنی سیدی علی الخواص ان السیدة زینب المدفونة بقناطر السباع ابنة الامام علی و انها فی هذا المکان بلاشک

و در مزاوجت حضرت زینب بعبد الله بن جعفر بعد از انکه بمزاوجت ام کلثوم خواهر وی با عمر بن الخطاب تصریح مینماید میگوید ثم بعد موت عمر تزوجها عون بن جعفر و بعد موت عون تزوجها محمد اخوه و بعد موت محمد تزوجها اخوه عبد الله بن جعفر و بعد موتها تزوج اختها زینب وا اینسخن بر خلاف مشهور ما بین الامامیه است

محدث ماهر فاضل معاصر شیخ مؤمن الشبلنجی در کتاب نور الابصار فی مناقب ال النبی المختار فصلی مخصوص ترجمه حضرت زینب علیها الصلوة والسلام منعقد ساخته در ان فصل میگوید

زینب سلام الله علیها را پسر عمش عبد الله بن جعفر الطیار ذی الجناحین بن ابی طالب بزنی گرفت و از ان دو بزرگوار فرزندان با این اسامی بوجود امد (علی عون الاکبر عباس محمد ام کلثوم) نژاد او از همین اولاد او تاکنون بکثرة موجودند و نسل حضرت زینب و عبد الله جعفر را فقهاء عنوان کرده در ده مسئله مطرح انظار و مسرح افکار قرار داده اند بدین سیاق

مسئله

ایا سلاله زینبیه رضوان الله علیهم در ال نبی صلی الله علیه و اله داخل و تحیت صلی الله علیه و اله ایشان را شامل است یا نه

جواب

بلی بدلیل اجماع بر اینکه مراد از ال رسول صلی الله علیه و اله مؤمنون از بنی مطلب و هاشم است.

مسئله

مسئله

ایا ایشان از ذریت و اولاد رسول الله صلی الله علیه و اله معدودند یا نه

جواب

بلی چه اولاد بنات ایشان در جمع ذراری و اولاد وی بشمار میاید اگر کسی برای اولاد خود وصیتی کرده باشد البته اولاد دختران وی نیز قسمت خواهند برد و نصیب خواهند گرفت

مسئله

ایا جایز است که ایشان خود را برسول خدا صلی الله علیه و اله منتسب سازند مثل سادات حسنی و حسینی که بهر شریف از نژاد ان دو مثلا در خطاب یا بن رسول الله جایز است

جواب

این خاصه حسنین علیهما السلام و سلاله ان دو بزرگوار است بدلالة النصوص

مسئله

ایا ایشان را از اشراف باید دانست و شریف باید خواند یا نه

جواب

بلی ولی بر اصطلاح قدیم و در این قرون لقب شریف مخصوص حسنی و حسینی است لاغیر

مسئله

ایا صدقه بر ایشان حرام است

جواب

بلی چه صدقه واجبه (زکوة) بر عموم ال محرم است و گفتیم که عموم ال جعفر اینان را نیز اشتمال دارد

مسئله

ایا خمس با ایشان میرسد

جواب

بلی

بلی چه داخل ذوی القربی میباشند واز سهم این صنف البته بایشان دادن صحیح است

مسئله

آیا ایشان از وقف بر کثة الحبش حق دارند

جواب

بلی چه واقف بر اولاد حسن وحسین تخصیص نداده است.

مسئله

آیا جائز است ایشان خود را بشعار سادات که عبارت است از علامت خضرا معلم سازند

جواب

این شعار سبز را در شرع اصلی نیست نه در کتاب وارد است که ایشان را بست این نشان را داشته باشند ونه در سنت همانا دو نوبت سادات را از غیر سادات بجامه امتیاز نهادند یکی علامت خضراء بود ودوم عمامه خضراء اما علامت خضراء وشعار اخضر عبارت از پارچه سبز بود که سادات بر طرف دستار قرار میدادند ومردم بآن نشان ایشان را می شناختند واصل جامه عمامه سفید بود واین شعار نخست در مصر بامر ملک اشرف شعبان بن حسین از طبقه اتراك ایجاد گردید واین در سال هفتصد وهفتاد وسه بود واما عمامه خضراء ودستار سبز را سید محمد شریف متولی پاشای مصر در سنه اربع بعد الألف ایجاد کرد واشراف را مقرر داشت که در پیش وی حرکت کنند بحالیکه هریك را دستار سبز بر سر بوده باشد واینکه از الوان سبز را در شعار اختیار کردند برای آن است که سیاه شعار بنی عباس بود وزرد شعار یهود وکبود شعار نصاری وسرخ مختلف فیه ودر باب این شعار بسی اشعار گفته اند از آنجمله است قول جابر بن عبد الله اندلسی اعمی صاحب شرح الفیه مشهور بنام (الأعمی والبصیر) که میگوید

جعلوا

جعلوا الابناء الرسول علامة
ان العلامة شان من لم یشهر
نور النبوة فی وسیم وجوههم
یغنی الشریف عن الطراز الاخضر

وشیخ شمس الدین محمد بن ابراهیم دمشقی گفته است

اطراف تیجان اتت من سندس
خضر باعلام علی الأشراف
والأشرف السلطان خصهم بها
شرفا لیعرفهم من الأطراف

پس چون در بین باب از سنت وکتاب اصلی نداریم که تخصیص یا تعمیم را بر آن اصل بنا کذاریم تلبس بنی جعفر را نیز از مجوزات میشماریم

مسئله

آیا بنی عبد الله بن جعفر از بطن حضرت زینب سلام الله علیها در وصیت الأشراف داخل میباشند ومسئله دیگر اینکه آیا ایشان در وقف علی الأشراف داخل هستند

جواب دو مسئله

اکر در کلام موصی یا واقف نصی بر شمول ودخول ایشان وعدم آن هست بر طبق آن عمل میکنیم وچنانچه کلام مطلق است وقرینه صریح بر احد الأمرین نیست تابع اصطلاح وقت وعرف عام زمان وقف ووصیت خواهیم بود مثلا در این زمان چون بزبان مصر وعرف مردم قطر مصر شریف بحسنی وحسینی اختصاص یافته واین عرف واصطلاح از عهد دولت فاطمیین بر این مملکت طاری گردیده وکرنه غیر بنی الحسنین را هم سابقا موافق عرف صدر اسلام شریف میخواندند پس زینبیون در این دو عنوان داخل نخواهند بود واز وقف مطلق این اعصار ووصیت مطلقه این قرون در دیار مصریه وهر جا که در این اصطلاح موافق مصر است حقی نخواهند یافت انتهی کلام الشبلنجی ترجمة

واشعاری

واشعاری که در ذیل مسطور میشود بنام دختر عقیل بن ابی طالب اشتهار دارد صاحب طبقات شعرانی از لسان مبارک حضرت زینب بنت علی روایت کرده واز آنحضرت دانسته

ماذا تقولون ان قال النبی لکم
ماذا فعلتم وانتم آخر الامم
بعترتی وباهلی بعد فرقتکم
منهم اساری ومنهم ضرجوا بدم
ما کان هذا جزائی اذ نصحت لکم
ان تخلفونی بسوء فی ذوی رحمی

صاحب نور الابصار میگوید ذکر الجاحظ فی کتابه البیان والتبیین عن ابی اسحق عن خزیمة الاسدی قال دخلنا الکوفة سنة احدی وستین فصادفت منصرف علی بن الحسین علیه السلام بالذریة من کربلاء الی ابن زیاد بالکوفة ورایت نساء الکوفة یومئذ قیاما یندبن متهتکات الجیوب وسمعت علی بن الحسین وهو یقول بصوت ضئیل قد نحل من شدة المرض یا اهل الکوفة انکم تبکون علینا فمن قتلنا غیرکم و رایت زینب بنت علی فلم ار والله خفرة انطق منها کانما تنزع عن لسان امیر المومنین فاومات علی الناس ان اسکتوا فسکنت الانفاس وهدات الاجراس فقالت الحمد لله تعالی الخ نگارنده گوید آنگاه خطبهٔ کوفیه مذکوره را سابق روایت کرده است ومقصود ما از اثبات اینکلام در اینمقام آن است که استناد خطبهٔ مشهوره آن مخدره کبری را بکتابی مثل بیان و تبیین جاحظ که از مشهورات مصنفات متکلم جلیل الشأنی مثل شیخ ابو عثمان جاحظ است داده باشیم

بالجمله جلالت شأن وعظمت منزلت وعلو مقام ورفعت قدر حضرت زینب بنت امیر المومنین سلام الله علیها وعلی ابیها وامها مسلم مسلمین است واز براهین قاطعه وحجج ساطعه اینسخن نص صریح امام علیه السلام میباشد که در حق آن بزرگوار فرموده که کانت عالمة غیر معلمة

وازشیخ عبد الرحمن جهوری مصری منقول است که گفته در سال یکهزار و یکصد و هفتاد گرفتار کربی شدید برای من بمصر پدید گردید متوجه مقام حضرت سیده زینب بنت امیر المومنین سلام الله علیهما شدم وابن قصیده را توسلا انشاد کردم حق تعالی مرا ببرکت آن بزرگوار از آن بلیه سخت مستخلص ساخت

القصیدة

آل طه لکم علینا الولاء لا سواکم بما لکم الآء مدحکم فی الکتاب جاء مبینا
اتبات عنه ملة سمحاء حبکم واجب علی کل شخص حدثتنا بضمنه الانباء
انتی لست استطیع امتداحا لعلاکم وانتم البلغاء کیف مدحی یفی بعلیاء من قد
عجزت عن بلوغه الفصحاء مدحکم انما یرید بلیغ وقفت عند حده الشعراء
شرفت مصرنا بکم آل طه فهنیئا لنا وحق الهناء منکم بضعة الامام علی
سیف دین لمن به الاهتداء خیرة الله افضل الرسل طرا من له فی یوم المعاد اللواء
زینب فضلها علینا عمیم وحماها من السقام شفاء کعبة القاصدین کنز امان
وهی فینا الیتیمة العصماء وهی بدر بلا خسوف وشمس دون کسف والبضعة الزهراء
وهی ذخری وملجای وامانی ورجائی ونعم ذاک الرجاء قد انخت الخطوب عند حماها
فعسی ینجلی بها الضراء لیس الاک وصلتی لنبیی خمدت عند نصره الاعداء
من کراماتها الشموس اضاءت
این منها السها واین السماء
من اتاها وصد قصادا ذرعا من عسیر قد ضاق وعنه الفضاء جلت الخطب مسرعا وجلته
فانجلی عنه عسره والعناء لا یضاهی آل النبی وصیف لا بوقی کما لهم ادباء
شرفت منهم النفوس وسادوا حیثما اشرفوا فهم شرفاء وعلیهم جلالة وفخار
ووقار وهیبة وضیاء نوروا الکون بعد کان ظلاما اذا اضاءت تدراهم الغراء
کل مدح مقصر بعلاهم کل فرد من هدیهم لالاء
لهم الفضل من الشرف الذی من سواهم یکون فیه استواء
ان اهل البیت الذین دلیل ولتطهیرهم بذاک اکتفاء ان لی یا کرام حق جوار
فاحفظوه فانکم امناء عن ابیکم روی الثقات حدیثا حدثتنا بضمنه الانباء

جلاء: از خانمان بیرون کردن و از خانمان بیرون رفتن، جلا الهم عنه دور کرد غم را ۱۲

انّ بالجار لم یزل یوص جبرا — سُبل معناه لیس فیه خفاء
لستُ اخشی الضیاع والحبّ عندی — طبّ قلبی ومقلتی وجلاء
بیتکم مهبط لجبرئیل وحیا — فیه تغدو الملائک الکرما
من اتی حیکم وکان اسیرا — لدوا عیه زال عنه الشقاء
یا کرام الوری اغیثوا نزیلا — اجحفته الخطوب والادواء
فتمنا انّ وصفکم فی الثریا — ایّدتکم نجومها والسماء
فتوسّل بهم لکلّ صعیب — حیث جاء ابتغوا فهم شفعاء
وصلوة علی النبیّ وآل — وکذاک الصحابة الاتقیاء
ما حمام بروضة قد تغنی — او علی الدوح تسجع الورقاء
او عبد الرحمن انشا مدحا — آل طه لکم علینا الولاء

زینب بنت ابی سلمه

ربیبهٔ حضرت رسول صلّی الله علیه وآله واز صحابیات است که فقیر نیز مبدا انسته چون اسم اصلی او برّه بوده در حرف باء ذکر آن گذشته است

زینب بنت احمد

او را امّ محمد زینب نیز گفته اند چه مادر شیخ محمد بن احمد القصاص مهندس بوده این زن از نساء محدّثه بشمار می آید و بزهد و قدس مشهور است در عصر خود باقراء حدیث منفرد و از جعفر همدانی وغیره اخذ علم حدیث نموده وبعد ها در مصر وشام ومدینهٔ منوّره وقدس شریف تدریس میکرده همیشه با پسر خود شیخ محمد همراه بوده وهرجا او میرفته است با وی همراهی مینموده در سال ششصد وچهل وپنج هجری متولد شده و در هفتصد وبیست ودو ارتحال کرده است

زینب بنت احمد کمال الدین

احمد کمال الدین پسر عبد الرحیم بن عبد الواحد بن احمد مقدسی بوده بنابرین زینب بنت احمد نیز از اهالی قدس ومحدّثه بوده وبزینب بنت کمال اشتهار داشته از محمد بن الهادی المحدّث وابراهیم بن خلیل وابن عبد الدائم

وخطیب

وخطیب مردا وعبد الحمید بن عبد الهادی وعبد الرحمن بن ابی القاسم البلدانی اخذ واستماع حدیث کرده واز ابراهیم بن الخیر وسایر محدّثین بغداد اجازه گرفته است صلاح الدین صفدی در عنوان النصر ترجمهٔ حال مشار الیها را نگاشته گوید احادیث را علی وجه الاسناد درس میگفت وتقریر میکرد وملکهٔ او بود بعد از آن میگوید در سال هفتصد وبیست ونه هجری در شام بمنهم اجازه داد مولانا ابراهیم بن محمد بن ابراهیم ابی القاسم القیسی المالکی صاحب اعراب القرآن که از اجلّهٔ علما ونحات است نیز در شام از زینب اخذ حدیث کرده است عمر زینب متجاوز از نود سال واز معمّرین محدّثین بوده ودر روز نهم ماه جمادی الاولی سال هفتصد وچهل هجری وفات نموده است

زینب بنت اسمعیل

معلّمهٔ امة العزیز بنت المحدّث نجم الدین است که شرح حال او پیش ذکر شده این زن نیز محدّثه ایست مشهوره معروف به مسندة الشام واز محدّث مشهور ابن عبد الدائم وسایرین اخذ حدیث نموده سنّش زیاده از نود سال واز معمّرین محدّثین شمرده میشود در محرّم هفتصد وپنجاه وبقولی در اواخر ذی الحجّه هفتصد وچهل ونه هجری درگذشته است

زینب بنت جحش

از زوجات طاهرات حضرت رسالت پناهی صلّی الله علیه وآله میباشد ونسب او را اینطور نوشته اند زینب بنت جحش ابن رئاب بن یعمر بن صبرة بن مرّة بن کبیر بن غنم بن دودان بن اسد بن خزیمة الاسدیه مشار الیها عمّه زادهٔ حضرت نبوی یعنی دختر امیمه بنت عبد المطّلب است که رحمه خاله او پیش نگاشته شد زنی هنرور وبا سخاوت وکرامت بوده دایما کار میکرد وانحاصل زحمت ورنج خود بفقرا بذل مینموده ودر حدیث شریف نبوی که میفرماید اسرعکنّ لحوقا بی اطولکنّ یدًا بکثرت کار وتصدّق دادن زینب اشاره شده است این حدیث را حضرت رسول اکرم بزوجات طاهرات خود

خطاب فرموده وخبر داده اند که پس از ارتحال من از دنیا از شما آنکسی زود تر بمن ملحق میشود که دستها وطویلتر است وهمانطور که فرموده بودند شد در مسامرات محیی الدین مسطور است که مشار الیها فقط ده حدیث روایت کرده است

زینب بنت الحارث

دختر حارث از یهودیان خیبر وزوجه سلام بن مشکم بوده وهمان زنی است که بقصد مسموم کردن پیغمبر صلی الله علیه و آله گوسفندی را بریان نمود و بزهر آلوده ساخت وبطور هدیه برای آنحضرت فرستاد آن بزرگوار با بعضی از صحابه بر سر سفره نشسته لقمهٔ که از آن تناول فرمودند باصحاب گفتند دست بکشید که این گوسفند بمن اعلام کرد که آلوده بزهر است همه دست کشیدند وزینب بنت الحارث را احضار کرده سبب این خیانت را جویا شدند گفت برای آنکه میدانستم تو اگر برحق وپیغمبری حقیقت امر بر تو مکشوف خواهد شد واسیبی بتو نخواهد رسید واگر العیاذ بالله دروغ میگوئی از دست تو خلاص خواهیم شد اینک نبوت تو بدرجهٔ ثبوت رسید حقیت تو را فهمیدم وبتو ایمان آوردم واین جسارت اسباب هدایت من شد چون زینب بنت الحارث قبول دین اسلام نمود حضرت رسول اکرم او را عفو فرمودند اما از آنجا که بشر پسر براء بن معرور از صحابه از آن گوشت زهردار لقمهٔ بلع کرده وفوراً درگذشته بود وورثهٔ او بادعای خون خواستند وقصاص را حکم قتل زینب صادر گردید ومقتول شد اما حضرت رسول صلی الله علیه و آله دفع مضرت سمّ را بحجامت بین کتفین فرمودند وبعضی را عقیده آنکه اثر آن زهر در وجود مبارک آن بزرگوار مانده گاهگاه اذیت مینمود بلکه گویند همان سبب ارتحال حضرت شده وبا آنکه شهید از دنیا رفتند واین حدیث نبوی که ما زالت اکلة خیبر تعاودنی فالان اوان قطعت ابهری در اینباب روایت شده ابن اثیر در کامل گوید حضرت رسول صلی الله علیه و آله آن لقمه را خاییده اما فرو نبردند

معاوده بتشدید دال رجع محل که بکله شده مادر است کردد آخر ساکن الحرکت کند

زینب بنت حدیر

زوجهٔ شریح قاضی مشهور است که از کبار تابعین بوده از نساء عفیفه بنی تمیم میباشد وشوهر او شریح ابیات ذیل را در حق او گفته است

اذا زینب زارها اهلها	حشدت واکرمت زوارها
وان هی زارتهم زرتهم	وان لم اجد لی هوی دارها
فسلمی لمن سالمت زینب	وحربی لمن اشعلت نارها
ومازلت ارعی لها عهدها	ولم اتبع ساعة غارها

با آنکه بدخوئی زنان بنی تمیم در میان اعراب مشهور وضرب المثل است شریح در این اشعار اظهار رضا وخشنودی از زینب تمیمیه نموده ودر چند شعر دیگر او را بحسن خلق وجمال ستوده وآن اشعار اینست

رایت رجالا یضربون نسائهم	فشلت یمینی یوم اضرب زینبا
ااضربها من غیر ذنب اتت به	فما العدل منی ضرب من لیس مذنبا
فزینب شمس والنساء کواکب	اذا طلعت لم تبق منهن کوکبا
فتاة تزین الحلی ان هی حلیت	کان بفیها المسک خالط محلبا

در مستطرف مسطور است که در شب دامادی شریح زینب زوجهٔ او بوی گفت سنت است که داماد در شب دامادی دو رکعت نماز محض رضای خدا بخواند واز درگاه پروردگار خیر زوجهٔ خود را مسئلت نماید واز شر او استعاذه کند پس از آن شریح وزینب هر دو نماز گذاردند بعد از نماز زینب خطبهٔ بلیغهٔ انشاد کرد که حاصل معنی آن این است

(من دختری بیگانه ام خوی وحالت تو را نمیدانم آنچه را که از آن خشنود وممنون میشوی بمن بفهمان تا بجای آرم وآنچه تو را بد آید باز نما تا از آن اجتناب کنم با آنکه ممکن بود در میان قوم تو برای تو زنی پیدا شود ودر میان طایفهٔ من برای من شوهری اما حکم تقدیر این مواصلت را صورت داده وبا آنکه ما از طبیعت هم بیخبر بودیم تو مرا مالک شدی چونکه چنین شده یا لطف کرم کن ومرا به نیکوئی نگاهدار یا احسان فرموده رها کن وامر خداوندی را

بجای ادا ابن بود مکنون ذات ضمیر من واز حق جل وعلا آمرزش خود و نور ا
مسئلت مینمایم
الحق این زن اظهار درایت و اهلیت نموده و سخنان او متین و در خور
تحسین است

زینب بنت السعدی

دختر محیی الدین ابو نافع محمد بن عبد الله السعدی الازهری است این زن از
نساء محدثه واز اشیاخ امام سیوطی است ومشار الیه ذکر او درکتاب
المنجم نموده وگفته است زینب بنت السعدی در سال هشتصد و هفده هجری
متولد شده واز محدثین از شرف بن الکویك و رقیه بنت القاری اجازه
گرفته است

زینب بنت سلیمان

زینب بنت سلیمان بن ابراهیم بن رحمة الاسعردیه اصلاً شامی است و بعدها
در مصر سکنی گرفته محدثه بوده است مشهوره که در اسناد حدیث یعنی در
اتصال رشته اسناد احادیث بحضرت صاحب شریعت مهارت تامی داشته است
در اعیان صفدی المسندة الدمشقیة نامیده شده صحیح بخاری را از صاحب
مختصر زبیدی و شمس الدین احمد بن عبد الواحد البخاری و ابن الصباح استماع
کرده در نزد محدثه مشهوره بر کریمه درس خوانده واز بسیاری از علما اجازه
گرفته است صفدی گوید استاد ما ذهبی نیز در محضر زینب بنت سلیمان
استماع حدیث نموده ومشار الیها در آن وقت نود سال داشته و در هفتصد
و پنج هجری وفات کرده است

زینب بنت سلیمان بن علی بن عبد الله بن عباس

از خاندان خلفای بنی عباس و عم زاده منصور عباسی و زن محترمی بوده است
وقتی پسر شما مون نام وفات کرده خلیفه شخصه در نماز آن پسر حاضر نشده
برادر خود صالح را نیابة فرستاد و عذر خواست زینب متغیر شده بنواده
خود گفت برخیز و بر پدرت نماز بگذار صاحب تاریخ کامل میگوید و الیها

ینسب الزینبیون من العباسیین

زینب بنت الشعری

معروف بزینب ام المؤید است واو را زینب الشعریه و حره نیز گفته اند بعلم و
فضل مشهور واز علمای بزرگ اجازه گرفته و بمحضر آنها نایل گردیده واز انجمله است
ابو محمد اسمعیل بن ابو القاسم بن ابو بکر النیشابوری و القاری و ابو القاسم زاهر
و برادر او ابو بکر وحید ابن طاهر و ابو المظفر عبد المنعم بن کریم بن هوازن
القشیری و ابو الفتوح عبد الوهاب بن شاه الشاذیاخی واز حفاظ که اکابر
علمای حدیث و اعاظم محدثین میباشند عبد الغافر اسمعیل بن عبد الغافر
الفارسی که همانا صاحب کتاب مشهور سیاق تاریخ نیشابور است و جار الله
علامه ابو القاسم محمود بن عمر الزمخشری و جمع دیگر نیز بزینب بنت الشعری
اجازه داده اند تولد مشار الیها در سال پانصد و بیست و چهار هجری در
نیشابور و در سنه ششصد و پانزده یعنی در نود و یك سالگی در همانجا
برحمت ایزدی پیوست

زینب بنت الشنوهی

معروف بزینب ام الخیر دختر ابراهیم بن عبد الله الشنوهی از اشیاخ امام سیوطی
و محدثه مشهوره است ابو الحسن بن ابو المجد بدرس مشار الیها حاضر میشد
و جزء اعظم صحیح بخاری را نزد او خوانده و پیش امام تنوخی و هیثمی و عراقی
ختم کرده است بعضی مواضع سنن ابی داود را نیز نزد عراقی و هیثمی خوانده
شب شنبه ششم ماه صفر سال هشتصد و هفتاد و نه در گذشته است

زینب بنت الشوبکی

مکناة بام حبیبه دختر احمد بن محمد بن موسی الشوبکی نیز از اشیاخ امام سیوطی است
شب دوشنبه دوازدهم ماه جمادی الاخری سال هفتصد و نود و هفت در
مکه معظمه زادها الله شرفاً متولد شده و در پنج سالگی بدرس البرهان ابن
الصدیق حاضر گردیده سنن ابن ماجه و کتاب سیبی را که در حق اسلاف
نبی اکرم صلی الله علیه و آله وسلم نگاشته شده با بعضی از کتب حدیث قرائت

واستماع کرده است ابن حجر را امام سیوطی در کتاب المنجم فی المعجم که در حق اشیاخ خود تالیف نموده ذکر مینماید

زینب بنت الطثریه

از فصیلهٔ قشیر قبیلهٔ ازد دختر طثریه و خواهر ابو المکشوح یزید القشیری از شعرای عصر اموی و بمتانت و خوبی شعر مشهور است و حسن نظم او را همین کافی است که ابیات مسطوره ذیل را که در مرثیه برادر خود یزید گفته مثل ابو تمام شاعری نقاد در باب المراثی دیوان حماسه نگاشته است

اری الاثل من بطن العقیق مجاوری	مقیمًا وقد غالت یزید غوائله
فتی قد قدّ السیف لا متضائل	ولا رهل لبّاته و بآدله
اذا نزل الاضیاف کان عذوّرا	علی الحیّ حتی تستقلّ مراجله
مضی وورثناه دریس مفاضة	وابیض هندیًا طویلًا حمائله
وقد کان یروی المشرفیّ بکفّه	ویبلغ اقصی حجرة الحیّ نائله
کریم اذا لاقیته متبسمًا	واما تولّی اشعث الرأس جافله
اذا القوم امّوا بیته فهو عامد	لاحسن ما ظنّوا به فهو فاعله
تری جازریه یرعدان ونازه	علیها عدا میل الهشیم وصامله
یجرّان ثنیًا خیرها عظم جاره	بصیرًا بها لم تعد عنها مشاغله

در کامل ابن اثیر بجای من بطن العقیق من نحو العقیق نوشته و جز شعر اول و پنجم از این ابیات چیزی ننگاشته و این دو شعر را نیز بثور بن الطثریه برادر زینب بنت الطثریه نسبت داده است

ابن خلکان دو بیت مسطور در ذیل را نیز بزینب نسبت میدهد

اشمّ اذا ما جئت للعرف طالبًا
حباک بما تحنو علیه انامله
ولو لم یکن فی کفّه غیر نفسه
لجاد بها فلیتّق الله سائله

لکن بعضی از زیاد الاعجم دانسته و شعر دوم آن در دیوان ابو تمام

نیز دیده شده است

زینب بنت عبد الرحمن

ابن محمد بن احمد بن قدامه محدثه بوده است مشهوره از اعیان زمان صفدی علم حدیث را از محدث معروف ابن عبد الدائم و از پدر خود اخذ کرده و تعلیم گرفته و خود بعدها بدرجه معلمی رسیده صلاح الدین صفدی و محدث عبد الله بن محب از او اجازه گرفته اند در سال هفتصد و سی هجری درگذشته است و قدامه که یکی از اجداد او و مکنّاة بام عبد الله است صاحب علم و ورع و دختر شیخ شمس الدین ابو الفرج بن ابی عمر و از نساء مشهوره بوده است

زینب بنت العماد

دختر عماد محمد بن محمد بن علی الباسع محدثه ایست که در انباء ابن حجر ذکر او شده از پدر و خاله خود ست الخطباء که ذکر او بیاید اخذ علم و استماع حدیث کرده در سن هشتاد سالگی در ماه صفر هفتصد و هشتاد و پنج هجری وفات نموده است

زینب بنت عمر

ابن کندی بن سعید بن علی در علم و دانش در عصر خود منفرد بوده از قراریکه در اعیان صفدی مسطور است مشار الیها زوجه ناصر الدین قرجی است که در اواخر مائه ششم هجری قلعه بعلبک را محارست و نگاهداری مینموده زینب بنت عمر را جامع مزیت علم و عمل دانسته اند در مدت عمر برفاه حال و فراغ بال گذرانده و صدقه ها داده غریب خانه ساخته و موقوفه بر آن مقرر داشته در علم فقه و حدیث مهارت تامه مشهور است از مؤید طوسی و ابو الروح الهروی و زینب الشعریه که ترجمه حال او گذشت و از ابن الصفار و ابو البقاء العکبری شارح دیوان متنبی و عبد العظیم بن عبد اللطیف شرابی و احمد بن ظفر بن هبیره و جمعی دیگر از مشاهیر استادان اجازه گرفته و در بعلبک و شام بتعلیم علم حدیث پرداخته از محدثین ابو الحسین الیونینی و اولاد و اقارب

رو ابن ابی الفتح و پسران او و معزی و ابن النابلسی والبرزالی و ابو بکر الرحبی
و ابن المهندس از وی استماع حدیث کرده اند صفدی گوید باسناد ما ذهبی بخاری
شریف را از اول تا ابتدای کتاب نکاح نزد زینب بنت عمر خوانده و چند کتاب
از کتب احادیث نیز بر او قرائت نموده در سال ششصد و نود و نه مشار الیها
در قلعه بعلبک درگذشته است

زینب بنت العوام

از صحابیات مشهوره و خواهر زبیر بن عوام است که از جمله صحابه حضرت
خیر المرسلین و از عشره مبشره بوده مشار الیها شعر را خوب میسروده چون در
وقعه جمل پسرش عبد الله بن حکیم و برادرش زبیر کشته شدند ابیات ذیل را
که در اسد الغابه مسطور است در مرثیه ایشان گفته

اعینی جودا بالدموع فاسرعا
علی رجل طلق الیدین کریم
زبیر وعبد الله ندعو لحادث — وذی خلة منا وحمل یتیم
قتلتم حواری النبی وصهره — وصاحبه فاستبشروا بجحیم
وقد هدنی قتل ابن عفان قبله — وجادت علیه عبرتی بسجوم
وایقنت ان الدین اصبح مدبرا — فماذا نصلی بعده ونصوم
وکیف بنا ام کیف بالدین بعدما
اصیب ابن اروی وابن ام حکیم

زینب بنت القاضی

دختر قاضی زین الدین البسطامی و مادر قاضی صدر الدین المناوی محدثه
معتبر بوده در ماه محرم سال هفتصد و نود و شش درگذشت و در تشییع
جنازه او خلقی کثیر جمع آمده و رعایت جانب علم و کمال او را نموده اند

زینب بنت محمد

دختر محمد بن عثمان بن عبد الرحمن معروف بابن العصیده محدثه بوده است
شامیه در انباء ابن حجر در جرگ متوفیات سال هفتصد و نود و نه ذکر او

شده است ابن حجر گوید ثقات شام گفته اند زینب بنت محمد زیاده
از یکصد و ده سال عمر کرده و بعضی از رفقای ما از وی اجازه گرفته اند
بمن هم چند دفعه اجازه داده است

زینب بنت الملک

دختر سلطان برقوق است از ملوک ترک مصر و در انباء ابن حجر در جرگ
متوفیات سال هشتصد و بیست و شش هجری ذکر او شده بحسن و جمال
مشهور آفاق بوده بعد از فوت پدرش سلطان برقوق ملک مؤید او را
تزویج کرده بنا بر این دختر سلطان و زن سلطان و خواهر دو سلطان
بوده برادران خود ریاست و تسلط داشته و بعد از ایشان
درگذشته است

زینب بنت یحیی

ابن الشیخ عز الدین عبد العزیز ابن عبد السلام است که بصلاح و نجابت
اشتهار دارد و در اسناد حدیث دارای ملکه و مهارت میباشد
این محدثه مشهوره در درسهای عثمان بن علی که با بن خطیب القرافه معروف
بوده و در درسهای عمر بن ابی نصر بن حوه و ابراهیم بن خلیل که از مشاهیر
محدثین آن عصر بوده اند حاضر شده و بعد از آن خود تدریس میکرده است
در عنوان النصر صلاح الدین الصفدی که حاوی تراجم اعیان عصر اوست
مینویسد مؤلف این کتاب در سال هفتصد و بیست و نه هجری از زینب
بنت یحیی اجازه گرفته و نیز گوید محدثه مشار الیها در سنه هفتصد و
سی و پنج وفات نمود

زینب بنت یوسف

خواهر والی عراق حجاج بن یوسف و زوجه مغیرة بن شعبه و محبوبه دلربا
بوده شاعر نمیری که با او تعشق و مهری داشته اشعار زیاد برای او ساخته است
گویند روزی شوهر او مغیره وقت صباح دید زینب دندانهای خود را پاک
میکند گفتا که این پاک کردن دندان بواسطه خوردن غذای صبح است

بی صبرسی واکر بهمه غذای شام است متعفنی در هر حال تو بکار من نمی آیی تورا طلاق وردم زینب کفت چند زادم بدنا همواری هستی من خورده ها سوکرا کرد میان دندانهایم مانده است بیرون میاورم وبدین جهت دندانهای خود را پاك میکنم (انتهی)

در ابن خلکان این حکایت را بمادر حجاج نسبت داده ودر حرف فاء بیاید انشاء الله

زینب خاتون

از ادیبه های ممالك عثمانیه واز نسوان زمان سلطان محمد خان وشاعره شیرین سخن بوده وبنام سلطان مشار الیه دیوانی ترتیب داده است در مسقط الرأس او اختلاف کرده اند لطیفی قسطمونی زینب را کفته است از دیار قسطمونی ودختر یکی از هنرمندان بوده عاشق چلبی در تذکره خود اورا از اهل اماسیه ودختر یکی از قضاة نوشته در هر حال در سخن سرایی وطبع شعر وکمالات از بعضی مردان کوی سبقت ربوده وبا مهری که او نیز شاعره بوده وشرح حال او بیاید مطایبات داشته این غزل از نتایج افکار اوست

کشف ایت نقابی که بر کوکه منور ایت — بو عالم عناصری فردوس انور ایت
در برت لبو کبی جو شکر کنو حوض کوثری — عنبر صاچو که جوز بو جهانی معطر ایت
خطك برات یازدی صبا بر دیك کرنین — وار ملکت خطایه چینی مسخر ایت
ابحیات اولمیجق قسمت ای کوکل — بیلبل کر کسر خضر ایله سیر سکندر ایت
زینب قومیلی زینت دنیایه زن کبی — مردانه وار ساده اولوب ترك زیور ایت

این بیت دلپذیر نیز در بزم ثانی خرابات (در جلد دوم کتاب خرابات) بمشار الیها نسبت داده شده است

سنك حسنك بنم عشقم سنك جورك بنم صبرم
افندم مبتلام آرتار توکنمز بی نهایت در

زینب زوجه یوسف

زوجه امیر المسلمین یوسف بن تاشفین اللمتونی است که با وجود زیبایی ودلارائی نهایت عفیفه ودارای درایت ودانش بوده است واز درایتهای او اینکه روزی سه نفر سرعسکر بشوهر او یوسف بن تاشفین نوشتند یکی قدری مال خواست که سرمایه تجارت کند دیکری درخواست نمود که اورا دکر بوان مستخدم سازد سیمی زینب زوجه یوسف را از و خواسته بود یوسف بن تاشفین حاجت آن دورا بر آورد واین یك را بنا بر عفو واغماضی که در جبلت او بود احضار نمود واز و پرسید که چه تورا بر آن داشت که چنین خواهشی از من نمایی آنکاه اورا نزد زینب فرستاد زینب سه روز اورا در خیمه نکاهداشت هر سه روز یك جور طعام برای او فرستاد روز چهارم اورا خواسته کفت درین روزها چه خوردی کفت یك جور غذا خوردم مشار الیها کفت زنها هم همه یکجور هستند ویك مزه دارند بعد از آن لباس وعطیه باو بذل کرده روانه نمود

زینب المریه

از ادیبه های اندلس است واشعار بسیار خوب بنظم آورده از جمله این ابیات را صاحب نفح الطیب ذکر نموده است

یا ایها الراکب الغادی مطیته — عرج انبئك عن بعض الذی اجد
ما عالج الناس من وجد تضمنهم — الا ووجدی بهم فوق الذی وجدوا
حسبی رضاه وانی فی مسرته — ووده آخر الایام اجتهد

زینب الواصله

مادر ام حکیم واصله است که زینب بنت عبد الرحمن بن الحارث ابن هشام القرشیه باشد زینب وام حکیم دختر هر دو اجمل نساء قریش بوده واز حیثیت حسب ونسب جامع شرف وکمال ملقب بواصله شده ودر حرف همزه در ضمن لغت ام حکیم ذکر زینب الواصله شده است

زینب الهلالیه

مکناة بام المساکین بوده ودر حرف الف ذکر او شده از زوجات مطهرات

حضرت خیر الموجودات میباشد و چون ملاطفت فوق العاده نسبت بمساکین
داشته او را ام المساکین گفته اند و هلالیه نسبت او را اشعار مینماید دو ماه
یا سه ماه در سرای حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بوده بعد از آن
بسرای آخرت انتقال نموده است
و زینب اسم بیست و پنج نفر صحابیه بوده و اسم یکنفر طبیبه بنی اود که در بعضی
اشعار ذکر او شده و مخصوصا در جلد دهم اغانی در ترجمه حال محمد بن
کناسه مذکور است و زینب بنت ابی البرکات همان زینب البغدادیه است
که پیش ذکر شد و ام الهدی زینب محدثه ایست مصریه که از تقی الدین بن
فهد اجازه گرفته
و در مثل زینب ستره مقصود زینب بنت عبد الله بن عکرمه بن عبد الرحمن
المخزومی است که بنده عجوزی بوده و بعضی جواری مغنیه داشته ابن زهیمه
المدنی او را در اشعار خود یاد کرده است
و زینب اسم معشوقه نصیب نام شاعر زنگی است که ام بکر زینب بنت صفوان بن
غاوی الکنانیه باشد و در اغانی و تزیین الاسواق ذکر او شده و زینب
اسم محبوبه ضرار السعدی است و ضرار این بیت در وصف او گفته

وانی و تهیامی بزینب کالذی
تطلب من احواض صداء مشربا

و مثل و لا کصداء از امثال مشهوره عرب است و زینب خانم مصری دختر
مرحوم محمد علی پاشای مصری از زنهای مالدار با احسان بوده و از فقرای
هر ناحیه رعایت نموده است
و از کتاب حدیقة الجوامع چنین استنباط میشود که زوجه مرحوم ادریس
بدلیسی هم زینب نام داشته و مسجد زینب خاتون در محله حضرت ایوب
در کوشک ادریس در اسلامبول از ابنیه اوست و خودش نیز در آنجا
مدفون است

زین خاتون

دختر ابن حجر است و در انباء ابن حجر در جزء وفیات سال هشتصد و
سی و سه هجری ذکر او شده مصنف مشار الیه گوید زین خاتون اول
فرزند من است و در شهر رجب سال هشتصد و دو متولد شده خواندن و
نوشتن یاد گرفت و نزد شیخ زین الدین عراقی و شیخ نور الدین استماع
حدیث کرد و از محدثین شام نیز بمشار الیها اجازت داده اند در حالتیکه
حامله بود بناخوشی طاعون در گذشت

زبنه

دختر احمد بن عبد الخالق بن عبد الرحمن بن محمد بن محمد بن یونس الموصلی است
که در انباء ابن حجر در جزء وفیات سال هفتصد و هفتاد و نه هجری ذکر
او شده مشار الیها محدثه ایست موصلی و از محدث مشهور عیسی المطعم و ابن
النشر و سایرین اخذ حدیث نموده و در ماه شعبان سال مذکور در گذشته است

زیور

شاعره بوده است شیرین گفتار اصلش از طایفه شاملو و موطنش در
قلمرو علی شکر در سیاق غزل و هجا طبع خوشی داشته شعر بسیاری گفته
اما از بی تمیزی اهل وطن او از میان رفته است این دو سه شعر
از وست

دور باد از تن سری کارش داری نشد
کور به چشمی که لذت بین دیداری نشد
حیف از عمامه زاهد که با صد پیچ و تاب
رشته تزویر گشت و تار زناری نشد
درد یار و دوستی بیقدری زیور ببین
پیر شد زیب النسا او را خریداری نشد

حرف السین

ساره بنت الربیع

(ساره بتشدید راء بمعنی زن سرور آورنده است) ساره بنت الربیع

عربیة الاصل و دختر محمد بن محمود بن محمد بن ابی الحسین بن محمود الربعی است که نوادهٔ شیخ الاسلام سراج الدین ابن الملقن باشد مشار الیها محدثه بوده که بدرس جد خود ابن الملقن حاضر میشده از حدیث جزء قدوری را قرائت کرده در هشتصد و شصت و نه وفات نموده از اشیاخ امام سیوطی میباشد

سارة بنت عبد الرحمن

ابن احمد بن عبد الملک بن عثمان بن عبد الله بن سعد بن مفلح بن هبة الله بن نمیر المقدسیه است که مادر شیخ المسند شمس الدین ابو الفرج باشد مشار الیها محدثهٔ مشهورهٔ قدسیه است و از ابراهیم بن خلیل استماع حدیث کرده و هم از او روایت نموده و استاد صلاح الدین صفدی و علم الدین البرزالی نزد مشار الیها درس خوانده در سال هفتصد و شانزده هجری درگذشته است

سارة بنت شیخ تقی الدین السبکی

نیز محدثه بوده است مشهوره که از بعضی معاریف اخذ علم و استفاده نموده است

سبیعه

بضم سین و فتح باء بر وزن جهینه اسم سه نفر از صحابیات است یکی سبیعة الاسلمیه دیگری سبیعة الضبعیة سیمی سبیعة القرشیه نیز سبیعه اسم زنی بوده است عراقیه از اهل بصره از اولاد عبد الرحمن ابن ابی بکره که حسن و جمالی بکمال داشته و عمر بن ربیعه ابیات ذیل را در حق او گفته است

من البکرات عراقیة   تسمی سبیعة اطریها
من آل ابی بکرة الاکرمین   خصصت بودی فاصفیتها
و من حبها زرت اهل العراق   و اسخطت اهلی و ارضیتها
اموت اذا شحطت دارها   و احیا اذا انا لاقیتها
فاقسم لو ان ما بی بها   و کنت الطبیب لداویتها

کویند عمر بن ربیعه این اشعار را بمغنیهٔ مشهورهٔ جمیله اموخته بود بنابراین نهایت مشهور شد اما ابو بکره که این سبیعه منسوب باوست برادر امی زیاد بن ابیه میباشد و در حق ایشان گفته اند که ان زیادا و نافعا و ابا بکرة عندی من اعجب العجب الخ و ابو بکره از فضلای اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله محسوب و بحارث بن کلدهٔ ثقفی حکیم عرب منسوب بوده است و در روز فتح طائف بر ناقهٔ جوانی که بعربی بکره میکویند سوار شده آمد و تسلیم شد و ایمان آورد بدینجهت بابو بکره مکنی کردید و بقولی در حین محاصره دست در بکره دولابی که بر فراز بارهٔ طائف بود زده خود را از آنجا بپا ویخت و در انداخت فلذا حضرت رسول صلی الله علیه و آله او را ابو بکره کنیه داد بهرحال حضرت رسول صلی الله علیه و آله او را آزاد فرمودند و از موالی النبی معدود گردید و ابو بکره از آنهائی بود که در کناه مغیرة بن شعبه بزنا شهادت داد و در عهد خلافت عمر بحد قذف تادیب شد الغرض اولاد و احفاد او در بصره صاحب مال و جاه و از طبقهٔ اشراف و اهل علم و صلاح بوده اند

ست الادب

(ست بمعنی خانم میباشد) این لفظ بکسر سین و تشدید تاء ظاهرا مخفف سیده باشد و در عربی بجای خانم استعمال میشود و بعضی ست را بمعنی شش دانسته یعنی مالک شش غلام و کنیز و این کنایه است از تمول زیاد جماعتی ست را کنایه از جهات ستة دانسته و ست که میکویند مقصودشان یعنی مالک جهات ستة و بهاء الدین زهیر کوید

یروج من اسمها بستی   فتنظر فی النحاة بعین مقت
یرون بانتی قد قلت لحنا   و کیف و اننی لزهیر وقتی
و لکن غادة ملکت جهاتی   فلا لحن اذا ما قلت ستی

درهرحال ست الادب دختر مظفر بن البرهی و از مشاهیر محدثات است

ست الامناء

معروف بام عز الدین محدثهٔ مشهوره و دختر شیخ صدر الدین اسعد بن عثمان بن

اسعد بن المنجا میباشد صلاح الدین صفدی در تراجم احوال اعیان عصر خود
در کتاب بعنوان النصر از استاد خود علم الدین البرزالی نقل کرده کوید
ست الامناء از جد خود روایت حدیث نموده و کوید استاد من علم الدین هم
نزد او استماع حدیث کرده وفات مشار الیها در اواخر ربیع الاول سال
هفتصد هجری در صعید مصر اتفاق افتاده است

ست الاهل

دختر علوان بن سعید بن کامل و از اهالی بعلبک و زنی صالحه و حنفی مذهب
بوده و در اسناد حدیث مهارت داشته محدثه مشار الیها از شیخ بهاء الدین
عبد الرحمن المقدسی که محدثی متبحر بوده خیلی روایت کرده و از حیثیت
مسموعات حدیثی در عصر خود منفرد بوده شیخ علم الدین استاد صلاح
الدین صفدی در شام در علم فقه و حدیث مبلغی درس نزد او خوانده و
بدرستی از حالات او اطلاع داشته هم او در حق مشار الیها کوید ست الاهل
اهل صلاح و صاحب عفت و عصمت و زنی دیندار و با قناعت بود
اعتنائی بخلق و دولت خود نداشت در نوزدهم محرم سال هفتصد و سه
هجری وفات کرد پدرش نیز از کبار صلحا بود
ست الاهل نیز لقب تقیه بنت فهد بوده که از اشیاخ امام سیوطی است
و ترجمه حال او کذشت

ست حدق

دده ملک ناصر محمد بن قلاوون است که از اعیان پادشاهان مصر بود
و جامع الست حدق که در خطط مقریزی مذکور است از آثار او میباشد و
از قرار کفته مقریزی اول خطبه که در جامع مذکور خوانده شده در روز جمعه
بیستم جمادی الاخری سال هفتصد و سی و هفت هجری بوده است

ست الشام

محدثه ایست مشهوره از اعیان عصر صلاح الدین صفدی و از نسوان اواخر
مائه ششم هجری و چون صفیه نام داشته ترجمه حال او در حرف صاد بیاید

انشاءالله تعالی

ست الشام

از نساء مشهوره سلسله سلطان صلاح الدین یوسف بن ایوب و خواهر
سلطان ملک ناصر صلاح الدین یوسف است نعش برادر خود ملک معظم
توران شاه را ابن زن از اسکندریه بشام نقل کرده و در مدرسه خود مدفون
ساخت وفاتش در سال ششصد و شانزده هجری اتفاق افتاده است

ست العرب

دختر سیف الدین علی بن الشیخ رضی الدین عبد الرحمن بن محمد بن عبد الجبار
المقدسی است از ارباب فضل و صلاح و از آنجا که از اعیان عصر صفدی
بوده مشار الیه در عنوان النصر در حق او میکوید ست العرب بدرس جزء
ابن عرفه که کتابی است از اجزاء شریفه حدیث بمحضر محدث علی بن عبد الدائم
حاضر شده و از او اخذ حدیث کرده و بعد خود تدریس نموده استاد ما علم الدین
نزد او استماع حدیث میکرد مشار الیها بمن هم اجازه داده و تاریخ اجازت
من سال هفتصد و بیست و نه هجری میباشد و وفات او در سال هفتصد و
سی و چهار اتفاق افتاده است

ست العلماء

از نسوان اواخر مائه ششم هجری و صاحب طلاقت لسان و لطف بیان و واعظه
شامیه بوده و چون وعظ او نهایت مسلسل و خوب میبوده به بلبل مشهور
شده و او شیخه خانقاه درب المهرانی واقع در شام بوده بود در روز
سیزدهم ماه رجب سال هفتصد و دوازده داعی حق را لبیک اجابت
کفت در تشییع جنازه او طایفه نسوان ازدحام عظیمی کرده بودند

ست الفقهاء

دختر ابراهیم بن علی بن فضل است از اعیان عصر صفدی و از محدثات
جلیلة الشان بشمار آمده است اکرچه کمتر از افواه اساتید استماع حدیث
کرده لکن از جعفر الهمدانی و احمد بن المعز الحرانی و عبد الرحمن بن سلیمان

وعبد اللطیف بن القبیطی اجازات عالیه دریافت نموده (اجازات عالیه اجازات قلیل الوسایط را میگویند که بلا فاصله معمر بن محدثین حاصل میگردد) مشار الیها خود نیز معمره و صاحب اسناد بوده و احادیث را عن ظهر القلب بصاحب شریعت میرسانیده زیاده از نود سال عمر کرده و در فقه و حدیث روایتها نموده نزد او سنن ابن ماجه و سایر کتب احادیث را درس خوانده اند در سن نود و دو سالگی در سال هفتصد و بیست و شش هجری ارتحال نموده است

ست قریش

ام البهاء فاطمه بنت فهد از اشیاخ امام سیوطی است و دختر حافظ تقی الدین محمد بن محمد بن فهد و خواهر ام هانی بنت فهد و تقیه بنت فهد مذکوره در فوق مشار الیها از مشاهیر محدثات میباشد روز هفدهم ماه ذیقعده سال هشتصد و چهارده متولد شده در سال اول در درس محدث مراغی و جمال بن ظهیره بختم سنن دارقطنی و در سال چهارم بمجلس درس ام الحسن بنت ابی الخیر که خاله پدر مشار الیها بود بسند پسر معمر بن جمیع و در سال پنجم بدرس شریف احمد بن علی الفارسی و نور الدین بن سلام بسند پسر ربع اول سنن کبیر بیهقی حاضر گردیده از مشایخ محدثین جمال الکنانی و جلال البلقینی و کمال بن حجر و بدر الدمامینی و غیرهم بمشار الیها اجازت داده اند (پوشیده نباشد که در ایام قدیم چون اعتنای زیادی بعلم حدیث بوده اطفال کوچک را بمجالس تدریس محدثین معتبر حاضر میساختند و چون آن اطفال اهل علم میشدند آن محدثین را اساتید خود شمرده و شاگردی آنها را اسباب مفاخرت خود قرار میدادند و میگفتند من از تلامذه فلان و فلان میباشم و بمجلس درس فلان محدث حاضر شده ام و مباهات میکردند)

ست القضاء

که ام محمد نیز او را می گفتند از محدثات مشهوره و دختر قاضی محیی الدین بن القاضی تاج الدین احمد الشیرازی میباشد در نزد شیوخ و اساتید خود که

از انجمله

از انجمله است کریمه بنت عبد الوهاب کتب شریفه احادیث را خوانده و هشت جزو از کتاب الزهاد و العباد ابن ازهر بلخی از جمله کتابهای مزبوره است چون ست القضاء از اعیان عصر صلاح الدین صفدی بوده مشار الیه در حق او میگوید ست القضاء اولا بشیخ مجد الدین الروذراوری و بعد بعبد بن الخرزی و پس از آن بیکنفر دیگر شوهر کرده سنش نزدیک بنود رسیده در هیجدهم ماه ذیقعده سال هفتصد و دوازده هجری وفات کرده است

ست کلیله

زوجه امیر سیف الدین البرلی و دختر عبد الله التتاریه است رباط کلیله از خانقاههای مصر را او در سال ششصد و نود و چهار هجری بنا نمود

ست مسکه

جاریه ملك ناصر محمد بن قلاوون بوده و جامع الست مسکه که در خطط مقریزی مسطور است از ابنیه خیریه اوست مقریزی گوید اول روزی که در این جامع نماز جمعه خوانده شد روز جمعه دهم جمادی الاخری سنه هفتصد و چهل و یک هجری بود

ست الملك

خواهر حاکم بامر الله فاطمی از ملوک مصر و زنی باتدبیر و کیاست بوده و در فقدان برادرش در باب اصلاح امور و حکمرانی مصر تدابیر نموده که در کتب تواریخ شرح آن مضبوط است

ست الوزراء

ام عبد الله دختر قاضی شمس الدین عمر بن العلامه شیخ الحنابله وجیه الدین اسعد بن ابی البرکات التنوخیه الدمشقیه الحنبلیه میباشد مشار الیها حنبلی مذهب و محدثه ایست شامی نژاد و جیه الدین حنبلی و صحیح بخاری را با مسند امام شافعی از ابو عبد الله الزبیدی سماعا اخذ نموده است نزد پدر خود نیز دو جزو (کتاب) حدیث خوانده از قرار گفته صلاح الدین صفدی

مسنده

مسنده عصر خود بوده یعنی در امر مهم اسناد حدیث همراه او را مسلم میداشتند
وقتی او را بمصر دعوت کرده در آنجا امیر سیف الدین ارغون و قاضی کریم الدین
الکبیر ازو اخذ حدیث کردند ولادت او در سال ششصد و بیست و چهار
هجری و وفاتش در هفتصد و هفده واقع شده و از آنجا که سنش از نود
تجاوز کرده او را نیز مثل ست الفقهاء مسنده و معمره گفته اند بخاری شریف را
بکرات درس گفته بود و نیز بچهار شوهر کرده که چهارم انها نجم الدین
عبد الرحمن الشیرازی است استاد صفدی ذهبی مسند امام شافعی را ازو
اوخوانده و محدث بن المحب و قاضی فخر الدین المصری و شیخ صلاح الدین
العلائی و شیخ جمال الدین بن قاضی الزبدانی و بعضی مردمان معتبر دیگر
ازو اخذ علم نموده اند ست الوزراء سه دختر هم داشته است

ست الوزراء

ام محمد دختر شیخ عدل رئیس تاج الدین ابی الفضل یحیی بن مجد الدین ابو المعالی
محمد بن شمس الدین ابو العباس احمد بن الشیخ المسند ابی یعلی حمزه بن علی بن هبة الله بن
الجنوبی التغلبی است که در علم حدیث از اسانید بشمار میاید از شیخ علم الدین
السخاوی و حافظ ضیاء الدین المقدسی و عز الدین ابن عساکر النسابه و عتیق
السلمانی و تاج الدین القرطبی و سالم بن عبد الرزاق و برادر او جمال یحیی و العز
احمد بن ادریس و الصفی عمر بن البرذعی و الرشید بن مسلمه و جمع دیگر اجازه دارد
مدتی تدریس حدیث کرده است بعلاوه از اعمال الخیر حج گذارده و غلام آزاد
ساخته بود تماما ملازم خیرات بوده در آخر عمر سوداء بر او غلبه نموده تقریبا
یکسال ذهن او را مشوش داشته روز پنجشنبه چهارم ماه شوال سال
هفتصد و پانزده در گذشته است تولد او در سنه ششصد و سی و نه
بوده است

ستیته خاتون

زوجه امیر تنکز مشهور از سلاطین قلاوون نیز مصر بوده امیر تنکز در زمان
ملک ناصر در شام نیابت سلطنت داشته و خودسرانه بعضی حرکات میکرد

وازآنجا که ستیته خاتون زنی از اهل خیر و صلاح بوده او را از بسیار کارهای
ناشایسته منع مینموده مشار الیها در شب دوشنبه سیم رجب سال هفتصد و سی
بدار بقا رفت و در مقبره مخصوصی مدفون گردید و پس از چندین سال شوهر
او بسزای عمل خود رسید

وستیته لقب چند نفر از محدثات است از جمله لقب فاطمة المحدثه بنت الیسار است
که از اشیاخ امام سیوطی میباشد و ترجمه حال او خواهد آمد انشاء الله
تعالی

وستی بنت ابی عثمان الصابونی و ستیک بنت معمر و محدثه بوده اند و لفظ
ستیک در فارسی مصغر ستی است که بمعنی خانم کوچک است چه کاف در آخر کلمات
فارسی ادات تصغیر است و ستیته که قبل عنوان گردید عربی ستیک است چه
تصغیر رد کلمه باصل میکند و تانیث را هم ظاهر میکند

ستی خاتون

از نساء مشاهیر عثمانی و دختر شیخ الاسلام زنبیللی علی افندی از اعیان عصر
سلطان بایزید خان است از مسطورات حدیقة الجوامع چنین بر میاید که در نزدیکی
سلوری قپوسی مسجد و مدرسه دارد و محله باسم او نامیده میشود اما خود مشار
الیها در ساحت مکتبی که پدرش بنا کرده بود در جوار قبر پدر مدفون است

سجاح

چون بقول صاحب قاموس سجاح در آخر کار بشرف اسلام مشرف گشته و بگفته
دیگران نیکوکاری اختیار کرده ترجمه حال او نگاشته میشود والا از موضوع
ما خارج و مسکوت عنها بود

سجاح بفتح سین و کسر حاء بر وزن قطام دختر المنذر متنبیه ایست مشهور
واصحاب تفاسیر گفته اند سجاح دختر حارث بن سوید بن عقفان التمیمیه میباشد
وکنیه اش ام صادر و زوجه ابو کحیله کاهن یمامه بوده بعدها دعوی نبوت نموده
در زمان حضرت رسول صلی الله علیه و آله مسیلمه نامی کذاب که نیز از اهل
یمامه بوده و قبول مذهب اسلام نموده بعد از چندی مرتد شده بدعوی نبوت برخاست

وبلطایف الحیل پرداخت ودرمیان قوم خود معروف وملقب برحمن الیمامه گردید ومدتی مستقلاً بر سر ادعای خود بود ووقتی عریضه خدمت حضرت فخر کاینات نوشته ادعای مشارکت در نبوت نمود تا در خلافت ابوبکر بسزای خود رسید

سجاح از عشیرهٔ بنی یربوع از قبیلهٔ بنی تمیم چون مشهور شد اسباب هراس مسیلمه گردید یعنی سجاح با جمعیتی بطرف مسیلمه حرکت کرد و از جانب ابوبکر نیز دسته مامور شدند بر مسیلمه گشتند حرکت این دو لشکر مسیلمه را مضطرب نمود مسیلمه بطرف سجاح راند وچون باو نزدیک شد خیمه برپا کرد ودر درون آن انواع بخورات بسوخت چه میدانست که بوی خوش مهیج شهوت زنان است پس از آن سجاح را در آن خیمه خواست که مسئلهٔ نبوت خود را در آنجا طرح کند وکرامات ومکاشفات خود را بیکدیگر ظاهر سازند چون هر دو در آن خیمه حاضر شدند مسیلمه گفت از آیاتی که بر من نازل شده این است (الم تر الی ربک کیف فعل بالحبلی اخرج منها نسمة تسعی بین صفاق وحشی) وانی متعاقت (ان الله خلق للنساء افراجا وجعل الرجال لهن ازواجا فنولج فیهن غرامیلنا ایلاجا ثم نخرجها اذا نشاء اخراجا فینتجن لنا نتاجا) این کلمات سجاح را بهیجان آورد قرار دادند باهم متحد شوند مسیلمه سجاح را تزویج نمود ونماز صبح یا نماز صبح وشام امت را مهر سجاح قرار داده این تکلیف را از گردن آنها برداشت وقرار دادند متفقاً عرب را مطیع کنند گویند هنوز قومی هستند که بهمین جهت نماز صبح را نمیخوانند

بعضی گفته اند چون مسیلمه وسجاح در یک خیمه نشستند مسیلمه برسم عرب سر اول خود را بکند الّتی در از داشت در اثنای محاوره سجاح بدید وشهوتش بجنبید گفت انت نبی وهذه معجزتک بدین سخن میل خود را باو اعلام نمود وباو تسلیم شد

دیگران گویند پس از آنکه تنور مفاوضهٔ مسیلمه وسجاح گرم شد مسیلمه رو بسجاح کرده گفت

الا

الا قومی الی النیک | فقد هیئ لک المضجع
فان شئت ففی البیت | وان شئت ففی المخدع
وان شئت سلقناک | وان شئت علی اربع
وان شئت بثلثیه | وان شئت به اجمع

سجاح در جواب گفت بل به اجمع فهو للشمل اجمع بعضی از شعرای اسلام گفته اند

آمت سجاح ووافاها مسیلمة
کذابة من بنی الدنیا وکذاب

قوله آمت ای صارت ایما بلا زوج ویروی امت بالقصر مع التشدید من الامامة

واز آنجا که سجاح ادعای نبوت را با فضاحت زنا جمع کرده در حق او گفته اند

وازنی من سجاح بنی تمیم | وخاطبها مسیلمة الزنیم

واغلم من سجاح مثل است وغلمه بمعنی شهوت میباشد وقیس بن عاصم المنقری گفته است

اضحت نبیتنا انثی نطاء بها
واصبحت انبیاء الناس ذکرانا
فلعنة الله والاقوام کلهم
علی سجاح ومن بالافک اغرانا
اعنی مسیلمة الکذاب لا سقیت
اصداؤه ماء مزن حیثما کانا

پس از قتل وهلاک مسیلمه سجاح توبه کرده وتا زمان معویه زنده بوده است ابن خلدون گوید سجاح در حال تنبی در دین نصرانیت بوده ومذهب خود را از نصارای بنی تغلب اخذ نموده است وکلمات سخیفه که آنها را آیات الهیه میخوانده بسیار از وذکر کرده اند

سحیقه

مغنیهٔ بوده است مشهوره در اوایل عصر بنی عباس در اغانی ذکر او شده واین ابیات را در وصف او گفته اند

سحیقه

سیمقر انت واحدة القیان | فما لک مشبه فیهن ثان
فضلت علی القیان بفضل حذق | فخزت علی المدی قصب الرهان
سجدن لک القیان مکفرات | کما سجد المجوس لمرزبان
ولا سیما اذا غنیت صوتا | وحرکت المثالث والمثانی

سرو جهان خانم

از بنات مکرمات خاقان خلد آشیان فتحعلیشاه طاب ثراه بوده او را بمرحوم آقاخان محلاتی تزویج کردند ومرحوم علیشاه وسلطان محمد شاه پسر ونوه سرو جهان خانم بوده اند

سری خانم

شاعره ایست دیاربکری درسال هزار ودویست وسی هجری درشهر دیاربکر متولد شده هنگام رشد در تحصیل علم وادب کوشیده ودر نظم اشعار ترکی صاحب ید طولی کردیده از بلغای این عصر بشمار می آید بعضی اشعار او در تذکره موسوم بخرابات درج شده وبرخی تجنیسات وتسدیسات وغزلیات دیکر نیز داره که خالی از امتیاز نیست یک غزل عاشقانه ویک مرثیه بلیغه او زینت این اوراق میکردد وهی هذا

مرغ دل پروانه کلدی لانه لر اغلار بکا | چیقدی زنارم بوکره خمخانه لر اغلار بکا
یانه یورایسه م شب تاریک دل ناشادمی | روشن اولسه ر یا فادیروانه لر اغلار بکا

آشنالر سنک طعن اندازاولورلر هر طرف
واقف اولسه حالمه بیکانه لر اغلار بکا
کیتمه کوچ اظهار کوچ بردرده اولدم مبتلا
دارو سن بیلمز طبیب کاشانه لر اغلار بکا
طوش اولورسه مکتب عرفانه دام هر حین
حسرت ایله طفل فرزندانه لر اغلار بکا
سائی بزمک الن اوپسه م ایاغکچون کوزل
دلبر دلسنک اولور پیمانه لر اغلار بکا

کاشه

کاشه میزاب ساقیدن ایچوب مست اولمسم
حالمه آگاه اولان مستانه لر اغلار بکا
سری برویرانده بر کنج ایردک مثلی یوق
حسبحالم سویلسه م دیوانه لر اغلار بکا

فراغت کلمشم فانی جهاندن خصم جانانده
نه بیلسون مهربانلق دشمن اولکیم اصلی نادانده
فلک دلخواهم اوزره دونمدی بر کشته دورانده
نهال نازنیندن جدا حالم پریشان در
بنم کوکلم قرالکل غنچه سی وش طوب طولی قانده
آچلمق اختیار ایتمز اکر یوز بیک بهار اولسه
بهارک روز نوروزن طوتوب شاد اولسه هپ کللر
دیروب کیسولرن تیربکه کلسه باغه سنبللر
بو اثناهر طرفدن نغمه ساز اولسه شیرین دللر
دل پر دردمی کوش اتمسه بلبل بی کبی ایکلر
بنم کوکلم قرالکل غنچه سی وش طوب طولی قانده
آچلمق اختیار ایتمز اکر یوز بیک بهار اولسه
بوباغک سروقد بر لاله زارمدن آیرلدم
درخت عمرمک شیرین سخن یارمدن آیرلدم
ملامتنایلمن الله ایچون یارمدن آیرلدم
حقیقتده آهنک منصوریم دارمدن آیرلدم
بنم کوکلم قرالکل غنچه سی وش طوب طولی قانده
آچلمق اختیار ایتمز اکر یوز بیک بهار اولسه
فراق دود حسرت درچیقان قندیل جانمدن
سماده فات بقاتابر بهار اولمش دهانمدن

کوچک

کوردیکجه یمی یعقوب فراقیله دیدهٔ پرنمدن
دمادم پرسوز ایلر صداهب استخوانمدن
بنم کوکلم قزل کل غنچه‌سی وش طوب طولی قاندن
آچلمق اختیاره ایتمز اکر یوز بیک بهار اولسه

قضا پیکانینه ناکاه جکر پاره‌م سپر اولدی
نشانه اوغرادی تقدیر ثباتی بر بن بولدی
آچوب پر مرغ روحی باغ فردوسه روان اولدی
ترحم ایتمدی بونا تواتی یا قدی یاندردی
بنم کوکلم قزل کل غنچه‌سی وش طوب طولی قاندن
آچلمق اختیاره ایتمز اکر یوز بیک بهار اولسه

نهانی شمع عشقه یانمغه پروانه‌یم شمدی
ایچی دلدار ایله مملو طیشی بیکانه‌یم شمدی
براق بو آه و زاری حسرت‌خانه‌یم شمدی
فلک جامیله سم نوش ایتمشم مستانه‌یم شمدی
بنم کوکلم قزل کل غنچه‌سی وش طوب طولی قاندن
آچلمق اختیاره ایتمز اکر یوز بیک بهار اولسه

صلا زد اهل عشقه جمع اولوب عرفانی کورسونلر
سرای خلوته حکم ایلیان سلطانی کورسونلر
ملامتخوره سندن کزلتان عریانی کورسونلر
هله وقتم یوق ایمدی سری سوزانی کورسونلر
بنم کوکلم قزل کل غنچه‌سی وش طوب طولی قاندن
آچلمق اختیاره ایتمز اکر یوز بیک بهار اولسه

چون این غزل و مرثیه بخط خود سری خانم دیده نشده بعضی کلمات بیمعنی و تعبیرات دارد که مغایر شیوهٔ شعری است و معلوم است که قلم ناسخ آنرا مغشوش کرده است

اوّل بند چهارم مرثیهٔ ابن غزل ثانی مرحوم را بخاطر آورده است

سرم اوستنده قات قات دود آهم افلاکه دوکشدی
غبار غم کوکلده توده توده خاکه دوندشدی

چون سری خانم خلوص عقیدت و محبتی با ائمهٔ مکرمین در عراق عرب دارد چند سال قبل عزیمت بغداد کرده کلیهٔ عتبات عالیات ان نواحی را زیارت نموده بعد از ان بدیار بکر باز کشت و از آنجا باسلامبول آمده در خانهٔ کامل پاشای مرحوم ساکن گردید

سُعاد

بضم سین اسم چند نفر از مشاهیر نسوان عرب میباشد و از آنجمله است سُعاد زوجهٔ کعب بن زهیر صاحب قصیدهٔ (بانت سعاد وقلبی الیوم متبول) در مدح حضرت رسول صلی الله علیه و آله که تغزل را باسم زوجهٔ خود گفته و این در عرب غرابتی ندارد و سُعاد بنت رافع و سُعاد بنت سلمه دو نفر زن صحابیه بوده اند

سُعدی

بروزن دنیا نیز اسم چند نفر از مشاهیر نسوان عرب است و از آنجمله است شاعرهٔ محبوبه از قبیلهٔ بنی اسد از قراریکه در تزیین الاسواق مسطور است عم زادهٔ ابن سعدی بسعدی عاشق شد و خواستار او را بزنی بگیرد اما پدرش میخواست دختری با شان تر از آن برای او بگیرد هرچند پسر اصرار کرد پدر انکار نمود و کار ببرودت کشید و پدر سعدی سعدی را با دیگری تزویج نمود و عشق پسر عم بر دختر عم بعد از این واقعه افزوده شد روزی در محلی عاشق و معشوق بهم برخوردند عاشق این اشعار را بمعشوق خواند

لعمری یا سعدی لطال تأیمی ... ومعصیتی شیخی فیک کلاهما
وترکی للحیین لم ابغ منهما ... سواک ولم یربع هوای علیهما

سعدی این ابیات را در جواب انشاد کرد

حبیبی لا تعجل لنفهم حجتی ... کفانی ما بی من بلاء و من جهد

ومن عبرات تعتريني وزفرة — تكاد لها نفسي تسيل من الوجد
غلبت على نفسي جهارا ولم اطق — خلافا على اهلي بهزل ولا جد
ولن يمنعوني ان اموت بزعمهم — غدا خوف هذا العار في جدث وحدي
فلا تنس ان تاتي هناك فتلتمس — مكاني فتشكو ما تحملت من جهد

فردای آن روز سعدی درگذشت وعاشق او نیز بعد از او نماند وسعدی چنانکه در اصابه مذکور است اسم چهار نفر از صحابیات میباشد ویکی از آنها سعدی بنت کریز بن ربیعة بن عبد شمس العبشمیه خالهٔ عثمان بن عفان است که او را با این ارجوزه بقبول اسلام تشویق وترغیب مینمود

عثمان یا عثمان یا عثمان — لک الجمال ولک الشان
هذا نبی معه البرهان — ارسله بحقه الدیان
فاتبعه لا تغتالک الاوثان

بعد از آنکه عثمان بشرف اسلام مشرف شد وبافتخار صهریت حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وآله وسلم نایل آمد سعدی او را با این منظومه مبارکباد گفت

هدی الله عثمان الصفی بقوله — فارشده والله یهدی الی الحق
فتابع بالرای السدید محمدا — وکان ابن اروی لا یصد عن الحق
وانکحه المبعوث احدی بناته — فکان کبدر مازج الشمس فی الافق
فداؤک یا ابن الهاشمیین مهجتی — فانت امین الله ارسلت فی الخلق

سعده

چنانکه پیش در لغت دبیجه گذشت سعده جاریهٔ ابن رامین واز مغنیات مذکوره در اغانی است علاوه بر خواندن در کتابت هم دستی داشته صالح بن علی از عمال عباسیه که عم ابو جعفر منصور باشد ودر ایام خلافت این خلیفه والی مصر بوده سعده را بهزار درهم ابتیاع نمود

سعده

بنت عبد الله عمرو بن عثمان از نژادگان امویه است واز بنی مروان یزید بن عبد الملک او را در خلافت برادر خود سلیمان بن عبد الملک ببیست هزار

دینار

دینار مهریه تزویج کرد واین شرح در حرف حاء در لغت حبابه گذشت

سعدة بنت قمامه

بنا بر مسطورات ابن اثیر از زنانی است که در عصر حضرت ختمی مآب صلی الله علیه وآله بوده وزنهارا پیشنمازی مینموده بنا بر روایت ام سلمه هنگام امامت مقدم بر صفوف ماءمومین نمی ایستاده بلکه خود هم در صف بوده است

سعدونه

چنانکه در حرف الف در لغت ام سعده گذشت ادیبه ایست اندلسی قرطبی ودختر عصام حمیری که در فضل وعلم دارای مرتبت وامتیازی بوده چون قوهٔ حافظه بکمال داشته از پدر وجد خود در ادبیات وسایر علوم روایات نموده است در نفح الطیب مسطور است که از یکی از ادبا سؤالی در باب نعال شریفهٔ حضرت رسول کردند او چون بزیارت آن مشرف نشده بود در جواب گفت

سالتم التمثال اذ لم اجد — للثم نعل المصطفی من سبیل

سعدونه ابیات ذیل را ضمیمهٔ این شعر نمود

لعلنی احظی بتقبیله — فی جنة الفردوس اسنی مقیل
فی ظل طوبی ساکنا آمنا — اسقی باکواب من السلسبیل
وامسح القلب به علّه — یسکن ما جاش به من غلیل
فطالما استشفی باطلال من — یهواه اهل الحب فی کل جیل

بعضی نیز این قطعهٔ مشهوره را که بر ابو الفضل ابن العمید وزیر منسوبست بسعدونه نسبت میدهند

آخ الرجال من الابا — عد والاقارب لا تقارب
ان الاقارب کالعقا — رب او اشد من العقارب

سفری بنت یعقوب

دختر عالم مشهور یعقوب بن اسمعیل بن عمر است که معروف بقاضی الیمن بوده مشار الیها از اعیان عصر صلاح الدین صفدی بشمار می آید

وبعفت

وبعفت وصلاح اشتهار داشته است از اجزاء شریفهٔ حدیث جزء ابو القاسم الکوفی را نزد جد خود اسمعیل وبرادر خود اسحق خوانده وبعد از آن تدریس کرده در سال هفتصد وبیست ونه در شام اجازه داده وعبد الله بن المحب از او اجازه گرفته سنتش از نود تجاوز کرده در سنهٔ هفتصد وچهل وپنج هجری درگذشته است

سکن

جاریهٔ محمود الوراق است که از رجال دولت بنی عباس بوده وبرده فروشی مینموده در زهدیات شعر میگفته وفصاحتی داشته وقتی خواست سکن را بفروشد سکن عریضه بمتوکل خلیفهٔ عباسی نوشت واستدعا کرد که او را از محمود بخرد اما چون متوکل پیشتر مشتری شده بود وسکن ابا نموده این دفعه متوکل عریضهٔ او را پاره کرد سکن نهایت متألم وقصیدهٔ تقریبا مشتمل بر بیست بیت مبنی بر تشکی وتاسف گفت واین ابیات از آن قصیده است

ما للرسول اتانی منک بالیاس
احدثت بعدودادجفوة الفاسی
فهبک الزمتنی ذنبا بظلمک لی
ماذا دعاک الی تحریق قرطاسی
یا منبع الظلم ظلما کیف شئت فکن
عندی رضاک علی العینین والراس
انی احبک حبا لا لفاحشة
والحب لیس به فی الله من باس

چون در بعضی کتب مزبوره باسم نشوی هم نوشته شده در حرف نون نیز اشاره خواهد شد انشاء الله

حضرت سکینه بنت الحسین علیه الصلوة والسلام

حضرت سکینه سلام الله علیها از نسوان بزرگ اسلام وپردگیان خانهٔ نبوت وپروردگان حجرهٔ عصمت است اشتهار فضایل ومناقب آن افتخار آل ابی طالب ما بین المشارق والمغارب اکرفته ابن قتیبه میگوید ولها السیرة الجمیلة والکرم الوافر والعقل التام وشمس الدین یوسف سبط جمال الدین عبد الرحمن واعظ مشهور گوید وکانت من الجمال والادب والظرف والسخا بمنزلة عظیمة وقاضی احمد بن خلکان اربلی میگوید کانت سیدة نساء عصرها ومن اجمل النساء واظرفهن واحسنهن اخلاقا ومحمد بن یعقوب فیروزابادی ضبط این اسم را بر خلاف آنچه ما بین العوام اشتهار دارد بضم سین وفتح کاف نموده است میگوید سکینه بروزن جهینه نام دختر حسین بن علی علیه السلم است وطرهٔ سکینیه بآن بزرگوار انتساب دارد ابو الفرج اصفهانی در کتاب اغانی گوید سکینه لقب آن حضرت است ونامش امیمه بوده وبقولی امینه وبقول دیگر امیه ابن خلکان میگوید وی را مادرش رباب دختر امرء القیس بن عدی بلقب سکینه ملقب ساخت واز محمد بن سائب کلبی نسابه مشهور نقل است که گفته عبد الله بن حسن بن حسن که همشیره زادهٔ حضرت سکینه میباشد مکرر از در آزمون از من میپرسید که نام سکینهٔ بنت الحسین چیست گفتم امیمه گفت صحیح است ولی راجح در نظر نگارنده آنکه نام آن مخدره که بی امنه بوده واین قول ابو الفرج اصفهانی است روایة عن الطوسی عن الزبیر عن مصعب ودلیل رجحان حکایتی است که هم در اغانی از ابو الحسن مدائنی آورده میگوید ابو اسحق مالکی گفت حضرت سکینه را که نام شریفش امنه بود مگر یکی از اهل البیت از در کستاخی گفت که ناسکینه از توبسی شوخی وشکفتگی بظهور میرسد واز خواهرت هیچ مزاح وسبکروحی مسموع نیفتاده فرمود همانا این از تاثیر اسم است شما او را بنام جدهٔ مؤمنه ما فاطمه بنت رسول الله صلی الله علیه وآله مسماة ساخته اید ومرا بنام جدهٔ دیگر که اسلام را در نیافته است خوانده اید ومراد آن حضرت امنه بنت وهب مادر پیغمبر صلعم بود واز این خبر که امارهٔ صدق وصحت بر آن لایح است

معقق میکردد که اسم مبارک آن بزرگوار امتر بوده است مادر حضرت سکینه
رباب دختر امرء القیس بود و این امرء القیس غیر شاعر مشهور از ملوک عرب
صاحب قصیدهٔ قفا نبك از سبع معلقات میباشد چنانکه عوام اهل منبر
بر این عقیده اند وی کندی از شعراء جاهلیین بوده و این کلبی و از مخضرمین
محسوب است و اسلام امرء القیس پدر رباب بدست عمر بن الخطاب در زمان
خلافت او اتفاق افتاد و از جانب عمر بر کروهی از قضاعهٔ شام که اسلام
آورده بودند امارت یافت و چون شخصی شریف و بشجاعت مشهور بود
و داستان حمله و اغارت او بر قبیلهٔ بکر بن وائل در عهد جاهلیت هم ذکر
میدارند و یوم فلج که از ایام عرب و جنکهای نامی ایشان میباشد عبارت
است از همان روز غارت امرء القیس از مشایخ بنی کلب بر قبیلهٔ مزبور لاجرم
مولای متقیان امیر المؤمنین صلوات الله علیه در پیوستکی و خویشاوندی
وی با دودمان رسالت رغبت فرمود در همان هنکام که امرء القیس اسلام پذیرفته
و لوای امارت قضاعهٔ شام کرفته بود و بهر فت حضرت امیر المؤمنین با حسنین
علیهم السلام از دنبال او در رسید و بدست مبارک جامه اش بکرفت و فرمود
ای عم منم علی بن ابی طالب پسر عم و داماد رسول خدا و این دو پسر فرزندان من
میباشند از دختر پیغمبر و ما در دامادی تو میل و رغبت فرموده ایم و
امرء القیس را از سعادت طالع و حسن اتفاق سه دختر بخانه بود پس روی
بآن بزرگواران کرد و کفت قد انکحتك یا علی المحیاة بنت امرئ القیس و
انکحتك یا حسن سلمی بنت امرئ القیس و انکحتك یا حسین الرباب بنت
امرئ القیس عز الدین ابن اثیر جزری در کامل میکوید امیر المؤمنین علیه السلام را
از محیات دختر امرء القیس دختری در وجود آمد و هم بکودکی در کذشت
بالجمله حضرت سکینه از بن رباب دختر این امرء القیس است و سید الشهداء
ارواحنا له الفداء سکینه و مادرش را بسیار دوست میداشت بحدی
که آن بزرگوار را در شدت محبت ایشان اعتراض نمودند و حضرت در جواب
اعتراض و عتاب این سه شعر مشهور را بنظم آورده است

لعمرك

لعمرك انني لاحب دارا | تكون بها سكينة والرباب
احبهما و ابذل جل مالي | و ليس لعاتب عندي عتاب
فلست لهم و ان عابوا مطيعا | حياتي او يغيبني التراب

از مالك بن اعين روایت است که کفته از سکینهٔ بنت الحسین علیهما السلام
شنیدم که میفرمود عم بزرکوارم امام حسن صلوات الله علیه بود که
بر پدرم در باب رباب اعتراض و عتاب فرمود و پدرم آن شعرها را
در جواب کفت شمس الدین قزغلی اشعار مزبور را با اندك اختلاف نقل
نموده است میکوید رباب دختر امرء القیس زوجهٔ حسین بن علی ع که مادر
سکینهٔ بنت الحسین است در میان اسیران بود و حسین علیه السلام رباب را
بشدت دوست میداشت و در حق وی شعرها دارد از آنجمله این
سه بیت است

لعمرك انني لاحب دارا | تحل بها سكينة والرباب
احبهما و ابذل فوق جهدي | و ليس لعاذل عندي عتاب
و لست لهم و ان عتبوا مطيعا | حياتي او يغيبني التراب

لا م ظ بر این روایت تقویه است و بر روایت سابق صله و علی الروایتین هر دو ضمیر مجرور و مرفوع
راجع بجمع غایبین یا عاذلین مستنبط از نکرهٔ واقعه در سیاق نفی و حیاتی مفعول فیه و او بمعنی
الی ان خواهد بود و عوام اهل منبر در معنی بیت اول میکویند حضرت
ابی عبد الله میفرماید بهر خانه و کاشانه که سکینه نام و رباب نام باشد
من آنجا را دوست میدارم و این صحیح نیست چه اراده معنی عام در
علم الاشخاص و تکلف استخدام در ضمیر احبهما لازم می آید بدون
هیچکونه ضرورت و هم در حق سکینه و رباب است بیت مشهور
دیکر آنحضرت که فرموده

كان الليل موصول بليل | اذا زارت سكينة والرباب

چون رباب برای صلهٔ ارحام و احباب میرفته است و دخترش سکینه را
نیز همراه میبرده و مفارقت و انتظار ایشان موجب ضجرت خاطر مبارك

حضرت

حضرت ابو عبد الله صلوات الله علیه میکرده‌اند اسا بن بنت را افزوده و اسا بید فن شعر و علم ادب در معنی طول لیل این مضمون بلاغت مشحون را بسیار پسندیده‌اند

هما نا حضرت سکینه سلام الله علیها از غزیرهٔ بلاغت و ملکهٔ فصاحت نصیبهٔ عظیم داشته است در سخن سنجی و شعر شناسی که صناعت نقد شعر میگویند از اساتید زمانه و خداوندان شهرت طنانه بوده بچندین روایت بنظر رسیده است که مشاهیر اهل سخن و کبراء شعراء آنعصر نتایج طبع خود را بخاطر شریف آنحضرت عرضه میداشتند و بر انتقادات و دوری آن بزرگوار متقاعد میگشتند زبیر بن بکار از عمش مصعب روایت کرده است که گفته کانت سکینة عفیفة سلمة برزة من النساء تجالس الاجلة من قریش و تجتمع الیها الشعراء وکانت ظریفة مزاحة در تذکرة الخواص است که وکانت تاوی الی منزلها الادباء والشعراء والفضلاء فتجیزهم علی مقدارهم و از هشام بن محمد منقول است که گفته اجتمع علی بابها جماعة من الشعراء لتمایز بینهم وکانوا یرضون بحکمها لما یعرفون من ادبها وبصارتها بالشعر الغرض نوبتی چنان افتاد که جمعی از صنادید سخنوران صدر اسلام و مشاهیر امراء کلام که از آنجمله بود فرزدق و جریر و کثیر و نصیب و جمیل بر در سرای قدس انتمای حضرت سکینه مجتمع گردیدند و همی خواستند که آن بزرگوار در اشعار ایشان امعان نظر و اجالهٔ خاطر بفرماید و اشعر ایشانرا تشخیص دهد و آنکه بر همه مقدم است بتصدیق وی معلوم گردد پس چند روز در ضیافت آن بزرگوار بسر بردند که تشرف مرآی مطهر و مسمع مقدسش را با رنیافته بودند تا یک روز بر بارگاه بنشست و پرده از پیش روی وی فرو هشته شد و از کنیزان خاصه یکی که بتربیت و توجه آن مخدرهٔ عظمی راویهٔ اشعار و حافظهٔ اخبار بود و کمالی فایق و جمالی رایق داشت بیرون آمد و شعرا را احضار کرد و موقف کریم آنحضرت جائی بود که آنجماعترا میدید و سخن ایشان می‌شنید پس آن جاریه از جانب

مولاة

مولاة بزرگوار خود آغاز سخن نمود گفت آیا از شما فرزدق کدام است ابو فراس بپاسخ برخاست و گفت ها انا ذا گفت آیا توئی گوینده این شعر که

هما دلتانی من ثمانین قامة　　　کما انحط باز اقتم الریش کاسره

فلما استوت رجلای بالارض قالتا　　　احی یرجی ام قتیل نحاذره

(یعنی آن دو زن پس از آنکه من بکام خویش رسیدم و توشهٔ وصال بر گرفتم از آن بلندی که بمسافت هشتاد قامت بود مرا فرود آوردند چنانکه باز شکاری از فراز بنشیب آید و چون هر دو پایم بر زمین قرار گرفت از در باز پرسش ادادند که آیا فرزدق زنده است تا امیدوار بگردیم یا کشته تا بر حذر بوده باشیم) راوی گوید فرزدق در جواب جاریه گفت بلی این شعرها از منست گفت چرا ستر پوشیده را فاش ساختی و راز نهان را آشکار کردی و بر روی کار خویشتن با محبوب پرده نپوشیدی این هزار دینار بستان و بخانه خویش باز گرد (هزار دینار آن زمان از هزار تومان حالا اجنبی بیشتر بوده است) پس آن جاریه بحضور رسیدهٔ بزرگوار باز گشت و طلب مراجعت نمود و گفت آیا از شما جریر کدام است جریر جواب داد که ها انا ذا گفت آیا توئی صاحب این بیت که

طرقتك صائدة القلوب ليس ذا　　　حين الزيارة فارجعي بسلام

(یعنی شبانه ای جریر تو را دلبر بر آمد و او را نپذیرفتی و گفتی که این ساعت زمان دیدار نیست بسلامت باز گردم) جریر گفت نعم با هذه این بیت از منست گفت اگرچه عاشق عفیفی اما مردی بس ضعیفی چرا از راه نیاز فراز نیامدی و دست دوستی که قدم رنجه کرده بود نگرفتی و در کمال پارسائی سخنان آشنائی نراندی و از دفتر آشنائی قشری بروی نخواندی هم این هزار دینار بستان و راه وطن بگیر پس دیگر باره بحضرت اطهر مولات مسلمین و مسلمانان در آمد و در وقت بر آمد و گفت کثیر صاحب عزه از شما کدام است کثیر عرض نمود که ها انا ذا گفت آیا توئی خداوند این شعر که

یقر بعینی ما یقر بعینها　　　واحسن شيء ما به العين قرت

(یعنی)

(یعنی هر انچه چشم عزه را خنك میسازد و خاطرش را خرسند میدارد من نیز همان را دوست میدارم و آنچه چشم را خنك نماید و دل را خوش کند بهترین چیزهاست) کثیر گفت بلی این شعر از من است گفت هیچ امر خاطر عزه را نوازنده تر و دلش را شاد سازنده تر از نزدیکی باوی نیست آیا نیز تو چنانی ومثل آنی این یکهزار دینار بستان وقدم رنجه دار و دیگر باره برفت و بازآمده گفت نصیب کیست پاسخ داد کرها آنا ذا گفت توئی گوینده این شعرها که

من عاشقین تراسلا و تواعدا　　حتی اذا نجم الثریا حلقا
باتا بانعم لیلة والذها　　حتی اذا وضح الصباح تفرقا

(یعنی از دو عاشقی که بیکدیگر کس فرستادند ومیعاد نهادند تا وقتیکه ستارهٔ پروین رو بالا بالها کشود بخوشترین ولذیذترین شبی زمان گذرانیدند وچون صبح بدمید از هم جدا شدند) نصیب گفت آری گفت قبحك الله چرا گفتی تفرقا از هم جدا شدن آیا نه مستلزم بهم چسپیدنست برای پیکر شریف عشق خرقهٔ تهمت بجای کسوت عفاف ازچه آوردی و آبروی خوبی را چرا بردی کاش می گفتی تعانقا تا دامان شایبهٔ شهوت را می شستی وروشنهٔ نفسانیت را می کسستی آنگاه حسب المعهود بموقف جلالت آن اختر برج رسالت مشرف شد وبازمراجعت جست وگفت جمیل کدام است جمیل جواب داد که اینك منم گفت خاتون من تو را اسلام میرساند واظهار تلطف مینماید ومیفرماید همی اشتیاق دیدار تو داشتم ازوقتیکه این شعرهای تو شنیده ام که

فیا لیت شعری هل ابیتن لیلة　　بوادی القری انی اذا لسعید
لکل حدیث بینهن بشاشة　　وکل قتیل بینهن شهید

(یعنی نمیدانم آیا دیگر شبی در منزل وادی القری بیتوته نصیب خواهد شد البته از اتفاق چنین وقت نیکبخت خواهم بود هر سخن را در آن انجمن شادمانی است وهر کشته را در آنجا مقام شهیدان پاك است)

سیدهٔ

سیدهٔ من میفرماید جزاك الله خیرا که دوستاری خود را از هر خیال ناسزاوار خالص ودرپارسائی متمحض ساختی وصحبت ما پردگیان را بصفتی جز تازه روئی وشادمانی نستودی وبرای کشتگان کوی ما سعادت شهادت که نتیجهٔ عشق عفیف است قائل گردیدی تورا بر جمله اقران تقدم ورجحان است قد حکمنا لك علی الجمیع این چهار هزار دینار بپذیر و مکرمهای خانه خویش بگیر تفصیل این محاکمه وانتقادات چنانکه اشارت شد برانحاء مختلف روایت کرده حتی در بعضی بجای شعراء مذکوره حفظه وراویهای ایشان مسطور افتاده وما از آنها صورت مزبوره را التقاط وانتخاب نمودیم

ازجمله حکایات حضرت سکینه با شعراء طبقهٔ تابعین آنکه وقتی آن بزرگوار عروة بن اذینه را بدید وعروه از اعیان علماء عصر واز صلحاء سالکین بود واشعار نغز میسرود پس باوی فرمود توئی صاحب این شعر

اذا وجدت اوار الحب فی کبدی　　اقبلت نحو سقاء الماء ابترد
هبنی بردت ببرد الماء ظاهره　　فمن لنار علی الاحشاء تتقد

(یعنی چون سوزش عشق را در جگر خویش احساس میکنم بسوی مشك آب میشتابم وبآب تسکین آن حرارت میجویم گرفتم که با خنکی آب ظاهر بدن را تبرید کردم آیا کیست تا شعلهٔ درونی را که همی زبانه می کشد کفالت تسکین واطفا نماید) عروه عرضه داشت که بلی این شعر از من است پس حضرت سکینه دیگر باره فرمود توئی صاحب این شعر

قالت وابثثتها سری فبحت به
قد کنت عندی تحب الستر فاستتر
الست تبصر من حولی فقلت لها
غطی هواك وما القی علی بصری

(حاصل مراد آنکه چون راز و نیاز در حضرت دوست آغاز کردم و درد نهانی فاش ساختم گفت تو خود همیشه مرا بنهفتن عشق و پوشیدن سر میفرمودی آیا رقیبان را از بیگانه وخویش در پس و پیش نمیبینی گفتم شوق و شیفتگی تو حالتی

که

کہ از شور عشق بر من میرود چشم بگرفت و پردهٔ غفلت تذفولش پوشانید عروه عرضہ داشت
کہ بلی این شعرہا ہم از من است حضرت بجمع جواری خویش کہ در حوالی مشغالیش
صف زده بودند اشارت کرده فرمود اینہا ہمہ آزادند اگر این شعرہا از دل
بعشق و خاطر گرفتار بر آمده باشد کنایت از آنکہ عروه را با ہمہ مقام علم و زہد
و صلاح و تقوی در این تغزلہا خاطر گرفتار و لکشی و دلربودهٔ لولی و شی
بوده است نہ آنکہ محض اظہار فضل و اقتضاء طبع این شعرہا سروده چنانکہ
رب المتغزلین شیخ مصلح الدین طیب اللہ فاه و عطر ثراه فرموده کہ
ہم بود شوری درین سر بی خلاف کاینہمہ شیرین زبانی میکند
ہم از اشعار عروة بن اذینہ کہ بسمع حضرت سکینہ رسیده بود این چند بیت است
کہ در رثاء برادرش بکر بن اذینہ گفتہ است

سری ہمی و ہم المرء یسری وغاب النجم الا قید فتر
اراقب فی المجرة کل نجم تعرض او علی المجراة یجری
لہم ما ازال لہ قرینا کان القلب ابطن حر جمر
علی بکر اخی و لی حمیدا و ای العیش یصلح بعد بکر

(حاصل آنکہ اندوه من شبانہ در حرکت آمد و اندوه مرد شب روی میکند
بر جا آنکہ بر نو قریب بغروب بود ہر اختری را کہ پیش می آمد و یا بر مدار خویش
میرفت من ہمی دیده بانی میکردم و این شب بیداری و ستاره شماری
از جہت غمی بود کہ ہمی با آن قرینم چنانکہ گویی دل را سوز جمرهٔ آتش در
درون است و این غصہ و غم بر بکر برادرم میباشد کہ سعیدا زیست و
حمیدا در گذشت و کدام عیش بعد از بکر نیکو است)
آورده اند کہ چون حضرت سکینہ این شعرہا بشنود فرمود این بکر کدام است
کہ برادرش عروه ہر عیش را بعد از وی ناگوار دانستہ است خدمتگاران
بکر را بنشان تعرف ہمیکردند پس فرمود این بکر بلکہ ہمان مرد لک سیاه فامی است
کہ بر ما ہمی گذشت عرضہ داشتند کہ آری بکر ہمان است فرمود طاب بعده
کل شیء حتی الخبز والزیت یعنی پس از مرگ او ہر عیشی گوارا و ہر چیزی پاکیزه

ونکواست

ونکواست حتی نانی کہ با دامش روغن زیتون باشد
محمد بن سلام گفتہ است حضرت سکینہ نیکو مزاح و سبکروح بود وقتی از
زنبوری بر جسد مبارکش گزند آمد چون مادرش رباب ملتفت حال وی
شد بانگ زد کہ ہان ای سیدهٔ من تورا چہ افتاد در جواب گفت
لسعتنی دبیرة مثل الابرة او جعتنی قطرة یعنی مرا زنبورکی باندازهٔ سوزنکی
بگزید و کمکی بدرد آورد از یحیی بن سلیمان بن حسین منقول است کہ گفت
حضرت سکینہ بنت الحسین در ماتمی حضور داشت یکی از دختران عثمان بن
عفان ہم در آنجا بود دختر عثمان آرد را فتخار گفت انا بنت الشہید حضرت
سکینہ خاموش بود تا وقت اذان رسید ہمین کہ مؤذن بانگ اشہد ان
محمدا رسول اللہ بر کشید سکینہ فرمود ہذا ابی او ابوک عثمانیہ از مفاخرت
اظہار ندامت کرد و گفت لا افخر علیکم ابدا
وہم از کلمات بلاغت آیات آن مخدرهٔ عظمی است کہ فرموده ادخلت علی
مصعب و انا احسن من النار الموقدة فی اللیلة القراء یعنی مرا بشرط زن
بر مصعب بن زبیر وارد ساختند در حالیکہ من از آتشی کہ در شب سرد افروختہ
باشند نیکوتر بودم وہم این مضمون فصاحت مشحون از آن سلالہ خاندان
عصمت و جلالت است کہ در صفت حسن دختر خویش کہ او را مروارید پوش
ساختہ و بر پیرایہ بسیار آراستہ بود فرمود ما البستہا ایاه الا لتفضحہ
یعنی مروارید بروی نپوشانیدم مگر برای آنکہ مروارید را مفتضح کند و رسوا
سازد کنایہ از آنکہ دانہ ہای مروارید بر دوش و برابر این دختر ہا نندهٔ اختر است
کہ از قران آفتاب در تاب فتد احتراق پذیرفتہ باشد علی التقریب این مضمون
مسطور است این شعر مشہور
بزیورہا بیارا یند وقتی خوبرویان را
تو سیمین تن چنان خوبی کہ زیورہا بیارائی
این دختر را حضرت سکینہ سلام اللہ علیہا بقولی از مصعب بن زبیر داشتہ
و آن مخدرهٔ عظمی نام مادر خود رباب را بر وی گذاشتہ بوده است

وچون

وچون مصعب بقتل رسید برادرش عروة بن زبیر ترکهٔ مصعب را حیازت کرد و رباب را با آنکه هنوز صغیره بود برای پسر خود عثمان بن عروة بن زبیر عقد بست پس مشار الیها بکودکی درگذشت وعثمان ده هزار دینار از مال او بمیراث گرفت بر اعتقاد هشام بن محمد نام آن دختر لباب بوده نزد بابل میگوید وکانت قد ولدت من مصعب ابنة سمتها اللباب وکانت فائقة الجمال لم یکن فی عصرها اجمل منها فکانت تلبسها اللؤلؤ الی آخره
وصاحب تذکرة الخواص اسم دختر مصعب را از سکینه علیها السلام فاطمه مینویسد وبقول دیگر حضرت سکینه آن دختری را که جواهر ولؤلؤ میپوشانید از شوی دیگر که عبد الله بن عثمان خزامی بوده است داشته قول اول از زبیر بن بکار است وقول ثانی از شعیب بن صخر وکیف کان حضرت سکینه سلام الله علیها را چند مزاوجت اتفاق افتاده ودر عدد ازواج وترتیب ایشان در میان رواة اخبار ونقلهٔ آثار اختلاف بسیار است از الجمله بعضی حضرت حسین اثرم فرزند حضرت امام حسن علیه السلام را از ازواج وی داشته اند ودیگری برادر صلبی حسین اثرم عبد الله بن الحسن سلام الله علیهما را ودیگری برادر دیگر ایشان عمر بن الحسن را نام برده اند وهما نا معلوم متأخر بمقطوع نزد نگارنده آنست که آنحضرت را در دو شیر کی یکی از بنی عم زاده کرفته اند زبیر بن بکار صاحب کتاب انساب عبد الله بن الحسن را معین کرده است وگفته تزوجت سکینة بنت الحسین علیه السلام عدة ازواج منهم عبد الله بن الحسن بن علی وهو ابن عمها وابو عذرتها وبعد از عبد الله بن حسن مصعب بن زبیر را نام برده آنگاه عبد الله بن عثمان خزامی اکر بقول آن دختر سابق الذکر را حضرت سکینه از وی داشته وبعد از عبد الله خزامی زید بن عمرو بن عثمان بن عفان برادر شوهر دوم خواهرش حضرت فاطمه بنت الحسین سلام الله علیهما را هم بقول ابن بکار مزبور دو شوی دیگر آن حضرت که علقة ما بین وی وایشان فقط بعقد انحصار یافته وهر دو قبل البناء علیها طلاق گفته اند بعد از از واج اربعهٔ مشار الیهم بوده اند واز صلح بن حسان

روایتست که گفته ان سکینة کانت عند عمر بن حکیم بن حزام ثم تزوجها بعد ذلک زید بن عمرو بن عثمان بن عفان ثم تزوجها مصعب بن الزبیر فلما قتل مصعب خطبها ابراهیم بن عبد الرحمن بن عوف فبعثنا الیه ابلغ من حمقك ان تبعث الی سکینة بنت الحسین بن فاطمة بنت رسول الله صلی الله علیه وسلم تخطبها فامسك عن ذلك الی آخر الخبر ودر تاریخی از محمد بن سلام نقل نموده است که گفته ان ابا عذرها عمر بن الحسن بن علی علیهم السلام ثم خلف العثمانی ثم مصعب بن الزبیر ثم الاصبغ عبد العزیز بن مروان وابن اصبغ در آنوقت خدیو مصر بود وحضرت سکینه از هوای مملکت مصر اظهار کراهت فرمود اصبغ برای وی مدینة الاصبغ را بنیاد نهاد وبیست هزار دینار کابین قرار داد چون عمش عبد الملك بن مروان که خلیفهٔ عصر بود ماجری بشنود بر برادر زاده از از دواج حضرت سکینه بخل ورزید واو را در میان ایالت مملکت مصر وان مزاوجت مخیر ساخت اصبغ نامهٔ طلاق حضرت سکینه را در وقت نکاشته کسیل داشت
ومصعب بن زبیر آن مستوره کبری را بتحکم گرفت شیخ شمس الدین سبط بن الجوزی تجاوز الله عن سیئاته در روایت غیر ابن قتیبه چنین می آورد که واول من تزوجها مصعب بن الزبیر قهرا وهو الذی ابتکرها ثم قتل عنها وقد ولدت له فاطمة آورده اند که مصعب در بصره از جانب برادرش عبد الله بن زبیر که او را امیر المؤمنین وخلیفهٔ عهد میدانستند ایالت داشت که حضرت سکینه را خواستاری کرد ویك ملیون درهم بصداق وی داد وبروایت سبط مشار الیه کابین آن بزرگوار ششصد هزار بود واو را برادر بزرگوارش حضرت امام علی بن الحسین صلوات الله علیه با مصعب بن زبیر تزویج فرمود بلکه مصعب بن عثمان گفته است که هم حضرت علی بن الحسین عم خود آن معظمهٔ جلیله را بسوی مصعب بن زبیر حمل داد ومصعب بپاداش این مکرمت کبری که از حضرت علی بن الحسین ع نسبت بوی بظهور رسید چهل هزار دینار بتقدیم حضور پر نور امام علیه السلام کرد
زبیر بن بکار صاحب انساب قریش میگوید ان عبد الله بن الحسن زوجها کان

يكنى اباجعفر وامّه بنت السّليل بن عبدالله البجلى اخى جرير بن عبدالله ثمّ خلف عليها مصعب بن زبير زوّجه ايّاها اخوها على بن الحسين ومهرها مصعب الف الف درهم قال مصعب وهو شيخ الزبير بن بكّار وحدّثنى مصعب بن عثمان انّ على بن الحسين اخاها حملها اليه فاعطاه اربعين الف دينار

ومصعب بن زبير ما بين حضرت سكينه بنت الحسين و بين عايشه بنت طلحة بن عبيدالله جمع كرده بود و اين دو را كه عقيلتى قريش ميگفتند باهم در حباله نكاح داشت و حضرت سكينه بمقتضاى رسميكه ما بين دو ضرّه متعارف است عايشه را ذات الاذنين ميخواند كنايت از انكه گوش عايشه هريك از بزرگى به اندازه دو گوش است ودر بعضى از اخبار و آثار تصريح شده است كه در ميان حضرت سكينه و زيد بن عمرو بن عثمان نيز بطلاق تفريق شد مثل اصبغ بن عبدالعزيز بن مروان اين تطليق بحكم عبدالملك بن مروان خليفه اموى بود چنانكه سابقاً گفتيم و آن تفريق باشارت پسرش سليمان بن عبدالملك كه هم از خلفاى بنى اميّه است و قولى هم ديده شده كه اوّل ازواج سكينه بنت الحسين سلام الله عليها اصبغ بن عبدالعزيز بود و هم جماعتى از مورّخين و روات صدق اوّل تصريح كرده اند كه حضرت سكينه را پسرى بود كه او را قرين ميگفتند چنانكه در وفيات ابن خلكان است و باقرين چنانكه در اغانى ابوالفرج است و نافز چنانكه در تذكرة سبط ابن جوزى است هر دو شيخ شمس الدين يكى در وفيات الاعيان و ديگرى در تذكرة الخواص تصريح كرده و اتّفاق نموده اند كه اين پسر را حضرت سكينه از عبدالله بن عثمان بن عبدالله بن حكيم بن حزام كه از اعيان قريش است داشته و عبدالله مذكور زوج بعد از مصعب است صاحب تذكره ميگويد اصل اسم اين پسر عثمان بود كه نام پدر پدرش بوده باشد و بلقب قرين مشهور گرديده واما ابن الكلبى نسابه چنانكه ابوالفرج نقل مينمايد گفته است كه عثمان نام پسر حضرت سكينه از زيد بن عمرو بن عثمان بود كه شوى ديگرى است آنحضرت را و عثمان مذكور بلقب قرين خوانده ميشد بارى در عدد ازواج آنحضرت و ترتيب ايشان چنانكه نقل نموديم اختلافى است شديد و راجح

در نظر نگارنده آن است كه آنحضرت در يوم الطّف در سنّ زنان بوده و شوهر داشته است چرا كه باب مادر او را چنانكه ابوالفرج و ابن اثير و غيرهما گفته اند حضرت امير المؤمنين على صلوات الله عليه از امرء القيس براى فرزند بزرگوار خود خطبه و تزويج فرموده است و اين خواستگارى و پيوستگى را نوشته اند كه در خلافت عمر بن الخطّاب بوقوع رسيد بالفرض اگر گوئيم كه اين امر در سال آخر خلافت عمر هم بوده و بعد از چند سال بخانه امام عليه السّلم آمده باشد بسى مستبعد است كه در مدّت متمادى از وى نژادى نشده باشد الّا نزديك اواخر عمر شريف امام صلوات الله عليه پس ظاهر حال موافق قاعده تشابه ازمان و مطابق طبيعت معهوده عالم آن است كه حضرت سكينه سلام الله عليها مقارن وقعه كربلاء از جمله زنان بزرگ اهل البيت بوده چنانكه از خطاب مبارك امام عليه السّلام كه فرموده است يا خيرة النّسوان نيز اين معنى روشن و هويدا ميباشد و آن خطاب در اين اشعار است

سيطول بعدى يا سكينة فاعلمى	منك البكاء اذا الحمام دهانى
لا تحرقى قلبى بدمعك حسرة	ما دام منّى الرّوح فى الجثمان
فاذا قتلت فانت اولى بالّذى	تأتينه يا خيرة النّسوان

و اين اشعار را بعضى از امام عليه السّلم ميدانند ميگويند بزبان حال است از جانب آنحضرت و شيخ جليل فخر الدّين طريحى در مقتل مشهور بفخرى قصيده نقل نموده است اشعار مزبور در ميان آن قصيده بنظر رسيده اگرچه احتمال تضمين ميرود بهرحال راجح در نظر نگارنده آن است كه آنحضرت مقارن وقعه طفّ در سنّ نسوان بوده و شوى وى نيز در آن تاريخ ابن عمّش عبدالله بن الحسن بوده چنانكه در غالب آثار تصريح گرديده است و شوى خواهرش حضرت فاطمه بنت الحسين در آن وقت برادر حضرت عبدالله حسن مثنّى بوده چنانكه در جميع كتب شيعه و اهل سنّت مذكور و مسطور است كه حسن بن حسن خود برسم معهود زنان بحضور عمّ بزرگوار حضرت ابوعبدالله ارواحنا فداه مشرّف شد و يكى از عم زادگان را خواستگارى كرد حضرت ابوعبدالله فرمود اى برادرزاده من از تو هيچ

در انتظار این اظهار بودم از دو دختر عمت فاطمه و سکینه خود یکی را اختیار میکن
حسن مثنی رضی الله عنه فاطمه را برگزید و امام علیه السلم فاطمه را بعقد وی در آورد
و از اینجاست که میگفته اند ان امرءة مردودتها سکینة لمنقطعة القرینة و در روایت
عبدالله بن موسی چنین است که چون امام علیه السلم فرمود هر کدام که خواهی اختیار
میکن حسن بن حسن از شرم در غایت وقت و جواب نراند پس امام علیه الصلوة و
السلام خود فرمود قد اخترت لک فاطمة بنتی اکثرهما شبها بامی فاطمة علیها السلم
بنت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم

و در مشارق الانوار تالیف شیخ حسن عدوی حمزاوی از فصول المهمة ابن الصباغ
صورت مجلس این خطبه را بر وجهی لطیف که امارات صحت و قبول و مناسبات
شان عترت رسول در مطوی و مشمول آن است روایت کرده و گفته است که حسن
مثنی از عمش خطبه نمود و عرضه داشت که تو خود ایتم بن دو کوار یکی از ایشان را
برای من اختیار فرمای حضرت فرمود فاطمه را برگزیدم که او بمادرم زهراء
شبیه تر افتاده تا سکینه اما در دین همه شب در قیام است و هر روز در صیام
و اما در حسن مانند حور عین است و از سنخ نسوان خلد برین و اما دخترم
سکینه او را همه احوال در مشاهده حضرت ذو الجلال مستغرق است و زنی که
حالت استغراق مع الله بر اوقات وی مستوعب و محوش بر صحو غالب بوده باشد
مرد را نشاید عبارت منقوله در مشارق عینا چنین است و اما سکینة فغالب
علیها الاستغراق مع الله فلا تصلح لرجل انتهی شیخ علی حمزاوی میگوید و غیر
واحدی از علماء گفته اند که حضرت سکینه بحباله پسر عمش عبدالله بن حسن ع رفت
و عبدالله در یوم الطف بشهادت رسید و سکینه را بعد از وی اختیار چند
شوی دیگر اتفاق افتاد

الحاصل حضرت ابو عبدالله ارواح العالمین فداه خود هر دو دختر دو کوار را
بحسن و عبدالله برادرزادگانش تزویج فرموده است و حضرت حسن مثنی به
اتفاق جمیع افاضل ارباب مقاتل و غیرهم در روز عاشورا چند زخم برداشت
و در جرگه شهیدان بیفتاد و چون سرها را بحکم عمر سعد از ابدان جدا میکردند

در روی احساس حیات نمودند خال اش اسماء خاصه سپاه اعداء الله بود از عمر سعد
تمنای بخشش او کرد عمر حسن را بدو باز گذاشت و او حسن را معالجه نمود و سالها
آن بزرگوار با فاطمه بنت العم زندگانی کرد تا بمدینة الرسول در گذشت و حضرت
فاطمه علیها سلام الله را بعد از فوت حسن مثنی با عبدالله بن عمرو بن عثمان ازدواج
اتفاق افتاد و محمد دیباج عثمانی که منصور ابو الدوانیق سرش را برید و بخراسان
فرستاد از ایشان در وجود آمد پس محمد دیباج با عبدالله محض برادر از بطنی
میباشند اما شوی حضرت سکینه را این اتفاق که برای شوهر حضرت فاطمه
افتاد نیفتاد لاجرم در کربلا بسعادت شهادت فائز گردید و چون یک دو
سه سال بیش نگذشت که دست بنی امیه از مدینه کوتاه گشت و از فوت یزید
علیه اللعن الشدید کار عبدالله بن زبیر سخت بالا گرفت تمام حجاز و یمن و یثرب
و عراق و فارس بامامت و خلافت وی بر اصطلاح آن عهد اذعان آوردند
و بر همه جا غیر از شام تسلط تام هم رسانید و برادرش مصعب را بر بصره و تمام
خطه که از سمت ایران تا به آنجا بود بر گماشت مصعب در چنین زمان از اسباب
حضرت سکینه را بخواست و ما بین ترغیب و ترهیب آن بانوی کبری را
در حباله نکاح کشید و بعد از آن که کار زبیریان شکست یافت و عبد
الملک مروان ظاهر شد و مصعب را بقتل آورد حضرت سکینه چنانکه
در شرح عبدالحمید بن ابی الحدید بر کتاب مستطاب نهج البلاغه مسطور است
در عراق بود عبدالملک او را بتصریح شمس الدین سبط بن الجوزی صاحب
تذکرة الخواص و تاریخ اخبار الزمان خطبه نمود حضرت سکینه خواستگاری
او را رد کرد و فرمود ابعد ما قتل ابن الزبیر لا والله لا کان هذا ابدا انتهی
در همین تواریخ که دیگر باره بنی امیه بر امر امت غالب آمدند و مصر از جانب
عبدالملک برادرزاده اش اصبغ بن عبدالعزیز تفویض گردید حضرت
سکینه را در حباله ازدواج کشید و قبل الملاقات تفریق افتاد بتقریبی
که اشارت رفت تا اینجا آثار با اخبار و روایات با امارات و حدس
غالب با نص صائب موافقت مینماید و در مابقی احوال سمات تا ال الخصر

قرین اعضا و اشکال است و قرائن نیز بر عدم سایر ازواج میتوان اقامه نمود و نه بر ترتیب ایشان

از شرح نهج البلاغه تصنیف ابن ابی الحدید معتزلی معلوم میگردد که حضرت سکینه در جنگ مصعب بن زبیر با عبد الملک بن مروان شخصاً حضور داشته یعنی مصعب بعد از آنکه برای جنگ از بصره بکوفه آمده بود اولا شعری چند بسکینه نوشت و اظهار شدت اشتیاق نمود و ثانیاً کس فرستاده آن مستوره عظمی را از بصره بکوفه حمل داد عبارت عبد الحمید بن ابی الحدید بعینها این است

كتب مصعب الى سكينة بنت الحسين وكانت زوجته لما شخص الى حرب عبد الملك وهو بالكوفة بعد ليال من فراقها

وكان عزيزاً ان ابيت وبيننا   حجاب فقد اصبحت مني على عشر
وابكاهما والله للعين فاعلمي   اذا ازددت مثليها فصرت على شهر
وانكى لقلبي منهما اليوم انني   اخاف بان لا نلتقي آخر الدهر

حاصل مضمون اینکه اگر شبی بسر میبردم در حالیکه پرده در میان من و تو حایل بود بر من بسی گران مینمود اینک بمسافت ده روز از من بدوری و چون من بسمت دشمن حرکت کنم و در چند این مسافت حالیه که راه دو ده روز دیگر خواهد بود بر این دوری ما بیفزاید یکماه راه جدائی حاصل شود البته چشم را آن مسافت از این مسافت بیشتر بگریاند و سرشک دیده را سرشارتر بگرداند و این دو حالت مبکیه بیشتر این اندیشه دل را مجروح میسازد که بیم دارم که دیگر دیدار اصلا میسر نشود و جدائی ما تا با آخر دنیا بکشد آنگاه میگوید

ثم ارسل اليها واشخصها فشهدت معه حرب عبد الملك

هم در شرح ابن ابی الحدید است بر نهج البلاغه که فدخل (ای مصعب) عليها (ای سكينة) يوم قتل وقد نزع ثيابه ثم لبس غلالة وتوشح بثوب واحد وهو مختصر سيفه فعلمت انه غير راجع فصاحت واحزناه عليك يا مصعب فالتفت اليها وقال ان كل هذا لك في قلبك قالت وما اخفي اكثر قال لو كنت اعلم هذا

لكان لي ولك شان

یعنی مصعب در هنگام روز قتل خود بر سکینه وارد گردید بصورتیکه سلاح خویش یکجا برکنده از لباس فقط بجامه که در زیر زره میپوشند اکتفا کرده و جامه دیگر بر کمر بسته و شمشیر خود را زیر بغل زده بود حضرت سکینه از مشاهده آن هیئت دانست که مصعب بر آن آهنگ بجنگ میرود که باز نگردد پس در حال صیحه برکشید که اندوها بر تو ای مصعب مصعب چون نعره سکینه شنید گفت آیا این همه مهر من در درون تو نهفته بود فرمود آنچه هنوز بروز نیافته بیشتر است گفت اگر حب ترا با خویشتن باینمقام میدانستم هر آینه از من و تو داستانی بروزگار میماند

بالجمله چون مصعب بدست لشکر شام کشته گشت حضرت سکینه این شعرها سرود

فان تقتلوه تقتلوا الماجد الذي   يرى الموت الا بالسيوف حراما
وقبلك ما خاض الحسين منية   الى القوم حتى اوردوه حماما

ما مصدریه است و خطاب بر سبیل التفات از غیاب با مصعب کما فی قوله عز من قائل اياك نعبد مقصود آنکه فضیلت عظمای اباء ضیم و منقبت کبرای اختیار قتل بر مذلت را پدرم حسین علیه السلام پیش از تو دریافت و این سنت کریمه و سیره شریفه را آن بزرگوار تاسیس فرموده با مصعب بن زبیر خود در اینمقام انشاد کرده است

وان الاولى بالطف من آل هاشم   تآسوا فسنوا للكرام التآسيا

و اینکه خطبه و تزویج رباب در زمان عمر بن الخطاب بوده است ابو بکر خطیب صاحب تاریخ بغداد که از امهات تواریخ مشهوره اسلام معدود میگردد نیز تصریح نموده

در کتاب نور الابصار شبلنجی در فصلی که برای ذکر مناقب سیده بنت الحسین منعقد ساخته بدینعبارت مذکور است که امها الرباب بنت امرء القيس بن عدي بن اوس الكلبي كان نصرانيا فجاء الى عمر بن الخطاب فدعى له برمح وعقد

له علی من اسلم بالشام من قضاعة فتولی قبل ان یصلی صلوة وما امسی حتی خطب الیه الحسین ع بنته الرباب فزوجه ایاها فولدها عبد الله وسکینة رضی الله عنهم نقله الخطیب البغدادی

ازکلام خطیب بغدادی معلوم میگردد که عبد الله بن الحسین حضرت سکینه را برادر اعیانی بوده است واین نکته در بعضی از تواریخ دیگر نیز مصرح بهاست صاحب ارشاد میفرماید و سکینة بنت الحسین ع وامها الرباب بنت امرء القیس بن عدی الکلبیة وهی ایضا ام عبد الله بن الحسین ع و از اینکه حضرت سید الشهدا ارواحنا له الفداء بکنیة ابو عبد الله کفته میشود چنان مستفاد میگردد که همانا عبد الله مذکور اکبر اولاد ذکور بوده است که کنیت مبارک آنحضرت از اسم او اشتهار کرفته و اینکه صاحب کتاب ارشاد بصغر سن حضرت عبد الله در کربلا تصریح کرده واورا شهید لبهم مشهور دانسته استوار نیست چه محققین از متاخرین نسابین وغیرهم در تعداد اولاد حضرت ابو عبد الله ع تصریح مینمایند که آنحضرت را شش ذکور در وجود آمد عبد الله وعلی الاکبر واین هر دو روز عاشوراء برخا لیکه مشغول جهاد بودند بشهادت رسیدند وآنکه هدف تیر شد غیر ایشان است چنانکه صاحب عمدة الطالب لمعرفة اولاد علی بن ابی طالب میکوید اما علی الاکبر وعبد الله فاستشهدا مع ابیهما بالطف وعلی الاوسط اصابه سهم یومئذ فمات وعلی الاصغر زین العابدین ومحمد وجعفر وماتا فی حیوة ابیهما پس نام آن فرزندی که در میان جنگ اماج خدنک شد علی بوده است نه عبد الله وعبد الله برادر صلبی وبطنی حضرت سکینه عامل اسلحه بوده ومثل حضرت علی بن الحسین الشهید در رکاب مبارک امام علیه السلام فریضه جهاد میکذارده است که بسعادت شهادت فایز کردیده واز اینجا نیز اعتضادی کبر ست حضرت سکینه را در یوم الطف بهم میرسد پس در اینکه حضرت سکینه مقارن واقعه کربلا بسن نسوان بوده بلکه شوی داشته برای متتبع مطلع جای شبهه نیست بلکه در اینکه بخصوص عبد الله بن الحسن شوی آنحضرت بوده هم نباید تامل داشت ولی آیا جشن عرس ورسم زفاف در میان حضرت سکینه

وحضرت عبد الله بن الحسن واقع کردید یا ابن اتفاق نیفتاده عبد الله بشهادت رسید الظاهر المصرح به فی بعض العبائر شق ثانی است صاحب نور الابصار میکوید وفی درر الاصداف کانت سکینة رضی الله عنها من الجمال والادب والفصاحة بمنزلة عظیمة وکان منزلها مالف الادباء والشعراء وتزوجت عبد الله بن الحسن السبط بن علی ع فقتل عنها بالطف قبل ان یدخل بها ثم تزوجها مصعب بن الزبیر وامهرها الف الف درهم وحملها الیه علی بن الحسین ع فاعطاه اربعین الف دینار وولدت له الرباب وکانت تلبسها اللؤلؤ وتقول لها البستها ایاه الا لتفضحه ونکارنده راهیچ شک نیست در اینکه داستان عروسی قاسم بن الحسن وفاطمه بنت الحسین ع که از مشهورات بلا اصل است وعلامه مجلسی علیه الرحمه با همه تتبع واحاطه تخریج وتصحیح آن نفرموده ومحققین از علماء متاخرین منع شدید از مذاکره آن میکنند اشتباهی است بمسئله مزاوجت حضرت سکینه وعبد الله بن الحسن وعدم اتفاق عرس وشهادت زوج قبل الزفاف حسبما یقضی به الحدس من ذوی الاستقامة والانصاف

واز اخبار حضرت سکینه که از آثار علو همت است آنکه سفیان ثوری در مناقب حضرت سید سجاد علیه السلام کفته است علی بن الحسین ع برای حج یا عمره از مدینه بیمت مکه برآمد خواهرش حضرت سکینه بنت الحسین از اذوقه سفر سفره ساخت که یکهزار درهم صرف آن کرده بود وآنرا نزد برادرش علی فرستاد ولی آن بزرکوار همینکه بظهر حره رسید بفرمود تا آن سفره را بدان تکلف تمام از هم بپراکندند وبر فقرا ومساکین بخش نمودند

ودیکر از اخبار بزرکی وشکوه وی آن است که سفیان بن حرب کفته سکینه بنت الحسین را در موسم دیدم که از مناسک حج برمی جمار مشغول بود همینکه شش جمره بیفکند هفتمین از دستش بر زمین افتاد وآن خاتون بزرکوار از برداشتن سنک دیکر بار چون عار همی داشت انکشتری خویش بجای جمره سابعه بیفکند

محمد بن الحکم از عوانه روایت کرده است که گفت قومی از اهل کوفه بر محضر اطهر آنحضرت وارد شدند محض اظهار عقیدت و اداء سلام و تحیت را آنحضرت با ایشان فرمود خدا تعالی میداند که من شما مردم کوفه را دشمن همی دارم که نیای بزرگوارم علی بن ابی طالب و پدرم حسین بن علی و برادرم علی بن الحسین و شوهرم مصعب بن زبیر همه را شما کشتید ای کوفیان در خورد سالی نزد من آمدید دیگر در سالخوردگی خود دار بجز مدارید و مرا بحال خود گذارید

نگارنده گوید این کلام حضرت سکینه را منافاتی با تحقیق ما نیست چه مقصود از خورد سالی نه کودکی میباشد بلکه مراد قلت سن مبارک و زمان شرخ شباب آن بزرگوار است نسبت بسنی که این مخاطبه و اظهار تبری در آن سن اتفاق افتاده و هم تخصیص مصعب بذکر و سکوت از عبد الله بن الحسن بملاحظه آن است که واقعه قتل مصعب مثل شهادت جد و پدر قضیه جداگانه و واقعه علیحده میباشد و اینکه از واقعه کربلا علی بن الحسین علیه السلم را بذکر تخصیص داده برای عظمت مصاب آنجناب است و هم شخص بلیغ مثل آن بزرگوار در چنین مقام که جد و اب و زوج را مذکور میدارد از ذکر اخ با امکان ذکر آن ساکت نخواهد ماند که تکمیل ملایمت و استیفاء حق فصاحت در النشر چنانکه در کریمه یا اخت هرون ما کان ابوک امرء سوء و ما کانت امک بغیا میباشد علاوه آنکه مقام توجع و تفجع را آن نوع جنبش شایسته تر که در آن معنیت و انس حاصل آمده باشد

اشعب طماع مشهور از ملازمین عتبه مقدسه حضرت سکینه بوده و او را با آن بزرگوار اخباری است مزاح آمیز و حکایاتی ضحک انگیز ابو الفرج اصفهانی در کتاب اغانی خبری نقل میکند که دلیل عدم تثبت و فقد نظر نقد او است میگوید عبد الله بن مروان سکینه بنت الحسین را خطبه کرد مادر سکینه گفت لا و الله نباید این خواستاری را بپذیری که وی برادر زاده مرا کشته است و مقصود او مصعب بن زبیر بود پس گوئیم اولا عبد الملک بن مروان بود که مصعب را کشت نه عبد الله بن مروان ثانیا اگر عبد الله را بسهو ناسخ و با خبط راوی حمل کنیم و صحیح عبد الملک بدانیم آیا مادر سکینه

که موافق

که موافق خبر مشهور یک سال پیش از شهادت ابو عبد الله علیه السلام نماند بعد از قتل مصعب در کجا بود تا چنین منعی نموده باشد با آنکه قتل مصعب بدست عبد الملک بود و خلافت عبد الملک بعد از مروان است و مروان بعد از یزید و در باب مادر سکینه بزمان یزید درگذشته و ثالثا در باب را عمه مصعب بن زبیر دانستن خود اضحوکه بزرگی است پس معلوم میشود که اغانی ابو الفرج اصفهانی کتابی است خالی از انتقاد و تحقیق مشتمل بر اضغاث اخبار و غث و سمین از آثار و این خود معذرتی است از برای بسیاری از اقاصیص رکیک و حکایات هجین که در خصوص ترجمه حضرت سکینه سلام الله علیها و یا در سایر عنوانات آن کتاب مشهود میافتد صاحب مشارق الانوار دیبک و اسطر از کتاب الکواکب السیاره تالیف علامه محمد بن الزیات نقل مینماید که گفته است اول من دخل مصر من اولاد علی کرم الله وجهه سکینة بنت الحسین بن علی بن ابی طالب ثم رجعت الی المدینة

و اما وفات حضرت سکینه علیها السلام در روز پنجشنبه پنجم ماه ربیع الاول از سال یک صد و هفده هجری در مدینة الرسول اتفاق افتاد و در اینوقت خالد بن عبد الملک والی مدینه بود پس بر حسب رسم آن زمان نزد وی کس فرستادند تا برای نماز بر جنازه آنحضرت حضور بهم رساند و اخبار خالد را در اول روز بود و آن روز نیز از حرارت و سورت گرما شدتی عظیم داشت خالد جواب فرستاد که کاری نکنید و منتظر من باشید تا خود حاضر گردم و نماز گذارم پس جنازه شریفه آن بزرگوار را در موضعی که مصلای جنائز بود بگذاردند و همی منتظر نشستند تا وقت نماز ظهر رسید دیگر باره نزد والی کس فرستادند باز جواب داد که لا تحدثوا فیها شیئا حتی اجیء پس وقت نماز عصر و بعد از آن مغرب داخل شد و مردم همی کس میفرستادند و خالد همان جواب میداد و مسلمین در دور جنازه نشسته و از غلبه خواب در تاب بودند پس ناچار برخاستند و گروه گروه بر جنازه آنحضرت نماز همی گذاردند و باز گردیدند حضرت امام علی بن

الحسین

الحسین صلوات الله وسلامه علیه بفرمود تا بوی خوش آوردند و بر جنازه
استعمال نمودند و قومی از حضار چنان پنداشتند که مقصود خالد از این
دفع الوقت آنست که تا شاید بر جسد طیب آنحضرت را تغیر کرده پدید آید
پس مجمرها حاضر آوردند و بر حول نعش مطهر نهادند و عود همی سوختند
و با مدخنات طیبه تمام آن فضا را معطر ساختند محمد بن عبد الله عثمانی
که خواهرزادهٔ آنحضرت بود عطر فروشی را که نزد وی سراغ عود داشت احضار
فرمود و عود او را بچهار صد دینار بخرید و در دور سریر شریف خالهٔ خویش
تا صبح همی بعود بخور فرمود و چون نماز صبح گذارده شد خالد کس فرستاد
که شما خود بر جنازه نماز گذارید و بخاک سپارید پس شیبة بن نصاح پیشوائی
کرد و عقد صلات جنازه بسته شد و از اینجاست که گفته اند لم یصلّ علی
احد بعد رسول الله بغیر امام الا سکینة بنت الحسین ع و مقصود آن نمازهای
شبانه گروها گروه بود و گرنه در صلوة اخیره ابن نصاح امامت کرده است
و بعضی گفته اند عبد الله بن حسن المحض برادر امی محمد دیباج بود که بر سریر
طیبهٔ خالهٔ خویش عود را بچهار صد دینار بخرید و بسوخت و این قول ابو
الفرج اصفهانی بود و سبط ابو الفرج بن الجوزی همین قول را با اختلافی
یسیر نقل نموده و قول دیگر نیز روایت میکند که وفات آنحضرت در همین
تاریخ مزبور در مکه اتفاق افتاد و فوت خواهرش حضرت فاطمه نیز در سال
مزبور روی داد این عبارت اوست که واختلفوا فی وفاتها قال ابن سعد
توفیت بالمدینة سنة سبع عشرة ومائة وکان علی المدینة خالد بن عبد الله بن
الحرث بن الحکم فقال انتظرونی حتی اصلی علیها وخرج فی حاجة فخافوا علیها
ان تتغیر فاشتروا لها کافوراً بثلاثین دیناراً ثم امر شیبة بن النصاح فصلی
علیها واما غیر ابن سعد فانه یقول انها توفیت بمکة فی هذه السنة وفی هذه
السنة ایضا توفیت اختها لابیها فاطمة بنت الحسین علیه السلم وحکی قوم
انکه حضرت سکینه علیها السلم را تقریبا هشتاد سال زندگانی اتفاق
افتاده است و اغرب آنکه جماعتی از مشایخ عرفا و مشاهیر علما تربت مطهر

حضرت سکینه بنت الحسین سلام الله علیهما را در مصر میدانند صاحب
مشارق الانوار میگوید ففی طبقات الشعرانی الکبری ان السیدة سکینة بنت
الحسین مدفونة بقرب السیدة نفیسة وکذا فی طبقات المناوی وکذا
فی سیرة الشامی والحلبی و در کلیهٔ مزارات و مقابر اشخاصی که مورخون و
اخباریون تربت ایشان را در جای دیگر نوشته اند و مشهور بر خلاف آنست تواترا
قاعدهٔ عرفانیه تقریر همی کنند ولی مطلبی را که بعرفان وقانون آنهم تصحیح
نمیتوان کرد آن است که هم شیخ حمزاوی در مشارق میگوید قال الشعرانی
لما دخلت السیدة نفیسة مصر کانت ابنة عمها السیدة سکینة المدفونة قربها
من دار الخلافة مقیمة بمصر قبلها ولها الشهرة العظیمة فخلعت الشهرة والنذور
علیها واختفت رضی الله عنها با آنکه خود ولادت حضرت ستی نفیسه علی
المشهور بیست و پنج سال بعد از وفات حضرت سکینه روی نموده است شمس
الدین ذهبی که امام ائمهٔ خبر و سیر و تراجم رجال و عنوان اسلام میباشد
و تصانیف وی در این فنون برهم حجت و هر مسئله را مستند است میگوید
ولدت (ای نفیسة بنت الامیر الحسن بن زید بن الحسن بن علی ع زوجة سیدنا
اسحق بن الامام جعفر الصادق سلام الله علیهم) بمکة سنة خمس واربعین
ومائة ونشأت بالمدینة فی العبادة والزهد قال العلامة الصبان ولما ورد
الشافعی مصر کانت تحسن الیه وشیخ شربینی در درر الاصداف تصریح
مینماید که وفات حضرت سکینه یوم الخمیس لخمس خلون من ربیع الاول سنة
ست وعشرین ومائة اتفاق افتاد برخلاف تاریخ ابن خلکان که سنة
سبع عشرة ومائة مینویسد و در مکه و مدینه ما بین صاحب وفیات الاعیان
و مصنف درر الاصداف اختلاف است

سکینه

اسم دو نفر از صحابیات بوده است

سلامة الزرقاء

یعنی سلامهٔ کبود چشم جاریه و مغنیهٔ مشهوره ایست که در عصر خلفای

بنی عباس بوده از مشاهیر رجال آن عصر محمد بن الاشعث که ادیبی ماهر و دلیری قاهر و از امرای عسکریه خلیفه شمرده میشد تعشقی بسلامة الزرقاء داشته و اشعار ذیل را در بیان حالت خود نسبت باو گفته است

امسی لسلامة الزرقاء فی کبدی ... صدع مقیم طوال الدهر والابد
لا تستطیع صناع القوم تشعبه ... وکیف یشعب صدع الحب فی الکبد
الا بوصل التی من حبها انصدعت ... تلک الصدوع من الاسقام والکمد

سلامة الزرقاء چون اصلاً مملوکهٔ ابن رامین بوده با ربیحه و سعده که آنها نیز جاریه‌های مغنّیه بودند و ترجمهٔ حال‌شان گذشت در یک سلک انسلاک داشته بعد از آن جعفر بن سلیمان بن علی که از جانب منصور خلیفه والی بصره بود او را بهشتاد هزار درهم خرید و جای آن داشت چه مشار الیها نهایت خوش بیان و شیرین زبان و دارای ملکهٔ فصاحت و عقل و ادب و حسن و هنر بود و گوی خوبی از اقران خود میبرد

سلامة القس

کنیزکی صاحب جمال و از مغنّیه‌های عصر عباسیین بوده و شعر را نیکو خوب میسروده در مدینهٔ منوره متولد شده و در همانجا نشو و نما کرده و کسب علم و معرفت برداخته و فن موسیقی را نزد معبد موسیقی‌دان مشهور و ابن عائشه و مالک ابن ابی السمح و جمیلهٔ مغنّیه که شرح حال آن پیش نگاشته شد تکمیل نموده جمال را با کمال انباز کرده و باین دو وصف اشتهار یافت یزید بن عبد الملک از خلفای بنی امیه او را خرید و در نزد او حظوتی بهمرسانید و برحبابه که منظور نظر یزید بود و ترجمهٔ حال او گذشت تفوق و تقدم یافت حبابه بمرگ فجاءة درگذشت و زمانی نرفت که یزید هم از جهان برفت و سلامة القس مرثیهٔ ذیل را در حق او بگفت

قد لعمری بت لیلی ... کاخی الداء الوجیع
و نجی الهم منّی ... بات ادنی من ضلوعی

لاتلمنا

لا تلمنا ان خشعنا ... او هممنا بخشوع
اذ فقدنا سیداً کا ... ن لنا غیر مضیع
وهو کاللیث اذا ما ... عد اصحاب الدروع
یقنص الابطال ضرباً ... فی مضی و رجوع

در اغانی مسطور است که ابن ابیات را احوص شاعر مشهور از زبان سلامه گفته اما اضافه لفظ سلامه بالقس از آن است که او را عبد الرحمن بن ابی عمار المکی نسبت داده اند و عبد الرحمن در آن زمان از علما و عباد مشهور مکه معظمه بود و نغمات روح افزای سلامه او را شیفته و مفتون نمود و اشعار بسیار در عشق و هوای این مغنّیه سرود و از آنجا که عبد الرحمن در اظهار زهد و رهبانیت بکشیشهای نصاری شبیه بود او را قس که بمعنی کشیش است می‌گفتند بعد از معاشقه با سلامه چون سلامه را باو نسبت دادند سلامة القس گفتند

قسیس معرب کشیش است

یکی از امثال مشهورهٔ عرب این است که الحسن من قینتی یزید یعنی خوش آوازتر از دو مغنّیهٔ یزید و مقصود از دو مغنّیه سلامه و حبابه است و بعضی بجای الحسن احسن گفته‌اند (سلامه و حبابه هر دو بتشدید لام الفعل است)

سلامه

اسم پنجنفر از صحابیات بوده و از آنجمله یکی سلامه دایهٔ ابراهیم فرزند حضرت رسول صلی الله علیه و آله است و انس بن مالک از او روایت حدیث کرده در اسد الغابه مسطور است که روزی سلامه دایهٔ ابراهیم بتعلیم بعضی صحابیات مکرّمات بحضور حضرت رسالت پناهی مشرّف شده عرض کرد یا رسول الله شما بمردان هرگونه بشارت داده اید اما زنان را بمژده امیدوار نفرموده اید حضرت فرمودند اصویحباتک دسسنک لهذا یعنی آیا زنهائی که مصاحب تو هستند این فقره را بتو تعلیم کرده اند عرض کرد اجل هن امرننی یعنی بلی آنها بمن امر کردند حضرت فرمودند آیا یکی از شما زنان راضی و قانع نمیشود باینکه چون آبستن شود و شوهر او از وی خشنود

نباشد

باشد او را اجر کسانی حاصل آید که محضاً لله صائم النهار و قائم اللیل باشند و چون زمان وضع حمل در رسد در جائی او را عنایت شود که اهل آسمان و زمین از آن با خبر نباشند
و سلامه بنت عامر معتقهٔ عایشه است و سلامه بنت بشیر البربریه مادر ابو جعفر منصور خلیفهٔ عباسی است

سلطان

تخلص دختر مرحوم محمود میرزا ابن خاقان مغفور فتحعلی شاه طاب ثراه بوده محمود میرزا تذکرهٔ در احوال زنان صاحب طبع که شعری از آنها مانده تألیف کرده و بنقل مجلس موسوم نموده در آن تذکره گوید سلطان که هم دختر این بی نام و نشان است از اوایل عمر تا هیجده سالگی در دبستان تربیت من نشو و نما نمود قلیلی از معرفت تقویم و اوزان شعری پیش من دیده و رسوم خط شکسته و منشئات را از من آموخته در خواست تخلصی از حقیر کرده بسلطان متخلص شده دفتری باندازهٔ هزار بیت دارد این چند شعر منتخب آن است

برو ای صبا بآن کوی و بگو نگار ما را   که بیامدی و هجر تو بساخت کار ما را

ولها ایضاً

با خیال تو و کوی تو نخواهیم بهشت   حور کی چون تو و چون کوی تو کی هست بهشت

ولها ایضاً

از سر کوی بشد لا بین که چسان میروم   خنده زنان آمدم گریه کنان میروم

ولها ایضاً

من از آزادگی از سکیشم آن   بهر گز کس نبیند در اسیری

سلطان بخت

دختر امیر تیمور گورکانی است و در انباء ابن حجر ذکر او شده از قراریکه در تاریخ تیموری نگاشته شده این زن را خوی و خصلت مردان بوده و در اوایل شوهر قبول نمینموده در اواخر با خواهش بعد از الفت معاشرت

داشته

داشته و از بیراهه ملایمتی حاصل کرده در تحت ازدواج سلیمانشاه در آمد در اخلاق علائی اسم این زن را جهان بخت نوشته و در صحایف الاخبار مینویسد امیر تیمور را دو خواهر بوده یکی قتلغ ترکان آغا نام داشته دیگری شیرین بیگی آغا

سلمی بنت عمیس

خواهر اسماء بنت عمیس از صحابیات و حلیلهٔ حضرت حمزهٔ سید الشهداء و بجلالت قدر مشهور است در نظم اشعار طبعی عالی داشته و چنانکه در اغانی مسطور است اشعار ذیل را در مرثیهٔ بعضی مقتولین که در جنگ خالد بن ولید از بنی کنانه از جماعت جذیمة بن عامر بیگناه کشته شده بودند بنظم آورده است

وکم غادر یوم الغمیضاء من فتی   اصیب فلم یجرح وقد کان جارحا
ومن سید کهل علیه مهابة   اصیب ولما یعله الشیب واضحا
احاطت بخطاب الایامی وطلقت   غداتئذ من کان منهن ناکحا
ولولا مقال القوم للقوم اسلموا   للاقت سلیم یوم ذلک ناطحا

بروایت صاحب اغانی و بگفتهٔ ابن اثیر بعد از آنکه عساکر بنی سلیم ارتکاب خطیئات نموده و جمعی را بیگناه کشتند حضرت رسول صلی الله علیه و آله حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام را مأمور فرموده ورثه و بازماندگان مقتولین را با دادن دیت راضی و خرسند ساختند

سلمی البغدادیة الشاعرة

سلمی بنت القراطیسی است از اهالی بغداد در حسن و جمال بیعدیل بوده و شعر را نهایت خوب میسروده ابیات ذیل را در لطف شمایل و زیبائی خود گفته است

عیون مها الصریم فداء عینی   واجیاد الظباء فداء جیدی
ازین بالعقود وان نحری   لأزین للعقود من العقود
ولا اشکو من الاوصاب ثقلا   وتشکو قامتی ثقل النهود
ولو جاورت فی بلد ثمودا   لما نزل العذاب علی ثمود

صاحب

صاحب نفح الطیب مینویسد چون این ابیات سلمی به مقتفی خلیفهٔ عباسی رسید گفت فی الحقیقه سلمی را چنین حسن وجمالی است یا صنعت اغراق در این اشعار بکار برده گفتند او فوق آنست که اظهار داشته وصحبت او با علی درجهٔ کمالست خلیفه مال زیادی برای او فرستاد وپیام داد که بر استغانتا این اموال صناع حسن وجمال خود را محفوظ ومحروس دارتا ضایع نشود

سلمی الیمانیّة

جاریهٔ ابو عبادة البحتری است وابو عباده از مشاهیر مجید بن شعرای اسلام میباشد وسلمی الیمانیّه جاریهٔ او از اماء شواعر وکنیزکی یمنی بوده در کتاب بدایع البدائه ابن ظافر مسطور است که بحتری وقتی خواست این جاریه را خریداری نماید بطور امتحان این دو بیت بگفت ومتمم آنرا از سلمی بخواست

من لمحبّ احبّ فی صغره   فصار احدوثة علی کبره
من نظر شقّه فأرّقه   وکان مبدا هواه من نظره

سلمی ارتجالا ابیات ذیل را بنظم آورد

لولا التمنّی لمات من کمد   مرّ اللیالی یزید فی فکره
ما ان له مسعد فیسعده   بالّلیل فی طوله وفی قصره
الجسم یبلی فلا حراک به   والرّوح فیما اری علی اثره

وسلمی غیر از سلمی بنت عمیس الخثعمیّه که ترجمهٔ حال او گذشت اسم پانزده نفر از صحابیّات بوده که یکی از آنها سلمی خادمهٔ حضرت رسول صلّی الله علیه وآله وقابلهٔ اولاد حضرت فاطمه سلام الله علیها وجناب ابراهیم ولد حضرت رسالت پناهی صم میباشد ومشار الیها را صفیّهٔ دختر عبد المطّلب آزاد کرده وزوجهٔ ابو رافع الصّحابی بوده است وسلمی یکی از زوجات حضرت امام حسن علیه السّلام ویکی دختر شیخ محمّد الجزری است که در علم فقه وحدیث مهارت داشته واز پس پرده بطلاب درس میداده وازفراید

مسموع زاهده سلمی خانم دختر مرحوم غالب پاشا از نسوان محترمهٔ این زمان بحسن خطّ وادب معروفست واز خیرات حسان شمرده میشود

تبصره

از اطلاعات ادبیّه متعلّقه بلفظ سلمی آنکه این کلمه اگر بضمّ سین وبروزن حبلی باشد از اسماء رجالست واگر بفتح سین باشد از اسماء نساء میباشد ودر بعضی اشعار بای تصغیر بر آن افزوده سلیمی گفته اند

ابو نواس گوید

ایّها المدّعی سلیمی هواها   لست منها ولا قلامة ظفر
انّما انت فی هواها کواو   الصقت فی الهجاء ظلما بعمرو

واین دو بیت در حقّ کسانی است که مثل بعضی از ابنای زمان ما بدون علم بدعوی بر میخیزند نظیر آنکه باسم لیلی گفته اند که

وکلّ یدّعی حبّا بلیلی   ولیلی لا تقرّ لهم بذاکا

واز اشعاری که باسم سلمی گفته شده وحلّ آن برادبا لازمست این است

فارسلت الی سلمی بانّ النّفس مشغوفه
فما جادت لنا سلمی بزنجیر ولا فوفه

یعنی برای سلمی پیام دادم که عشق تو قلب مرا گرفته است او از لا ونعم جوابی نداد وبایدانست که اعراب چون انگشت ابهام دست چپ را باسبّابه حلقه کنند چنانکه سرو نوک ناخنها بهم بپوندد وپشت ناخن انگشت ابهام دست راست زنند اشاره بوعده است وطرف مقابل امیدوار میشود واین عمل را زنجره گویند وفوف بفتح فاء بمعنی ردّ کردن باشاره است وعمل آن اینکه سر ناخن انگشت ابهام را بسر ناخن انگشت سبّابه داخل نموده بزور رها میکنند پس زنجیر وفوف اسمهایی هستند بمعانی نعم ولا یا قبول

وردّ ومیکویند سألته فما قاف عنّی بخبرٍ ولا زجر یعنی من از فلان چیزی
نخواستم نه بقبول خواهش اشاره کرد نه بردّ آن
واین دو بیتی باسم سلمی از جامی است

بکت عینای من خوف التنائی	ز لمّا شمّرت للسّیر سلمی
چه بودی گر نبودی آشنائی	تعانقنا لتودیع فقالت

و عجم از سیاق این نظم استنباط میشود

سلیمه

زنی است عارفه و در نفحات الأنس ذکر او شده مولای او خواجه محمّد سمرقندی
نام بوده و در هفت سالگی داخل ملکیت مشار الیه شده یعنی او
و مادر شرا خریداری کرده بعد ها بعضی خوارق عادات از و مشاهده
نموده خواسته است او را آزاد کند خود قبول آزادی نکرده هفت سال
بخدمت مولای خود اشتغال داشته در چهارده سالگی در گذشته
بهر حال عرفا او را دارای مقام ولایت میدانند

سمیّه

سمیّه بنت خباط از صحابیات و مادر عمّار یاسر است که از صحابه میباشد
در صدر اسلام بقبول ایمان مشرّف گردیده بدین جهت مشرکین او را عذاب
و شکنجه کردند و اخر الامر بضرب حربهٔ ابوجهل شهید شد بنا بروایت
ابن اثیر این زن اوّل کسی است که در اسلام بسعادت شهادت فایز شد
و شهادت او قبل از هجرت حضرت ختمی مآب بمدینهٔ منوّره است

سوده بنت زمعه

از زوجات حضرت رسول صلّی الله علیه و اله و دختر زمعه بن قیس بن
عبد شمس بن عبد ود بن نضر بن مالك بن حسل بن عامر بن لوی القرشیّة
العامریّه است که پیشتر از امّهات المؤمنین بشمار آمد حضرت رسالت
پناهی بعد از وفات حضرت خدیجه و بروایت اصحّ قبل از نکاح عائشه
در مکّهٔ معظّمه او را تزویج فرمودند در حالتی که چندان جوان نبوده و تا

تا اواخر خلافت خلیفهٔ ثانی بنا بروایت شیخ محیی الدّین در مسامرات
از سوده بنت زمعه فقط پنج حدیث روایت شده است

سوده بنت عمارة الاسد الهمدانیه

از فصحای تابعیّات و از محبّین حضرت علی بن ابی طالب علیه السّلام است
که در جنگ صفّین حضور داشته و برادر خود را بجنگ معاویه تشویق
میکرده و این ابیات را میخوانده است

یوم الطّعان و ملتقی الأقران	شمّر کفعل ابیك یا ابن عمارة
واقصد لهند و ابنها بهوان	وانصر علیّا والحسین و رهطه
علم الهدی و منارة الایمان	انّ الامام اخو النّبیّ محمّد
قدما بابیض صارم و سنان	قد للجیوش و سر امام لوائه

در حکایات راجعه بحلم معاویه میکویند در اواخر حال این زن برای حاجتی
نزد معاویه آمد معاویه همین اشعار را خوانده کفت یا ابنة الاسد
تو یی که در روز صفّین باین شعر ها برادر خود را بجنگ با من ترغیب و
تحریض مینمودی حالا نزد من آمده سوده کفت بلی یا امیر المؤمنین مثل من
کسی از حق اعراض نکند و دروغ را وسیلهٔ کار خود قرار ندهد معاویه
کفت چرا چنان میکردی کفت بجهت پیروی و دوستی علی علیه السّلام پس از این
کفتکو معاویه شروع کرد به بیان حالات حضرت امیر المؤمنین علی سلام
الله علیه و شرحی مبسوط در مدح و ثنای آنحضرت بکفت (والفضل
ما شهدت به الاعداء) سوده کفت یا امیر المؤمنین مرخّص فرما که چیزی عرض
کنم کفت بکوی کفت تو امروز بر مردم حکمرانی و آنچه برآنها رود از نیك و بد
تو مسئولی و اکر در حقوق خلایق افراط و تفریطی رود از تو سؤال کنند
پس بدان که کسان تو که بوجود تو مستظهرند بچشم حقارت در ما می بینند
و زبان خود را در حق ما دراز دارند ما را تحقیر میکنند و بیخ و بن
ما را بر می اندازند و ما را پامال میکنند از وقتیکه ابن ارطاة بطرف
ما آمده رجال ما را بکشت و اموال ما را بکرفت و اکر ما در عالم اطاعت

و انقیاد نبودیم هر آینه تعدیات او را دفع میکردیم و اقتدار بانجکار داشتیم

چون کلام سوده باینجا رسید معاویه متغیر شده گفت مرا بقوم و قبیلهٔ خود تهدید میکنی سوده بکر بیت و این دو بیت بخواند

صلی الاله علی روح تضمنه — قبر فاصبح فیه العدل مدفونا
قد حالف الحق لا یبغی به بدلا — فصار بالحق والایمان مقرونا

معاویه پرسید آن شخص کیست گفت علی بن ابی طالب علیه السلام است معاویه گفت از کجا میدانی که علی تا این حد عدالت داشت گفت از آن میدانم که روزی نزد او آمدم و از ظلم یکنفر والی شکایت کردم او فورا آن والی را معزول نمود معاویه حکم کرد فرمانی بنویسند که اموال سوده را باو رد کنند و در حق او بعدالت رفتار کنند سوده گفت یا امیر المؤمنین این مرحمت در حق من تنها ست یا عشیره و قوم مرا نیز شامل است معاویه گفت تو بکار خود پرداز بقوم و عشیره چه کار داری سوده گفت این عنایت اگر بمن اختصاص داشته باشد اسباب دشنام و دلیل دنائت من خواهد بود اگر عدل خلیفه عمومی نباشد منهم مثل یکی از عشیرهٔ خود بهمین حال سر میکنم معاویه گفت حضرت علی علیه السلام شما را عادت داده است که نسبت به سلاطین بجرأت و جسارت رفتار و سخن کنید و این گفتهٔ آنحضرت که فرموده است

ولو کنت بوابا علی باب جنة
لقلت لهمدان ادخلوا بسلام

شما را مغرور کرده است پس حکم کرد فرمانی بر طبق میل و مقصود سوده نوشتند

(مقصود از ابن ارطاة بسر بن ارطاة است که از جانب معاویه بلشکری مأمور یمن شد که آن ولایت را از تصرف عامل حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام که عبید الله بن عباس باشد خارج و منتزع سازد)

سوسن

سوسن

بزعم بعضی اسم مخدرهٔ عظمی مادر حضرت صاحب الزمان و امام الانس والجان عجل الله تعالی فرجه سوسن بوده اما چون بقول اقوی و اصح نرجس است که حرف نون باشد در حرف نون ذکر آن معظمه بیاید ان شاء الله تعالی و در اینجا بر ماست که تنبیهی به اشارت نمائیم

پس از هر گونه اظهار مخالفت با مؤلف کتاب مشاهیر النساء در ضمن ترجمهٔ حال سوسن عبارات مشاهده نمودیم که بتعبیرات و تحریرات او این استیلای جهل و غرض و زمان جهالت افتراق مغرضین که در شق عصای مسلمین جد داشتند و معادات ملل اسلامیه را برای پیشرفت کار خود فوزی عظیم می پنداشتند بیشتر شبیه بود تا بنگارش و گفتار آنان که امروز صرفهٔ عالم اسلامیت را در اتحاد و موافقت و ترک بعضی هذیانات که اسباب مخالفت و منافرت است میدانند از اینحال نهایت افسوس حاصل شد و اگر صرف نظر از صلاح وقت و حال برادران و همدینان مینمودیم و در بند جامعهٔ اسلامیه و اتحاد ملل مقدسه نبودیم حجت بود و برهان احادیث شریفه و آیات محکمات قرآن و روایات و اسناد که علمای فریقین را بدان استناد است و مبین ضلالت و رشاد لیهلک من هلک عن بینة و یحیی من حی عن بینة خلاصه آن منظور و مقصود مهم دهان را بسته و با هر از زبان خاموش نشست دیده را ندیده انگاشت و سر حقهٔ مشاجره را بگذاشت

سیده بنت عبد الرحیم

دختر عبد الرحیم بن الشیخ ابی النجیب است که از بطن جوهره بنت هبة الله که ترجمهٔ حال او گذشت متولد شده مشار الیها محدثه بنت محدثه میباشد

سیدة الحلبیة

از اعیان زمان صلاح الدین صفدی است و مصنف مشار الیه در کتاب عنوان النصر که حاوی تراجم احوال مشاهیر آن عصر است ذکری از او نموده

این

این زن در علم فقه و حدیث مهارت داشته و چون نام اصلی او شهده میباشد در حرف شین شرح حال او بیاید انشاء الله

سیّده

دختر قائم بامر الله ابن القادر بالله است که بیست و ششمین خلیفه از خلفای بنی عباس بوده و طغرل بیک سلجوقی او را تزویج نموده لکن قبل از زفاف طغرل بیک در گذشت توضیح آنکه چون طغرل بیک محمد بن میکائیل بن سلجوق اول پادشاه سلجوقی بر خراسان و عراق و آذربایجان استیلا یافت در سال چهارصد و چهل و هفت هجری ببغداد رفت و با خلیفه قائم بامر الله بیعت کرد و خلیفه او را سلطان رکن الدین یمین امیر المؤمنین لقب داد و دست ملک رحیم دیلمی را طغرل بیک از تصرف در بغداد کوتاه نمود و خود رایت استقلال بر افراشت برادر مادری ابراهیم بنای طغیان گذاشت طغرل بیک از عراق عرب بطرف همدان راند و کار ابراهیم را بساخت در این اوان یعنی در زمان غیبت طغرل بیک از بغداد بساسیری از امرای دیلم در بین بلد تسلطی بهم رسانیده قائم خلیفه را محبوس کرده خطبه بنام مستنصر علوی خلیفهٔ مصر خوانده خلیفه در محبس نامه بطغرل بیک نوشت و از او خواهش نمود که ببغداد آید و وی را از آن بلیه برهاند طغرل بیک متوجه بغداد شد و بساسیری چون اینخبر بشنید بگریخت و مهارش عجلی که بساسیری خلیفه را باو سپرده بود قائم بامر الله را باستقبال طغرل بیک برد چون طغرل بیک موکب خلیفه را بدید پیاده شد و شرط زمین بوسی بجای آورد و پیاده در رکاب قائم روان شد قائم گفت ارکب یا رکن الدین و ظاهر این است که این لقب دیز وضمیمهٔ القاب طغرل بیک کردیده در هر حال خلیفه و طغرل بیک ببغداد آمدند و این در اخر ذیقعدهٔ سال چهارصد و پنجاه و یک هجری بود و چون قائم بار دیگر بقوت طغرل بیک بر مسند خلافت نشست و امتنان کامل از وی بهم رسانید در سال چهارصد و پنجاه و چهار سیّده دختر خود را بزنی بطغرل بیک داد بعضی گفته اند طغرل بیک سیّده دختر خلیفه را خواستگار شد

وخلیفه از قبول مزاوجت اباداشت عمید الملک کندری وزیر با کفایت طغرل بیک قائم را راضی نمود و چندی پس از عقد و نکاح طغرل بیک با سیّده بطرف ری روانه شد که در آنجا بامر زفاف پردازد لکن قبل از وقوع در هشتم ماه رمضان سنهٔ چهارصد و پنجاه و پنج طغرل بیک بعلت رعاف در گذشت

سیّده

مادر مجد الدوله دیلمی از آل بویه بوده و چندگاه زمام حکمرانی و سلطنت را بدست داشته تبیین آنکه چون فخر الدوله دیلمی در گذشت پسرش مجد الدوله را که صغیر بود در ری بجای او بر تخت سلطنت نشاندند و مادرش سیّده که زنی عاقله بود امور ملکی را کفالت و رسیدگی مینمود و بذل و بخشش و عدل و انصاف سیّده مادر مجد الدوله مشهور است چون مجد الدوله بسن بلوغ رسید در مهام و اعمال با مادر بمخالفت پرداخت سیّده از وی برنجید و بقلعهٔ طبرک رفت و نیم شبی از آنجا حرکت کرده بکردستان شتافت بدر بن حسنویه حکمران کردستان شرایط استقبال و تکریم را بجای آورد و با عساکر آنسامان در ملازمت سیّده متوجه ری کردید مجد الدوله بمقاتله مادر آمد امّا مغلوب و دستگیر شد و سیّده باز مستقلاً بحکمرانی پرداخت و همّت بر آبادی بلاد و رفاهیت عباد گماشت خود در پس پرده می نشست و با وزیر بتوسط سخن میگفت و با سفرای سلاطین محاوره مینمود و کلمات سنجیده بر زبان می آورد گویند سلطان محمود غزنوی سفیری نزد سیّده فرستاده پیغام داد که در مملکت عراق سکه و خطبه بنام من کن و اگر نمیکنی آمادهٔ جنگ باش سیّده در جواب گفت تا شوهرم زنده بود خیال میکردم اگر سلطان این تکلیف کند چه میباید کرد حالا تشویشی ندارم و میدانم که سلطان محمود مرد عاقلی است و میداند کار جنگ را بنایی بنیست فتح و شکست هر دو ممکن است اگر بر من غالب آید بر بیوه زنی غلبه کرده و این هنر نیست و اگر مغلوب من شود از ضعیفهٔ شکست خورده و این برای سلطان ننگ بزرگی است لهذا بمقاتلهٔ با من اقدام ننماید و من بدین اطمینان قبول تکلیف سلطان نکنم

گویند چون سلطان جواب سیده از ایلچی بشنید تأمل و تدبر کرده گفت سخن سنجیده و درست است تا بداز بن خصومت درگذشت خلاصه پس از آنکه سیده روزی چند به استقلال حکومت کرد گاه پسر را بخشید و بار دیگر افسر ایالت را بر سر مجد الدوله نهاد اما باز عنان اختیار بدست سیده بود و او شمس الدوله برادر مجد الدوله را حکومت همدان داد و ابو جعفر کاکویه را بحکمرانی اصفهان فرستاد و تا سیده زنده بود برونق و نظم ملک مجد الدوله می افزود چون او درگذشت نوبت هرج و مرج گشت لهذا در اوایل سال چهارصد و بیست هجری سلطان محمود غزنوی لشکر بعراق کشید و این مملکت را مسخر کرد و مجد الدوله و پسرش ابو دلف را با خواص او بگرفت و مقیداً بغزنین فرستاد

سیده

از جواری معتضد بالله عباسی بوده و شغب نام داشته چون مقتدر بالله از بطن او بوجود آمده بخلافت رسید پس از جلوس پسرش بمسند خلافت او را سیده لقب دادند اما بعد از چندی مقتدر مخلوع و مقتول شد و مادرش سیده از قاهر بالله صدمات زیاد دید

سیرین

خواهر ماریه قبطیه است و ماریه قبطیه و خواهرش سیرین را مقوقس امیر اسکندریه برای حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرستاد و آنحضرت سیرین را بحسان بن ثابت بخشیدند و عبد الله بن حسان از بطن او بوجود آمد و خود ماریه قبطیه در سلک زوجات مطهرات حضرت رسالت پناهی منسلک گردید و ترجمه حال ماریه بیاید ان شاء الله تعالی

حرف الشین

شادن

شادن در اصل بمعنی آهو بره است که شاخش در آمده و از مادر خود مستغنی

شده

شده باشد و اعراب بعضی از جواری را باین اسم نامیده اند و از آنجمله است شادن جاریه اسحق بن نجیح که بحسن خلق و لطف منظر مشتهر بوده و در فن موسیقی و نظم شعر مهارت داشته چنانکه اشعار ذیل را اگر از نتایج فکر و طبع خود او ست در مجلسی خوانده و اهل مجلس را مدهوش نموده است

ظبی تکامل فی نهایة حسنه — فزهی بهجته وتاه بصده
والشمس تطلع من فرند جبینه — والبدر یغرب فی شقائق خده
ملک الجمال باسره فکانما — حسن البریة کلها من عنده
یا رب هب لی وصله وبقائه — ابداً فلست بعائش من بعده

یکی از اهل مجلس بعد از آنکه بخود آمد گفت آیا در حسن و جمال و صباحت و ملاحت غیر از تو کسی هست که این اشعار را بتوان باو راجع کرد و خواند شادن در جواب گفت

فان بحث نالتنی عیون کثیرة — واضعف عن کتمانه حین اکتم

شاریه

یکی از مغنیه های مذکور در اغانی و از خواننده های سلسله عباسیه بوده در بصره متولد شده اگر چه پدرش از اولاد سامة بن لؤی معروف به بنی ناجیه و از احرار بود اما چون مادرش کنیز میبود و پدرش نیز فرزندی او را انکار مینمود در قید رقیت افتاد و بقولی او را دزدیده فروختند و خاتونی از بنی هاشم او را مالک شد و تربیت کرد و معلم برای او قرار داد و آخر الامر مملوک ابراهیم بن المهدی گردید و در فن موسیقی چنانکه باید مهارت حاصل نمود و مشهور شد و تفصیل رقیت و آزادی او در جلد چهارم کتاب اغانی مسطور است

شاعرة الاندلس

لقب حفصة الرکونیه اشهر ادیبه های اندلس است که شرح حال او پیش نگاشته شد چون در نظم شعر یدی طولی داشته و کمال اشتهار را حاصل نموده او را باین لقب ملقب ساخته اند

شاه سلطان

اسم

اسم چند نفر مخدره از زنهای با عصمت عثمانی است از آنجمله است دختر
سلطان سلیم خان اول که زوجهٔ لطفی پاشای صدر اعظم بوده و بمرکز افندی
ارادت داشته در محلهٔ داود پاشای اسلامبول مسجد جامع و خانقاهی
بنا کرده است و بعدها آن خانقاه را مدرسه نموده در صحایف الاخبار
مسطور است که چون لطفی پاشا مرد جسور مشهوری بود و چنانکه باید با پادشاه
سلطان رفتار نمینمود از منصب وزارت عظمی معزول شد و ما بین زن و
شوهر تفریق گردید

یکی دیگر شاه سلطان دختر سلطان سلیمان است که تکیهٔ شاه سلطان واقع
در محلهٔ ایوب (اسلامبول) را او بنا کرده

در تاریخ جودت پاشا و در جلد هفتم صحایف الاخبار میگوید شاه سلطان
نیز اسم دختر سلطان مصطفی خان ثالث بوده و مشار الیها بعبادت و زهد
و اعانت فقرا و دستگیری ضعفا اشتهار دارد و بنای بعضی ابنیهٔ
خیریه است

شجر الدر

ملکهٔ مصر و از مشهورات مسلمات است از درجهٔ کنیزی بمقام عزیزی رسید
این زن ترکی نژاد بوده ملک مؤید ابو الفداء اسمعیل ایوبی میگوید بعضی
گفته‌اند شجر الدر ارمنیه بوده نه ترکیه بهر حال تواریخ قطر مصری و غیره بر اخبار
و ترجمهٔ وی اشتمال دارد کنیتش ام خلیل است چه از سلطان ملک صالح
نجم الدین ابو الفتوح ایوب فرزندی خلیل نام داشت و این خلیل بکودکی درگذشت
و ملک صالح شوی شجر الدر برادر ملک عادل سیف الدین ابو بکر است و
این سلسله را اکراد و ایوبیه مینامند و ایشان زمانی لایق در مصر و شام
و یمن بل غیرها پادشاهی کرده‌اند و خدمتهای بزرگ بدیانت اسلامیه نموده‌اند
سلطان صلاح الدین یوسف بن ایوب که فی الحقیقه اول این سلاله است
میتوان گفت نامش در تواریخ فرنگ بیش از تواریخ اسلام است و مجاهدات
و حروب او را از شدت شهرت ضرور اشارت نیست و فی الواقع ابر طایفه

بعد از

بعد از فوت ملک صالح نجم الدین ایوبی شوی شجر الدر حکم انقراض دادند
و اصل ایشان از اهالی ایران است چه فرقهٔ هکاریه از اکراد ایران زمین
و بلدهٔ دوین منشأ ایوب پدر سلطان صلاح الدین و شیرکوه عم وی از
اعمال آذربایجان میباشد شیخ تقی الدین مقریزی میگوید چون در سال
ششصد و چهل و هفت هجری لشکر فرنگ در رکاب پرتس رواد بر سر شهر
دمیاط آمده آنجا را بتغلب تصاحب کردند ملک صالح نجم الدین ایوب
ایوبی که سلطان وقت بود مریضا در دمشق توقف داشت و مدافعه را
در زمان بسمت دمیاط در حرکت آمد و وقتیکه بمحل موسوم به اشموم طناح
رسید مرض او شدت کرد و در گذشت شجر الدر که در صحبت و در رکاب او بود
تدبیر مردانه نمود و در اخفاء موت سلطان اهتمام تمام ورزید و کس فرستاد
توران شاه بن ملک صالح نجم الدین را از حصن کیفا طلب کرد و بجدیت طرق
انتشار فوت سلطان را مسدود نموده بود که تا حضور توران شاه تمام تکالیف
اردو موافق سابق بعمل می آمد و طبقات وکلا و کارکنان دولتی همه روزه
بدرگاه میآمدند و سماط سلطانی کشیده میشد و تمام احکام و اوامر و قبض
و بسط و حل و عقد را شجر الدر خود مباشرت میکرد و امور سلطنتی را انحصار
اداره نموده بود لا جرم بر زبان هیچکس از فوت سلطان سخنی نمیگذشت
و از دور و نزدیک احدی از آن حادثه استحضار بهم نرسانید و اگر شجر الدر این
تدبیر بکار نبسته بود جمیع اردوی مسلمین پایمال لشکر فرنگ میگردید خلاصه
چون توران شاه مکتوب شجر الدر را قرائت نمود و از ماجری مطلع گردید در
نیمهٔ ماه رمضان از حصن کیفا جریده حرکت کرد و وقتیکه بدمشق رسید در قلعهٔ
دمشق بتخت سلطنت مصر و شام جلوس نمود و آن روز دوشنبه بیست و هفتم
رمضان سال ششصد و چهل و هفت هجری بود آنگاه از قلعهٔ دمشق خارج شد
در صالحیه منزل کرد و از آنجا بجانب ملک مصر نهضت نمود و در بیست و یکم
ذیقعده بمنصوره رسید و شجر الدر جمیع وظایف حکمرانی و تکالیف فرمانگذاری را
از آنوقت بتوران شاه که ملک معظم لقب یافته بود واگذار و تفویض نمود

ولی

ولی ملک معظم سیرهٔ ناستوده پیش گرفت و در تدبیر وقت و صلاح مملکت
خطا کرد و بحریه را که در آن وقت عمدهٔ لشکر و جمرهٔ عسکر بودند تهدید نمود و
همچنین نسبت بشجر الدر رفتاری برخلاف مأمول پیش گرفت و او را تخویف
همی کرد و اموال و ذخایر پدر خویش از و مطالبه میکرد تا شجر الدر
بستوه آمده کس نزد بحریه فرستاد و خرمن عمر او را بر باد داد و خود نیز بر
سلطنت مصر و شام جلوس نمود   خلاصهٔ این واقعه آنکه سلطان ملک صالح
نجم الدین ایوب گروهی از ممالیک خود را رعایت فوق العاده کرده در دوایر
دولتی داخل ساخته ایشان را بر سایر طبقات نوکر تقدم بخشیده نام ایشان
بحریه گذارده بود و شمار آن جماعت را از هفتصد و پنجاه الی یکهزار تمام
نوشته اند و تمام ایشان ترکی نژاد بودند و همین جماعت اند که بعد از سلالهٔ
کردیه (سلسلهٔ ایوبی) سلطنت مصر را بدست گرفتند و دولت ممالیک
عبارت از دودمان همین بحریه و جهت این ترک پروری آن بود که چون ملک
صالح نجم الدین ایوب مذکور بتحریک و تحریض اعیان مصر برادرش ملک
عادل خروج کرد و خواست سلطنت را از دست او بگیرد و کاری از پیش
نبرد لاجرم جمیع سپاهی و اعوان و انصارش پراکنده شدند مگر هشتاد
نفر از غلامان زر خرید ترکی نژاد با جماعتی از خواص اصحاب که عدد ایشان
بر بیست نفر میرسید این یکصد تن بعد از آنکه نجم الدین با شجر الدر در کرک
محبوس گردید همچنان مقیم کرک بودند و از حدود و حوالی آقای خود
مفارقت روا نداشتند تا فرج غیبی نصیب نجم الدین ایوب شد و از حبس
خلاص یافت پس از همان تاریخ این وفاداری و نمک شناسی را منظور همی
داشت و در سلطنت خود آن جنس را تربیت همی فرمود و عدد ایشان
بخریداری بسیار کرد و آنها را خاصه و بطانهٔ خویش قرار داد و چون عمر کرد
در بار دولتی را از قلعهٔ جبل بقلعهٔ روضه نقل نمود این گروه را با خویشتن
در داخلهٔ قلعه منزل داد و اسم ایشان را بحریه نهاد
ملک معظم توران شاه بن ملک صالح ایوب چون باردوی سلطنتی که در منصوره

متشکل بود رسید نخست نسبت باین جماعت که همه بمرتبهٔ امارت رسیده
و نهایت استیلا و بسط ید را در کارها و دولتی بهم رسانیده بودند اساءت آغاز
نمود و هم شجر الدر را بانواع وعید تخویف و تهدید کرد لهذا شجر الدر
با کبرای امرای ایشان مکتوب فرستاد و ضمناً چنین برنگاشت که شما دیدید من
بعد از فوت شوی خود چگونه ضبط امور کردم و در تمهید سلطنت این جوان
و توطئهٔ امر وی تا چه مقام اقدام و اهتمام ورزیدم اینک برخلاف آنچه شایسته بود
هر روزه مرا اهانت و هلاکت بیم میدهد و در هراس و وحشت می افکند جماعت ممالیک
که بعهد مولی و مالک رقاب خواجهٔ درگذشتهٔ خویش در تقرب و تقدم و
حظوت و مکانت با خاتون مذکور جهت جامعه داشتند اینحال را سخت انکار
نمودند و بایکدیگر همعهد گردیده در بیست و نهم محرم سال ششصد و چهل و هشت
هجری ملک معظم توران شاه بن ایوب مذکور را بقتل آوردند و بقتل او سنین
سلطنت سلسلهٔ اکراد بنی ایوب در دیار مصر بانقراض کلی رسید بعد از آنکه
هشت پادشاه از ایشان در مدت هشتاد و یک سال و هفده روز حکم همی راندند
و زمان پادشاهی ملک معظم پسر ملک صالح نجم الدین ایوب چهار ماه و یک روز
بود و بحریه حسب المواضعه چون توران شاه را کشتند شجر الدر را بپادشاهی
برداشتند و در تمام ملک مصر بنام او خطبه خواندند و سکه زدند و او در
مثالها و احکام و فرامین دولتی چون توقیع میکرد بعنوان والدهٔ خلیل امضا
مینمود و نقش سکهٔ او باین عبارت بود (المستعصمیة الصالحیة ملکة المسلمین
والدة المنصور خلیل خلیفة امیر المؤمنین) و جماعت بحریه در همین سوق عسکر
که بر سر فرنگیان بود دلیریها کرده و کشتارها نموده بودند و عاقبتهم ایشان
مدینهٔ دمیاط را استرداد نمودند و از برنس رواد مقدم سپاه فرنگ چهارصد
هزار دینار نعلبها گرفتند و در نهم صفر اردوی مسلمین از منصوره حرکت
کرد و عزیمت قاهره نمود و در روز سیزدهم صفر طبقات سپاهی و ارکان دولت
حسب العاده برای ملکه شجر الدر قسم یاد نمودند و مشار الیها بعد از ملاحظهٔ
ادای تکلیف از لشکر و رجال مصر جمله را بتشریفات گرامی و خلاع نفیس بنواخت

واموال بسیار و نقود بیشمار در آن روز بخشش نمود ولی چون خبر سلطنت او
بشامات رسید اهالی سخت منکر شدند و در این باب شام با مصر براه موافقت
نرفت و شامیان ملک ناصر صلاح الدین یوسف بن عزیز صاحب حلب را طلب
کردند و هم مستعصم عباسی خلیفه از بغداد با آن ملک منشور فرستاد که
این چه رای سخیف است و عقل ضعیف که زنی را بر یک مملکت بزرگ از مسلمین
پادشاهی داده اید و در این وقت جماعت بحریه امیر عزالدین ایبک ترکمانی صالحی را
که از معتبرین ایشان بود بسپهسالاری انتخاب کرده و برای پیشکاری ملکه
برگزیده بودند چون خبر مخالفت مردم شام و مذمت خلیفه از عراق بمصر رسید
عاقله سپاه مصر نیز از مقام دولتخواهی ملکه عصمة الدین ام خلیل شجرة الدر
آغاز فرود آمدن نمودند لاجرم مشار الیها امیر عزالدین ایبک سابق
الذکر را بشرط زناشوئی اختیار کرده و پادشاهی خود را بوی تفویض نمود
و تمام مدت استقلال او در سلطنت دیار مصر هشتاد روز بود و عزالدین
ایبک را در شهر ربیع الآخر سال ششصد و چهل و هشت هجری الملک المعز
لقب داده باشعار و موکب و دستگاه و طمطراق سلطنتی سوار ساختند
و این اول ظهور دولت اتراک ممالیک است در مصر و این آی بیک قریب هفت
سال سلطنت کرده و در آن مدت جمعی از ممالیک را خوار نمود و جمعیت ایشان را
پراکنده ساخت و قلاون و بیبرس که هر دو از مشاهیر شجعان ممالیک بودند
و هر دو بعدها بسلطنت رسیدند از خوف آی بیک بشام گریختند و هم
گروهی بیشمار از ستمکاری و خونخوارگی وی بقتل آمدند تا آنکه شجرة الدر
بقتل او اقدام کرده و در روز چهارشنبه بیست و چهارم ماه ربیع الاول سال
ششصد و پنجاه و پنج در حمام جام حمام نوشید و جهت اقدام شجرة الدر بقتل
شوی خویش آن بود که بوی گفتند آی بیک دختر بدر الدین لؤلؤ صاحب موصل را
خطبه کرده است و عزم مزاوجت او دارد غیرت شجرة الدر از این معنی در هیجان
آمد و یک روز که آی بیک از چوگان بازی باز گشته بحمام رفت سنجر جوجری را
که غلام محسن طواشی (خواجه سرا) بود با جمعی از خدام بحمام فرستاد تا کا

اورا اتمام کردند و در همان شب انگشت و انگشتری او را نزد امیر عزالدین حلبی
کبیر فرستاد و بفرمود تا بسلطنت مصر بر دارد اما عزالدین جرأت نکرد و چون
این داستان انتشار یافت غلامان معز الدین آی بیک مقتول قصد قتل
شجرة الدر کردند و ممالیک صالحیه که زر خریدان ملک صالح نجم الدین ایوب زوج
سابق شجرة الدر بودند بحراست و حمایت او برخاستند پس آراء کبراء بر
سلطنت نور الدین علی بن آی بیک قرار گرفت و او را الملک المنصور لقب
داده در حالی که پانزده سال از عمرش گذشته بود بجای پدر نشانیدند و
شجرة الدر را از دار السلطنه بسوی برج احمر نقل نمودند و خدامی را که با شجرة الدر
بر قتل معز الدین آی بیک همداستان شده بودند بر دار کشیدند و سنجر
جوجری که سر دسته قتله بود فرار کرد و بعد از چندی بدست افتاد و مثل سایرین
بدار زده شد و خانه صاحب بهاء الدین علی بن حنا را نیز که وزیر شجرة الدر بود
بپاسبانان دولتی سپردند و هم بخط خودش نوشته شصت هزار دینار از وی
بگرفتند و بعد از چندی ممالیک معز الدین آی بیک با هم متفق شده علم الدین
سنجر حلبی را که پیشکار و اتابک ملک منصور علی بن آی بیک کرده بود
بگرفتند و بجای او اکتای مستعرب صالحی را اتابک وی قرار دادند و در
شانزدهم ربیع الآخر همین سال ششصد و پنجاه و پنج شجرة الدر بقتل آمد
و جسدش بخارج برج احمر افکنده شد پس نعش او را بمزاری که خود در زمان
حیوتش ساخته بود حمل دادند و بخاک سپردند

شراحه

بروزن سراقه زنی بوده است از قبیله همدان که در حضور حضرت امیر المؤمنین
علی علیه السلام اقرار بزنا نموده و رجم شده است و شراحه محدثه بوده است
مکناة بام سهله

شرف خانم

بنا بر مسطورات تذکره فطین دختر نبیل بیک از نژاد شیخ الاسلام
عاشر افندی است که صاحب کتابخانه و از شعرای علما بوده مشار الیها شاعره

ادیبه و ناظم مناجاتی است که در تذکرهٔ فطین مسطور شده و صورت آن از قرار ذیل است

یا الهی دل کم مستحق احسان ابله — کرم و لطف که حمده فراوان ابله
نعت و مرثیه مناجات و ثنا بشری — سبب مغفرت این زبور دیوان ابله
اکلام نیک و بد خیر و شری بالجمله — بیلد بر وی علم لدن سر معرفان ابله
جمله ارباب کمالات نظر ندید بلوم — نقد دو ار الیه نقص پنهان ابله
وزن و معنی در افکار او لسه دعا شرفک — شعریه منتخب حضرت حسان ابله

الحق این زن را مرثیه های ممتاز است که زیور دیوان او محسوب میشود تولدش در سال هزار و دویست و بیست و چهار اتفاق افتاده است

(بوشناق) شریفه خانم

منسوب بایالت لوبین است صاحب مآثر و بسال النعر دان بوده و بمردی و دلیری شهرت نموده چنانکه در اوراق و صحایف ذکر او کرده و گفته اند این زن در جنگ منتنگرو که طاغیان بر ناحیهٔ لوبین استیلا بهم رسانیده بودند مانند ابطال رجال داخل میدان قتال شده چند تن را بدست خود بکشت و دراز ای این هنر دولت عثمانی مبلغی انعام با یک قطعه نشان مجیدی باو اعطا کرد و این در بیست و دوم ماه شوال سال هزار و دویست و نود و سه بود

ششد

دختر محمد بن الشیخ علی الترکمانی است که در علم حدیث مهارت داشته نزد عبدالله بن علی الصنهاجی استماع و تحصیل علم حدیث کرده در انباء ابن حجر ذکر او شده در سال هفتصد و هشتاد و هفت هجری وفات نموده است

شغانین

بنا بر مسطورات کتاب تزیین الاسواق این زن از زوجات متوکل خلیفهٔ عباسی بوده و کمال و جمال را ابراز نموده شعرهای شیرین میسروده پدرش از کنیزها

از نسیجهای ساکن در یکی از دیرهای شام و خود کشیش زاده وقتی منظور نظر متوکل شده که این خلیفه در آن ناحیه بسیاحت باغات و دیرها اشتغال داشته گویند متوکل روزی با یکی از ندمای خود بدیری که شغانین در آن بسر میبرد رفت و او را دید و مفتون صباحت و ملاحت او گردید از پدرش پرسید این دختر را نام چیست گفت شغانین خلیفه گفت ای شغانین قدری آب برای من بیاور شغانین گفت سیدی آبی که در اینجاست از دریا چه است و لایق شما نیست اگر بجای آن خود میتوانستم شما را سیراب کنم بلا مضایقه آن را فدا میکردم پس از آن بسرعت رفته جامی نقره آب کرده آورد خلیفه اشاره بندیم کرده او آب را گرفت و نوشید آنگاه خلیفه بشغانین گفت اگر من ترا خواستگاری کنم راضی خواهی شد او گفت اگر این مهر حقیقت داشته باشد و مآل آن چون حال از آن هراسی ندارم البته قول شاعر را شنیده اید که میگوید

کنت لی فی اوائل الامر حبا — ثم لما ملکت صرت عدوا
این ذاک السرور عند التلاقی — صار منی تجنبا و نبوا

متوکل طوری بطرب آمد که نزدیک بود از شوق جامه بر تن چاک کند بعد از آن بشغانین گفت امروز بکار دیگر میپردازم و فردا من باش کردم لم در بند مهر تست شغانین او را بغرفهٔ دیر برد و براکرام و احترام بیفزود خوردنی و شراب آورد چون متوکل باکل و شرب پرداخت و سرش گرم شد شغانین عودی برداشت و بنای تغنی را گذاشت و ابیات ذیل را برخواند

یا خاطبا منی المودة مرحبا — دو جو فداوک لا عدمتک خاطبا
انا عبدة لهواک فاشرب واسقنی — واعدل بکاسک عن جلیسک اذابی
فدوا الذی رفع السماء ملکتنی — و ترکت قلبی فی هواک معذبا

از این اشعار میل و رغبت او بمتوکل معلوم شد و بترغیب خلیفه بدربار در آمد و خلیفه او را تزویج نمود و محبوبه و گزیده ترین زوجات متوکل گردید

شعثاء

در اشعار حسان ذکر این زن شده اصلاً از قبیلهٔ بنی اسلم و بقولی از طایفهٔ بنی ماسکه یهود عرب بوده حسان با و مایل و مفتون گردیده او را بزنی خواسته و ام فراس دختر حسان از بطن این زن بوجود آمده است

شعوانه

از قرار یکه در نفحات الانس مولانا جامی مسطور است و چنانکه در طبقات امام شعرانی نگاشته شده این زن که در او اخر مائهٔ دوم هجری زندگانی مینموده دارای مقام ولایت بوده زنان را موعظه و نصیحت میکرده و به الحان خوش سخنان موثر میگفته از فرط رقت بحدی امیکریسته و میگفته است میل من آن است که آنقدر بگریم که دیده ام ببر کانم نماند پس از آن بدرجهٔ خون از چشمانم جاری شود که در بدنم عضوی نماند که خون در آن باقی مانده باشد زهاد و اهل مجلس او حاضر میشده اند از اکابر اولیاء الله فضیل بن عیاض بزیارت و ملاقات شعوانه میرفته و آرزوی فیوضات قدسیهٔ آن مخدره را مینموده در ملازمت مشارالیها کرامتی بوده است وقتی از و میپرسند تو از خدمت و مصاحبت شعوانه چه دیدی و بچه فیض رسیدی در جواب میگوید از وقتیکه من باین سعادت نایل گشته ام حب دنیا از دل من خارج شده بجهت روزی غم نخوردم بزرگان اهل دنیا بنظر من عظمی ندارند و مومنین را حقیر و بیقدر نمی بینم بالجمله شعوانه در سال یکصد و هشتاد و هفت هجری در مکهٔ معظمه زادها الله تعالی شرفاً و تعظیماً داعی حق را لبیک اجابت گفته بجوار رحمت الهی پیوست راه سرای قرب پیش گرفت

شغب

مادر مقتدر بالله عباسی است و پیش در عنوان ام موسی و در تحت لغت سیده ذکری از و شده از جواری ام ولد معتضد خلیفه بوده پس از جلوس پسرش مقتدر بمسند خلافت به سیده ملقب شده در او اخر عمر علت استسقا او را عارض گردیده و پس از وقوع خلع و قتل مقتدر مرض او

شدت کرده چنانکه از خوردن و آشامیدن افتاده بود در چنین حالی قاهر بالله خلیفه او را احضار نمود و از راه غرض و طمع باز ادو ایذای او پرداخت و سر از پر و برآویخت وفاتش در سال سیصد و بیست و یک هجری واقع شده و در رصافه در مقبره که مخصوص خود او بوده مدفون شده

شفا خاتون

ام عبدالرحمن بن عوف و بنت عوف بن عبد بن الحارث بن زهره از صحابیات است هنگام ولادت با سعادت حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم این زن نزد حضرت آمنه بنت وهب بوده و علائم تولد خاتم پیغمبران را که عبارت از خوارق و خوارق و حالات عجیبهٔ نورانیه باشد در مشاهدت مشارکت نموده بدین جهت اسم او در کتب سیر مذکور است

شفا

اسم دو نفر صحابیه بوده است و یکی از آن دو ام سلیمان بن ابی حثمه میباشد و او شفا بنت عبدالله ابن عبد شمس القرشیة العدویه و صاحبه رقیه نمله است که در زمان جاهلیت برای دفع ناخوشی سرخچه با نمله منتر میخوانده و شفای بنت عبدالله در رعایت احترام و اکرام سیدانام حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله نهایت مبالغت را مینموده و آنحضرت در خانهٔ مشارالیها قیلوله میفرمود بنابرین شفا فراشی مخصوص وجود مبارک آن بزرگوار در خانهٔ خود ترتیب داده و آن فراش در خانوادهٔ شفا بود تا مروان آنرا بگرفت در تاریخ کامل در آنجا که ذکر سیرهٔ عمر مینماید مسطور است که شفا بنت عبدالله چند تن را در راهی دید آهسته و نرم قدم بر میدارند و طوری سخن میگویند که مسموع نمیشود و حرکات آنها بحرکات زناکاران شبیه است پرسید اینها چه کسانند گفتند زهادند گفت کان والله عمر اذا تکلم اسمع و اذا مشی اسرع و اذا ضرب اوجع و هو والله ناسک حقا یعنی بخدا قسم عمر هر وقت سخن میگفت حرفش شنیده میشد و گاه راه رفتن

بشرعت قدم میزد و هنگام زدن بدر دمیاورد پس او زاهد حقیقی بود

(ستّ) شقرآء

دختر سلطان مصر ملک ناصر حسن بن محمد قلاوون است که زوجهٔ امیر دوس
بوده دار الستّ الشقراء یعنی خانهٔ ستّ شقراء یک وقتی از ابنیهٔ عالیه
مصر شمرده میشده و مقریزی در خطط خود ذکر آن کرده است مشار الیها
روز سه شنبهٔ بیست و هشتم ماه جمادی الاولی سال هفتصد و نود و یک
هجری در گذشته است

شقراء

دختر مسلم بن حلیس الطائی و از زوجات عبد الملک خلیفهٔ اموی بوده
بقول ابن اثیر جزری مادر پدر ابن شقرا دختر عبد الله بن جعفر الطیّار
میباشد

شقیقه

اسم مغنیهٔ ایست از عرب و او دختر عباد بن زید بن عمرو بن شیبان است
این بیتی که در دیوان حماسه دیده میشود و میگوید

لو کنت من مازن لم تستبح ابلی
بنو اللقیطة من ذهل ابن شیبانا

میبایست بجای بنو اللقیطة بنو الشقیقة نوشته شود چه مشار الیها منظور است
نه بنو اللقیطة و در اینجا خالی از مناسبت نیست که بگوییم بنو اللقیطة در عرب
منسوب بدختری هستند که حذیفة بن زید در سالی که مجاعت و قحطی مردم را
هلاک مینمود پیدا کرده و چون لقیطه از التقاط است و التقاط بمعنی پیدا کردن
و دریافت نمودن باشد باین اسم معروف شد حذیفه تفتیش و جستجو کرد
و پدر لقیطه را معلوم نموده بشناخت و او عصم بن مروان نام داشت و
چون از نگاهداری و رسانیدن قوت بدختر خود عاجز شده بود او را رها
نموده حذیفه لقیطه را خواستگاری کرد و عصم او را بزنی بحذیفه داد و اولاد
او معروف به بنی اللقیطه شدند و این در اوقیانوس مسطور است

شقیقه

شقیقه

صحابیه بوده است از بنی مازن و بقول ابن اثیر خواهر شموس بنت مالک
الصحابیه میباشد و این هر دو خواهر بحضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله
و سلم بیعت کردند

شکرپاره

از زنهایی است که مصاحبت و منادمت سلطان ابراهیم عثمانی را داشته
و برای سلطان داستان نقل میکرده بعد از حد خود تجاوز نموده و در امور
ملکی مداخله کرده و بتوسط اتباع و کسان خود از مردم رشوه ها گرفت رفته
رفته مطلب آشکار شد و ابتدا مهد علیا کوسم والده او را تعزیر و تنبیه
نمود و بعد ها مراتب در محضر سلطان معلوم و مکشوف گردید و حکم نفی و
اخراج بلد او صادر گشت روز سیم ماه جمادی الاولی سال یکهزار و پنجاه
و هشت بود که شکرپاره را غفلة گرفته و در قایقی گذاشته بجزیره ساقز
بردند و از آنجا بر ابریم نفی کردند کوبند احمد آغا نام مأمور اخراج و ایصال
او بمحل مزبور بوده و چون بیخبر و ناگهان او را گرفته و حرکت داد شکرپاره
خرج راه نداشت با احمد آغا اظهار کرده او ششصد قرش باو داد شکرپاره
چون نظرش بکیسه نقود مسطوره افتاد از خوشحالی دامن احمد آغا را بوسید
و هر دو بگریه در آمدند بالجمله بعد از نفی و تبعید شکرپاره حکم شد اموال
او را بطور مصادره ضبط کنند در خان والده (اسم کاروانسرایی است در
اسلامبول) در اطاقی شانزده صندوق از اموال او پیدا کردند که همه
مملو از جواهر و سیم و زر بود از خانهٔ شکرپاره هم دویست و پنجاه کیسه پول
نقد و اجناس بسیار بیرون آوردند و چون جمله مال او را بحضور سلطان
ابراهیم بردند نهایت متعجب شده گفت هیچ کافر پیش من قسم میخورد پول شام
شب ندارم ببین چه مکنتی از او بدست آمده همهٔ اینها مال من است

شلبیه

ادیبه بوده است اندلسی منسوب بشلب بر وزن حلب و آن ایالتی بوده است

در ساحل

در ساحل دریا و مسافت آن محل تا شهر قرطبه که در آن وقت پای تخت اندلس بود هفت میل است اسم ادیبهٔ مشار الیها معلوم نیست همینقدر معین است که اهل شلب بوده و از ابیات مسطوره در ذیل که از نتایج افکار شلبیه است درجهٔ فضل و طبع او بدست می آید

قد آن ان تبکی العیون الابیه	ولقد اری ان الحجارة باکیه
یا قاصد المصر الذی یرجی به	ان قدر الرحمن رفع کراهیه
نادِ الامیر اذا وقفت ببابه	یا راعیا ان الرعیة فانیه
ارسلتها هملا ولا مرعی لها	وترکتها نهب السباع العادیه
شلب کلا شلب وکانت جنة	فاعادها الطاعون نارا حامیه
حافوا وما خافوا عقوبة ربهم	والله لا تخفی علیه خافیه

شموس

اسم چهار نفر صحابیه و یکی از زنان انصار است که ابو محجن الصحابی با و تعشق داشته و چون هیچ راهی نداشت که بدیدار او نایل گردد در جنب خانهٔ شموس دیواری که میساختند تن بعملگی درداده که گاهگاه از روزنه ها آن نگارین روی معشوقهٔ خود را ببیند و چون این دولت او را دست میداد این شعر میخواند

ولقد نظرت الی شموس ودونها | حرج من الرحمن غیر قلیل

آخر الامر این شعر بسمع شوهر شموس رسید و بعمر شکایت برد عمر ابو محجن را نفی کرد و پوشیده نیست که ابو محجن چه در زمان جاهلیت و چه در ظهور اسلام بشجاعت و کرم و سخاوت معروف بوده و اصراری بشرب خمر داشته و اوست که میگوید

اذا مت فادفنی الی جنب کرمة
تروی عظامی بعد موتی عروقها
ولا تدفننی بالفلاة فاننی
اخاف اذا ما مت ان لا اذوقها

عمر او را چند بار حد شرب خمر زد و سودی نداشت و رشادتی که از او در جنگ قادسیه بظهور رسید مشهور است و سعد بن وقاص پس از آن جلادت و مردانگی او را نواخت و توبه داد تا او حقیقةً توبه کرد یا نکرد خدا داناست در سرکان تویسرکان که از منتزهات امکنه شمرده میشود بظاهر قریه مزاری است گویند قبر ابو محجن است بمنزله جائی است که تا آن صفا باشد در بهار و تابستان خضرت اشجار و اراضی و جریان میاه و انهار و وضع جبال تماشائی بنظرها میرساند که نگاشتنی و رسم کردنی است در دو فصل مزبور قریب چهل نفر درویش بر سر آن مزار جای دارند و باصطلاح خودشان حال می کنند و غالباً چون آنها را دست رسی بلعل رمانی نیست با سبز خانگی ساخته و سجاده در زیر درختی انداخته بخیال ابر میپرند و از بیرو توان گفت کرد است آن مزار قبر ابو محجن است چه این وضع ظاهر از میل باطن او خبر میدهد و اهل سرکان و تویسرکان درویشها را آسوده دارند چه بخیر راغب اند و اعانت فقرا را طالب

شموس بنت قیس

مادر ام المؤمنین سوده بنت زمعه بوده است کما فی الصحایف

شمس الملوک

دختر ناصر الدین محمد بن ابراهیم بن ابی بکر بن یعقوب ابن الملک العادل بوده و در انباء ابن حجر در جزء وفیات سال هشتصد و سه ذکر او شده مشار الیها محدثه ایست شامیه و از زینب بنت الکمال روایت کرده ابن حجر از او اجازه داشته وفات او در ماه شعبان سال مذکور اتفاق افتاده است

شهباز

دختر شهباز خان دنبلی از بزرگان ایران و اسمش صاحب سلطان بوده بزیور هنرها آراسته و طبع خوشی داشته رباعی مسطور در ذیل را در مدح مرحوم حسنعلی میرزا ابن خاقان مغفور فتحعلیشاه طاب ثراه

کفته است

شهزاده حسن دلبر و لشکر شکر است
شهزاده خوب روی شیرین سخن است
در باغ شهنشهی خرامان سرو است
در گلشن خسروی گل یاسمن است

شهدة الکاتبة

شهده بنت ابی نصر احمد بن الفرج بن عمر الابری است که در علم و درایت و حسن خط و کتابت مشهور و در علم حدیث ماهر و عالیة الاسناد و بجهة علو اسناد او خلقی کثیر از وی اخذ حدیث نموده اند جد اعلای او عمر بوزنکری معروف است ابن خلکان گوید شهده از ابو الخطاب نصر بن احمد البطر وابی و ابو عبد الله الحسین بن احمد بن طلحة النعالی و طلحة بن محمد الزینبی و ابو الحسن علی بن الحسین بن ایوب و ابو الحسین احمد بن عبد القادر بن یوسف و فخر الاسلام ابو بکر محمد بن احمد الشاشی و امثال اینها از مشاهیر فضلای مائه ششم اخذ علم کرده و اجازه گرفته و از وی نیز بسیاری استفاده نموده و نزد او درس خوانده و اجازه گرفته اند هم در آن عصر صیت اشتهار او باکناف و اقطار رسیده بود پس از آنکه سنش از نود سال تجاوز کرد روز یکشنبه سیزدهم محرم سال پانصد و هفتاد و چهار هجری در بغداد داعی حق را لبیک اجابت گفت اما پدرش ابو نصر در روز جمعه بیست و سیم ماه جمادی الاولی سال پانصد و شش در گذشته است

از اعیان ادبای عصر شهده الکاتبه یکی علی بن محمد بن یحیی ابو الحسن الدرینی است که بجهة انتساب او به المقتفی لامر الله از خلفای عباسیه ثقة الدوله لقب یافته و دارای علم و ادب بوده و در بغداد تکیه و مدرسه داشته و از آنجا که ابتدا ملازمت خدمت ابو نصر پدر شهده را داشته لهذا مشار الیه شهده را بزنی باو داده ولادت ثقة الدوله در سال چهارصد و هشتاد و پنج

هجری و وفات او در روز سه شنبه شانزدهم ماه شعبان سال پانصد و چهل و نه اتفاق افتاده چون در گذشت در همانخانه که داشت او را دفن کردند بعدها که زوجه اش وفات نمود ثقة الدوله را نیز از آن خانه نقل کرده هر دو را در یک محل دفن نمودند

شهده

بنت عمر بن احمد بن هبة الله احمد بن یحیی بن جرادة العقیلی الحلبی است که بسیده حلبیه مشهور بوده و پیش از این در حرف سین اشاره بدان رفته در حلب در سال ششصد و بیست هجری در حوزه درس فاضل کاشغری حاضر شده و از او اخذ علم نموده و از ثابت بن شرف و سایرین اجازت گرفته صلاح الدین صفدی در کتاب عنوان النصر گوید استاد من علم الدین نزد سیده حلبیه شهده درس خوانده و میگفت مشار الیها برای ما از محدث مشهور شیخ حافظ ضیاء الدین عمر بن بدر بن سعید الموصلی روایت حدیث نمود و غیر از او کسی از حافظ مشار الیه نقل حدیث برای ما نکرد وفات سیده حلبیه در سال هفتصد و نه در حلب اتفاق افتاده گویند این زن بعد از وفات برادر خود قاضی مجد الدین از دنیا اعراض نموده دیگر لباس فاخر نپوشید

شهده

در جلد ششم اغانی ابو الفرج اصفهانی گوید شهده مادر عاتکه مغنیه است که ترجمه حال او در حرف عین بیاید و او جاریه و خواننده مشهور ولید بن یزید اموی بوده است

شهربانو

دختر یزدجرد پادشاه عجم از بزرگان زنان عالم است حق تعالی او را بمرتبه عظیم اختصاص بخشیده که امامت را در نسل او قرار داده و نه امام معصوم که هر یک در عهد خویش قطب عالم امکان بوده اند و اینک واپسین ایشان حضرت مهدی موعود و خلیفة الله فی الارضین و حجته علی الخلق اجمعین است

از نژاد آن بانوی کبری بظهور آورده و در حق فرزند بزرگوار آن مخدرهٔ
عالیمقدار علی بن الحسین زین العابدین و سید الساجدین علیه السلم گفته اند

وان غلاما بین کسری وهاشم
لافضل من نیطت علیه التمائم

ارباب خبر و علماء تاریخ را اختلاف است در اینکه حضرت شهربانو
و سایر بنات کسری که بدست اسلامیان افتاده بآن اسیری صوری
که از هزاران آزادگی برتر و افضل است گرفتار آمدند بعضی گفته اند
در خلافت عمر بن الخطاب بود و برخی زمان عثمان بن عفان را نوشته اند
و جمعی عهد همایون حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلم را معین کرده اند
گویند وقتیکه زنان و دختران اهالی مدینه شنیدند دخترهای
پادشاه عجم وارد مدینه میکنند همه بتماشا بر بامهای معابر رفتند
و در راه تحصیل اذن شوهران بسیاری از نسوان مدینه صداقها
بخشیدند و پردگیان از شوق سیر سیرت و جمال و کمال ایشان از
وراء حجاب ظاهر گردیدند آنها که گویند بنات یزدجرد کسری در عهد
خلیفهٔ ثانی بمدینه رسیدند بر این اند که عمر بن الخطاب گفت این دخترها را
تقویم میباید کرد تا هر کس راغب آنهاست بها تسلیم کند تا تقسیم شود
حضرت شهربانو از آن حکم متأثر گردید و بر نیای اعلای خویش خسرو
پرویز بزبان پهلوی بد گفت که اگر او بنامهٔ رسول خدا صلی الله علیه وآله
توهین نمیکرد کار باینجا نمیکشید خلیفه چون پهلوی نمیدانست گمان
کرد باو دشنام داد و از در طیش قصد بطش نمود امیر المؤمنین علی
صلوات الله علیه فرمود وی از حکم تو آزرده شد و بجد خود پرویز
نفرین کرد و حکم الهی در حق اینگونه بردگان که از خاندان بزرگ باشند
غیر این است که صادر شد مگر پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم نفرمود
که گرامی هر قوم را گرامی دارید ایشان شاهزادگان فارس میباشند
حق مقام ایشان را موافق قانون کلی نبوی منظور میباید داشت خلیفه

گفت پس تکلیف چیست یا ابا الحسن فرمود خود ایشان را مختار میباید ساخت
تا هر کس را برگزینند از سهم او در غنیمت محسوب گردد و در بعضی از اخبار
در این مقام ما بین حضرت شهربانو و امیر المؤمنین سلام الله علیه محاورهٔ
گذشته است و لوحی که در بناء مشهور واقع در کوهسار ما بین جنوب
و مشرق ری باسم مزار بی بی شهربانو بنظر رسیده بصورت آن مجلس فی الجمله
مشتمل است در خبری معتبر دیده ام که در آن مجلس میان آن اسیران
و خلیفهٔ مسلمین سلمان فارسی مترجمی میکرد و مطالب را از طرفین معلوم
میداشت و مفهوم میساخت و هم در کتابی خوانده ام که امیر المؤمنین علیه السلم
از دختر یزدجرد پرسید پدرت چون وقت را نامساعد دید و اقبال را در
زوال یافت چه میگفت گفت میگفت چون بخت برگردد هلاک در تدبیر باشد
اذا ادبرت الدنیا کان الحتف فی التدبیر باری حضرت شهربانو چنانکه در
اخبار بسیار رسیده است بحبال نفاس در گذشت رضوان الله علیها و
اینکه شیخ شمس الدین سبط شیخ عبد الرحمن بن الجوزی گفته است زبید
یا زید بعد از حضرت سید الشهداء ارواحنا له الفداء مادر حضرت
سجاد را بزنی گرفت خبطی است شنیع و غلطی فاحش و محمد ذهنی افندی مؤلف
مجموعهٔ مشاهیر النساء در ترجمهٔ حضرت شهربانو میگوید وی دختر آخر
اکاسرهٔ ایران یزدجرد است که در فتوحات زمان خلافت عمر با دو خواهر
خود بدست اهل اسلام افتاده و حضرت حسین علیه السلم او را بگرفت و
استیلاد نمود و از وی علی بن الحسین زین العابدین بوجود آمد در ربیع
الابرار و سیرهٔ حلبی و صحایف الاخبار و مشارق الانوار مذکور است
که یزدجرد سه دختر داشت یکی بعبد الله بن عمر و دیگری بمحمد بن ابی بکر
و دیگری بحضرت حسین بن علی علیه السلم هم صحبت و هم بستر شد از آن دختر
که در خانهٔ عبد الله بن عمر پسر فاروق بود سالم بن عبد الله ولادت یافت
و از آنکه در خانهٔ محمد بن ابی بکر صدیق بود قاسم بن محمد در وجود آمد و از آنکه
بشرف مصاحبت حضرت حسین بن علی علیهما السلم بود حضرت سید الساجدین

زین العابدین علیه السلم ظاهر گردید و چون این سه بزرگوار که از سادات
تابعین و فقهاء آن طبقه میباشند در علم و ورع بر اقران فائق گشتند
اهالی مدینه که از استیلاد سراری و استفراش جواری احتراز داشتند
سپس در آن کار رغبت نمودند

و در بعض از کتب اسم مادر حضرت زین العابدین علیه السلم غزاله یا سلامه
یا سلافه یا ام سلمه نوشته شده و منافاتی نخواهد داشت زیرا که شهربانو
اسم اصلی آن مخدره و غزاله و سلامه و غیرها اسم عربی اسلامی اوست
و مخصوصا معمول بلکه مستحب بوده است که بردگان را تغییر اسم میدهند و نامی
مجدد میگذارند و حضرت شهربانو بالبدیهه در صورت نسبت باسلامیان
سمت بردگی داشت اگرچه در معنی بر هر آزاده پردگی مقدم بود

و شهربانو را شاه جهان و شاه زنان نیز خوانده اند

شیماء

دختر حلیمه سعدیه شیماء خواهر رضاعی حضرت رسول صلی الله علیه و آله
بوده و محبت مفرطی بآنحضرت داشته و از آن رو گفته است

یا ربنا ابق اخی محمدا — حتی اراه یافعا و امردا
ثم اراه سیدا مسودا — واکبت اعادیه معا والحسدا
واعطه عزا یدوم ابدا

مشارالیها هم زمان شباب و کهولت و هم اوان بعثت و نبوت و هم ایام
غلبه و فتح و فیروزی حضرت نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را دیده
و ارجوزه مسطوره در ذیل را در وقت کودکی آنحضرت بجهة مشغول ساختن
آن بزرگوار سروده

هذا اخ لی لم تلده امی — و لیس من نسل ابی و عمی
فدیته من مخول معمی — فانمه اللهم فیما تنمی

شیماء بمعنی خال دار است و لقب مشارالیها بوده اسمش حذافه
یا جدامه است

حرف الصاد

صاحبة الجمل

اشاره بعایشه است و کلام معجز نظام حضرت رسول صلی الله علیه و آله است
که خطاب بزوجات مطهرات کرده فرموده اند لیت شعری ایتکن صاحبة
الجمل الادبب تخرج فتنبحها کلاب الحوئب و در وقعه جمل که نزد اهل
خبر معروف است رجال بنی ضبه این رجز میخوانده اند

نحن بنو ضبة اصحاب الجمل — ننازل الموت اذا الموت نزل
والموت احلی عندنا من العسل

چون عایشه در وقعه جمل بر شتر نری که عسکر نام داشت سوار بود و مخصوص
همین وقعه آن شتر را بهر او اهدا کرده بودند آن وقعه را وقعة الجمل و عایشه
را صاحبة الجمل گفته اند

صاحبة الرؤیا

آنچه از اقوال ارباب سیر مستفاد میشود صاحبة الرؤیا یکی لقب رقیقه بنت
ابی صیفی است که در باب استسقای جناب عبدالمطلب خوابی دیده و از
آنجهت او را صاحبة الرؤیا گفتند دیگری عاتکه بنت عبدالمطلب است
که او نیز خوابی در باب وقعهٔ بدر خود دید و از آن رو باین لقب ملقب گردید

صاحبة النعامه

گویند زنی فقیر و بیکس در احیاء عرب بوده که اهل قبیله او را کفالت
مینموده اند روزی در صحرا شترمرغی دید صمغی غلیظ که از اصعر و رمی کوبند
خورده و گلوی او را گرفته از حرکت باز مانده و خوابیده زن بیچاره گمان
کرده شتر است او را گرفته با معجر خود بدرختی بست و بقبیله آمده شادی
کنان بآواز بلند گفت بعد ها در هنگام نقل و کوچ بر اعانت شما محتاج
نخواهم بود خود شتری بچنگ آورده و احمال خود را با آن حمل خواهم کرد
و زیر بار منت شما نخواهم رفت پس از آن باز بطرف شترمرغ متوجه شد
اتفاقا شترمرغ آن لقمه گلوگیر را بلع کرده و راحت شده خود را بنحوی
از بندها ساخته رفته بود ضعیفه چون اینحال بدید بحالت تعجب و تاسف

بماند هم شتر مرغ از چنگ او رفته هم از اعانت اهل قبیله محروم گردیده بعد از آن هر کس بخبری که قابل اعتماد نبود اعتماد مینمود باو میگفتند انت کناجة النعامة یعنی تو مثل آن زنی که بشتر مرغ اعتماد کرد و این گفته مثل شد و نظر بفاید فی شرح مزبور نگاشته آمد والا از موضوع ما خارج بود

صاحبه

در سرای یکی از شاهزادگان فرزندان خاقان خلد آشیان فتحعلی شاه طاب ثراه خاتونی بوده است صاحب طبع که صاحبه تخلص داشته او را بحیا و عفت و صفات حسنه ستوده اند اما ترجمهٔ حال او را بدرستی نگاشته اند همینقدر گفته اند بکمال و دانش رغبتی داشته و خط را خوب مینوشته لطف طبعش از اشعارش معلوم میشود این سه شعر از وست

غم نیست که از حسرت بسیار تو مردم
لطفت نشود کم ز تو مقصود من این بود
زلف در روی تو هر کس که به بیند گوید
آتشی هست که با دود در آمیخته اند
جان و ایمان برای معشوقاست جان و ایمان برای عاشق نیست

صالحه بنت الملقن

از احفاد ابن الملقن الشافعی و دختر شیخ نور الدین علی و خواهر خدیجه بنت الملقن است که در حرف خاء ترجمهٔ حال او نگاشته شد صالحه بنت الملقن را صالحه ام الهنا نیز گفته اند و او از اشیاخ امام سیوطی بوده و مشار الیه در کتاب المنجم ذکر او نموده و گفته است این زن از جد خود اخذ حدیث کرده در سال هفتصد و نود و پنج هجری متولد شده و در ماه رمضان سنهٔ هشتصد و هفتاد و شش در گذشته است

صبیحه

زوجهٔ ملک حکم مستنصر است که از ملوک اندلس بوده دارای عقل و درایت و در انجام مهام سلطنت صاحب خبرت و کفایت بوده و در زمان شوهر خود

در امور ملکی مداخله مینموده و اکثر ارکان دولت و کارگذاران طوعاً اوامر و نواهی او را اطاعت کرده از فرمان او سر نمی پیچیدند چون شوهرش ملک حکم مستنصر در گذشت و پسرش هشام ثانی که ملقب بالمؤید بالله گردید بر سریر سلطنت نشست چون پانزده ساله بود و بدرستی از عهدهٔ امر خطیر و کار بزرگ مملکت داری بر نمی آمد آرای امنا و رجال دولت بر آن اتفاق نمود که صبیحه از جانب پسر خود نیابت سلطنت داشته باشد و امور حکمرانی را اداره کند و او باین شغل شاغل پرداخت و کارها را بوجهی لایق ساخت در تاریخ اندلس منتهای تمجید را ازین زن نموده اند

صدقی امة الله قادین

دختر محمد افندی پسر عبد الرحمن افندی قاضی زاده است که در سال یکهزار و هشتاد و نه وفات کرده در جوار زاویهٔ امیر بخارا که در اورنه قپوسی (در اسلامبول) واقع است بخاک رفته این زن از ادیبهای اسلامبول بشمار می آید در الهیات نظری داشته و صاحب دیوان اشعار و بعضی آثار بوده از آنکه پدرش در ۱۰۸۹ بقضاوت اسلامبول مأمور شد در محل معروف بابایوب معزولاً وفات کرد دخترش صدقی قادین قطعهٔ ذیل را در تاریخ فوت او انشاد نمود

قاضی زاده افندی اید مجلس عزم جنان
اغلدی انک ایچون ماتم ایدوب انس ایله جان
دیدی تاریخ وفاتنی قزی صدقی انک
قاضی زاده یه اعلای ارم اوله مکان

بیست و پنجسال بعد یعنی در سال هزار و صد و پانزده خود صدقی امة الله قادین هم در گذشت و تاریخ فوتش را (صدقی فاضل) ۱۱۱۵ گفتند و در حرف الف در عنوان امة الله ذکر بی از و شده و قطعهٔ نیز از افکار ابکار او درج نموده است

صدوف العذریه

از افرادی که در مجمع الامثال مسطور است صدوف العذریه دختر شخصی بود

حلیس نام از قبیلۀ بنی عذره واوست که گفته است (لا ناقة لی فی هذا ولا جمل) واین گفته مثل شده وشرح آن از اینقرار است که صدوف العذریّه در تحت ازدواج زید بن الاخنس العذری بوده وزید از زن دیگر دختری داشته است فارعه نام ساکن در خانۀ دیگر وقتیکه زید سفر کرده در غیبت او دخترش فارعه نام مردی از اهل قبیله که موسوم به شبیب بود سری وصحبتی بهم رسانید وهر شب بر یکی از شترهای زید خود سوار میشد ونزد شبیب میرفت زید در معاودت از سفر خود در عرض راه بکاهنی برخورد وکاهن برایما بر او فهمانید که امری خلاف عصمت در خانوادۀ تو واقع شده زید چون بخانه رسید بغضب در صدوف زید وبد گمانی خود را در حق او بوجهی اظهار داشت صدوف که از کار فارعه با خبر بوده است که امر بر زید مشتبه شد برای دفع اشتباه وبرائت ذمّت خود گفت لا ناقة لی فی هذا ولا جمل و معلوم نمود که مرتکب خلاف فارعه بوده است نه او از آنوقت این کلام مثل گردید ودر مقام برائت ذمّه استعمال کردند و یکی از شعرای عرب گفته است

وما هجرتك حتّى قلت معلنة — لا ناقة لی فی هذا ولا جمل

ع اگرچه بسیاری از شعرای عرب این مثل را تضمین کرده اما بتصدیق صلاح الدین صفدی احدی بخوبی شهاب ابو الثناء محمود از عهدۀ نظم وتضمین آن بر نیامده وی میگوید

استغفر الله ابن الغیث منفصلا — من برّه وهو طول الدهر متّصل
من حاتم عدّ عنه واطرح فیه — فی الجود لا بواه یضرب المثل
این الذی برّه الآلاف یتبعها — کوائم الخیل ممن برّه الابل
لو مثّل الجود سرجا قال حاتمهم — لا ناقة لی فی هذا ولا جمل

ومؤیّد الدین ابو اسمعیل الاصفهانی المعروف بطغرائی در قصیدۀ خود که بلامیّة العجم اشتهار دارد گفته است

فیما الاقامة بالزوراء لا سکنی — بها ولا ناقتی فیها ولا جملی

وصلاح الدین شارح ابن قصیدۀ رشیقه در شرح این بیت صدوف را عدو به مینویسد واین مباین است باقول صاحب مجمع الامثال والصدوف مینویسد وابن نیز باگفتۀ صاحب قاموس که بی الف ولام ضبط کرده مباینت دارد

وصدوف نیز یکی از مشاهیر نساء باجلالت بوده واز همسری با اعاظم استنکاف داشته وابا مینموده آخر در حبالۀ نکاح عمرو بن حمران الجعدی در آمده است

صفوت

از ادیبه‌های اسلامبول بشمار می آید واز قرار مسطورات تذکرۀ فطین دختر محب افندی بکلکچی وزوجۀ شیخی موسوم بر فعت بیك بوده ابیات ذیل در تذکرۀ مزبوره از نظر رسیده در اینجا نگاشته شد

دوشه دیردم دختی بو درده کوکل آه سکا
بنه دوشدك یکی بر درده کیم ایواه سکا
یا غلا یوب زلفی ایله بو کیجه محکم طوتیدم
ایسکی دیوانه دیدی ای کوکل اول ماه سکا
بنجه بزداه بجازه کیده جکسین یاهو
بیلدیر طوغری بولی حضرت الله سکا
دون کوروب خال دکر کوزمی ایندك انصاف
غالبا ایتمز اثر آه سحرگاه سکا
صفوتا ازدلك کیمسه یه اظهار ایتمه
کون اولور یار دم اید رهبر دل آگاه سکا

صفوت در سال هزار و پنجاه وسه هجری وفات کرده در مقبرۀ پدرش در ایوب مدفون شد

صفیه بنت عبد المطلب

دختر عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف از خانوادۀ نبوت وعمۀ محترمۀ حضرت رسول صلی الله علیه وآله بوده است او وحضرت خدیجه وعایشه واسماء

واسماء ذات النطاقین داعجایز الجنة یعنی پیرزنان بهشت گفته اند صفیه خلاف خواهرهای خود اروی وام حکیم البیضاء وامیمه وبره دست از وضع جاهلیت کشید وپیرو دین مبین گردید وبود تا سال بیستم هجرت در آن سال درخلافت عمر درگذشت این زن ادیبه وعاقله واهل فصاحت وبلاغت بوده ودر حرف الف در عنوان اروی ذکری از وی رفت حضرت عبد المطلب را شش دختر بوده همه اهل شعر وفصاحت ودر اواخر عمر پدر با شادت وی هر یک قطعه مرثیه برای او بنظم آورده اند وقطعه صفیه عبارتست از ابیات مسطوره در ذیل

ارقت لصوت نائحة بلیل علی رجل بقارعة الصعید
ففاضت عند ذلکم دموعی علی خدی کمنحدر الفرید
علی رجل کریم غیر وغل له الفضل المبین علی العبید
علی الفیاض شیبة ذی المعالی ابیک الخیر وارث کل جود
صدوق فی المواطن غیر نکس ولا شخت المقام ولا سنید
طویل الباع اروع شیظمی مطاع فی عشیرته حمید
رفیع البیت ابلج ذی فضول وغیث الناس فی الزمن الحرود
کریم الجد لیس بذی وصوم یروق علی المسود والمسود
عظیم الحلم من نفر کرام خضارمة ملاوثة اسود
فلو خلد امرؤ لقدیم مجد ولکن لا سبیل الی الخلود
لکان مخلدا اخری اللیالی لفضل المجد والحسب التلید

وازبدایع اشعار صفیه ابیات ذیل است از منتخبات باب المدایح دیوان حماسه

الا من مبلغ عنی قریشا ففیم الامر فینا والامار
لنا السلف المقدم قد علمتم ولم توقد لنا بالغدر نار
وکل مناقب الاخیار فینا وبعض الامر منقصة وعار

بعقیده بعضی از شراح صفیه این ابیات را در ترجیح وتقدم بنی هاشم

بر بنی امیه یا ابو سفیان در مقام تعریض گفته است وچون عرب در جاهلیت عادت داشتند با قومی که عهدی ببندند اگر آن قوم نقض عهد مینمودند آتش سوزانیده دور آتش با لعن ونفرین میکردند میگوید ولم توقد لنا بالغدر نار

باید دانست که عرب آتشها داشته اند وهر یک را اسمی بوده از آنجمله است نار التحالف ونار الاهبة ونار القری ونار الاسد ونار الصید ونار البیض ونار الاستمطار ونار التحالف را نار المهول نیز گفته اند نار التحالف در زمان بستن عهد وخوردن سوگند در حفره روشن میشد وگاه قدری نمک بر آتش میپاشیدند وآن صدا میکرد واسباب تخویف میشد لهذا آنرا مهول هم خوانده اند ونار الاهبة اعلان حاضر شدن یاران بجنگ بود ونار القری آتش ضیافت که در مهمانی اشراف محض اعلام بخلق می افروختند ونار الاسد آتشی بود که در گذشتن از جنگلهای شیردار غالبا روشن میکردند که از شر آن در امان باشند چه شیر از آتش میترسد واز بیم آن دور است گفته اند ونار الصید برای شکار بوده که چشم غزالان خیره شود ونار البیض بجهت پیدا کردن تخم شترمرغ ونار الاستمطار در هنگام استسقا روشن میشده باین وضع که در خشکسالی بدم وگوشهای گاوها یا بتنهای آنها شاخهای درخت سلع وعشر بسته سر شاخها را افروخته بر تپه ها وفراز کوه بجا صعب میبردند وان اشتعال را بلمعان برق تفأل میزدند ومترقب نزول باران میشدند ودو بیت مسطور در ذیل از این عادت وقدح وذم آن حکایت میکند

لا در در رجال خاب سعیهم یستمطرون لدی الازمات بالعشر
اجاعل انت بیقورا مسلعة ذریعة لک بین الله والمطر

وشعر مسطور در ذیل نیز از همین مقوله ومنهی از اینست که گاوها وحشی در سالی که خشکسالی بوده با وجود سلع وعشر سخی کشیده اند وآن شعر اینست

سلع ما ومثله عشر ما   عائل ما وعالت البیقورا

عائل آنست که اسباب عیله کرده و عیله بچیزی وده رو بیشی است و ابو عبید عیسی بن عمر که از ائمۀ علم ادب است گفته نمن خود معنی این بیت فهمیدم و نه کسی را دیدم که فهمیده باشد و ابن را ابن هشام در مغنی اللبیب در باب هاء زایده بیان نموده است و مناظرات در این باب هست که خارج از قصد ماست

صفیه مرثیه ها متعدد برای حضرت رسول صلی الله علیه و آله دارد و از آن جمله است منتخب مرثیه که احمد دحلان مکی در تاریخ خود که متعلق است بسیره و غزوات رسول اکرم صلی الله علیه و آله و طبع کرده درج نموده و آن این است

الا یا رسول الله کنت رجاءنا   وکنت بنا برّاً ولم تک جافیا
وکنت رحیماً هادیاً ومعلماً   لیبک علیک الیوم من کان باکیا
فدی لرسول الله امی وخالتی   وعمی وخالی ثم نفسی ومالیا
فلو ان رب الناس ابقی نبینا   سعدنا ولکن امره کان ماضیا
علیک من الله السلام تحیة   وادخلت جنات من العدن راضیا

و راضیا در آخر شعر آخر اشاره است بر آیۀ شریفۀ ولسوف یعطیك ربك فترضی که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله در نزول این آیۀ مبارکه فرمودند راضی نمیشوم یک نفر از امت من بعذاب جهنم معذب شود

از قرار یکه در اسد الغابه و اصابه نگاشته شده صفیه ابتدا از زوجۀ حارث بن حرب برادر ابو سفیان بوده بعد از فوت او برادر حضرت خدیجۀ الکبری عوام بن خویلد او را تزویج نمود و زبیر بن عوام و سایب بن عوام از بطن او بوجود آمدند و سایب در عهد صبی چون بکار های طفولیت میپرداخت و صفیه را راحت نمیگذاشت لهذا میفرمود

یشبه الشائب من خلف الجدر   لکن ابو الطاهر زبار امر

ومقصود از ابو الطاهر زبیر است که دیده ها بمناسبت اکبر اولاد خود مکنی بابو عبد الله گردید و زبار مبالغۀ زبر است که بمعنی شدت و قوت باشد و زبیر مصغر زبر است بعد از وفات عوام چون امر تربیت و تادیب زبیر مستقیما بصفیه راجع شد گاهی او را میزد که مؤدب شود نوفل بن خویلد عم زبیر که بعد از عوام ولایت زبیر را نیز داشت بصفیه عتاب کرده گفت اولاد خود را کسی اینطور نمیزند تو با این طفل بغضی داری او ارجوزۀ ذیل را در جواب بنظم آورد

من قال انی ابغضه فقد کذب   وانما اضربه لکی یلب
ویهزم الجیش ویاتی بالسلب   ولا یکن لما له خبا یخب
یاکل ما فی البیت من تمر وحب

و در صورتی که کذب و یلب مفتوح الوسط است مضموم بودن خاء یخب جائز و از قبیل کتب و عرب است در شعر متنبی که میگوید

انا فی الکتاب ابن الکتب   فنعما لامرا میر العرب

اما بسالت و جرأت صفیه چون فصاحت و بلاغت او مسلم بوده ابن اثیر گوید اول زنی که از زنان مسلمین غزا و جهاد کرد صفیه بود در وقعۀ خندق که آن را وقعۀ الاحزاب نیز گویند بعضی از نسوان و صبیان در درون حصاری از حسان بن ثابت جای گرفته که محفوظ مانند یکنفر یهودی دشمن در اطراف حصار راه میرفت صفیه بحسان گفت بیرون آی و این یهودی را بکش که مبتسم قوم خود را بما راهنمایی کند و صدمه بما وارد آورد و چون مردان ما همه در مقابل دشمن هستند احدی از آنها خبر نخواهد شد و کسی بر امداد و استخلاص ما نخواهد آمد حسان که مردی کم جرأت بود گفت ای دختر عبد المطلب تو میدانی که من مرد اینکار نیستم صفیه چوبی برداشته بیرون رفته یهود را کشت و چون زن بود خود از بیرون کردن رخت مقتول ابا داشت بحسان گفت اینکار را تو صورت ده حسان باز اظهار خوف نموده باینعمل نیز اقدام نکرد

صفیه بنت حیی بن اخطب

چنانکه در حرف الف در عنوان امهات المؤمنین گذشت از زوجات مطهرات حضرت رسول صلی الله علیه وآله میباشد مشار الیها دختر بزرگ و رئیس خیبر حیی بن اخطب النضیری الاسرائیلی و منکوحه کنانه بن ابی الحقیق از بزرگان خیبر بود بعد از فتح خیبر اسیر عساکر اسلام شد و در تقسیم غنایم حصه دحیه بن خلیفه از صحابه گردید اما از آنجا که بزرگ زاده قوم خود بود و قدر و مرتبتی داشت دحیه بن خلیفه او را بحضرت رسالت پناهی واگذار کرد آنحضرت او را آزاد فرموده در جرگه حلائل مطهره خود منسلک فرمودند نقل است که صفیه قبل از فتح خیبر خواب دید ماهی تابان در کنار او افتاد این خواب خود را اظهار داشت چون تعبیر آن معلوم بود پدر یا شوهرش باو گفت تو میخواهی از زوجات پادشاه عرب یعنی حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم باشی و یک سیلی بصورت او زد از قرار مسطورات مسامرات محیی الدین ده حدیث شریف از مشار الیها روایت شده

در خبر است که بعد از فتح خیبر حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام صفیه را بهمراهی بلال بخدمت حضرت نبوی فرستادند و بلال او را از راهی آورد که کشتگان یهود در آن راه بود چون اجساد مقتولین را مشاهده نمود حال او بگردید و نهایت منقلب شد چون بحضور پرنور رحمة للعالمین مشرف آمد حضرت انقلاب او مشاهده فرموده سبب پرسیدند چون علت را بعرض رسانیدند حضرت ببلال فرمودند چقدر جگر تو درشت است این بیچاره را چرا از آن راه آوردی که نظرش بر کشتگان قوم خود افتد و حکیم قاآنی این واقعه را در ضمن قصیده بنظم آورده گوید

صفیه دختر حیی بن اخطب آنکه بحسن
نبود در همه عالم چو او یکی اختر
(حضرت امیر المؤمنین)
شه آن نگار شکرخنده را بدست بلال
که عنبرین قمرش بود آتشین عنبر

روانه ساخت بسوی رسول تا سازد
مفرحی دل او را ز عنبر و شکر
بلال برد پری را ز رزمگاه و پری
بشد بباغ پری دیده تا بش از منظر
رسول شد چو ز بیرحمی بلال آگه
هلال وار بکاهیدش از ملال قمر
سرود از چه ز آوردگاهش آوردی
دلت ز آهن و پولاد و روی بود مگر

صفیه بنت شرف الدین

محدثه بوده است دختر امام شرف الدین احمد بن احمد المقدسی و زوجه شیخ بهاء الدین ابن العز عمر مشار الیها از مشهورات عصر صلاح الدین صفدی میباشد و از ابن عبد الدائم محدث روایت حدیث کرده و مسلم شریف را تدریس نموده خیلی عمر کرده روز چهار شنبه از ایام معدوده یعنی از عشر اول ماه ذی الحجه سال هفتصد و چهل هجری درگذشته است

صفیه بنت مجد الدین

پدرش امام مجد الدین احمد بن عبد الله بن المسلم بن حماد بن میسرة الازدی از مشایخ محدثین و خود محدثه بوده است معروف بست الشام از ابن عساکر محدث و اصحاب یحیی الثقفی و سایرین اخذ علم فقه و حدیث کرده و علم الدین البرزالی استاد صلاح الدین صفدی از مشار الیها استفاده نموده صلاح الدین گوید صفیه بنت مجد الدین زنی بود از اهل صلاح و برکات در آخر عمر قصد زیارت مکه معظمه زادها الله شرفا نموده حرکت کرد در مدینه منوره داعی حق را لبیک اجابت گفت نماز او را در حرم شریف نبوی ص گذارده در قبرستان بقیع بخاکش سپردند تولدش در سال ششصد و چهل و هفت و وفاتش در ماه ذی قعده سنه هفتصد و چهار هجری اتفاق افتاده

صفیهٔ بنت یاقوت

دختر افتخار المدرسین یاقوت بن عبد الله الحبشی است که از اساتید امام سیوطی بوده امام مشار الیه در کتاب المنجم گوید صفیهٔ بنت یاقوت روز عید فطر سال هشتصد و چهار هجری متولد شده و از نور الدین بن سلام که از مشاهیر محدثین عصر خود بوده و سایر کسب علم نموده از اشخاصی که محدثهٔ مشهوره اسیه بنت جار الله اجازه گرفته بود صفیه هم اجازه گرفته است

صفیّة الباهلیّة

یکی از شاعره های حماسه است و از جمله نظم بدیع او ابیات مسطوره در ذیل است که در مرثیهٔ شوهر خود گفته و در باب مراثی دیوان حماسه درج است

كنّا كغصنين في جرثومة سمقا
حينا باحسن ما يسمو له الشجر
حتى اذا قيل قد طالت فروعهما
وطاب فيأهما واستنظر الثمر
اخنى على واحدى ريب الزمان وما
يبقي الزمان على شئ ولا يذر
كنّا كانجم ليل وسطها قمر
يجلو الدجى فهوى من بينها القمر
فاذهب حميدا على ما كان من مضض
فقد ذهبت وانت السمع والبصر

صفیّهٔ زاهده

از نساء زاهدهٔ ایران و معاصر با سلطان ابو سعید خان بوده بزهد و صلاح مشهور و به برکات و میامن انفاس معروف و جمع کثیری از زن و مرد بمشار الیها اعتقاد و ارادت داشته و قونغرات خاتون خواهر رضاعی سلطان نیز از معتقدین و مریدین صفیّهٔ زاهده بوده و از فرط اخلاص

بزیارت

بزیارت او میرفته و در یکی از زیارتها سراج الدین قمری شاعر ماهر را با خود بمحضر صفیه برده و در هنگام صرف غذا واقعهٔ واقع شده که چون ذکر آن دور از ادب است از نگارش آن صرف نظر شد

صفیّه

دختر جمال الخلوتی که از اکابر خلوتیه بوده در عصر سلطان بایزیدخان ثانی سلطان عثمانی جمال الخلوتی از بزرگواران زمان خود بشمار آمده و چون در آن اوان در اسلامبول متوالیا زلزله میشد و طاعون مردم را هلاک مینمود جمال الخلوتی از جانب شخص سلطان و قاطبهٔ علما و صلحا مامور شد که بمدینهٔ منوره رود و بروضهٔ مقدسهٔ نبویه متوسل شود و دفع آن بلایا را ملتمس گردد همان روز که مشار الیه عازم شد و با سکدار قدم نهاد همه بلاها دفع شد و دیگر کسی آسیبی ندید و این دلیل بزرگواری و ترفع مقام جمال خلوتی است اما خود از آن سیرت نیک و فروتنی که داشت گفت من چقدر مستوجب عقوبت و سخط بوده ام و معلوم میشود صدماتی که مردم اسلامبول میکشیده اند بواسطهٔ بودن من در میان آنها بوده چه تا پای از میان آنها بیرون نهادم بکلی آسوده شدند رحمت بر آن نهاد پاک باد خلاصه او تا راه عزیمت نکرد و قصد حج و زیارت خانهٔ خدا نمود و در حوالی جامع داماد سرای قره پیش گرفت و ترویج صفیه بسنبل افندی برحسب وصیت او شد و سنبل افندی از اخص خلفای جمال الخلوتی بوده است

صفیهٔ خاتون

اسم مادر سلطان محمد خان سیم و از زوجات سلطان مراد ثالث سلطان عثمانی بوده تا اوان جلوس سلطان مراد ثالث همخوابه او منحصر بصفیه خاتون بوده بعد از جلوس همشیرهٔ سلطان مسمّاة باسماخان سلطان چندین کنیز ماه رو برای سلطان فرستاد و او در جمع جواری زاید الوصف اهتمام نمود چندانکه جاریهٔ حسنائی نبود که کسی بخرد و اهدا کند

بعضی

بعضی از ارباب سیر نوشته اند سلطان مرادخان نتوانست با کنیزکانی که اسماخان سلطان باو هدیه داده بود نزدیکی کند چون مادر او نوربانو خاتون این بشنید از آنجا که با صفیه خاتون نهایت بی لطف بود جواری و سایر زنان شهر را که در مصاحبت او بودند باخذ و ضرب و تهدید نمود آنها اقرار کردند که مردی سلطان را بسته اند و عقد را آورده کشودند بعد از ان اشکال کار سلطان رفع شد راه صحت این گفته را ما نمیدانیم

ومیکوئیم العهده علی الراوی

وصفیة بنت بجیر و صفیة بنت بشامه و صفیة بنت ثابت و صفیة بنت الخطاب و صفیة بنت شیبه و صفیة بنت ابی عبید و صفیة بنت محمیه چند تن صحابیات هستند و چهار نفر صحابیهٔ دیگر نیز باین اسم هستند که در اسد الغابه فقط اسمی از آنها برده شده است

صهباء بنت ربیعة التغلبیه

از زوجات حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلم بوده و از اولاد آنحضرت عمر و رقیه از بطن صهباء بوجود آمده اند

صهبا از سبایای وقعه عین التمر میباشد که خالد آن وقعه را در زمان خلافت ابوبکر انجام داده است چنانکه ابن اثیر و ابوالفدا گفته اند وشرح آن وقعه در تواریخ مسطور میباشد

حرف الضاد

ضاحیة الهلالیه

از شواعر عرب بوده و ابیاتی ذاکر باسم ریا العقیلیه پیش نگاشته بعضی بضاحیه نسبت داده اند

ضباعة بنت عامر بن قرط

نوادهٔ قرط بن سلمة بن قشیر بن کعب بن ربیعة بن عامر بن صعصعه است از آن زنان که در عصر حضرت رسول صلی الله علیه و آله بشرف ایمان

مشرف گشته و از صحابیات بشمار آمده مشار الیها اجمل نساء عرب و از حیثیت جثه اعظم آنها بوده و هرجا که می نشست مبلغی جای را میگرفت مع ذلک موئی وافر داشت که بدن خود را بدان میپوشانید قبل از اسلام ضباعه در تحت هوذة بن علی الحنفی بود چون هوذه درگذشت عبدالله بن جدعان از اسخیا و اشخاص صاحب شان او را تزویج کرد اما چون او میل و رغبتی باین مرد نداشت رهائی خود را درخواست نمود عبدالله بن جدعان گفت ترا از قید این مزاوجت رها مینمایم بشرط آنکه بهشام بن المغیرة المخزومی شوهر نکنی و اگر کنی بموجب عهد و سوگند سه کار ترا واجب شود یکی آنکه صد شتر قربانی نمائی دیگر آنکه بکوئی در مسافت ما بین اخشبان که دو کوه از کوههای مکهٔ معظمه است طنابی تا بید امتداد دهند سیم آنکه عریان و بدون ساتر بطواف خانهٔ کعبه اجلها الله تعالی پردازی بعد از آنکه باین شرایط عبدالله بن جدعان او را رها کرد هشام بن مغیره او را بگرفت و اولا از طرف خود یکصد نفر شتر قربانی نمود ثانیا زنان بنی مغیره را بر آن داشت که طنابی تابیده در میان دو کوه اخشبان امتداد دهند ثالثا بیت الله را احکم کرد بمشار الیها واگذاردند تا در خلوت عریانا طواف کند

مطلب ابن ابی وداعة السهمی گوید ضباعه عامریه با حضرت رسول صلی الله علیه و آله همسال بود و من در وقتیکه او خانهٔ کعبه را عریان طواف میکرد کوچک بودم و مرا در شمار اطفال میگرفتند بنابرین از مطاف خارج نشدند و طواف ضباعه را مشاهده مینمودم او لباس خود را بیرون می آورد ومیگفت

الیوم یبدو بعضه او کله   وما بدا منه فلا احله

و با موها خود عورتین را میپوشانید و در هنگام طواف جوانب و اطراف او دیده نمیشد بالجمله چندی در تحت ازدواج هشام بن مغیره بماند تا او درگذشت و ضباعه را شرف اسلام نصیب آمد و بمدینهٔ منوره مهاجرت کرد حضرت رسول

صلی الله علیه و آله بتزویج او میل فرمودند و مطلب ابیاو سلمه بن هشام اظهار نمودند اما چون حضرت را از کبر سن او خبر دادند رای مبارک منصرف شد

سلمه بن هشام پسر ضباعه از مؤمنین مستضعفین بود و در مکهٔ معظمه بحالت ناخوشی ماند تا بعد از وقعهٔ خندق مهاجرت بمدینه را موفق شد و مادر او این ارجوزه را باو خواند

لاهم رب الکعبة المحرمة　　اظهر علی کل عدو سلمه
له یدان فی الامور المبهمة　　کف بها یعطی و کف منعمه

ضباعه

از قرار مسطورات اسد الغابه سه نفر از صحابیات که دارای جلالت قدر بوده اند ضباعه نام داشته یکی ضباعهٔ عامریه که شرح حال او گذشت دیگر ضباعه بنت الحارث الانصاریه خواهر ام العطیة الانصاریه سیم ضباعه بنت زبیر بن عبد المطلب و در قاموس باسم ضباعة الکبری ضباعه بنت عامر افزوده شده همچنین ضباعه بنت عمران و در مسامرات محیی الدین مذکور است که از ضباعه بنت الزبیر بازده حدیث شریف روایت شده و ضباعه که در مطلع ابیات قطامی است و میگوید

قفی قبل التفرق یا ضباعا　　فلا یک موقف منک الوداعا

دختر زفر بن الحارث الکلابی است و زفر از عمال عبد الله بن زبیر بوده و شاعر قطامی چون بدست زفر اسیر شده و بتوسط ضباعه خلاصی یافته و باعطای صد نفر شتر او را دلخوش ساخته قصیده در مدح زفر گفته و در مطلع خطاب بمشار الیها کرده و شعر مزبور را گفته است و آن خالی از هجبه نیست

ضعف

مغنیه ایست مشهوره از مغنیات عباسیه که در سلک جواری امین خلیفه منسلک بوده و او را واقعهٔ غریبه ایست که شرح آن از این قرار است

چون کوکب اقبال امین خلیفه روی بوبال نهاد و نوبت او بسر رسید و طاهر ذو الیمینین او را در بغداد محصور ساخت روزی ضعف را بحضور خواند تا بخواند و او را قدری مشغول کند مشار الیها چون شروع بتغنی کرد این شعر را خواند

کلیب لعمری کان اکثر ناصرا
وایسر جرما منک ضرج بالدم

از آنجا که ذکر الایش بجون در شعر بود امین را بد آمد و متغیر شد و ضعف را گفت شعر دیگر بخوان او خواند

ابکی فراقکم عینی فارقها　　ان التفرق للاحباب بکاء
ما زال یعدو علیهم ریب دهرهم　　حتی تفانوا و ریب الدهر عداء

چون این اشعار مبنی بمفارقت اشعار میکرد امین مکدر شده بضعف گفت آیا غیر از این بیتها شعری نمیدانی بار سیم این اشعار را تغنی کرد

اما و رب السکون و الحرک
ان المنایا کثیرة الشرک
ما اختلف اللیل و النهار و ما
دارت نجوم السماء فی الفلک
الا لنقل السلطان عن ملک
قد زال سلطانه الی ملک

امین گویا استنباط کرد که این ابیات بیان حال و مآل اوست زاید الوصف افسرده شد و ضعف را از حضور خود راند و در همان وقت قدح بلوری که از او در مجلس بود و مصنع نام داشت بخوردن پایهٔ شکست و بر ملالت امین افزود و دانست بخت برگشته و کار گذشته وقت زوال است و هنگام کوچ و ارتحال

ضوء الصباح

یعنی روشنائی صبح و ام الخیر خدیجه محدثه که پیش ذکر او شده بدین لقب خوانده اند

و او در سال هفتصد و سی و چهار هجری وفات کرده است

ضیفه خاتون

دختر ملک عادل ابوبکر برادر سلطان صلاح الدین مشهور بوده در سال پانصد و هشتاد و دو یا هشتاد و یک هجری در حلب متولد شد در سنهٔ ششصد و چهل در سن پنجاه و نه سالگی نیز در حلب درگذشت مشار الیها را بعقل و تدبیر ستوده و وصف نموده اند بعد از آنکه سلطان صلاح الدین عم ضیفه خاتون حکومت حلب را از پدر او ملک عادل انتزاع نمود و بپسر خود ملک ظاهر داد ضیفه خاتون در حبالهٔ نکاح ملک ظاهر پسر عم خود در آمد و از و محمد نام پسری بوجود آمد و چون نوبت حکمرانی براو رسید ملقب بملک العزیز شد در سال ششصد و سی و چهار هجری ملک العزیز درگذشت و حکومت آن پسرش ملک ناصر گردید لکن ملک ناصر در آنوقت کودکی بود که از عهدهٔ امور ملکی بر نمی آمد لهذا زمام مهام حکمرانی در کف جدهٔ او ضیفه خاتون قرار گرفت و شش سال تمام در حلب حکم راند ملک مؤید ابو الفدا گوید پس از وفات ضیفه خاتون ملک ناصر نوادهٔ او در سیزده سالگی رشد خود را بدرجهٔ ثبوت رسانید و مستقلاً در حلب مشغول حکومت شد و ضیفه نیز از جواری ابوبکر و مادر معبّر مشهور ابن سیرین است

حرف الطّاء

طاوس خانم

از زوجات خاقان خلد آشیان مغفور فتحعلیشاه طاب ثراه بوده و از کمال حظوتی که در آنحضرت داشته دستگاه و خدم و حشم و تجمل و جلال او بدرجهٔ رسید که فوق آن متصور نیست و از آن پادشاه با حشمت و جاه تاج الدوله لقب یافت مرحوم شاهزاده محمود میرزا ابن خاقان مبرور اسکنه الله فی دار السرور در تذکرهٔ نقل مجلس که در حقیقت ترجمهٔ احوال

اماء

اماءِ شواعر است بمناسبت طبع لطیف تاج الدوله و اشعار نغزی که سروده شرحی از شوکت و حشمت و قدر و مقام مشار الیها نگاشته که خلاصهٔ آن از قرار ذیل است

تاج الدوله آن زن است که آواز مرتبه اش گوش زهره و مشتری را کر نموده و طنطنهٔ جاهش هور را در پردهٔ خجلت نشانده ستارهٔ طالعش ماه آسمان را نوربخشا و کوکب بختش بمهر سپهر ضیا داده اصلش از شکرستان عصمت و گلستان عفت دار السلطنهٔ اصفهان و از آدمی زادگان آن سامان است بسلیقهٔ من حسب الامر قبلهٔ عالم دو سال پیش عمارتی در دار الخلافهٔ طهران محض وجود او ساخته شد و بی لاف و گزاف کرورها خرج آن بنای عالی و صحن و ایوان رفیع شد از عهد حوا که بنی نوع انسان را مادر است تا امروز صالحه و مقدسه باین خوش احوالی و نیکو ذاتی چشمی ندیده و گوشی نشنیده اگر فخر نوانش خوانم بجاست و اگر شاه زنانش گویم رواست چون شأنش زیاده از آن است که بتحریر آید در مجلس اول که مخصوص شرح حال شاهزادگانست ترجمهٔ او را نگاشتم و او را با بنات ملوک هم مجلس نمودم هم بفرمایش ایشان امسال کتابی ترتیب داده ام موسوم بپرورده خیال و آن نسخهٔ بسیار خوبیست و تاج الدوله با دقت من در نظم و نثر و نگارش خط صاحب فن گردیده است

(انتهی)

نواب اشرف امجد اعضد الدوله سلطان احمد میرزا ابن خاقان خلد آشیان فتحعلیشاه نور الله مضجعه که از کبار شاهزادگان معظم این دولت جاوید نشان میباشند و جزئیات وقایع و اوضاع سلطنت حضرت خاقانی را احدی بدرجهٔ ایشان نمیداند نیز شرحی از عظمت و وسعت دستگاه تاج الدوله و کمال تقرب او در حضرت خاقانی و منتهامیلی که آنحضرت باین زن داشته اند مرقوم فرموده گویند

معتمد الدوله میرزا عبد الوهاب اصفهانی متخلص بنشاط حق تعلیم و سمت پدری نسبت بطاوس خانم داشت و خط و ربط مشار الیها بتوجه و اهتمام آن وزیر

بی‌نظیر

بی نظیر بدرجهٔ کمال رسیده بود پس از آنکه این زن در میان خدّام حرم خاقانی دارای اختصاص و امتیاز بزرگ شد حضرت خاقان او را تاج الدوله لقب دادند و عنبرچهٔ مرصّع بر سیم خلعت باو عنایت فرمودند و این آن عنبرچه بود که امپراطور روس برای آغاباجی دختر ابراهیم خان شوشی که از اهمّ زوجات بسیار معتبر حضرت خاقان بود و شرح حال او در حرف الف نگاشته شد هدیه فرستاده تخمهٔ آن زمرّد بسیار درشت و دورش یک قطار الماس بسیار ممتاز و دو زنجیر طلای ظریف داشت حضرت خاقان این پارچهٔ گران بها را به پنجهزار تومان خریدند و در موقع مزبور بذل کردند و مقرّر فرمودند پانزده هزار تومان بمیرزا عبد الوهاب معتمد الدوله که نویسندهٔ فرمان و حامل خلعت تاج الدوله بود خلعت بهای عنبرچه داده شود و تشکّر را تاج الدوله این دو بیتی را بنظم آورد

بتاج الدوله چون دادم لقب شاه   گذشت از آن سرم از طارم ماه
همیشه بخت با او هست و بود   کسی با ذات غیر از سایه همراه

تاج الدوله خارج از حرمخانه اسباب تجمّل و دستگاهی جداگانه و مخصوص از فرّاشخانه و اصطبل و صندوقخانه و غیره داشت

میرزا حسین پسر مرحوم میرزا اسد الله برادر مرحوم میرزا آقاخان صدر اعظم نوری در بیرون وزیر تاج الدوله بود و در حرم و اندرون آصفه دختر خانلر خان زند زوجهٔ شاهزاده ملک ایرج میرزا تقلّد و تکفّل این شغل مینمود دختر جعفرخان زند که از زوجات معتبرهٔ خاقان محسوب میگشت و در زمان شاه شهید سعید آقا محمد شاه مطلّقه شده و چراغعلی خان نوائی او را بزنی گرفته و قریب صد سال عمر کرده در دستگاه تاج الدوله رتبهٔ قایم مقامی یافت   میرزا ماه شرف عمّهٔ مرحوم حاجی ملا صالح مجتهد برغانی که ملقّب به منشیه بود رسایل و مراسلات را تحریر و انشا مینمود زینب حبشی بیک نام که اسباب تجارت عمده و مال التجارهٔ زیادی داشت گرک یراق آن دستگاه شمرده میشد و او لباسهای متوسط و مرکّب از زنانه و مردانه میپوشید و میخواست

خود را خواجهٔ مادرزاد بخرج دهد

آقای میرزا تقی علی آبادی از رجال معتبر کاردان و فضلای عصر حضرت خاقان میفرماید

پیر و بکر و بیوفا و بدرگ است   این جهان گوئی که خود حسنی بگ است

از مراحم مخصوصهٔ حضرت خاقان خلدمکان دربارهٔ تاج الدوله آنکه از روز اول نوروز سلطانی آنحضرت تا روز سیزده عید با تمام اهل حرمخانه و کلّ خانوادهٔ شاهزادگان که در طهران اقامت داشتند و شاهزادهائی که شوهر کرده و در دار الخلافه بودند مهمان تاج الدوله میشدند و این سیزده شبانه روز بعیش و سماع میگذشت و لوازم و اسباب شادمانی و عشرت طوری فراهم که مزیدی بر آن متصوّر نبود و تاج الدوله بهمه عیدی و اشیاء طرفه نفیسه میداد و مهربانی مینمود اطاقها و مهمانداریها متعدد برای هر یک نفر اخور موجود و مهیّا بود

میرزا علیمحمد خان نظام الدوله پسر عبد الله خان امین الدوله که شمس الدوله دختر خاقان را بزنی داشت و داماد تاج الدوله بود میگوید روزی وارد حرم و اطاق مرصّع خانهٔ تاج الدوله شدم دیدم پیشتختی مرصّع مخدّه و مسند مرصّع متکاها مرصّع سنگها مرصّع آینه ها مرصّع مجمرها مرصّع و پرده ها مروارید دوز مبهوت شدم و متحیّر ماندم

تخت مرصّع مشهور بتخت طاوس را پیش از عروسی تاج الدوله تخت خورشید میگفتند شاهزادهٔ شجاع السلطنه مرحوم ابن خاقان در حکومت طهران چون تدارک عروسی تاج الدوله را میدید در شب زفاف آن تخت را برای خوابگاه خاقان بکفنر او زدند از آن شب بمناسبت اسم تاج الدوله که طاوس خانم بود آن تخت مشهور بتخت طاوس شد

تاج الدوله منقطعه بود چون قرب و اعتبار او در حضرت خاقان بدرجهٔ کمال رسید شاهزاده شجاع السلطنه با اجازت پدر تاجدار خواست انقطاع را بدوام تبدیل کند چون بتاج الدوله اظهار کرد او تمکین ننمود و گفت اینهمه

التفات و عنایات خسروانی از ساعت سعید آن عقد بوده بر هم زدن آن روا
نباشد خاقان خلد آشیان را این سخن خوش آمد و درجات و مراتب تاج
الدوله از هر جهت مضاعف گردید و امر خاقانی صادر شد که عبدالله خان
معمار باشی یک دست عمارت تمام از اندرونی و بیرونی و حمام مشتمل بر
تالارها آینه متعدد در موقع عمارت چشمه که جایگاه مخصوص پادشاهی
است برای تاج الدوله بسازند و هیچیک از اهل حرمخانه در آن عمارت
نبودند مگر دختر آقا محمد نصا موسیقیدان ملقب به شاه ویردی خان
که در موسیقی استاد و از شاگردی پدر خود باین رتبه نایل شده بودن
و بیگم رستم آبادی ملقب به پادشاه و چند نفر دختر جواهرپوش که کارشان
ساز و آواز بود و در سفر و حضر در خدمت تاج الدوله بودند
مختصر برای اینکه وسعت دستگاه تاج الدوله بدرستی معلوم شود اظهار
میدارد که سالی هزار تومان باسم سبزی مطبخ مشار الیها از دفتر برات
صادر میشد و بقیه اوضاع را بهمین فقره قیاس باید کرد
تاج الدوله از برکت تربیت معتمد الدوله میرزا عبدالوهاب نشاط در نویسندگی
مقامی حاصل کرده بود و عرایضی که بحضور حضرت خاقان مینوشت مضامین
بدیع و دقایق لطیفه داشت از جمله وقتی در ییلاق امامزاده قاسم تاج الدوله
و پسرش سلطان احمد میرزای مشهور به سیورساتچی هر دو بناخوشی وبا
مبتلا شدند خاقان مغفور تشریف فرمای نوا بودند سلطان احمد میرزا
درگذشت و تاج الدوله بصحت نایل گشت حضرت خاقان تسلیت نامه به
تاج الدوله نگاشته در آن مرقوم فرمودند

از کبی چون بشکند چیزی بلایی بگذرد
خوب شد بر تو به تو آسیبش از مینا گذشت

تاج الدوله در جواب نوشت

اگر بشکست اندر بزم مستان ساغر مینا
سر ساقی سلامت دولت پیر مغان برجا

اما نتایج افکار و اشعار آبدار تاج الدوله بسیار است بچند بیتی از آن
اقتصار میرود میگوید

باد از سر کوی تو گذشتن نتواند
پیغام من دلشده را پس که رساند
تا کی بصبوری بفریبم دل خود را
دیگر دل بیچاره صبوری نتواند

ولها ایضاً

مرغی که بدام تو اسیر است دیگر نکند هوای گلزار

ولها ایضاً

اندر سر کوی تو بسی منتظرانند شاید زده لطف تو از خاک درانی

اما نواب تاج الدوله که تاج الدوله ثانی میباشند از بانوان محترم حرم
جلالت اعلیحضرت قوی شوکت اقدس همایون شاهنشاه (ناصر الدین شاه)
دام ملکه مجلله ایست عقیله و عاقله و معظمه ایست نبیله و کامله پدر نامدارش
مرحوم شاهزاده غفران مآب سیف الله میرزا ابن خاقان خلد آشیان
فتحعلی شاه طاب ثراه از نامداران شاهزادگان بزرگ بشمار می آمد و خود در این
خدر عظمت و ستر ابهت و حشمت دارای هر گونه اختصاص و مزیت میباشد
بخوانائی و دانائی معروف و بسایر اوصاف حمیده مشهور و موصوف است
در بدو ازدواج و اقتران اعلیحضرت شاهنشاه صاحبقران را از این بطن
طاهر فرزندی ارجمند بوجود آمد و بمعین الدین میرزا موسوم گردید و چون
آثار رشد و شهامت و فرزانگی و کرامت و شرایط شهریاری و خصایص
فرمانفرمائی و مملکت داری از ناصیه او لایح و ظاهر بود بزودی ولایت عهد
یافت و چیزی نگذشت رسماً اینخبر را انتشار دادند و بلوازم آنکار از هر جهت
پرداختند اما افسوس که آن غنچه نوشکفته را باد خزان اجل بزودی افسرد
و از این گلستان نقل کرده رخت بباغ رضوان برد و عجب آنکه این سانحه غم
افزا مقارن وصول خبر فتح هرات و از سوانح سنه هزار و دویست و هفتاد

وسنه هجری و سال دهم شهریاری شاهنشاه جمجاه خلد الله ملکه و سلطانه بود و بزبان حال روزگار میسرود (غم و شادی است که با یکدیگر آمیخته اند) اما شادی فتح هرات بظاهر و در بیرون بود و آن غم در باطن و اندرون و خرد خورده بین از قول مولوی معنوی علیه الرحمه چنین وا مینمود که

ما برون را ننگریم و قال را　　ما درون را بنگریم و حال را

والحق سانحه بود جانکاه و آتش خرمن جانهای آگاه و اگر زیاده بر این طول دهیم غمی را تجدید نموده ایم و بر الم افزوده رضا بقضای الهی داده از این مرحله در گذریم و راه تسلیم سپریم

هم اکنون نواب تاج الدوله دامت شوکتها بتوجهات خاصهٔ شاهانه و مزایای مخصوصهٔ خود در حرم جلالت خسروانی دارای مقامی معلوم است و خاص و عام خدام آن همایون مقام دقایق اعزاز و احترام آن معظمه را کاملا مرعی و منظور میدارند دام الله عمرها و جلالها

طبقه

گویند از بنات بادیه نشین و در روایت عرب دختری بوده مسماة بطبقه و مردی موسوم بشن که عقلی کامل داشته او را در حبالهٔ نکاح آورده بنابر این گفته اند وافق شن طبقه یعنی این زن و شوهر در خور یکدیگرند و این گفته از مثلهای مشهور شده هر دو چیز را که باهم کمال تناسب و موافقت و موازنت آید میگویند وافق شن طبقه

در مجمع الامثال مسطور است که چون شن مردی عاقل بود در هر جا جستجو مینمود تا دختری دانا بدست آرد و او را بزنی گیرد تا روزگار خود را بخوشبختی گذراند از جمله روزی بعزم دهکده بر اسب خود سوار شد و بیرون آمد و بشخصی برخورد و پس از ادای تحیت و سلام دانست که آن مرد هم عازم همان قریه است و با او همراه خواهد بود قدری که راه پیمودند با او گفت تو مرا میبری یا من ترا ببرم آن مرد تعجب کرده گفت این چه سؤال در حالتی که هر دو سواریم و مرکب ما را میبرد شن سکوت کرد قدری دیگر راه

طی

طی نموده نزدیک بقریه شدند در آنجا خرمنی دیدند باز شن برفیق راه گفت به اعتقاد تو صاحبان این خرمن محصول خود را خورده اند یا نه رفیق متعجب شده گفت عجب سادهٔ مردی هستی خرمنی که هنوز کوبیده نشده و دانه آن را از کاه جدا نکرده و جمله در پیش نظر ما موجود است آن را چگونه خورده اند شن باز ساکت شده چون بدهکده رسیدند جنازه رو بروی آنها نمودار شد شن از رفیق پرسید اینکه در تابوت است آیا مرده است یا زنده رفیق گفت چون تو جاهلی ندیده ام بینی که بگورستانش برند و میپرسی مختصر آنمرد شن را یکباره ابله و احمق بجای آورده اما از آنجا که در همان قریه سکنی و خانه داشت روا ندید که شن را بگذارد بجای دیگر منزل گیرد او را بخانهٔ خود فرود آورد و او دختری داشت طبقه نام از پدر پرسید مهمانت کیست گفت مردی است نهایت احمق چون رفیق راه بود نپسندیدم که او در موطن ما بجای دیگر فرود آید دختر گفت حمق او از چه معلوم است آنمرد سؤالهای شن را تقریر نمود دختر بپدر گفت پدر این مرد احمق نیست بلکه داناست و سؤالهای او معنی دارد اینکه گفت تو مرا میبری یا من ترا مقصود او این بود که تو سخن میگوئی یا من بگویم تا مشغول شویم و بدون کسالت راه را طی کنیم و اینکه حاصل درو شده و خرمن کرده را گفت آیا صاحبان خورده اند یا نه مقصودش این بود که آیا آن را سلم فروخته و قیمتش را خورده اند یا نه و اینکه جنازه را میپرسید زنده است یا مرده میگفت آیا این متوفی فرزندی خلف دارد که نام او را زنده گذارد یا نه آنمرد چون این سخنان بشنید نزد شن آمد و پس از چند جمله با او گفت میخواهی سؤالات عرض راه ترا شرح دهم گفت بده چون شنیده ها را اظهار داشت شن گفت اینها را تو خود ندانستی بگو گوینده آن برای تو کیست گفت دختری دارم طبقه نام او این تعبیرات را برای من نمود شن گفت من در جستجوی چنین دختری بودم و اینک او را خواستگاری میکنم آنمرد راضی شد عقد ازدواج منعقد شد و شن طبقه را بقبیلهٔ خود برد و اهل قبیله نیز هوش و ذکای طبقه را سنجیده گفتند وافق شن طبقه و در این معنی مثلی میگویند

وافقه

وافقه فاعتنقه (انتهی)

وبعضی گفته اند شن بمعنی قرابهٔ کوچک است وطبقه سرپوش هر چیزرا گویند ودرحق هردو چیز موافق میگویند وافق شن طبقه یعنی قرابه موافق سرپوش درآمد واوفق للشئ من شن لطبقه نیز استعمال شده است

طثریه

مادر یزید بن سلمة بن سمرة بن سلمة الخیر ابو المکشوح القشیری شاعر مشهور دورهٔ عصر خلفا امویست واو باسم مادر خود شهرت یافته اورا یزید بن الطثریه گویند مشاراليه درسال صد وبیست وشش هجری درکاب ولید بن یزید بن عبد الملک در جنگ یمامه کشته گشت وخواهرش زینب بنت الطثریه که ترجمهٔ حالش گذشت ابیاتی درمرثیهٔ او بنظم آورده که آنها نیز پیش مسطور شد اما ابن اثیر در کامل ورا ابن گفته است

طرفة القینه

مغنیه بوده است درعصر بنی عباس صاحب طبع شعر وظرافت از هواخواهان عبد الله بن نصر از نجبای عباسیه واطوار وگفتار او نیز عبد الله را مفتون کرده بود ابیات ذیل را از قرار مسطورات کامل ابن اثیر وحدیقة الافراح در مجلس تغنی درحق مشار الیه گفته وامام مبرد نیز در آنمجلس حاضر بوده است

لیس یجری علی لسانی شئ ... شهد الله سوی ذکراکا
ذاک ان الفؤاد قد صاغه ... منجزی الود بیننا ماواکا
وتمثلت حیث کنت لعینی ... فهی ان غبت اوحضرت تراکا
لیس تخلو جوانحی منک وقتا ... هی کل مشغولة بهواکا

ایضا

اذا هام قلبی لم اجد من یرده ... الی سوی ذکرالدوالموت فی الذکر
واطمعنی فی الوصل منی تعللا ... وان کنت منه آیسا آخر الدهر
فکم عبرة فی جنح لیل سفحتها ... وکفی علی خدی الی وضح الفجر
افکر فیما یجری الیک وما الذی ... ازالک عما قد عهدت ولا ادری

ایضا

فلو ان شرق الارض بینی وبینکم ... وقومی وراء الشمس حین تغیب
لوانیتکم اطوی التباسب بینکم ... وقال الهوی لی انه لقریب

طغای الخوندة الکبری

زوجهٔ ملک ناصر محمد بن قلاوون سلطان مصر بوده است ودر اصطلاح خود آنرا طغای خونده میگفته اند وپیش درعنوان ام انوک ذکر او شد ابتدا در عداد جواری ابن قلاوون معدود وبعد در سلک ازدواج او درآمد وحظوتی بهم رسانید چه جمالی بکمال داشت وابن قلاوون با وجود او بدیگر رغبت نمینمود وقتی طغای الخونده عزیمت حج کرد جوانمرد مشهور قاضی کریم الدین کبیر با او همراه شد وطوری اسباب آسایش اورا فراهم آورد که مزیدی بر آن متصور نیست ازجمله گویند که انواع سبزیها در آنها کاشته شده بود برشتران بارکرده ومادهٔ گاوها همراه برداشت که هرصبح وشام شیر وپنیر تازه آماده باشد مقریزی گوید هر روزه برسم ایام حضر در پیشفر الوان اغذیهٔ لذیذه حتی سبزی وپنیر تازه درخوان این زن حاضر بود انتهی

قاضی کریم الدین مزبور وسایر امرا که در موکب طغای الخونده بودند نزدیک بمنزل پیاده شده در رکاب او میرفتند وباو احترام سلاطین مینمودند وزمین میبوسیدند درسال هفتصد وسی وسه مشار الیها بار دیگر زیارت خانهٔ خدا رفته وامیر بیشتاد را با خود برد امیر دمشق شام تنکز هر وقت بملک ناصر پیشکشی میداد تقادیم زیاد نیز بخونده طغای اهدا مینمود بعد از وفات ملک ناصر نیز بهمان شان بود تا درسال هفتصد وچهل ونه هجری بمرض وبا درگذشت ودر خانقاه ام انوک درصحرای خارج باب البرقیه مصر که خود ساخته بود مدفون شد وهزار نفر جاریه وهشتاد نفر خواجه واموال کثیره از وی بماند اورا بعقت وطهارت وکثرت صدقات ستوده اند کنیزکان زیاد را جهاز مرتب ساخته وبرای هریک معاش قرار داده وبرای پیر خود علاوه برآنها خیرات نموده بود

طوطی قادین

صاحب طبع شعر و فصاحت و ساکن سرای سلطان سلیمان سلطان عثمانی
بوده سلطان مرحوم او را بزنی بنابی افندی شاعرزاده یکی از احبای با
افندی باو تهنیت گفتند که با طوطی همدم شدید بنا براین در ین باب فیما
بین زن و شوهر مضمونهای خوش از بابت همدمی طوطی و غراب رد
و بدل شده است

طیبه

دختر سیم خاقان خلد آشیان مغفور فتحعلیشاه طاب ثراه و خواهر صلبی
و بطنی مرحوم حسینعلی میرزا فرمانفرمای فارس و مرحوم حسنعلی میرزا
والی خراسان بوده مرحوم محمود میرزا صاحب تذکره نقل مجلس در هنر
تألیف خود گوید مشار الیها بقدری که از مکاتبات تحصیل خط کرده و طبعی
نیکو داشته حضرت خاقان او را بسر پرستی امیر محمد قاسمخان خلف الصدق
سلیمان خان صاحب القاب شامخه نامور فرمودند اینک مدت بیست
سال است که در آنخانه مقیم است در مواعظ و نصایح و مراثی سخن رانده
وقتی هم بیتی دو غزل بعرض خسروی رسانیده منش آموزگار بوده ام
این دو شعر از وست

اگر بدرد دل من نمیرسی ز تغافل — برم ز دست تو بر درگه امیر شکایت

طبیب آمد و عاجز شد از علاج دلم
علاج درد دلم را مگر حبیب کند

ز عارض شرم مهر وفا باشم — کنیز کمترین شاه باشم

طیبه

کومه مشار الیها وقتی در بصره حمامی داشته و حمامی هم بوده باسم
منجاب که با آن حمام رقابت مینموده طیبه وجهی نقد بیکی از شعرا داده
و او این بیت را گفته است

حمام طیبة لا حمام منجاب — حمام طیبة سخن و واسع الباب

همین شعر حمام منجاب را شکست و مشتریان آن بحمام طیبه آمدند

حرف الظاء

ظبیه

حلیله ابو قتاده انصاری از صحابه حضرت رسول صلی الله علیه و آله
و دختر براء بن معرور و صحابیه جلیلة القدر بوده و حضرت رسالت پناه
این حدیث شریف را اکر لیس علیکن جمعة ولا جهاد و مفاد آن اینست
که نماز جمعه و جهاد بر زنان واجب نیست بمشار الیها خطاب فرموده اند

ظبیه بنت وهب

نیز از صحابیات است بعضی او را مادر ابو موسی اشعری دانسته اند و برخی
والده ابو موسی را طیفه بنت وهب نوشته اند

ظبیه

اسم جاریه مغنیه ایست که او را ظبیة الوادی هم گفته اند مشار الیها علم
موسیقی را از معبد مغنی مشهور اخذ و تعلیم گرفته اصلا حجازیه بوده بعدها
در عراق میزیسته است و ظبیة الباهلیة بنت وزبر از ادیبه هایی است
که در کتاب اغانی نام آن برده شده

حرف العین

عائشه بنت ابی بکر

محمد ذهنی افندی مؤلف کتاب مشاهیر النساء در ترجمه حال عائشه استقصا
نموده و ماحصل کلام او را ما در اینجا ایراد مینمائیم وی میگوید
عائشه ام المؤمنین حلیله جلیله حضرت سید المرسلین صلوات الله علیه
و علی آله الطاهرین است دختر ابی بکر عبدالله بن ابی قحافه عثمان بن عامر بن
عمرو بن کعب بن سعد بن تیم بن مرة بن کعب بن لوی القرشیة التیمیة پدر او
در جاهلیت از رؤسا و اصحاب مشاوره بوده و در میان قریش محترم

و در مشکلات امور از قبیل قتل و دیت مؤتمن شده آنچه او تعیین میکرد
مقبول بود و اعتلای قدر مادر شام ام رومان در نزد حضرت رسول صلی الله
علیه و آله مأثور و مشهور است عائشه پس از خدیجه اشهر زوجات طاهرات
حضرت نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است و او شش ساله بود و هنوز
حضرت نبوی بمدینهٔ منوره مهاجرت نفرموده بودند که بشرف ازدواج آن
حضرت مشرف شد یعنی صیغهٔ عقد جاری گشت در سن نه سالگی زفاف
صورت پذیر گردید و آنوقت خاتم الانبیاء در مدینهٔ طیبه تشریف داشتند
عائشه مدت نه سال در خدمت سید المرسلین بسر برده و در ظرف اینمدت
از احادیث نبویه و عادات و حالات محمودهٔ آنحضرت آنقدر ضبط و روایت
کرد که آنجمله از برای بسیاری از احکام شرعیه و مسائل دینیه سند گردید
و او را بفقاهت و علم و کثرت حدیث ستوده گفته‌اند ربع احکام شرعیه
ما از او منقول است و این دو حدیث که خذوا ثلثی دینکم من عائشة و خذوا
شطر دینکم من الحمیراء که در حق او روایت شده علی تقدیر صحتها این
مدعا را مع زیادة تائید مینماید بنا بر حدیث اول اکثر مسائلی که محتاج
الیه ماست و بنا بر حدیث ثانی نصف آن از مشار الیها ماخوذ و منقول
است بعلاوه با ایام و اشعار عرب نیز آشنائی داشته و از آنجا که انواع
علوم اسلامیه و جاهلیت را حائز بوده او را عالمه دانسته‌اند
ابو موسی الاشعری فضل مشار الیها را اعتراف کرده گوید در میان ما
اصحاب هر حدیثی از احادیث نبوی اشکالی بهم رسانید و نزد عائشه فهم
او حل کرد و معلومات در آن باب بدست آوردیم
اما در باب فصاحت او معاویه سوگندها کرده و گفته است من هیچ خطیبی
ندیدم که از عائشه بلیغ تر و فصیح تر و فطن تر باشد و از کبار تابعین
عروة بن الزبیر گفته است چه در احکام قرآن و فقه و فرایض و طب و چه
در علم اشعار و انساب عرب از عائشه من کسی اعلم ندیدم
احنف بن قیس تابعی نیز گفته است من خطبه‌ها ابو بکر و عمر و عثمان و بعضی

خلفای دیگر را از مقالهائی مبنی بر موعظت و نصیحت شنیده ام از دهن
هیچیک سخنی بجزالت و فصاحت سخنان عائشه استماع نکرده ام اما کثیر
الحدیث بودن او زرقانی شارح کتاب مواهب لدنیه تصریح کرده است
که دو هزار و دویست و ده حدیث شریف از مشار الیها روایت شده در
یکصد و شصت و چهار آنها شیخین یعنی بخاری و مسلم اتفاق کرده اند
و فقط در پنجاه و چهار حدیث بخاری و در شصت و هشت حدیث مسلم راه
انفراد رفته اند وفور اطلاعات عائشه با یام و اتفاقات عرب نیز هر وقعه را
با اشعار و اراجیزی که در حق آن گفته شده بود خبر میداد و بتفصیل آن را
میدانست با اینهمه فضایل و مناقب رغبت او بمکارم و صدقه او زیاد بود
چنانکه گویند روزی صائم بود صد هزار درهم بدستش رسید همه را
تصدق داد و یک دینار افطاریه برای خود نگاه نداشت و اینفقره بروایت
ام ذره خادمهٔ مشار الیها بر ثقات ثابت شده است از آثار صحیحه در حق
مشار الیها خشنودی حضرت رسول صلی الله علیه و آله از وی و تمجیدی است که
در یک حدیث شریف فرموده و میفرمایند از صنف رجال بسیاری بکمال رسیده اند
اما از زنان چهار نفر کامل گردیده آسیه بنت مزاحم و مریم بنت عمران
و خدیجه بنت خویلد و فاطمه بنت محمد ص و فضل و رجحان عائشه بر سایر زنان
مثل تفوق ثرید است بر سایر اغذیه که مشار الیها را جداگانه وصف کرده اند

اذا ما الخبز تأدمه بلحم — فذاک امانة الله الثرید

ثرید چون مرکب از نان و گوشت و لقمهٔ چرب روغن دار است و غذائیت
او نیز مسلم است بلذت خورده و بسهولت مضغ میشود و بدینجهت نزد عرب
غذای مطبوعی است و با هیچ غذا استبدال نکنند چه بسادگی مانوس اند و از
ثرید بمجبوحة الجنة یعنی وسط بهشت تعبیر میکنند لهذا این فرمودهٔ حضرت
شامل مدح بزرگی است
در لفظ عائشه تعبیر عایشه صحیح و فصیح است عوام محدثین این لفظ را با یا
و عائشه تلفظ کرده اند چنانکه زرقانی در شرح مواهب لدنیه تصریح نموده

وکنیت شاه ابنها ام عبد الله بوده زینب خواهر زاده خود عبد الله بن زبیر و این زینب را حضرت رسول صلی الله علیه و آله داده اند و علامه قسطلانی در مواهب لدنیه نوشته است (انتهی)

مورخ مشهور و فاضل محمد معروف بمصلح الدین اللاری الانصاری در تاریخ خود موسوم به مرآت الادوار و مرقاة الاخبار گوید اغنیای اصحاب حضرت رسول صلی الله علیه و آله چون حب آنحضرت را بعائشه معلوم داشتند در روز نوبت وی هدایا میفرستادند یکی از امهات مؤمنین با آنحضرت عرض کرد بفرمائید مردم با ینمعنی تقیید ننمایند و هر جا که آنحضرت باشد هدیه خود ارسال دارند فرمود در باب عائشه مرا ایذا مکن که وحی در فراش غیر وی بمن نمی آید پس از آن حضرت فاطمه زهرا را برانگیختند تا همان معنی را بعرض رسانید فرمود دختر من مرا دوست میداری حضرت فاطمه عرض کرد بلی فرمود پس عائشه را دوست دار

نیز همین مورخ میگوید از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم پرسیدند دوست ترین مردم نزد تو کیست فرمود عائشه پرسیدند از مردان فرمود پدر او و در نیست که سؤال و جواب نظر بغیر عترت طاهره باشد پس این حدیث منافی نیست با آنکه از عائشه پرسیدند دوست ترین شخص که بود نزد رسول الله صلی الله علیه و آله گفت فاطمه پرسیدند از رجال گفت شوهر او

اما حدیث افک بسیار نوشته شده و در اینجا محتاج بتکرار نیستیم و آن نسبتی را که صاحب مشاهیر النساء در اینمحل بام داده و میگوید از بیجهت است که ما شیعه را در فتاوی خود اکفار میکنیم روح ما از آن بیخبر است و اگر کسی چنین تصوری در حق کنیز خانه همسایه حضرت پیغمبر علیه صلوات الله الملک الاکبر نماید ما او را سنگسار میکنیم و از دایره دین و دینداری خارج میدانیم شاید وقتی او غاد فریقین در مشاجرات جاهلانه خود با هم بعضی سخنان ناصواب گفته باشند ما گفته هر دو طرف را با آب و آتش

شسته و سوخته ودانسته ایم که هیچیک در دین نداشته اند راهی بهوای نفس پیموده و با کمال بیغیرتی عزم مسابقه نموده و با وجود این پنهان نمینمائیم که شیعه را از عائشه کدورتها است اما آن متعلق بزمان حیات حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله نباشد در آن زمان مشار الیها محبوبه آنحضرت بود و کلیمینی یا حمیراء با و خطاب میفرمود آن کدورت بوقایع واقعه بعد از رحلت نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم راجع است آیا عائشه با وجود آنکه زیاده از هزار مرتبه فضایل حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام را از دهن مبارک پیغمبر صلعم شنیده و خدمات آن بزرگوار بدین مبین اسلام اغلب در مرآی و مسمع مشار الیها بود در زمان خلافت آنحضرت مردم را بمخالفت تحریض نکرده و اسباب جنگ جمل را فراهم نیاورد اگر کسی با علی علیه السلام خصمی کند باید او را از بیحق شمرد یا آن بزرگوار را و مع ذلک اینها و بسیاری از کارها دیگر را بخدا باز گذاشته امیدواریم گناهکاران توبه کرده باشند و توبه آنها قبول شده باشد و در هر حال گوئیم صرفه مسلمین امروزه در رفع خلاف و ترک اختلاف و استحکام مبانی مودت و ایتلاف است رجوع فرمائید بمقاله که در تحت عنوان سوسن نگاشته شده

و از اشعار عائشه که در نعت حضرت رسول صلی الله علیه و آله انشاد کرده دو بیت ذیل است میگوید

فلو سمعوا فی مصر اوصاف خده
لما بذلوا فی سوم یوسف من نقد
لواحی زلیخا لو رأین جبینه
لآثرن بالقطع القلوب علی الایدی

عائشه بمناسبت وقت تمثل باشعار شعرا بسیار مینموده از جمله بعد از رحلت سید انام علیه الصلوة و السلام میگفته و الله العظیم پیغمبر صلعم چنان بود که حسان گفته و این دو بیت میسرود

فتی یبدو فی الداجی البهیم جبینه
یلح مثل مصباح الدجی المتوقد
فمن کان او من قد یکون کاحمد
نظام لحق او نکال لملحد

و در وفات برادر صلبی و بطنی خود عبد الرحمن بن ابی بکر این دو بیت میخواند

وکنا کندمانی جذیمة حقبة
من الدهر حتی قیل لن یتصدعا
فلما تفرقنا کانی ومالکا
لطول اجتماع لم نبت لیلة معا

و این دو شعر از متمم بن نویره است که در مرثیه برادر خود مالک بن نویره گفته و مالک در جنگ مرتدین که در اوائل خلافت ابو بکر در گرفت کشته گشت

عائشه در اواخر خلافت معاویه در شب سه شنبه هفدهم رمضان سال پنجاه و هشت هجری در گذشت وحسب الوصیه در قبرستان بقیع مدفون شد و ابو هریره که از جانب مروان بن الحکم والی مدینه آنوقت قایم مقام بود بر او نماز کرد و مروان خود بقصد حج بمکه معظمه رفته بود و مباشر امر دفن عایشه خواهرزاده ها او عبد الله و عروه پسران زبیر بودند و قاسم بن محمد بن ابی بکر و عبد الله بن محمد بن ابی بکر و عبد الله بن عبد الرحمن بن ابی بکر آن دو را همراهی نمودند

عائشة النبویة

دختر حضرت امام جعفر الصادق وخواهر حضرت امام موسی الکاظم علیهما السلام است چون از خاندان نبوت بوده باین اسم مشهور شده وکدام شرافت بالاتر از اینکه پدر امام جعفر الصادق وجد امام محمد الباقر وجد اعلا علی بن الحسین زین العابدین باشد و سلسله نسب بحضرت سید الشهدا

علیه الاف التحیة والثناء وحضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام منتهی گردد واز انهائی باشد که حب ایشان را حضرت رسول صلعم مقدم بر جمیع فرایض قرار داده ابو ذر غفاری روایت کرده که بحضرت رسول صلعم فرمودند لو صلیتم حتی تکونوا کالحنائر لا ینفعکم ذلک حتی تحبوا آل رسول الله علیه الصلوة والسلام

هم القوم من اصفاهم الود مخلصا
تمسک فی اخراه بالسبب الاقوی
هم القوم فاقوا العالمین مناقبا
محاسنهم تحکی وآیاتهم تروی
موالاتهم فرض وحبهم هدی
وطاعتهم ود وودهم تقوی

عائشة النبویه از عابدات مجاهدات بوده و در مناجات خود فقرات ذیل را ابد درگاه عزت عرض مینموده

وعزتک وجلالک لئن ادخلتنی النار لاخذن توحیدی بیدی واطوف به علی اهل النار واقول وحدته فعذبنی

عائشه نبویه در سال یکصد و چهل و پنج بدار بقا ارتحال جست و در باب القرافه مصر مدفون گشت علیه وعلی آبائه الاف التحیة

عائشة الباعونیة

دختر احمد بن نصر الباعونی است و از بسیاری فضل که داشته او را فاضلة الزمان میگفته اند درجه علم و کمال او از قصیده که در مدح حضرت رسول صلی الله علیه و آله گفته والفتح المبین فی مدح الامین نام دارد معلوم میشود و مطلع آن قصیده اینست

فی حسن مطلع اقمار بذی سلم
اصبحت فی زمرة العشاق کالعلم

در این قصیده میمیه تبرک بعضی از صاحبان قصیده بدیعیه مثالها

اسامی انواع محسّنات بدیعیه را تلمیحاً ذکر کرده است و طلاقت الفاظ
و انسجام کلمات را التزام نموده بعد از آن او را بطور اختصار شرح سنمابد
و آن بطرز خزانة الأدب ابن حجة الحموی رحمه الله بلکه بشهادت عبد الغنی النابلسی
بر آن ترجیح دارد خطبهٔ شرح قصیده را بدین عبارت ابتدا میکند که
الحمد لله مجلی جیاد الأفهام بعقود مدح الشّفیع و بعد میگوید فهذه
قصیدة صادرة عن ذات قناع شاهرة بسلامة الطّباع سافرة عن
وجوه البدیع سامیة بمدح الحبیب الشّفیع یکی از اشعار قصیدهٔ
نعتیهٔ او اینست

علوا الا لاجلوا حسنا سبوا امما — زادوا ذلا لا فنا صبّر فشا سقم

و این بیت از محسّنات بدیعیه جناس ناقص را شامل است و دو بیت مسطور
در ذیل را در ترجمهٔ قاموس از روی مناسبت ایراد کرده فی الخوذ بالله دیوان

شعر برابر است میگوید

کانّما الخال تحت القرط فی عنق — بدا لنا من محیّا جلّ من خلقا
نجم بدا فی عمود الصّبح مستترا — تحت الثّریّا قبیل الشّمس فاحترقا

مسئلهٔ وطی نائمه را مشار الیها بر وفق مذاهب اربعه بصورت استفتا
و بیان فتوی نظم کرده و این نیز دلیل تبحّر اوست گوید

سؤال

ما قولک یا سیّدنا العالم — فی رجل دبّ علی نائمه
تفتحت تحسبه بعلها — و هی بما الذّ لها دائمه
فاستیقظت فابصرت غیره — عضّت علی اصبعها نادمه
فهل لنا من فتوة عندک — ما جوزه فی ذا الامام ائمه

جواب

قالت لکم سیّدتکم العالمه — انا لأهل العلم کالخادمه
انقل ما قالوا و ما خبّروا — عن النّبی قد نکحت نائمه
الشّافعی قال لها اجرها — ما لم تکن فی نکحها عالمه

و المالکی قال انا فتوتی — ما جوزه فی ذاک لا آثمه
و الحنفی قال لها رزقها — فی ظلمة اللّیل و هی حالمه
و الحنبلی قال انا فتوتی — فی هذه النّکحة کالآثمه
لو لم یکن لذّ لها طعمه — لانتهضت من تحته قائمه

عائشهٔ سمرقندیه

شاعره بوده است از اهل سمرقند و طبع لطیفی داشته این دو رباعی
از وی در تذکرهٔ آتشکده مسطور است

اشکی که ز چشم من برون غلطیداست
در گوش کشیده که مروارید است
از گوش برون آر که بدنامی تست
کان را برخ تمام عالم دیداست

تا من چو شب وصل تو بگشاید راز — تا کام از شام کند صبح آغاز
با اینهمه که عوض کنندم ندهم — کوتاه شبی از آن بصد عمر دراز

مضمون رباعی اوّل شبیه است بمضمون دو بیتی جار الله زمخشری که
در مرثیهٔ استاد خود ابو مضر منصور گفته و آن دو بیتی این است

و قائلة ما هذه الدّرر الّتی — تساقط من عینیک سمطین سمطین
فقلت لها الدّر الّذی کان قد حشا — ابو مضر اذنی تساقط من عینی

عائشهٔ القرطبیه

دختر احمد نامی بوده است از اهالی قرطبه پای تخت قدیم اندلس شعر را
بسیار خوب میگفته و در رسائل و مکاتبات نیز یدی طولی داشته در کتب
مطالعه اشتهار یافته و او را مقدم ادیبه‌های اندلس دانسته‌اند عم او عبد الله
طبیب علاوه بر حذاقت در فنون طبیّه در فن شعر و انشا نیز ماهر بوده
و عائشه را در شعر برتر از وی دانسته‌اند در هر حال مشار الیها قصاید بلیغه
در مدح ملوک نظم کرده و عرایض خود را مستقیماً بآنها اظهار مینموده
گویند روزی بحضور مظفّر بن منصور ابی عامر رفته یکی از پسرهای کوچک

پادشاه را نزد او برده بدیههٔ گفته است

أراك الله فيه ما تريد ... ولا برحت معاليه تزيد
فقد دلّت مخائله على ما ... تؤمّله وطالعه السعيد
تشوّقت الجياد له وهزّ الحسام هوى وأشرقت البنود
وكيف يخيب شبل قد نمته ... الى العلياء ضراغمة أسود
فسوف تراه بدراً في سماء ... من العلياء كواكبه الجنود
فأنتم آل عامر خير آل ... زكا الأبناء منكم والجدود
وليدكم لدى رأي كشيخ ... وشيخكم لدى حرب وليد

در نفح الطیب مسطور است که عائشهٔ قرطبیه خط را خوش مینوشته و بکتابت قرآن مجید اشتغال داشته در سال چهارصد هجری بکر ارتحال نمود وقتی یکی از ثقلای شعرا او را خواستگاری کرد او در جواب نوشت

أنا لبوة لكنني لا أرتضي ... نفسي مناخاً طول دهري من أحد
ولو أنني أختار ذلك لم أجب ... كلباً وكم أغلقت سمعي عن أسد

عائشه امّ ابوعبدالله

مادر عبدالله الصغیر آخر ملوک اسلامیهٔ اندلس است وقتیکه پسرش غرناطه را بفرنگیها تسلیم کرد و با اهل و کسان خود راه افریقا پیش گرفت بمحلّی رسید که اهالی اسپانیا آنرا جای آه کشیدن عرب میگویند در آنجا روی باز پس کرده یکبار دیگر بغرناطه دید و آهی کشید و گفت الله اکبر و اشک حسرت از چشمهای او جاری شد در بیوقت مادرش عائشه عباراتی مبنی بر توبیخ باو خطاب نموده که دلیل کمال عقل و حکمت و حمیّت و غیرت مشارالیها میباشد

وصورت آن از قرار ذیل است

ای فرومایه شایسته نبود که عرب را چون تو فرزندی باشد شرم آید که تو را زادهٔ خود خوانم کاش بجای تو سنگ زائیده بودم ای بیحیا مثل زنان گریه کن بر آن وطن عزیز که مانند مردان نتوانستی آنرا نگاهداری

ایا نمیتوانستی از دلیران جانباز که روز بر لوای محمدی صف جای داشتند استعانت نمائی اجداد تو بارها دشمنان را مقهور و آزاد ساختند تو اگر غلبه بر آنها نتوانستی از عهدهٔ حفظ وطن خود هم برنمیامدی زیب و زینت دنیا تو را فریفت سرا و عمارات را بر مهام ملکی ترجیح دادی و شب و روز در بساتین با جواری بعیش پرداختی شهرت خود را پامال شهوت ساختی اگر نیاکان تو از تو پرسند شمشیر جهانگیر احمدی را که در کف تو ودیعه نهاده بودند چه کردی و قصر الحمراء والبیضاء را بکه گذاشتی و شیران جنگی که دشمنان همیشه از بیم ایشان لرزان بودند از جانب تو مأمور چکار شدند واسبهای کحیلان بکدام طرف تاختند چه جواب خواهی داد و روز قیامت بروی آن فاتحین چگونه نظر خواهی کرد خواهی گفت من آن شمشیر را بکار کشتن اسیران و کنیزان غیر مطبوع بردم در غرناطه و باغهای الحمراء والبیضاء عیش میکردم و اعتنائی بحراست ملک و فراهم آوردن اسباب استدامت آن نداشتم عساکری که شما تجهیز کرده و ترتیب داده بودید برای بقای لذائذ نفسانی خود بدست اعادی دادم آنها را قربانی این راه کردم تازی نژادان بادیه‌ها شما را برای آوردن جواری و غوانی باطراف فرستادم زود باش و با این صحاری و بیشه‌ها و اراضی حاصلخیز و ابنیهٔ رفیعهٔ دولتی و کتابخانه‌هائی که منبع معارف بود و با این چشمه‌سارها که آب آن با خون اعراب مخلوط شده و با آن چمنهای با نزهت یکبار دیگر نظر کن و ببین الحمراء که قرارگاه احفاد پیغمبر بود چسان مشتعل شده و از آن فقط خاکستری ماند که نشانه و علامتی از پستی پایه و مایهٔ تو باشد غرناطه که جایگاه اشراف عرب بود چون بواسطهٔ بی‌مبالاتی و فرومایگی تو ویرانه شد در روز حساب تو را توبیخ و سرزنش خواهد نمود

بگریز ای سست عنصر بگریز بعد ازین سلاطین عرب را در کشور او جلگی نباشد و بدان که پس ازین در صحاری افریقا چون حیوان زندگانی خواهی کرد و بقیهٔ عمر را بذلت بسر خواهی برد و گمان مبر که بمردن ازین ننگ فارغ خواهی شد بلکه درهمان زمان که در لحد خوابیده باشی استخوان پوسیدهٔ تو ادراک و

استماع ابن خطاب کند که کو بند این است جسد عبد الله الصغیر که شرافت مادرزادی خود را محو و نابود نمود بیچارگان ملت را بظلم بکشت و حکومت اسلامیه را در اندلس منقرض ساخت و غرناطه را بدشمن تسلیم کرد او است که در زیر این خاک جای دارد

عائشه حبّی

شاعرهٔ مشهورهٔ اسلامبول حبّی قادین ندیمهٔ سلطان سلیم ثانی است که در حروف ها ذکری از او شد غاشق چلبی و قنالی زادهٔ حسن چلبی در تذکرهٔ خود مینویسند مشار الیها نبیرهٔ شیخ یحیی و از احفاد شیخ آق شمس الدین و حلیلهٔ شمسی چلبی بوده در شاهزادگی سلطان سلیم سمت استادی او داشته و بدین مناسبت ملازم سرای سلطنت و مصاحب سلطان گردیده است صاحبان تذکره گویند عائشه حبّی بر شواعر روم و ایران که قبل از او بوده اند از قبیل مهری و زینب جلالی و آفاقی و جهان و دلشاد برتری داشته بلکه او را بر بعضی شعرای روم هم ترجیح داده اند غزلیات و قصاید و مثنویات دارد از جمله مثنوی خورشید و جمشید است که زیاده از سه هزار بیت میباشد و مضامین لطیفه دارد در رغبت بدعا گوید

دعا تمثلی یوسف کیبی هر دم   کیم اکا مشتری بدر خلق عالم
ویرور هر کیشی مقدارنجه گوهر   انک تا مشتریسیدر اولالو
سن اولدک شمدی هم اول زلیخا   قچن عرض ایلدی یوسف جمالی
کتوریب نیجه رشته انده بوزن   خریدار اولدی اکا جان و دلدن

عائشه حبّی وقتی بمنادمت سلطان مراد خان ثالث نایل میگردد و در آن وقت غزلی از سلطان را اقتفا نموده بهمان سبک بنظم در می آورد اما غزل سلطان مراد این است

افتمنا الی الرب هو الحی جلیل   فرد احد قادر الله جمیل
حالیمی نه حاجت که بیان ایده یارم   الدمع من العین علی الحال دلیل
البته بو حالمدن اولور یارک خبردار   فی القلب من القلب الی القلب سبیل

غاشق

غاشق نیجه رضا اوله چون سن اوله آبرو   العاشق من هجرک فان و علیل
حاشا که مرادی ایلیه غیره یله میلی
قلبی لک من مهد الی اللحد یمیل

غزل حبّی قادین

فوضنا الی الله هو الرب جلیل   حی صمد دام له الفضل جمیل
یوقدر لغز اثبات ایچون غیره تکلف   للعقل له یشهد و النقل دلیل
عدل ایلیسی ذات شریکی یوله حقه تقرب   الشرع شریف فی الی الله سبیل
اقسم بولدل عارضک آیین کوروب انجا   الجنس الی الجنس کما قیل یمیل

بو نظم شهه نیجه نظیره دیه حبّی
فی الحزن مضی العمر هی الآن علیل

این بیت بدیع نیز از نتایج افکار عائشه حبّی است

راستی در رفتار همانند میل توتیا
بر هزار از دیدهٔ مخموره گرمش چیقشر

صاحب کشف الظنون مشار الیها را اهل شهر اماسیه نوشته و او را اسلاً حبّی سی هم نوشته اند

عائشه بنت العیش

دختر قاضی علاء الدین الحنبلی بوده است و در انباء الغمر فی ابناء العمر که از مؤلفات جلیلهٔ حافظ شهاب الدین احمد بن علی بن حجر القسطلانی است در جزو وفیات سال هشتصد و چهل هجری ذکر او شده اشتهار مشار الیها بجهة علم حدیث میباشد در مجلس درس حدیث جد خود فتح الدین العسقلانی حاضر شده و از محدثین مصر و شام اجازه ها عدیده گرفته ولادتش در سال هفتصد و شصت و هشت اتفاق افتاده و قاضی عز الدین ابن قاضی القضاة برهان الدین ابن نصر الله الحنبلی از بطن او بوجود آمده خطا را خوش مینوشته بسیار محترم بوده و طلاب از وی چیزها روایت نموده اند

عائشه بنت الخطیب

دختر

دختر خطیب عبد الرحیم بن بدر الدین ابن جماعه و خواهر قاضی القضاة برهان الدین ابن جماعه میباشد مشار الیها نیز محدثه است که در انباء ابن حجر ذکر او شده و در سال هفتصد و هشتاد و نه در گذشته است

عائشه بنت سعد

دختر سعد ابن ابی وقاص الصحابی است و پدرش از عشره مبشره بوده این عائشه غلامی داشته فند نام که او را آزاد کرده گویند روزی در مدینه منوره خاک اندازی باو داد که برود از دکان نانوائی آتش بیاورد فند بقافله برخورد که بمصر میرفتند با آنها بمصر رفت و بعد از یک سال اقامت در آنجا باز گشت چون بمدینه رسید از دکان خبازی آتش گرفته بسرعت بطرف خانه عائشه می آمد ناگاه پایش لغزیده افتاد و آتش ریخت او گفت تعست العجلة و از آنوقت اینکلمه تعریضی شد بر بطوء حرکت و ابطا من فند از امثال عرب گردید

عائشه بنت طلحه

دختر طلحه میباشد و طلحه نیز از عشره مبشره میباشد و از فرط سخا و سماحت او را طلحة الخیر و طلحة الفیاض لقب داده اند مادر عائشه ام کلثوم دختر ابو بکر است با آنکه مشار الیها از ثقات صحابیات یا تابعیات بوده و روایت او نزد محدثین معتبر است چون جمالی بکمال داشته روی خود را نمیپوشید و میگفته است من میخواهم این حسن خدا داده را ظاهر سازم و مردم را بتماشا محظوظ دارم گویند روزی ابو هریره او را دید گفت سبحان الله کانها من الحور العین عائشه دختر ابو بکر که خاله این عائشه باشد ابتدا او را ببرادر زاده خود عبد الله بن عبد الرحمن ابی بکر که پسر دائی مشار الیها بود بزنی داد و او چهار پسر آورد عمران و عبد الرحمن و ابو بکر و طلحه و یک دختر که او را نفیسه نامیدند و طلحة بن عبد الله بطلحة الجود معروف شد چون شوهر عائشه عبد الله درگذشت مصعب بن زبیر او را تزویج کرد و ضره سیده سکینه بنت الحسین سلام الله علیها گردید و حضرت مشار الیها

او را ذات الاذنین گفتند چه گوشهای او بزرگ بوده است بنا ببعضی روایات مصعب بهر یک از این دو زوجه خود پانصد هزار درهم مهر داده و همینقدر نیز شیربها و غزارت فضل و علم عائشه بنت طلحه و کمال اطلاع او از اخبار و اشعار عرب معروف است

پوشیده نماند که طلحة الطلحات طلحة بن عبد الله بن الخلف الخزاعی است از قرار مسطورات ابن اثیر او در زمان سلم بن زیاد بن ابیه والی سجستان بود و در همانجا در گذشت و چون از اسخیا بوده او را طلحة الطلحات گفته و در حق او سروده اند

رحم الله اعظما دفنوها　　بسجستان طلحة الطلحات

عائشه بنت عبد الله

دختر عبد الله بن عبد المدان الحارثی صحابیه و از فصحا تابعیات و حلیله عبید الله بن عباس عمزاده حضرت رسول صلی الله علیه و آله بود عبید الله در خلافت حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام از جانب آنحضرت ولایت یمن داشت معاویه بسر بن ارطاة را با سپاهی مأمور یمن کرد عبید الله از یمن فرار نمود و پدر زن خود را در آنجا بنیابت گذاشت و اهل و عیال عبید الله نیز در یمن اقامت داشتند بسر چون بیمن رسید عبد الله بن عبد المدان و اعیان یمن را که هواخواه امیر المؤمنین سلام الله علیه بودند مقتول نمود و دو طفل معصوم عبید الله را که عبد الرحمن و قثم نام داشتند در پیش چشم مادرشان بکشت عائشه از این مصیبت آشفته گشته این اشعار بگفت

یا من احس بابنیّ اللذین هما　　کالدرتین تشظّی عنهما الصدف
یا من احس بابنیّ اللذین هما　　مخ العظام فمخی الیوم مزدهف
یا من احس بابنیّ اللذین هما　　قلبی و سمعی فقلبی الیوم مختطف
من دلّ والهة حرّی مدلّهة　　علی صبیین ذلا اذ غدا السلف
نبئت بسرا و ما صدقت ما زعموا　　من افکهم و من القول الذی وصفوا
انحی علی ودجی ابنیّ مرهفة　　من الشفار کذاک الاثم یقترف

در تاریخ کامل مسطور است که مادر دو طفل مقتول عبید الله بن عباس بروایتی ام الحکم الجویریه بنت خویلد بن قارظ بوده است

عائشه بنت العجمی

دختر قاضی القضاة شهاب الدین ابی جعفر احمد بن العجمی است مشار الیها محدثه بوده است صاحب نام و از اشیاخ امام سیوطی در سال هشتصد و ده هجری قدم بعرصهٔ عالم نهاده است

عائشه بنت العدل

دختر العدل زین الدین ابراهیم بن احمد بن عثمان بن عبد الله بن غدیر الطائی الدمشقی و مشهور بام محمد عائشه بوده و در علوم ادبیه مهارت داشته است زوجه اش علاء الدین ابن صدر الدین ابن المنجا المحدث و جدش معروف با بن القواس میباشد چند دفعه حج نموده و مدتی مدید در مکهٔ معظمه زادها الله تعظیما مجاور بوده صلاح الدین صفدی در عنوان النصر گوید از ادبای معروف مکی بن علان و البهاء زهیر و ابن دبلاق و ابن دقزخان و السلیمانی و النور علی بن سعید و التلعفری در علوم ادبیه بعائشه بنت العدل اجازه داده اند ولادت مشار الیها تقریبا در ششصد و چهل و پنج هجری و فوتش در ششم ذیقعده هفتصد و هیجده اتفاق افتاده است

عائشه بنت علی

دختر علی بن محمد بن عبد الغنی بن منصور الدمشقی و زوجهٔ حافظ شمس الدین الحسینی است و او محدثه بوده است تشابیه کرد در انباء ابن حجر ذکر او شده مصنف مشار الیه میگوید عائشه بنت علی و شوهرش نزد ابن الخباز محدث و مرداوی و سایر متاخرین استماع حدیث کرده بعد از آن خود این علم را تدریس نموده اند وفات عائشه بنت علی در سال هشتصد و یازده هجری اتفاق افتاده و تقریبا هفتاد سال زندگانی کرده است

عائشه بنت محمد

ابن احمد بن محمد عثمان بن المنجا (ام الحسن بنت عز الدین التنوخیة الدمشقیه)

بوده است

بوده است مشار الیها نیز از محدثه‌های مذکوره در انباء ابن حجر میباشد از عبد الله بن الحسین ابن ابی التائب و سایرین اخذ علم حدیث نموده و از اشخاص عدیده اجازه گرفته ابو بکر الذهبی و تقی سلیمان و عیسی المطعم و اسمعیل بن مکتوم و وزیره بنت المنجا از جمله کسانی هستند که بمشار الیها اجازه داده اند و او در روایات از آنها متفرد بوده ابن حجر گوید من نزد مشار الیها کتب کبار حدیث و چندین جزء از اجزاء شریفه خوانده ام عائشه بنت محمد در دمشق شام در حالتی که تقریبا نود سال عمر کرده بود در ربیع الآخر یا در جمادی الاولی سال هشتصد و سه هجری در گذشت

عائشه بنت محمد

دختر محمد بن عبد الهادی المقدسی محدث است او را المسند الکبیر میگفته اند و از محدثه‌های مشهوره بشمار آمده در امر اسناد حدیث مهارت کامل داشته و بهمین جهت بلقب مزبور ملقب گردیده در شرح بخاری قسطلانی و در عنوان صفدی ذکر او شده و از محدث معروف بحجار اجازه گرفته و عمر او دراز بوده است

عائشه بنت محمد

دختر محمد بن المسلم بن سلام بن البهاء الحرانی و خواهر محاسن محدث و خود از محدثه‌های معروفه است و برادرش از و اخذ حدیث نموده نزد اسمعیل بن احمد العراقی و ابن النور البلخی و محمد بن ابی بکر و محمد بن عبد الهادی المقدسی و ابراهیم بن خلیل و عبد الرحمن بن ابی الفهم البلدانی و فرج القرطبی و البلخی و ابن عبد الدائم و العماد عبد الحمید و سایر مشاهیر مشایخ محدثین تحصیل علم فقه و حدیث نموده و بعد از آن اجازه گرفته و تدریس کرده است و از حیثیت تقریر وحید عصر خود بوده صلاح الدین صفدی و خواجه زاده او ابو هریره در شام از و اجازه گرفته اند عبد الله بن المحب و همهٔ اولاد و طلاب او از مشار الیها استفاده کرده اند ابن رزین اگرچه اهل خیر و صاحب فضیلت بود اما چیزی نداشت و بکرباس بافی معاش میکرد ولادت او در ششصد و

چهل و

چهل و هفت هجری و وفات او در شوال هفتصد و سی و شش اتفاق افتاده

عائشه بنت محمد

یکی از دختر‌های شیخ محمد الجزری است که از علمای عصر یلدرم بایزید خان بود از قراریکه در تاریخ خواجه مسطور است خواهرهای عائشه که سلمی و فاطمه نام داشته‌اند نیز اهل علم و فضل بوده و از پس پرده برای طلاب درس میگفته‌اند

عائشه بنت معاویه

دختر معاویة بن المغیرة بن ابی العاص ابن امیه و معروف به بیضا و مادر ابو الولید عبد الملک بن مروان اموی بوده است

عائشه بنت المعتصم

دختر معتصم بالله خلیفهٔ عباسی و از ظرفا و سخن سنجان زنان شمرده میشود گویند مشار الیها کنیزکی دلارا داشته ملیکه نام شخصی موسوم بعیسی بن قابس دل بمهر ملیکه داده و باو عاشق شده و ملیکه نیز باو راغب گردیده کار عاشق و معشوقه به بیقراری کشید و هر وقت کنیزک فرصت میکرد دلدادهٔ خود را دیدار ی دلدادهٔ میداد چون عائشه بنت المعتصم از اینحالت خبردار گردید کنیزک را توبیخ و حبس کرد و عیش عیسی بن غابس منغص شد و راز خود را بیکی از احبا اظهار نمود او گفت عائشه بنت المعتصم شاعره ایست با فضل و ظرافت و در علوم ادبیه تمام مهارت بفضلا و ادبا مایل و از غایت جانب آنها فرو گذار نمینماید و بلطیفه و مزاح میلی دارد هدیهٔ برای او بفرست و بیتی چند که مشتمل بر لطایف باشد بر آن بیفزا شاید مطبوع او شود و تورا بمقصود رساند عیسی بن قابس معجلاً بخانه آمده هدیهٔ ترتیب داد و ابیاتی نظم و مزید او کرده نزد عائشه بنت معتصم فرستاد و آن

ابیات اینست

کتبت الیک ولم احتشم — وشوق المحبین لا ینکتم
وانی متیم بمن قد علمت — فان غاب عن بصری لا ینم
فمنی علی بها و ارحمی — بتر بتر والدک المعتصم

عائشه بنت المعتصم چون این ابیات خواند خندید و گفت بکار این مرد احمق حیرانم پس یکی از خدمهٔ خود فرمود ملیکه را ببرد او و نزد آن مرد ببر و این نامه نیز باو برسان و نامه عبارت بود از سه بیت که در جواب عیسی بن قابس سروده و صورت آن از قرار ذیل است

اتانی کتابک فیما ذکرت — وما انت عندی بالمتهم
فخذها الیک کما قد طلبت — علی الرغم من انف من قد رغم
ولا تخشبها لوقت المبیت — کما یفعل الرجل المغتلم

ملیکه آنروز را تا شام نزد عیسی بن قابس مانده هنگام مراجعت ابیاتی عیسی نوشته باو داد که بعائشه بنت معتصم دهد و صورت آن ابیات این است

سألتها قبلة ففزت — ولیس ذا افعل من تعشق
فلم ازل خاضعا لدیها — اضرع قدامها و اقلق
فما رأتنی لذاک اهلا — ولا ادعته من لها تملق
فعاتبتها عنی فقلبی — من شدة الوجد قد تمزق

چون عائشه بنت معتصم این اشعار بخواند خادم خود را طلبید و گفت این کنیزک را برای عیسی بن قابس بنر که از دوست و قبیکه من او را نزد او فرستادم از ملکیت خود بیرون نمودم پس از آن ابیات ذیل را در جواب عیسی نوشته فرستاد

سمعت ما قلت من محال — ولست فی ذاک بالمصدق
قد خبرتنی بان فاها — بفیک طول النهار ملصق
فاشکر علی ما رزقت منها — فلیس کل العباد یرزق

عائشه بنت النسیف

دختر ابو بکر النسیف ابن عیسی بن منصور بن قوالج الدمشقی محدث و عم زاده بدر الدین ابن قوالج محدث است و از محدثه‌های مشهورهٔ شام بشمار آمده ابن حجر عسقلانی در انباء الغمر او را ذکر کرده و وفات سال هفتصد

نود وسه ذکر کرده ونام برده از قاسم بن مظفر ومحدث مشهور حجاز وغیره روایت حدیث کرده ووفاتش در شوال سال مذکور اتفاق افتاده است

الشیخة عائشه بنت یوسف الدمشقیه

از نسوان باکمال بوده وکتاب منازل السائرین عبد الله الهروی را که در سلوک است مختصر کرده وآنرا موسوم به الاشارات الخفیه فی المنازل العلیه نموده وعبد الله الهروی از مشایخ اواسط مائه چهارم هجری است

وغیر از عائشه دختر ابی بکر هفت نفر صحابیه دیگر این اسم داشته اند وآنها عائشه بنت جریر بن عمرو وعائشه بنت الحارث بن خالد وعائشه بنت ابی سفیان بن الحارث وعائشه بنت عبد الرحمن بن عتیک وعائشه بنت عمیر بن الحارث وعائشه بنت قدامة بن مظعون وعائشه بنت عجرد میباشد وعائشه آخری را اولی این است که تابعیه بگوئیم کما فی اسد الغابه وعائشه دختر یکنفر حربی باشی بوده از اعیان شام در تاریخ نعیما در وقایع سال هزار وشش هجری میگوید عائشه مذکوره که اکنون زوجه بکربیک الای بیکی شام بود با حمل سه ماهه دو پسر آورد پس از آن جرایی اندا خت چون او منشق شد چهارده طفل تام الاعضا در آن دیدند کردوا از آنها ذکور وباقی اناث بودند وهنوز حیات در آنها سرایت نکرده بود وحکما این را غلط طبیعت میگویند

از غرایب آنکه اعراب اسم مرد را هم عائشه میگذارند چنانکه عائشة بن نمیر بن واقف بگفته صاحب قاموس مردی است که بئر عائشه در نزدیکی مدینه منوره باو منسوب است وعائشة بن عثم نیز مردی است که منشأ مثل اضبط من عائشه میباشد وشرح این مثل در کتب امثال مسطور است

عابده بنت محمد الجهنیه

مستقیم زاده در تالیف خود که موسوم بتذکرة الخطاطین باشد ذکر این زن نموده گوید عابده مشار الیها از زوجه عمر بن بشیر و از وزرا بوده وبا وجود فضل وشعر وخط بمقامات اهل سلوک وترک هستی را عن وبقصد فناء فی الله نیستی را طالب بوده شوخی در کتاب نفث الخاطر از شعر وفضل او اشعار وذکری مینماید

عابدة المدینه

از ادیبه های اندلس واز فضلائی است که از مشرق بدانجا رفته حبشیه برده بوده ودر مدینه منوره متولد شده مالک او محمد بن یزید بن مسلم او را بحبیب بن الولید المروانی که او را دحون میگفتند بخشیده ودحون او را باندلس برده واگرچه دختری سیاه چرده بوده وحسن وزیبائی نداشته اما نظر بفضایل عابده دحون او را همخوابه خود قرار داده واو ام ولد شده است مشار الیها از امام دار الهجره مالک واز سایر علمای مدینه مطهره حدیث روایت میکرده در نفح الطیب مسطور است که عابده ده هزار حدیث روایت کرده واسناد آن احادیث را بصاحب شریعت صلوات الله علیه میرسانیده (محمد بن یزید بن مسلم نواده مسلمة بن عبد الملک است که وقتی بطرف اسلامبول رانده وغلطه را فتح کرده ومحل داخل در سور را که منهدم بوده با جامع عرب که در آنجا واقع است بنا وآباد نموده وغلطه را مدینة القهر نامیده است)

عاتکه بنت زید

از فضحای صحابیات ودختر زید بن عمرو بن نفیل وعم زاده عمر وخواهر سعید بن زید از عشره مبشره است که بجمال ودانش مشهور بوده اول عبد الله بن ابو بکر بعد از آن عمر بعد زبیر بعد حضرت امام حسین علیه السلام او را تزویج کرده ودر وقعه کربلا در مرثیه آنحضرت گفته است

وحسینا فلا نسیت حسینا	اقصدته اسنة الاعداء
غادروه بکربلاء صریعا	جادت المزن فی ذری کربلاء

گویند عبد الله بن ابو بکر طوری مفتون عاتکه بود که هیچکار واقبال نمینمود

حتی یک نماز جمعه را ترک کرد لهذا ابوبکر حکم کرد او را طلاق دهد پس از
جدائی حالت آشفتگی بهم رسانید ابوبکر باو رحم نمود، اذن رجوع داد بعد
آنکه عبد الله در محاربهٔ طائف بزخم تیری درگذشت عمر او را بزنی گرفت
بعد از عمر در تحت ازدواج زبیر که از عشرهٔ مبشره بود درآمد چون او نیز
در وقعهٔ جمل در وادی سباع در حالتی که در زیر درختی خفته بود بدست عمرو بن
جرموز کشته گشت چنانکه ذکر شد بشرف ازدواج حضرت سید الشهدا علیه
الاف التحیة والثناء نایل گردید و معروف شده بود که هر کس عاتکه را بزنی
گیرد مقتول و شهید خواهد شد و عاتکه برای هر یک از شوهرها خود مرثیهای
فصیح بلیغ گفته است

عاتکه بنت شهده

جاریهٔ ولید بن یزید اموی و دختر شهده است که ترجمهٔ حال او گذشت
مادر و دختر هر دو خواننده بودند اما دختر در فنون چند از مادر عالم تر
بوده گویند عاتکه روزی در حضور ولید بعضی ابیات بآواز خوش میسرود
و از آنجمله این بیت خود او بود

یا صاحبی دع الملامة واعلما ۔ ان الهوی یدع الکرام عبیدا

دختری مصراع ثانی را اینطور خواند ان الهوی یدع الرجال عبیدا
عاتکه بشعر عرض گفت بنداد زن تا هم مرد است آیا از کرام شمرده میشود
(بنداد شخصی بوده که روغن زیتون میفروخته و بیستی شهره داشته)

عاتکه بنت عبد المطلب

دختر عبد المطلب بن هاشم عمهٔ حضرت رسول صلی الله علیه و آله و از فصحا
زنان قریش بوده اگرچه از شش دختر عبد المطلب جز صفیه ظاهراً هیچیک
بشرف اسلام مشرف نشده اما شرافت قرابت سید کاینات او را داخل
در خیرات حسان مینماید ابیات ذیل را در حال احتضار پدر خود در
مرثیهٔ او گفته است

اعینی جودا ولا تبخلا ۔ بدمعکما بعد نوم النیام

اعینی واستعبرا واسکبا ۔ وشوبا بکائکما بالتدام
اعینی واستخرطا واسجما ۔ علی رجل غیر نکس کهام
علی الجحفل الغمر فی النائبات ۔ کریم المساعی وفی الذمام
علی شیبة الحمد واری الزناد ۔ وذی مصدق بعد ثبت المقام
وسیف لدی الحرب صمصامها ۔ ومردی المخاصم عند الخصام
وسهل الخلیقة طلق الیدین ۔ وفی عذملی صمیم اللهام
تبنک فی باذخ بیته ۔ رفیع الذوابة صعب المرام

و ابیات ذیل که در تعریف شجاعت و حماسه است و در اواخر باب اول دیوان
حماسه ثبت شده نیز از منشآت الیها میباشد

سائل بنا فی قومنا ۔ ولیکف من شر سماعه
قیسا وما جمعوا لنا ۔ فی مجمع باق شناعه
فیه السنور والقنا ۔ والکبش ملتمع قناعه
بعکاظ یعشی الناظرین ۔ اذا هم لمحوا شعاعه
فیه قتلنا مالکا قسرا ۔ واسلمه رعاعه
ومجدلا غادرنه بالقاع ۔ تنهشه ضباعه

در کتب سیر مسطور است که بعد از وقوع هجرت عاتکه بنت عبد المطلب
در مکه خواب دید شتر سواری بمکه آمد و ندا کرد که ای جماعت بیوفا تا
سه روز دیگر بمحل محاربه و جائی که در آنجا خواهید افتاد و مرد برسید
بعد در بالای کعبه اجلها الله و پس از آن در ذروهٔ کوه ابوقبیس این
ندا را تکرار کرد و سنگی بزرگ برداشته بپائین انداخت آن سنگ قطعه
قطعه شده هر قطعه بخانه افتاد عاتکه ازین خواب چنین استنباط کرد
که بقریش یعنی براهالی مکه که هنوز در کفر و شرک بودند بلائی نازل خواهد شد
آن خواب را برای برادر خود عباس نقل کرد و تعبیر آن فی الحقیقه جنگ
بدر بود گویند اگرچه عاتکه خواب خود را پنهانی بعباس گفت اما پوشیده
نماند و منتشر شد ابوجهل شنید و بعباس بطور استهزا گفت کو با نبوت

بزنانِ شماهم سرایت کرده خلاصه سه روز از آن خواب گذشته خبر مقدمهٔ
جنگ بدر بمکه رسید

لفظ عاتکه از اعلام منقوله است و هر زنی که بدنِ خود را بطیب و زعفران
زرد میکرد او را عاتکه می گفتند
عاتکهٔ بنت اسید و عاتکهٔ بنت خالد و عاتکهٔ بنت عوف و عاتکه بنت نعیم
و عاتکهٔ بنت الولید از صحابیات بوده اند و عاتکهٔ بنت خالد همان ام معبد است
که در حرف الف ذکر او شد و اسم اصلی ام زرع سابق الذکر چنانکه بیجوری
مرحوم در حاشیهٔ شمائل نگاشته عاتکه بوده و عاتکهٔ بنت یزید زوجه
عبد الملک ابن مروان مادر یزید بن عبد الملک است و عاتکهٔ بنت عبد الله بن
یزید همان است که احوص شاعر مشهور در حق او گفته

یا بیت عاتکة الذی اتعزل
حذر العدا وبه الفؤاد موکل

و این شعر مطلع قصیدهٔ طنانه ایست معاویه نیز دختری عاتکه نام داشته
و ابو دهبل شاعر مفتونِ او گردیده در اشعار خود از و نام میبرده شاید الیها
باو جایزه ها داده که اسم او را در شعر نبرد عاتکة الغنویه در عرب از نسوان
بنی غنی و چون رابعة العدویه دارای مقام ولایت بوده و از جده های حضرت
رسالت پناهی صلی الله علیه و آله نه نفر عاتکه نام داشته اند لهذا آنحضرت را
ابن العواتک گفته اند و در حدیث است که فرموده اند انا ابن العواتک
من سلیم و سه نفر از عواتک مذکوره از قبیلهٔ سلیم و شش نفر از قبیلهٔ دیگر
بوده اند و یکی از عواتک قبیلهٔ سلیم عاتکهٔ بنت هلال مادر جد هاشم بن
عبد مناف است و دیگری عاتکهٔ بنت مرة بن هلال که مادر خود هاشم
بوده و سیمی عاتکهٔ بنت الاوقص بن مرة بن هلال که مادر جد ام النبی
آمنهٔ بنت وهب بن عبد مناف باشد و عاتکه که منشأ مثل انجب من عاتکه
شده عاتکهٔ بنت مرة زوجهٔ عبد مناف مادر هاشم است و چون عواتک را
بوضع دیگری نیز شرح داده اند در آخر جلد ثالث باز فصلی درین عنوان
نگاشته

نگاشته خواهد شد انشاء الله
و مقصود از عواتک در قصیدهٔ معلقهٔ حارث بن حلزة الیشکری حرائر
و خیار جوانان نسوان است

غالیه

بنت ظبیان صحابیه ایست از قبیلهٔ و بعضی از بنی کلاب و بنا بر مسطورات
ابن اثیر مشار الیها مدتی در تحت ازدواج حضرت رسول صلی الله علیه و آله
بوده بعد بترک او فرموده اند و غالیه دختر هرون الرشید بوده و او را
برای و میل جعفر برمکی وزیر هرون با ابراهیم پسر عبد الملک بن صالح
الهاشمی تزویج نموده اند و حبابهٔ محبوبهٔ یزید بن عبد الملک که ترجمهٔ حالِ
او گذشت نیز غالیه نام داشته و منصور خلیفهٔ عباسی را نیز دختری
بوده مسماة بغالیه

عبادیه

کنیزکی بوده که مجاهد عامری او را بعباد پدر معتمد امیر اشبیلیه
تقدیم کرده و منسوب باو شده از ینجهت وی را عبادیه گفته اند و چون
ظرافت طبع و فضل و کمالی داشته و در نظم شعر و کتابت ماهر بوده از
ادیبه های اندلس بشمار آمده است محفوظات او و در مفردات لغت زیاد
گفته اند صاحب نفح الطیب از ابن علیم شارح کتاب ادب الکاتب ابن قتیبه
نقل کرده که عبادیه از افاده ها که در محضر علمای عصر خود کرده ایست
که گفته است حالتیکه در هنگام خنده در صورت بعضی جوانان پیدا
میشود اگر در زنخدان است آنرا نونه گویند و اگر در صورت است فحصه
و این در آنوقت از غرایب اطلاعات ادبیه بوده و از علمای اشبیلیه
کسی نمیدانسته
در قدرتِ طبع عبادیه گویند شبی در فراش مولای خود عباد خوابیده
بود عباد بحالی دوچار بیخوابی شده برخاست و نشست و اشاره
بعبادیه که خواب بود کرده گفت

تنام

تنام ومد نفها لیسهر　　وتصبر عنه ولا یصبر

عباده به سبب ارشده وفورا گفت

لئن دام هذا وهذا له　　سیهلك وجدا ولا یشعر

واین منتهای قدرت طبع است

عباسه بنت الفضل

حلیلهٔ مجتهد مشهور ابو عبد الله احمد بن محمد بن حنبل از ائمهٔ اربعهٔ سنیه بوده واو محدثهٔ صالحه بوده وبا شوهر خود کمال موافقت را داشته صاحب تاریخ بغداد گوید عباسه در حیات ابو عبد الله درگذشت وپس از فوت او ابو عبد الله در حق وی گفت ای ام صالح سی سال با هم بسر بردیم ودر هیچ حرفی فیما بین ما مخالفت واقع نشد وصالح پسری بوده است که از صلب عباسه ابو عبد الله را آمده وپسر دیگر عبد الله نام نیز داشته از زوجهٔ دیگر وهر دو عالم وفقیه بوده اند وفات ابو عبد الله در ربیع الاول سال دویست وچهل ویك هجری ووفات پسرش صالح در حالتی که قاضی اصفهان بود در رمضان سال دویست وشصت وشش اتفاق افتاده وعبد الله نخستین پسر ابو عبد الله تا سنهٔ دویست ونود زنده بوده در سنهٔ مزبوره در جمادی الاولی در هفتاد وهفت سالگی درگذشت وعباسه از عبد العزیز بن جعفر حنبلی اخذ حدیث کرده است

عباسه بنت المهدی

دختر محمد مهدی ابن عبد الله ابو جعفر منصور خلیفهٔ عباسیه وخواهر هارون الرشید است واز باب سیر او را ابضا بل ستوده اند ابتدا محمد بن سلیمان بن علی که از خاندان بنی عباس بود وی را تزویج کرد چون او درگذشت ابرهیم بن صالح بن علی او را بزنی گرفت چون او هم وفات کرد عیسی بن جعفر نیز او را خواست با او مایل شد اما یکی از شعرا سه بیت در شآمت عباسه گفته بود عیسی بشنید واز خیال منصرف شد وآن سه بیت این است

اعباس انت الذعاف الذی　　نضتل النبه ورقی الثالث

فتلت

قتلت عظیمین من هاشم　　واصبحت فی طلب الثالث

فمن ذا الذی غمه عمره　　یعجل بالمال للوارث

بعد از آن چون خلیفه هرون بصحبت جعفر بن یحیی برمکی وعباسه میل مفرط داشت ومیخواست هر دو در مجلس او حاضر شوند اذن داد که جعفر عباسه را تزویج کند بشرط آنکه در غیر مجلس هرون با هم ملاقات نکنند واین مزاوجت فقط برای محرم بودن عباسه بجعفر باشد اما عباسه بحیله خود را در خلوت بجعفر رسانید وآبستن شد وطفلی آورد واینکه بعضی مورخین استیصال واعدام برامکه را باینفقره نسبت داده اند صحیح نیست وابن خلدون هم در مقدمهٔ تاریخ خود اینفقره را تکذیب کرده بنابر این ابیاتی که اشاره باینواقعه میباشد وبا بونواس نسبت داده اند بیمعنی است وآن ابیات این است

الا قل لامین الله وابن القادة الساسه

اذا ما ناکث سرك ان تفقده راسه

فلا تقتله بالسیف وزوجه بعباسه

ابن اثیر در کامل گوید هرون زوجهٔ نیز مسماة بعباسه داشته وعباسه بنت احمد دختر امیر ابو العباس احمد بن طولون صاحب مصر وخالهٔ قطر الندی که ترجمهٔ حال او در حرف قاف بیاید واین عباسه در مصر بنام خود معموره بنا کرده است

عبیده بنت ابی شوال

از نساء قرن اول وخیار اماء الله وزنی بصرا وی بوده که در خدمت رابعه عدویه سر نموده وعبیده بنت عبد الرحمن بن مصعب بن ثابت بن عبد الله بن ابی قتاده ام احمد الانصاریه ومحدثه ایست که در تاریخ خطیب بغدادی ذکر او شده وعبیده مغنیه بوده است محبوبه در عهد خلفای امویه وبشار بن برد شاعر معروف اعمی بواسطهٔ صدای او باو عاشق شده وشعرها در حق او گفته از جمله میگوید

یا قوم

یا قوم اذنی لبعض الحی عاشقة — والاذن تعشق قبل العین احیانا
قالوا بمن لا تری تهذی فقلت لهم — الاذن کالعین توفی القلب ما کانا
هل من دواء لمشغوف بجاریة — یلقی بلقیانها روحا وریحانا

عبده بنت ابی کلاب

عابده بوده است از اهل بصره که اوراد اورا مقام ولایت داشته اند در مائه اول هجری و با رابعه عدویه معاصر بوده با مالک بن دینار ملاقات میکرده در طبقات امام شعرانی تصریح شده که مردم عبده را بر رابعه مقدم میداشته و بعد از فوت رابعه نیز اورا در خواب دیده و خود گفته است عبده در درجات آخرت از من بالاتر است وفات عبده قبل از رابعه اتفاق افتاده

عبدة الطنبوریه

یعنی عبده طنبورزن و آن مغنیه بوده است نهایت خوش سیما از مغنیه های عهد خلفای بنی عباس و در زدن طنبور کمال مهارت را داشته و در حق او گفته اند

امست عبدة فی الاحسان واحدة — فالله جار لها من کل محذور
من احسن الناس وجها حین تبصرها — واحذق الناس ان غنت بطنبور

از قرار مسطورات اغانی این شعر در روی طنبور عبده بر آبنوس منقوش بوده

کل شیء سوی الخیانة فی الحب یحتمل

عتابه ام جعفر

مادر جعفر بن یحیی البرمکی است بعد از انکه صیت جلال و ثروت برامکه عالم را گرفت این زن در استیصال آن طبقه مبتلا بمنتها درجه فقر گردید از یکی از رجال آن عصر نقل کرده که گوید او حکایت نمود روز عید قربانی بخدمت مادر خود رفتم پیرزنی دیدم نهایت افسرده ولی فصیح و طلیق اللسان مادرم گفت ایفرزند خاله خود را اکرام کن من شرط تحیت ادا کردم و پرسیدم این عجوز کیست مادرم گفت مادر جعفر بن یحیی است بروزگار او متأسف و متعجب شدم مشار الیها گفت یا بنی انما کانت الدنیا عاریة ارتجعها معیرها

وحلة

وحلة سلبها ملبسها یعنی ای پسرک من متاع دنیا عاریتی است هر که بعاریه گرفت پس داد و حله ایست که هر که پوشید بکند گفتم از عجایب هرچه دیده گفت عجب آنکه در حیات پسرم جعفر در چنین اعیاد چهارصد نفر جاریه در برابر من می ایستاد و من شاکی بودم که پسرم حق مادری مرا ادا نمیکند حالا بعیدی رسیده ام که تمام آرزوی من در آن این است که دو پوست گوسفند قربانی بمن دهند یکیرا فرش و دیگری را لحاف خود قرار دهم من از این کلمه نهایت متأثر شدم و گریستم و پانصد درهم باو دادم بقدری خوشحال شد که نزدیک بود روح از جسدش پرواز کند باز از او پرسیدم از آنچه دیده کدام مشکلتر است این دو بیت بخواند

کل المصائب قد تمر علی الفتی — فتهون غیر شماتة الحساد
ان المصائب تنقضی ایامها — وشماتة الاعداء بالمرصاد

بعد از آن گفت مشکلترین چیزها مرا است گفتم مکرر مرا دادیده این دو بیت قرائت نمود

لاتحسبن الموت موت البلا — لکنما الموت سؤال الرجال
کلاهما موت ولکن ذا — اشد من ذاک لذل السؤال

گویند عباسه حیلتی که بجهت مواصلت جعفر کرد بتوسط این زن بود اگرچه ابن خلدون این حکایت را تزییف مینماید

عتبة بنت زراره

ابن عدس الانصاریه زنی صحابیه بوده و عتبه که ابو العتاهیه شاعر در اشعار نام او را ابطور مغازله برده از جواری مهدی خلیفه عباسی بوده است

عثمانیه

بنابر مسطورات کامل ابن اثیر دختر عبد الله بن محمد بن عبد الله بن عمرو بن عثمان و منسوب بعثمان بن عفان واز زوجات هرون الرشید بوده جده پدرش فاطمه بنت الحسین بن علی بن ابی طالب علیهما السلام است

عجائز الجنة

یعنی

یعنی پیرزنهای بهشت وذکر آنها در ترجمهٔ حال صفیهٔ بنت عبد المطلب گذشت

عجفاء

در لغت عجفاء بمعنی مرئهٔ مهزوله است اما در اینجا مقصود ادیبه ایست اندلسی که اصل او از عربستان شرقی یعنی از عراق بوده بعد باندلس رفته او از زنان بسیار خوب میخوانده در نفح الطیب ذکر او شده است وعجفاء بنت علقمة السعدی قائل اینمصرع است که کل فتاة بابیها معجبة واینمصرع مثل شده ودر مجمع الامثال مذکور وفصاحت عجفاء را ضمنا صاحب آن کتاب بیان کرده است

عروضیه

از ادیبهای اندلس وجاریه بوده است که ابو المطرف عبد الرحمن کاتب مشهور او را آزاد کرده علم نحو ولغت را از ابو المطرف اخذ نموده وبعد از او در کتشه اسم او تفرد او را در علم عروض اشعار مینماید در نفح الطیب مسطور است که عروضیه کتاب کامل مبرد ونوادر علی القالی را حفظ نموده آنها را شرح میکرد ابو داود سلیمان بن نجاح گفته است من دو کتاب مزبور را نزد عروضیه خواندم وعلم عروض را از او اخذ کردم عروضیه در اندلس در شهر بلنسیه اقامت داشت وتقریبا در سال چهارصد وپنجاه هجری بعد از فوت مولای خود ابو المطرف در دانیه درگذشت

عریب

از مغنیهای مشهورهٔ زمان خلفای بنی عباس وصاحب طبع شعر بوده ابو الفرج در اغانی گوید بعد از جمیله وسلامة الزرقاء که شرح حال آنها گذشت وبعد از عزة المیلاء که ترجمهٔ او بیاید واز مشاهیر مغنیهای قدیم است مثل عریب نیامده علاوه بر خواندن وشعر گفتن خط را خوش مینوشته وشطرنج وتخته نرد را خوب بازی میکرده ظریف وبدیهه گو بوده ودر سواری طوری مهارت وچابکی داشته که پا بر رکاب نگذاشته سوار میشده

در اغانی مسطور است که عریب دختر جعفر برمکی بوده مادرش فاطمه نام چون صباحت وپاکیزگی داشته ودختر یحیی پدر جعفر برمکی بود جعفر باو محبت

بهم رسانیده وبا او تزویج نمود اما یحیی بجهت پستی نسب آن دختر باین وصلت رضا نبود لهذا جعفر ظاهرا او را اطلاق داد وباطنا او را در خانهٔ دیگر پنهان کرد وخادمی بخدمت او گماشت ومخفی از پدر گاهگاه نزد او میرفت در سال صد وهشتاد ویک هجری عریب از فاطمه متولد شد وفاطمه درگذشت جعفر دختر خود را بدایهٔ مسیحی سپرد چون در سنهٔ یکصد وهشتاد وهفت بد بختی نام برامکه را از صفحهٔ هستی محو کرد عریب را ابتدا یقینی باشی هارون الرشید که عبد الله بن اسمعیل مراکبی نام داشت بفروختند ودر خانهٔ او تربیت یافت نوشت وخواند وآوازهٔ او بسمع مامون ومعتصم رسید ودر نزد آنها اعتباری بهم رسانید در سال دویست وهفتاد وهفت درگذشت در حالتی که نود وشش سال از عمر او گذشته بود ابن جوزی در کتاب الاذکیاء گوید عریب را معتصم خلیفه بصد هزار درهم خرید وآزاد کرد

عریب جاریة المامون

جاریهٔ محبوبهٔ مامون خلیفهٔ عباسی بوده وکمال فصاحت وبلاغت داشته خلیفه از فرط محبت باو میگفته

انا المامون والملک الهمام   علی انی بحبک مستهام
اترضی ان اموت علیک وجدا   ویبقی الناس لیس لهم امام

وعریب در جواب مامون گفته ای پادشاه من پدر شما رشید بیش از شما باتش عشق سوخته که فرموده است

ملک الثلاث الانسات عنانی   وحللن من قلبی بکل مکان
ما لی تطاوعنی البریة کلها   واطیعهن وهن فی عصیانی
ما ذاک الا ان سلطان الهوی   وبه غلبن اعز من سلطانی

رشید محبوبهای خود را بنفس خود مقدم داشته وشما نفس خود را بر جاریه که مدعی محبت او هستید مقدم میدارید مامون گفت محبت من مخصوص تست ومحبت پدرم میان سه نفر منقسم بود عریب گفت مولای من محبت رشید به یکنفر بود وآن دو را محض خاطر او دوست میداشت چنانکه خالد بن یزید بن معاویه

در حق رمله بدر و جد و معشوقهٔ او بوده کفته

احب بنی العوام طرّاً لاجلها ‏ ‏ ‏ ‏ ومن اجلها احببت اخوالها کلبا

و دیکری کفته

احب لاجلها السودان حتی ‏ ‏ ‏ ‏ احب لاجلها سود الکلاب

مأمون سکوت کرد و عربیا این قطعه بخواند

وانتم اناس فیکم الغدر شیمه
لکم اوجه شتی والسنه عشر
عجبت لقلبی کیف یصبوا الیکم
علی عظم ما یلقی ولیس له صبر

عزّهٔ

بنت جمیل و محبوبهٔ ابو صخر کثیّر بن عبد الرحمن شاعر شیعی مشرب است و او را کثیّر عزّه کویند و عزّه بفتح عین و تشدید راء بمعنی آهو برّه ماده است کثیّر در یکی از قطعات خود عزّه را نسبت بیکی از اجداد او داده و حاجبیه خوانده و آن قطعه این است

اذا ما اتتنا خلّة کی تزیلنا ‏ ‏ ‏ ‏ ابینا وقلنا الحاجبیّة اوّل

سنولیک عرفا ان اردت وصالنا ‏ ‏ ‏ ‏ ونحن لتلک الحاجبیّة اوصل

کثیّر را بجهة کوتاهی قد او مصغّرا نام داده اند چه کثیّر مصغّر کثیر است کویند وقتی کثیّر قطام بنت شحنهٔ خارجیه را دید از آنجا که او ابن ملجم را بقتل حضرت امیر المؤمنین علی علیه السّلم بداشته و کثیّر شیعی بود کفت تو چقدر زن زشتی چرکینی هستی و حال آنکه قطام کمال حسن ظاهری را داشت قطام کفت تو عجب مرد قصیر القامه عظیم الهامه هستی و چقدر خدا نور ا پست کرده کر باید بواسطهٔ اسم زنی شناخته شوی و بتو کثیّر عزّه بکویند کثیّر در سال یکصد و پنج هجری درکذشت و شاعری مجید بود با وجود تعشق بعزّه میکوید

هل وصل عزّة الا وصل غانیه ‏ ‏ ‏ ‏ فی وصل غانیة من وصلها خلف

نیز از اشعار اوست

قضی کلّ ذی دین فوفّی غریمه ‏ ‏ ‏ ‏ وعزّة ممطول معنّی غریمها

و حکایتی این شعر را است که در عنوان ام البنین ذکر شده نیز از وست

وانّی وتهیامی بعزّة بعدما ‏ ‏ ‏ ‏ تخلیت عمّا بیننا وتخلّت

لکالمرتجی ظلّ الغمامة کلّما ‏ ‏ ‏ ‏ تبوّا منها للمقیل اضمحلّت

این دو بیت اگرچه خالی از صنایع شعری است امّا چون طبیعی کفته شده مستحسن افتاده و ابن خلدون نهایت پسندیده است

عزّة المیلاء

از مغنّیه های قدیم عربها است و قبل از جمیلهٔ مغنّیه در کذشته چون بدن دفتنا متمایل بوده او را میلاء خوانده اند انصار کرام وی را آزاد کرده اند و در مدینهٔ منوّره سکنی کرفته و اکثر خدمت حضرت سکینه بنت الحسین علیه السّلم میرسیده و اشعار حسّان بن ثابت انصاری را میخوانده و سیّده سلام الله علیها را برقّت و کریه می انداخته در حسن و جمال و خلق و خصال و عفّت و ظرافت او را ستوده اند در جلد شانزدهم اغانی تفصیل حال او مذکور است

و عزّة الاشجعیّه و عزّة بنت حارث و عزّة بنت خابل الخزاعیه و عزّة بنت ابی سفیان از صحابیات بوده اند و عزّة بنت الحارث خواهر ام المؤمنین میمونه بنت حارث است و عزّة بنت ابی سفیان نیز خواهر ام المؤمنین ام حبیبه میباشد و اسم عزّة بنت ابی سفیان را حمنه یا درّه نیز کفته اند

عصمت

دختر خاقان خلد آشیان مغفور فتحعلی شاه طاب ثراه و خواهر صلبی و بطنی مرحوم شاهزاده محمد علی میرزای معروف بدولتشاه است خط نسخ را بخوبی اساتید این فن نوشته و قرآن بخط او نهایت مرغوبست کاهی باقتضای طبع موزون شعری کفته از جمله این مرثیه را در فوت یکی از شاهزادگان بنظم آورده است

چکردی تو ای آسمان ستمگر   که یکدم نیاسایی از کین رادان
نداری جز از ظلم مایه بدگر   نداری جز از کینه توشه در انبان
نخواهی که ماهی بتابد بچرخی   نخواهی که مهری فروزد بایوان
بسی جرحها از تو بدلهای خسته   بسی غم زتو در دل ناتوانان
بود جاودان از جهان چون من بی‌بهره   روانت چو من باد دایم در افغان

عصمت بیگم

از زنهای صاحب طبع است ظاهراً دختر مرحوم شاهزاده سیف الملوک میرزا بوده در هر حال این رباعی از وست

چون ابر بهار دمبدم گریانم   مانند فلک همیشه سرگردانم
با هر که وفا کنم جفا می بینم   بر بخت خود و طالع خود حیرانم

عصمت یا عصمتی

دختر قاضی سمرقند بوده در نظم شعر طبع خوبی داشته در اغلب تذکره‌ها ذکر او شده این یک بیت نمونه از اشعار روانفزای اوست

مکر سودای عشق از مردم عالم غمی دارد   که عاشق گشتن و رسوا شدن هم عالمی دارد

عصمتی

نیز از اماء شعرا بوده و از بیت مسطور در ذیل که از نتایج افکار اوست معلوم میشود که صاحب خیالات دقیق بوده است

از پاشکستگان طلب کعبه مشکل است   آن کعبه که دست دهد کعبه دل است

عفاف

از عمزادگان خاقان مغفور فتحعلیشاه طاب ثراه و حلیله مرحوم شاهزاده حیدرقلی میرزا ابن خاقان بوده خط شکسته را خوش مینوشته در علوم غریبه ربطی داشته شعر هم میگفته ابیات ذیل از نتایج افکار اوست

من آنم غم که اندر دام صیاد   تفاوت نیستم با مرغ آزاد
بگوی عشق ای دل با خبر باش   که آنجا رهزنان اندر کمین اند
چه نالی فصل گل ای بلبل زار   که گل را نیست پروای غم تو

عفت السلطنه

از بانوان محترم حرم جلالت اعلیحضرت اقدس شاهنشاه جمجاه خسرو صاحبقران (ناصر الدین شاه) خلد الله ملکه و دولته میباشد و ارشد اولاد سعادت نژاد همایون یعنی حضرت مستطاب گردون قباب اشرف ارفع اعظم شاهنشاهزاده معظم یمین الدوله العلیه العالیه ظل السلطان سلطان مسعود میرزا ادام الله تعالی اقباله که صیت شوکت و حشمتش بشرق و غرب عالم رسیده و عظایم آثار با افتخارش را هر دیده دیده از این بطن طاهر بوجود آمده

عفت

دختر خاقان خلد آشیان فتحعلیشاه طاب ثراه و خواهر صلبی و بطنی مرحوم حسینعلی میرزا فرمانفرمای فارس و حسنعلی میرزا والی خراسان بوده و پیوسته در تزکیه نفس و ریاضت مجاهدت مینموده از علم نجوم و هیئت و مقدمات عربی بهره داشته خط نستعلیق و شکسته را خوانا مینوشته شعر را نیز نیکو میسروده چون سبک عرفا را پسندیده و اغلب مثنوی مولوی رحمة الله علیه را میخوانده گاهی خود نیز بطرز مثنوی ابیاتی نظم میکرده چند شعر ذیل از وست

میل خاطر میکشد تا زه بآن   تا زنو آرم حدیثی در میان
هست در شهر محبت تازه‌ها   در کتاب دوستی شیرازه‌ها
غیر عشقم هیچ در تقریر نه   دل زیاد عشق هرگز سیر نه
تشنگان را نیست لذت غیر آب   خستگان را نیست راحت غیر خواب
غرقه در دریا نخواهد جز کنار   در زمستان هر کسی جوید بهار
هر که را باشد بهاری در جهان   عشق میباشد بهار عاشقان

عفت یا عفتی

بعضی این زن را از اهل سمرقند نوشته و برخی او را اسفراینی نوشته اند در هر حال در زهد و صلاح و حسن عقیدت و خلوص نیت و پاک نهادی و مواظبت او در فرایض و نوافل زیاده از حد مبالغه کرده اند این دو شعر از نتایج افکار اوست

قامت سرو که در آب نمودار شده * کرده دعوی بقد یار نکو تنها شد
مست بودم بی غفلت و ساقی دیشب * دوش جامیم عطا کرد و هشیار شدم

عفراء بنت عبید

دختر عبید بن ثعلبه از انصار و زوجهٔ حارث بن رفاعة النجاری است مشار الیها صحابیه است که سه پسر او را ابن عفراء گفته اند و آن سه پسر معاذ و معوذ و عوف نام داشته و از اصحاب حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله بوده عفرا چهار پسر دیگر هم آورده و هر هفت در غزوهٔ بدر حضور داشته معاذ و معوذ با آنکه جوان بودند در روز جنگ فدائی مانند تلاف ابوجهل داده او طلب شدند و او را بکشتند و برادر بزرگتر آنها عوف نیز در آن روز بجهت درک سعادت شهادت زره خود را از بر بیرون کرده بینداخت و شمشیر کشیده بدشمنان حمله نمود و بعد از آنکه چند نفر از مشرکین را هلاک کرد شهید شد و بمقصود خود نایل گردید و عفرا اسم صحابیهٔ دیگر است که او هم از انصار و قبیلهٔ بنی خزرج بوده

عفیرهٔ عابده

بنابر مسطورات کتاب نفحات الانس و طبقات مولانا شعرانی زنی بوده است بصر او بی دارای مقام ولایت و با معاذة العدویه که شرح حال او بیاید معاصر میباشد گویند عفیره چندان از خوف خدا گریست که چشمهایش کور شد روزی یکی باو گفت نابینائی کار مشکلی است او گفت کوری دل مشکلتر است برخی از صلحا بزیارت مشار الیها آمده طلب دعا کردند او در کمال فروتنی گفت اگر بنا بود گناهکاران لال شوند این پیره هیچ حرف زدن نمیتوانست اما چون دعا کردن سنت است بدان اقدام میرود آنگاه باین کلمات زبان گشود جعل الله قراكم من بيت الجنة وجعل ذكر الموت منى ومنكم على بال وحفظ علينا الايمان الى الممات وهو ارحم الراحمين (عفیره بضم عین و فتح فاء بروزن جهیره میباشد)

عقیله

خادمه

جاریه و مغنیه بوده است مشهور است که با خلیده و دیگر که پیش ذکر آنها شد در یک سلک انسلاک داشته مولای آنها را ابن شماس و خود آنها را شماسیات میگفتند و عقیله دختر شیخ الاسلام محمد اسعد افندی بوده از الحسنجات
که سلطان عثمانخان ثانی او را بسرای ازدواج داشته

عکرشه بنت الاطروش بن رواحه

از فصحای نسوان عرب و صاحب نطق و جرئه بوده و در جنگ صفین در معسکر حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلم بر عصای خود تکیه مینموده و اصحاب و عساکر آن بزرگوار را بجنگ با معاویه تحریض میکرده و میگفته ایها الناس علیکم انفسکم لا يضركم من ضل اذا اهتديتم ان الجنة لا يحزن من سكنها ولا يموت من دخلها فابتاعوها بدار لا يدوم نعيمها ولا ينصرم همومها مستظهرين بالصبر على من طلب حقوقكم ان معاوية قد وفد عليكم بعرب العجم غلف القلوب لا يفقهون الايمان ولا يدرون الحكمة دعاهم بالدنيا فاجابوه واستدعاهم بالباطل فلبوه فالله الله عباد الله في دين الله يا معشر المهاجرين والانصار امضوا على بصيرتكم واصبروا على عزيمتكم واعلموا ان مصيركم الى الموت كانى بكم غدا وقد لقيتم اهل الشام كالحمر النافرة
در خلافت معاویه عکرشه بمعاویه حاجتی بهم رسانیده نزد او آمد مشار الیه ابتدا عبارات مزبوره را خوانده پرسید سبب چه بود که چنین میگفتی مشار الیها گفت یا امیر المؤمنین حق جل و علا فرماید یا ایها الذین امنوا لا تسئلوا عن اشياء ان تبد لكم تسؤكم و عاقلا امر بعد اگر نخواهد اعاده نمینماید این بگفت و طلب عفو کرد معاویه از مؤاخذه درگذشته حاجتش برآورد

علمشاه بیگم

مادر شاه اسمعیل اولین پادشاه صفوی و دختر ابو النصر حسن بیک بایندری آق قویونلو که او را اوزون حسن هم میگویند میباشد پدرش حسن بیک بنا بر اعتقادی که بخانوادهٔ شیخ صفی الدین داشت محض اکرام خود دختر را

بزنی

بزنی سلطان حیدر داد و شاه اسمعیل باد و برادرش سلطان علی و سید ابراهیم از صلب سلطان حیدر و بطن علمشاه بیگم بوجود آمدند و بعضی اسم این زن را حلیمه بیکی آغا نوشته اند

علم الشمراء

جاریهٔ عبد الله بن موسی الهادی العباسی بوده و بعضی اشعار علیه بنت المهدی را روایت نموده بجهت روایت او ذکر وی در اغانی شده است

علم المدنیه

امادیه‌ها اندلس است اصلش از عرب‌ستان شرقی و جاریهٔ یکی از دختر‌ها هارون الرشید بوده و در بغداد تحصیل و نشو و نما نموده بعد بمدینهٔ منوره رفته و فن موسیقی را در آنجا ترقی داده لهذا اشهرت کرده و بدینجهت او را مدنیه گفته اند پس از آن او را بعبد الرحمن ثالث از مشاهیر ملوک اندلس فروخته اند و عبد الرحمن را جاریهٔ دیگر بوده خوانده و دانشمند مسماة بفضل که در حرف فاء ذکر آن بیاید

علیه بنت المهدی

دختر مهدی خلیفهٔ عباسی و خواهر صلبی هارون الرشید نیز خواهر عباسه بنت المهدی است که ترجمه حال او گذشت مادرش مکنونه جاریهٔ مهدی بود خود از ارباب شعر و فضل و کمال و در نهایت حسن و جمال با مهارت در فن موسیقی کرد در ایام عادت زنان که از عبادت ممنوع اند با آنکار زمیپرداخته و از اشعار نغز اوست

یا واحد الحب ما لی منک اذ کلفت — نفسی بحبک الا الهم والحزن
لم ینسنیک سرور لا ولا حزن — وکیف لا کیف ینسی وجهک الحسن
ولا خلا منک لا قلبی ولا جسدی — کلی بکلک مشغول ومرتهن
نور تولد من شمس ومن قمر — حتی تکامل فیه الروح والبدن

گویند علیه مملوکی داشت طل نام که دلش بمهر او مفتون بوده و در اشعار نام او

با او مغازله مینموده و اسم او را میبرده برادرش هارون خبردار شده و این معنی را مناسب شان او ندیده او را از بردن نام طل نهی کرده و قسم داد که دیگر این پند نماید بعد از مدتی شنید علیه در قرائت قرآن در اواخر سورهٔ مبارکهٔ بقره باین آیهٔ شریفه رسیده که وان لم یصبها وابل فطل خوانده است فان لم یصبها وابل فما نهانی عنه امیر المؤمنین هارون را حالت انبساط و انصاف دست داده از نهی خود درگذشت

علیه نزد هارون مقامی بلند داشته و نهایت احترام را بمشار الیها میکرده و کمتر از اخیه بدوری او میشده چنانکه وقتی بخراسان میرفت او را همراه برد اما چون بمحل موسوم بمرج رسید یاد از بغداد نمود و این دو بیت بخواند

ومغترب بالمرج یبکی بشجوه
وقد غاب عنه المسعدون علی الحب
اذا ما اتاه الرکب من نحو ارضه
تنشق یستشفی برائحة الرکب

هارون را رقت حاصل شده علیه را از همانجا ببغداد برگردانید ولادت علیه در سال یکصد و شصت هجری و وفاتش در دویست و ده واقع شده شوهرش موسی بن عیسی بن موسی بن محمد بن علی بن عبد الله بن عباس از زمان سلسلهٔ عباسی بود

علیه بنت المنصور

دختر ابو جعفر المنصور عمهٔ علیهٔ بنت المهدی بوده است و علیه اسم دختر زریاب مغنی مشهور است زریاب آزاد کردهٔ مهدی عباسی و شاگرد اسحق موصلی بوده و وقتی باندلس رفته و رئیس مغنیها بعد از فوت او احدی نتوانست جای او بگیرد جز دخترش علیه که مغنیه بود در کمال مهارت و تفصیل احوال آنها در جلد ثانی نفح الطیب مسطور است

(علیه در این چند اسم بضم عین و فتح لام و تشدید یاء میباشد)

عماره

ستمرزن

سه زن محدثه مسمّاة باین اسم بوده اند یکی عمارة بنت عبد الوهاب الحمصیه دیگر عماره بنت نافع بن عمر الجمحی و عمارة الثقفیة

عمایم بنت ایوب الحسینی

دختر مولانا حسام الدین الحسن بن محمد بن ایوب الحسینی است که او را شریف نسابه هم میگویند مشار الیها یکی از اشیاخ امام سیوطی میباشد و خواهری داشته مسمّاة بالف بنت حسام الدین که او نیز اهل علم و با عمایم تقریبا در یک درجه بوده از کتابیکه الف اجازه گرفته عمایم هم مجاز گردیده است

عمرة بنت عبد الرحمن

دختر عبد الرحمن بن سعد بن زرارة الانصاری است که از تابعیات نسوان اهل مدینه بوده عالم بفقه و در حجرهٔ عائشه تربیت شده از و و از ام سلمه روایت حدیث بسیار کرده قاله الصفدی فی الوافی

عمرة بنت مرداس

خواهر عباس بن مرداس و شاعرهٔ خوش طبعی بوده است در سرح العیون او را دختر خنسا خواهر صخر که ترجمهٔ حال او گذشت نوشته و ابیات ذیل از نتایج افکار او است که در مرثیهٔ برادر خود عباس گفته

اعینی لم اختلکما بخیانة ... ابی الدهر و الایام ان نتصبرا
و ما کنت اخشی ان اکون کاننی ... بعیرا اذا ینعی اخی تحسرا
تری الخصم زورا عن اخی مهابة ... و لیس الجلیس عن اخی بازورا

عمره بنت النعمان

دختر نعمان بن بشیر صحابی و زوجهٔ مختار بن ابو عبیدة الثقفی مشهور بوده که در زمان عبد الله بن زبیر خروج کرد مصعب بن زبیر برادر عبد الله بعد از انکه مختار را بکشت عمره بنت النعمان و حلیلهٔ دیگر مختار را که ام ثابت بنت سمرة بن جندب بود احضار کرده گفت چه میگوئید در حق مختار ام ثابت گفت هر چه تو گوئی منهم همان گویم مصعب او را رها کرد و بعمره گفت تو چه میگوئی او گفت خدا رحمت کند مختار را مرد صالحی بود مصعب که این شنید عمره را

حبس کرد و ببرادر خود نوشت زن مختار عمره بر نبوت مختار قائل است عبد الله حکم قتل عمره را فرستاد و مصعب در میانهٔ کوفه و حیره شبی او را بشخصی قسی القلب داد تا با ذیت او را بکشت چون مشار الیها از بزرگ زادگان انصار و بیگناه بود برای او مرثیه ها گفتند از جمله این اشعار عمر و ابن ابی ربیعه المخزومی است

ان من اعجب العجائب عندی ... قتل بیضاء حرة عطبول
قتلت هکذا علی غیر جرم ... ان لله درها من قتیل
کتب القتل و القتال علینا ... و علی المحصنات جر الذیول

عمرة الخثعمیة

از نساء قبیلهٔ خثعم و شاعره بوده است صاحب نظم بدیع چند شعر در مرثیهٔ دو پسر خود گفته و در باب المراثی دیوان حماسه ثبت شده آن اشعار این است

لقد زعموا انی جزعت علیهما ... و هل جزع ان قلت وا بابا هما
هما اخوا فی القوم من لا اخا له ... اذا خاف یوما نبوة فدعاهما
هما یلبسان المجد احسن لبسة ... شحیحان ما اسطاعا علیه کلاهما
شهابان منا اوقدا ثم اخمدا ... و کان سنا للمدلجین سناهما
اذا نزلا الارض المخوف بها الردی ... یخفض من جاشیهما منصلاهما
اذا استغنیا حب الجمیع الیهما ... و لم ینا من نفع الصدیق غناهما
اذا افتقرا لم یجثما خشیة الردی ... و لم یخش رزءا منهما مولیاهما
لقد ساءنی ان عنست زوجتاهما ... و ان عریت بعد الوجی فرساهما
و لن یلبث العرشان یستل منهما ... خیار الاواسی ان یمیل غماهما

و عمره اسم بیست و یک نفر زن صحابیه بوده که یکی عمره بنت رواحه خواهر عبد الله بن رواحه صحابی مشهور است و مادر نعمان بن البشیر الصحابی

عمیره

مصغرة اسم سیزده نفر از صحابیات است

عنان

باهیه ابراهیم الناطفی و شاعره نهایت خوش بیان بوده و ابراهیم الناطفی از رجال عصر بنی عباس است عنان در یمامه متولد شده و دختری زرد چهره بوده بعد از آنکه در تحت تملک ناطفی قرار گرفت از بس تربیت و پرورشش او اکتساب علم و دانش کرد و از شعرا و ارباب فصاحت و بیان و حاضر جواب و بدیهه گوئی گشت با فحول شعرا مناظره و مشاعره مینمود در کتاب ابن ظافر چند فقره از مشاعره عنان با ابو نواس نوشته از آنجمله این است که ابو نواس روزی بهاری این بیت را بگفت و بر عنان بخواند

کل یوم عن الخوان جدید — تضحک الارض من بکاء السماء

عنان مرتجلاً این شعر را ضمیمه آن نمود

فهو کالوشی من ثیاب عروس — جلبتها التجار من صنعاء

نیز روزی ناطفی عنان را زده و او گریه میکرد که ابو نواس رسید و گفت

بکت عنان فجری دمعها — کاللؤلؤ ینسل من خیطه

عنان نیز فوراً گفت

فلیت من یضربها ظالما — تجف یمناه علی سوطه

محیی الدین در مسامرات از فصل ماجنات و ممازحات کتاب المحاسن والاضداد جاحظ نقل کرده گوید بنابر مسطورات سلولی و ابن ظافر ودقیق العروضی در کتاب بدائع البدائه خود میگوید روزی نزد عنان رفتم یکنفر اعرابی در نزد مشار الیها بود چون عنان مراد دید گفت بیا که خدا تورا رسانید این مرد بمن میگوید شاعره بودن تو را شنیده ام یک بیت بگو تا من هم بیتی بر آن بیفزایم طبع من حالا همراهی نداد تو یک بیت برای او بگو من گفتم

(زمل العزاء) (عیسهم)
لقد جل الفراق و عیل صبری — عشیة عیرهم للبین زمت

اعرابی که این را شنید گفت

(واذ الظعن صبحا) (وتذرفت لها حلج فحنت)
نظرت الیها واخرها مجنبا — وقد بانت و ارض الشام امت

عنان هم در حال گفت

کتمت هواهم فی الصدر منی — ولکن الدموع علی نمت

اعرابی

اعرابی چون شعر عنان شنید گفت والله تو از ماهر تر و اشعری اگر نامحرم نبودی دامنت را میبوسیدم (انتهی)

در کتاب ابن ظافر و عقد الفرید از بدیهه‌ها که عنان گفته بسیار است عنان وقتی دو شعر خطاب بفضل بن یحیی برمکی گفته و درخواست کرده که خلیفه هارون را بر آن بدارد که عنان را بخرد و آن دو شعر این است

کن لی هدیت الی الخلیفة شافعا — بورکت یا ابن وزیره من مسلم
حث الامام علی شرای وقل له — ریحانة ذخرت لانفک فاشم

فضل با خیال عنان موافقت کرده چون هارون مشتری عنان شد ناطفی گفت من بکمتر از صد هزار دینار نمیدهم هارون از خیال افتاد چون ناطفی بمرد خلیفه عنان را از ورثه او بیر هزار تومان خرید عنان چون بحضور هارون آمد گفت دیدی ما تو را چقدر کمتر از آنکه مالک تو طلب میکرد خریدیم عنان گفت یا امیر المؤمنین اگر خلیفه بخواهد مشتهیات خود را ببخشش وراث حاصل نماید کمتر از این هم ممکن است

عنقود

دو صحابیه مسماة باین اسم بوده و یکی از آنها ابتدا عنبر نام داشته بعد تبدیل اسم نموده است قاله ابن الاثیر

عوراء بنت سبیع

شاعره ایست که اشعار او در دیوان حماسه مسطور است و ابیات ذیل که از نتایج افکار اوست از منتخبات باب المراثی دیوان حماسه میباشد

ابکی لعبد الله اذ حشت قبیل الصبح ناره
طیان طاوی الکشح لا یرخی لمظلمة ازاره
یعصی البخیل اذا اراد المجد مخلوعا عذاره

حرف الغین

غادره

زوجه

زوجهٔ موسی الهادی العباسی بوده و نهایت حظوت را نزد او داشته و موسی در حیات خود خیال میکرد که پس از مرگ من غادر در حبالهٔ نکاح برادرم هارون درخواهد آمد و این خیال او را مکدر داشت غادر آن اندیشه را استنباط کرده او را اطمینان داد و سوگند یاد کرد که بعد از موسی مطلقا شوهر اختیار نکند هارون هم ملتفت شده قسم خورد که بعد از موسی غادر را بزنی نگیرد چون موسی درگذشت و خلافت بهارون رسید از طرف خود و از جانب غادر کفاره ها داد و مشارالیها را تزویج کرد شبی غادر موسی الهادی را در خواب دید که او را باین ابیات عتاب میکند

اخلفت عهدی بعدما — جاورت سکان المقابر
ونسیتنی وحنثت فی — ایمانک الزور الفواجر
ونکحت غادرة اخی — صدق الذی سماک غادر
لا یهنک الالف الجدید — ولا تدر عنک الدوائر
ولحقتنی قبل الصباح — وصرت حیث غدوت صائر

غادر سراسیمه از خواب جست و رؤیای خود را نقل کرد و باضطراب افتاد هرچه باو گفتند اضغاث احلام است فایده نبخشید و در آن اضطراب جان بداد

در تزیین الاسواق و بعضی کتب دیگر این حکایت بوجه مذکور مسطور است اما در تاریخ کامل مینویسد از موسی جاریه باسم امة العزیز ماند و هارون او را بگرفت و پسری از وی بهمرسانید و نام آن پسر را علی گذاشت

غازیه خاتون

دختر ملک کامل محمد بن ملک عادل از ملوک ایوبیه است مشارالیها زوجهٔ ملک مظفر محمود است و ملک مظفر از آنهایی است که در حماه حکومت کرده اند و مخصوصاً این شخص بحسن سیرت و درایت موصوف بوده از صلب او و بطن غازیه خاتون سه پسر و سه دختر بوجود آمد محمد نام از این سه پسر در حماه ارث ملک پدر گشته و او را ملک منصور لقب داده اند و چون

ابنه استی نداشته مدتی مادرش بمهام حکمرانی مشغول و نیابت کرده وفات غازیه خاتون در ماه ذیقعده سال ششصد و پنجاه و شش اتفاق افتاده

نیز غازیه خاتون اسم خواهر ضیفه خاتون است که شرح حال او نگاشته شده و این غازیه خاتون خاله (عمه) غازیه خاتون زوجه ملک مظفر محمود است و ملک ظاهر شوهر ضیفه خاتون ابتدا خواهرش غازیه خاتون را بزنی گرفته بود چون او درگذشت ضیفه خاتون را تزویج کرد نیز غازیه خاتون دختر امیر سیف الدین قلاوون است که ملک ظاهر بیبرس سلطان مصر او را برای پسر خود ملک سعید بزنی گرفت

غانمه بنت غانم

از فصحای زنان بنی هاشم بوده چون کار بنی امیه بالا گرفت و بنای تحقیر هاشمیان را گذاشتند او با امویها از جانب هاشمیها مفاخره کرده و از قرار مسطورات محیی الدین در مسامرات صورت مفاخره از قرار ذیل است

غانمه گفته است هاشمیان در شان و مجد و معالی اصیل و کریمترین خلق بودند و از حیثیت علم و حلم بزرگوارتر عبد مناف که شاعر در حق او میگوید

کانت قریش بیضة فتفلقت — فالمح خالصه لعبد مناف

از ما هاشمیهاست هاشم پسرش که عمرو نام داشت و هر وقت کاروان قریش در تابستان بشام و در زمستان بیمن میرفتند ترتیب ثرید برای آنها میداد و باینجهت هاشم نامیده شد و شاعر در حق او گفته است

عمرو العلا هشم الثرید لقومه — ورجال مکة مسنتون عجاف

نیز از ماست عبد المطلب باعث فیض و برکت قریش و اسباب نزول رحمت برآنها که شاعر در مدح او گفته است

ونحن سنی المحل قام شفیعنا — بمکة یدعو والمیاه تغور

هم از ماست ابوطالب پسرش بزرگ قوم که شاعر او را این طور ستوده

اتیته ملکا فقام بحاجتی

باز از ماست پسر دیگر او عباس بن عبد المطلب که سید عالمیان او را بر

مرکب خود سوار کرده و از مال خود باو بذل فرموده و شاعر در ثنای او گفته است

ودیف رسول الله لم تر مثله　　ولا مثله حتی القیامة یولد

ایضاً از ماست حمزه که در حق او گفته اند

ابا یعلی لک الارکان هدت　　وانت الماجد البر الوصول

از ماست جعفر ذو الجناحین که اجمل و اکمل ناس است فرغدا او است دو منه جنا و در عوض دو دست او دو بال باو عطا شده که در بهشت بر بن با آنها پرواز کند و شاعر در حق او گفته است

هاتوا کجعفرنا و مثل علینا　　انا اعز الناس عند الخالق

از ماست حضرت ابو الحسن علی بن ابی طالب علیه السلام که مختار بنی هاشم است و فارس یکتا از و از همه کرمتر و شاعر در ثنای او میگوید

علی الف الفرقان صحفا　　ووالی المصطفی طفلا صبیا

از ماست وسبط نبی حضرت حسن بن علی علیهما السلام که سید جوانان بهشت است و شاعر در مدح او گفته

یا اجل الانام یا ابن الوصی　　انت سبط النبی وابن علی

از ماست حضرت حسین بن علی سلام الله علیهما که جبرئیل امین او را بر دوش گرفته و شاعر حضرتش را چنین ستوده

حب الحسین ذخیرة للمحبة　　یا رب فاحشرنی غدا فی حزبه

از ماست و هر کس را این قدر شرف و شرافت کافی است

غایة المنی

از ادیبه‌ها اندلس و جاریهٔ معتصم بن صمادح است که مشار الیه خود شخصه او را امتحان و ابتیاع کرده و روز بروز محبت معتصم نسبت بغایة المنی افزوده و بیشتر از و رعایت کرده است و غایة المنی بمعنی منتهای آرزو میباشد

غریبه

در بعضی از کتب ادب این زن را از جواری مامون عباسی نوشته اند اما چون اشعاری که باو نسبت میدهند اشعار عرب است باید گفت همان است تصحیف شده در تذکرة الخطاطین مستقیم زاده مینویسد معتصم خلیفه عباسی جاریه داشته است فاطمه نام در حسن و جمال و موسیقی بکمال و بنابر اینکه هر چیز نفیس را غریب گویند مشار الیها این غریب لقب داده بودند فاطمه نزد ابن هلال مشق خط کرده و در زمان خود بدرجه استاد خوش مینوشت

(این گفته محل نظر است)

(ست) غزال

زنی با این اسم دوات دار یکی از ملوک مصر بوده جز پاک کردن قلم و لیقه در دوات گذاشتن و مرکب در آن ریختن چیزی نمیدانسته اما چون مکنتی بهم رسانیده در سال پانصد و سی و شش هجری در قرافهٔ کبری که قبرستان مصر قاهره است در جوار قبر نعمان مسجدی بنا کرده که آن را مسجد ست غزال گفته اند و بواسطهٔ این اثر شهرتی بهم رسانیده است و ذکر این مسجد در خطط مقریزی شده

غزیه

اسم ام شریک است که پیش ذکر او شده مشار الیها از حضرت رسول صلی الله علیه و آله درخواست کرد که داخل زوجات طاهرات باشد اما بمقصود نایل نشد

غسانیه

از ادیبه‌ها اندلس بوده و در نفح الطیب او را الغسانیة البجانیة نوشته بجانه بروزن رمانه از مشاهیر بلاد اندلس است و مشار الیها منسوب بدانجا است اگرچه غسانیه شاعره مشهور است اما فقط دو بیت از و بدست آمده و آن این است

عهدتهم والعیش فی ظل وصلهم　　انیق وروض الوصل اخضر فینان
لیالی سعد لا یخاف علی الهوی　　عتاب ولا یخشی علی الوصل هجران

غفیره بنت رباح

بنابر مسطورات ابن اثیر خواهر بلال الحبشی مؤذن حضرت رسول صلی الله علیه و آله و صحابیه بوده و بلال یک برادر خالد نام هم داشته است

عمیصاء

همان رمیصاء است که در حرف را ترجمهٔ حال او نگاشته شده و بغمیصاء بیشتر شهرت دارد تا رمیصاء

حرف الفاء

فاخته

بنابر ضبط ابن اثیر چهار نفر صحابیه فاخته نام داشته‌اند و آنها فاخته بنت الاسود و فاخته بنت ابی طالب و فاخته بنت عمرو الزهدیه خالهٔ النبی صلعم و فاخته بنت الولید بوده‌اند و فاخته بنت ابی طالب خواهر حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام و همان ام هانی است که در جلد اول ذکر او شد

فارعه بنت ابی الصلت

خواهر امیة بن ابی الصلت الثقفی شاعر مشهور است که از رؤسا و علمای زمان جاهلیت بوده از مطالعهٔ کتب آسمانی بعثت حضرت رسول صلی الله علیه و آله را مطلع شده اما بظهور آنحضرت حسد برده و بشرف اسلام و ایمان نایل نشده در رمضان سال دویم هجرت که وقعهٔ بدر وقوع یافت او در شام بود از آنجا بمکه آمد و برای رؤسای قریش که در آن جنگ کشته شده بودند مرثیه گفت و بوطن خود طایف رفت و چیزی نگذشت که در گذشت اما خواهرش فارعه در فتح طایف اسلام اختیار کرد و بحضور مبارک حضرت نبوی مشرف شد و آنحضرت از درایت و فصاحت او مسرت حاصل فرمودند و امر نمودند بعضی ابیات که از برادرش بیاد داشت بخواند او خواند

باتت همومی تسری طوارقها   اکف عینی و الدمع سابقها

بعد این ابیات را که امیه در مرض موت خود گفته بود قرائت کرد

کل عیش و ان تطاول دهرا   صائر امره الی ان یزولا

لیتنی کنت قبل ما قد بدا لی   فی قلال الجبال ارعی الوعولا

اجعل الموت نصب عینک و احذر   غولة الدهر ان للدهر غولا

پس از آن از قصیدهٔ دیگر این ابیات را بعرض رسانید

عند ذی العرش یعرضون علیه   یعلم الجهر و الکلام الخفیا

یوم نأتیه و هو رب رحیم   انه کان وعده ماتیا

یوم نأتیه مثل ما قال فردا   لم یذر فیه راشدا او غویا

اسعید سعادة انا ارجو   ام مهان بما کسبت شقیا

رب ان تعف فالمعافاة ظنی   او تعاقب فلا تعاقب بریا

ان او اخذ بما اجترمت فانی   سوف القی من العذاب قویا

بعد خواند

ان تغفر اللهم اغفر جما   و ای عبد لک لا الما

پس از قرائت این اشعار حضرت رسول صلعم فرمودند شعر برادر تو مؤمن و قلب او کافر است و آیهٔ کریمهٔ و اتل علیهم نبأ الذی آتیناه آیاتنا فانسلخ منها فاتبعه الشیطان فکان من الغاوین را تلاوت فرمودند

باسم امیة بن ابی الصلت نیز عالمی بوده است در اندلس از رجال مائهٔ پنجم هجری معروف برادیب حکیم که صاحب علم و حکمت و شاعری فلسفی طبیعت بوده است و این شعر از وی شد

کیف لا تبلی غلائله   و هو بدر و هی کتان

و له ایضا

اذا کان اصلی من تراب فکلها   بلادی و کل العالمین اقاربی

فارعه بنت شداد المریه

از شواعر عرب و بصرا و بی بوده از اشعار او در حماسه مسطور است ابیات ذیل را در مرثیهٔ برادر خود گفته

هلا سقیتم بنی جرم اسیرکم   نفسی فداؤک من ذی غلة صادی

شهادا اندبه رقاع الوبه | سدادا و هیه فتاح اسدادا
نجار راغبه فتال طاغیه | حلال رابیه فکاک افیاد
قوال محکمه نقاض مبرمه | فراج مبهمه طلاع انجاد

از سیاق اشعار معلوم میشود که برادرش را قبیلهٔ بنی جرم اسیر کرده و تشنه کشته اند

فارعه بنت الهمام

دختر همام بن عروة بن مسعود ثقفی است و بعضی بجای فارعه فریعه گفته اند و در هر حال مادر حجاج بن یوسف الثقفی بوده ابتدا حارث بن کلده الثقفی مشهور بحکیم العرب از صحابه او را بزنی گرفته و بقولی در تحت مغیرة بن شعبه بوده در هر حال شوهر اول او را طلاق داده و یوسف بن ابی عقیل او را تزویج کرده و حجاج ظالم از وی بوجود آمده

فارعه

غیر از فارعه بنت ابی الصلت شش نفر صحابیه مسماة باین اسم بوده و بقولی یکی از آنها فریعه است که خواهر ابو سعید الخدری الصحابیه باشد و ذکر فارعه بنت عقیل الثقفیه در جلد اول خیرات حسان در تحت عنوان ابنه غیلان گذشته

فاضلة الانصاریه

حلیلهٔ عبد الله بن انیس الجهنی الصحابیه و خود نیز صحابیه بوده در کتب احادیث ذکر او شده با شوهر خود در مصر اقامت داشته و فاضلة الزمان عائشه باعونیه است که ترجمهٔ حال او گذشت چنانکه فاضل الزمان همدانی صاحب مقامات را بدیع الزمان میگفتند این زن را هم فاضلة الزمان خطاب مینمودند

چون رسیدیم بترجمهٔ حال حضرت خیر النساء صدیقهٔ طاهره فاطمهٔ زهرا سلام الله علیها جلد دویم خیرات حسان را بشرح حال فاضلة الانصاریه ختم کردیم که محض تیمن جلد سیم را شروع کنیم بان اسم مبارک تا افتتاحی

بسعادت

بسعادت نموده باشیم و از برکات این قصد و نیت خالصانه بفیضی کامل نایل شویم انشاء الله تعالی

تذییل و اعتذار

اگرچه ذیلی بالنسبه مفصل در خاتمهٔ کتاب خیرات حسان نگاشته خواهد شد و ترجمهٔ احوال بعضی نساء مشهوره که درین مجلدات از روی نسیان که لازمهٔ ذات انسان است یا بعلت دیگر نگاشته نشده در آنجا ثبت و مخلد میگردد لکن سرعت و مبادرت اقدام در معذرت را در اینجا نیز بشرح حال دو سه نفر از عقایل میپردازد و خود را بنوعی از وصمت غفلت و اغفال بری الذمه میسازد بنابرین گوید

(نواب مستطاب علیهٔ عالیهٔ متعالیه) شکوه السلطنه (دامت شوکتها)

بانوی معظمهٔ مقدسه و معقودهٔ سرای سلطنت و مخدرهٔ مفخمهٔ حرم جلالت اعلیحضرت اقدس شاهنشاه جمجاه خسرو صاحبقران ناصر الدین شاه ادام الله تعالی دولته و ابقاه و دختر مرحوم شاهزادهٔ غفران پناه رضوان جایگاه فتح الله میرزای شعاع السلطنه (ابن فتحعلیشاه) و مادر فرخنده سیر شاهنشاهزادهٔ اشرف ارفع اعظم حضرت اقدس معظم فروزنده اختر برج شهریاری و درخشنده گوهر درج کامکاری ولیعهد گردون مهد دولت علیهٔ ایران مظفر الدین میرزا دامت حشمته و شوکته میباشد مادر نواب مستطاب شکوه السلطنه مرحومه شهربانو خانم دختر امیر جلیل الشان معظم مفخم مرحوم محمد ابراهیم خان ظهیر الدوله حکمران ایالت کرمان و مضافات بوده و آنها که از شعب سلسلهٔ جلیلهٔ قاجاریه و نژاد طوایف علیه باخبرند دانند که نواب مستطاب مشار الیهاهم از جانب پدر و هم از جانب مادر قوانلو میباشند در عالم عصمت و طهارت و قدس و تقوی عقیلهٔ مشار الیها بمقامی رسیده

کرمانیه

کم بالاتر از آن متصور نمیشود و خیال کثیر الاشتغال کامیفرا تو نمی نهد جل مقاصد و کل مساعی آن مخدره بذل خیرات و مبرات است و اشاعه عوارف و حسنات در طلب مرضات حضرت عزت جل ذکره و عز اسمه همانا بار ابعه عدویه و امثره دملیه سرمبارات دارد و از امداد و حمایت ضعفا و انعام و رعایت فقرا بوجهی خود را معاف نمیشمارد مناقب ائمه اطهار و فضایل اولیای ابرار علیهم صلوات الله الملک الجبار را حرز جان و تعویذ روان میداند و از نشر و انشاد آن آنی خود داری نتواند جمله حدیثش از دین و دینداری است و حرفه معلومه اش پرهیزکاری و نکوکاری فرایض را با نوافل نماز نموده و راه عبادت بپای مجاهدت پیموده این است که سویسته مشمول توجهات خاصه خسروانی است و دارای مراتب و مقامات و مزایای دو جهانی بار یجلت عظمته بر خلوص نیتش بیفزاد بنبی الرحمة و آله الامجاد

شهربانو خانم

دختر مرحوم امیر معظم محمد ابراهیمخان ظهیر الدوله قاجار قوانلو حکمران کرمان و مادر نواب مستطاب علیه عالیه متعالیه شکوه السلطنه دامت شوکتها بوده است این دختر مرحوم ظهیر الدوله را از بطن حلیله بسطامی آمده و حلیله مشار الیها از نجبا و بزرگزادگان بسطام بشمار می آید پدرش ابو محمد خان سردار بسطامی از طایفه عرب بسطام برادر مرحوم جعفر خان است و جعفر خان از امرای نامدار و پدر مادر مرحومه معظمه نواب مستطاب فردوس قباب سپهر کبری مهد علیا (والده اعلیحضرت همایون ناصر الدین شاه) بوده و دختر ابو محمد خان مادر شهربانو خانم زوجه مرحوم ظهیر الدوله محمد ابراهیمخان میباشد شهربانو خانم از نساء مجلله محترمه دانشمند و بمزایای زهد و تقدس و تقوی و رغبت باعمال خیریه اختصاص داشته است

حاجیه بدر النساء خانم

از زوجات

از زوجات خاقان خلد آشیان مغفور فتحعلی شاه البسه الله حلل النور و دختر مرحوم غفران مآب امیر معظم مصطفی خان قاجار قوانلو عم اکرم حضرت خاقان بوده از نوادر نساء عالم و در مناعت و بزرگ منشی مسلم چنانکه تن بتقدم احدی از حلایل حرم خاقانی نداد و از اوج رفعت خود قدمی پائین ننهاد گویند چون مرحوم مصطفی خان پدر حاجیه معظمه بدر النساء خانم راه روضه رضوان پیش گرفت مغفوره مشار الیها یکی را نزد خاقان خلد مکان فرستاد که جیقه از جیقه های سلطنتی بفرمایید بیاورند بر سر عماری عم شاهنشاه بزنند اگرچه خاقان کاره بودند اما از قدردانی و رتبه شناسی زده آن مسئلت را اجابت نداشتند آغا مکلل را که از خواجه سرایان زمان شاه شهید سعید آقا محمد شاه طاب ثراه بود امر فرمود جیقه زمرد مشهور بجیقه نادری را با نهایت احترام ببرد و چنانکه حاجیه محترمه گویند کند و این دلیل نهایت شان و مقام مجلله مشار الیها ست نظر مرحومه معظمه نه تنها بر عالم صوری و دستگاه ظاهر بوده بلکه در ترفیع مقامات معنوی و اخروی نیز کارها علی الاستمرار نموده سکینان و افتادگان را دستگیری کرده باعمال خیریه و لعود اشتر از مآثر مشهوره مشار الیها تذهیب چهار گلدسته کاظمین علیهما السلام میباشد حاجیه مرحومه عمه والده مؤلف است و این شرافت مرا همیشه باعث است روانش شاد و بابش مغفرت و رضوان سیراب باد

شاه جهان

نواب والیه مملکت بهوپال است ولادتش بقلعه اسلام بکر شکر و هی بلده بهوپال در سال هزار و دویست و پنجاه و چهار هجری اتفاق افتاد در سنه هزار و دویست و شصت و سه بعد از فوت پدرش در نه سالگی حکمران آن مملکت گردید و فنون فارسی و خط و علم سیاست مدن و نظم و نسق ملک اکتساب نمود در نهم شوال سال هزار و دویست و هفتاد و شش در سن بیست و دو سالگی زمام اختیار ریاست و اقتدار دولت را بدست مادر گذاشت

وخود

وخود بولایت عهد وتیول خاص خود اکتفا کرد در سنه هزار ودویست وهشتاد وپنج در غرهٔ ماه شعبان مجدداً مسند نشین اورنک ریاست گردید اعتبارات ومزایای مشار الیها در دولت انگلیس بسیار است نشان درجهٔ اعلای ستارهٔ هند دارا وبنابر عواطف آن دولت نایل شده گویند در هندوستان چون شاهجهان وزیب النسا بیکم دختر عالمگیر پادشاه هیچکس بتربیت اهل علم وفضل واصحاب هنر وکمال نپرداخته شاهجهان را طبعی موزون میباشد واشعار او مشهور میباشد نمونه را باین چند بیت اقتصار نمود

چون بال وپر افشاند وچون دام ببرد — صیدی که ز صیاد بریدن نتواند
بی قدر نشناسی که برایگان نگیرد — دل بی بهای خود را بعشقها شکنم
بیدل مباش شاهجهان این محبت است — صد بار زنده گردم ومرگ آرزو کنم

رباعی

دریافت عطا کبریائی ما را — در حضرت او ستجبهه سائی ما را
چون عاجزی از پادشهان مقبولست — نازم که کشد بپادشاهی ما را

طاهره

دختر احمد بن یوسف الازرق ابن یعقوب بن اسحق التنوخی از قدمای فقهای حنفیه است که با عنجد اهل علم وفضل بوده ودر فقه مخصوصاً مهارت داشته پدرش در سال سیصد وهفتاد وشش هجری وخود در چهارصد وسی وشش وفات نموده است

ططران

از نساء مشهورهٔ مذکوره در انباء ابن حجر وخواهر فاطمه بنت المنجا شیخهٔ ابن حجر میباشد پس مشار الیها ططران بنت عز الدین محمد بن احمد بن محمد بن عثمان بن المنجا التنوخیه الدمشقیه ومحدثهٔ باکمال بوده از اقوش التلی استماع حدیث کرده واز جزری وزینب بنت الکمال اجازهٔ تدریس گرفته وفات او در ماه شعبان سال هشتصد وسه هجری اتفاق افتاده است

ظفر خانم

از خاندان فؤاد پاشا وحلیلهٔ قبولی پاشا واز ادیبه‌های اسلامبول ونسوان باکمال معاصرین است منظومه دارد موسوم بعشق وطن وآن حکایتی است که در اسپانیا واقع شده وجهت ارتباط هم با اسلامبول دارد

اخطار

سال گذشته چون جلد اول کتاب خیرات حسان منتشر شده بشرف ملاحظهٔ مطالعه کنندگان مشرف شد بعین عنایت ورضا در آن دیدند وپسندیدند وما را بمهربانی وملاطفتهای خود قرین تشکر وامتنان وحسن توجه واستحسان نمودند چه نادر شخصی از ایشان بود که ندانند علم باحوال نساء مشهوره وزنان قابل هنرمند که منشأ اثری شده اند از شعب علوم تاریخ وانساب وسیر میباشد فواید بسیار بر آن مترتب است ودانستن آن تراجم امری لازم ومتحتم وپیش از اینهم اعلام علمای همین اقطار اقدام باینکار کرده واز این قسم تألیفات پرداخته چنانکه کتاب اماء الشواعر از تألیفات ابو الفرج اصفهانی برین گفته برهانی باهر است ودر اقلیم فرنک که در قرون اخیره کلیهٔ علوم رو بترقی نهاده ودربارهٔ فضایل وصنعت یافته مؤلفات کثیره باسم فم سلبر وفم ایلوستر ترتیب یافته وبحت اللفظ معنی فم سلبر همچنین فم ایلوستر نساء مشهوره است بالجمله آنان که قدر آگاهی ودرایت را داشته وخدمتی باین عالم توانسته بجها برده تا قدر زحمات نسوان را در علم وصنعت وسایر مزایا معلوم کرده ودر حقیقت جنس اناث را از این راه تشویق کرده شریک الزحمه برای خود از نوع خویش آورده اند وارباب اطلاع بمطالعهٔ این قسم کتب رغبتی تمام دارند وسخن در این موضوع از قبیل اثبات ثابت واظهار بدیهی است وآنها که بر این مسطورات قابل ما وقعتی دارند بخوبی این جمله را دانسته جزئی از نفر یاوه گوی بیکار که اسباب گذرانیدن وقت وتحصیل قوت خود را عیب جوئی دانسته اند مضمون تازه هدیت را بهم مشربان خود برند وذلک خوان الشیطان

خورند و این نازکی ندارد همیشه ازین قبیل حرفها در دنیا بوده است
قطب العارفین مولانا جلال الدین محمد رومی رحمة الله علیه در اواخر
جلد سیم مثنوی فصلی فرماید که خلاصهٔ آن این است

پیش از آن کاین قصه تا مخلص رسد   دود گندی آمد از اهل حسد
من همی رنجم ازین لیک این لگد   خاطر ساده دلی را پی کند
خوش بیان کرد آن حکیم غزنوی   بهر محجوبان مثال معنوی
که ز قرآن گر نبیند غیر قال   این عجب نبود ز اصحاب ضلال
کز شعاع آفتاب پر ز نور   غیر گرمی در نیابد چشم کور
خربطی ناگاه از خرخانهٔ   سر برون آورد چون طعانه
کاین سخن پست است یعنی مثنوی   قصهٔ پیغمبر است و پیروی
نیست ذکر و بحث اسرار بلند   که دوانند اولیا زان سو سمند
جمله سر تا سر فسانه است و فسون   کودکانه قصهٔ بیرون درون
چون کتاب الله بیامد هم بر آن   اینچنین طعنه زدند آن کافران
که اساطیر است و افسانهٔ نژند   نیست تعمیقی و تحقیقی بلند
کودکان خورد فهمش میکنند   نیست جز امر پسند و ناپسند
ذکر آدم گندم و ابلیس و مار   ذکر هود و عاد و ابراهیم و نار
ذکر نوح و کشتی و طوفان تن   ذکر کنعان و سر از خط تافتن
ذکر یوسف ذکر زلف پرخمش   ذکر یعقوب و زلیخا و غمش
ذکر فضل احمد و خلق عظیم   که قمر از معجزاتش شد دو نیم
ظاهر است و هر کسی پی میبرد   کو بیان که گم شود در وی خرد

گفت اگر آسان نماید این بتو
اینچنین آسان یکی سوره بگو

پس دفع اضلال و مشوب نشدن خیال ساده لوحان را گوییم آنکه گفت
خیرات حسان هیچ کار آید جوابش این است که برای تو هیچ کار نخواهد آمد
ملائمات طبع تو را پیش ازین نوشته اند چار درویش   اسکندرنامه

حیدربك

حیدربیك حسین کرد   و امثال آنها و در جواب آن بیخبر که گوید شرح حال
خانزاده دختر مهربانکار دیگر را برای چه نوشتند گوییم زنهای شاعره
صاحبان آثارند و احوال صاحبان آثار هر قدر که ممکن باشد باید معلوم
شود و کدام کتاب است به اعتبار اغانی ابو الفرج اصفهانی که یک قسمت از احوال
مغنیه‌ها مشهوره است و خانزاده دختر مهربانکار چه فرق دارد با فلان مغنیه
عهد خلفای اموی یا عصر خلفای عباسیه نه آخر این بیچاره هم صاحب طبع
موزون بوده شعر گفته و اثری از خود در عالم بیادگار گذاشته علاوه بر اینکه
ایراد کننده نمیداند ما خود اقدام بنگارش این شرح حال ننموده ایم آنچه در
خیرات حسان از خانزاده نوشته شده بعینه نقل است از کتاب تذکره
روز روشن از مؤلفات محمد مظفر حسین متخلص بصبا ابن مولوی محمد یوسف
ابن الحاج الشیخ مولوی محمد یعقوب گوپاموی هندوستانی که از اعاظم از
فضلای آن دیار میباشد و آن تذکره را مولوی مشار الیه در سال هزار
و دویست و نود و شش هجری در مطبعهٔ بهوپال هندوستان طبع کرده
و شرح حال خانزاده در صفحهٔ صد و نود و شش آن کتاب از سطر سیم
شروع میشود اگر هیچجا آن کتاب بدست نیاید نزد نگارنده هست
و بی مضایقه نشان میدهد تا به بینند و بگویند افسوس از بی اطلاعی
افسوس از بی سوادی افسوس از کج طبعی افسوس از نادانی

بکار بند تو این پند بنده که بتوانی
گرت هوا است که دانی مکوه هر آنچه ندانی

بانجام و اختتام رسید جلد دویم خیرات حسان بتوفیق
و تأیید قادر سبحان در روز دوم ماه ربیع الاول
سنه ۱۳۰۶ هزار و سیصد و شش هجری [illegible]
وکتبه الداعی لدوام الدولة القاهره محمد رضا شمس الکتاب

فهرست اسامی سلاطین قاجاریه انار الله برهانهم

السلطان فتحعلیخان	ولادت سنه ۱۰۹۷	جلوس سنه ۱۱۳۳	مدت سلطنت شش سال	رحلت سنه ۱۱۳۹	عمر چهل و دو سال	مدفن در خواجه ربیع
محمد حسن شاه	ولادت سنه ۱۱۲۷	جلوس سنه ۱۱۶۴	مدت سلطنت هشت سال	رحلت سنه ۱۱۷۲	عمر چهل و پنجسال	مدفن حضرت عبدالعظیم
حسینعلی شاه ملقب بجهان سوز شاه	ولادت سنه ۱۱۴۴	جلوس سنه ۱۱۸۴	مدت سلطنت هفت سال	رحلت سنه ۱۱۹۱	عمر بیست و هفت سال	مدفن استراباد
آقا محمد شاه مرحوم	ولادت سنه ۱۱۵۵	جلوس سنه ۱۱۹۳	مدت سلطنت هیجده سال	رحلت سنه ۱۲۱۱	عمر پنجاه و شش سال	مدفن نجف اشرف
فتحعلی شاه مبرور	ولادت سنه ۱۱۸۵	جلوس در طهران سنه ۱۲۱۲	مدت سلطنت سی و هشت سال و پنجماه	رحلت سنه ۱۲۵۰	عمر شصت و چهار سال و چهار ماه	مدفن قم
نایب السلطنه عباس میرزا مرحوم	ولادت سنه ۱۲۰۳			رحلت در خراسان سنه ۱۲۴۹	عمر چهل و پنجسال و نه ماه	مدفن در مشهد مقدس
محمد شاه طاب ثراه	ولادت سنه ۱۲۲۲	جلوس سنه ۱۲۵۰	مدت سلطنت چهارده سال و سه ماه	رحلت سنه ۱۲۶۴	عمر چهل و یکسال و یازده ماه	مدفن در قم

سلطنت عظمی

السلطان بن السلطان والخاقان بن الخاقان بن الخاقان ناصر الدین شاه صاحبقران بن محمد شاه بن ولیعهد عباس میرزا ابن خاقان فتحعلی شاه بن حسینقلی شاه بن سلطان محمد حسن شاه بن فتحعلیخان بن امیر شاه قلیخان بن محمد ولیخان بن مهدیخان بن محمد قلیخان قاجار خلد الله ملکه ودولته

تولد همایون

شب شنبه ششم صفر المظفر سنه یکهزار و دویست و چهل و هفت من الهجرة المقدسه النبویه

جلوس همایون بر تخت سلطنت

روز یکشنبه هجدهم شهر شوال المکرم سنه یکهزار و دویست و شصت و چهار در دار السلطنه تبریز

جلوس مبارک بر تختگاه سلطنت در دار الخلافه ناصری

در شنبه بیست و دویم شهر ذی القعدة الحرام سنه هزار و دویست و شصت و چهار که الحال چهل و یکسال تمام است بالاستقلال مع الشوکة والعظمة والاجلال سلطنت و جهانبانی میفرمایند

ابناء سلطنت

نواب اشرف والا شاهنشاهزاده اعظم ولیعهد جاوید مهد دولت علیه مظفر الدین میرزا ادام الله اقباله العالی تولد روز جمعه چهاردهم شهر جمادی الثانیه سنه یکهزار و دویست و شصت و نه من الهجرة المقدسه

نواب اشرف والا ظل السلطان دولت علیه سلطان مسعود میرزا ادام الله اقباله العالی تولد یوم بیستم شهر صفر المظفر سنه یکهزار و دویست و شصت و شش من الهجره

نواب اشرف والا نایب السلطنه دولت علیه امیر کبیر وزیر جنگ کامران میرزا ادام الله اقباله العالی تولد روز نوزدهم شهر ذی القعدة الحرام سنه یکهزار و دویست و هفتاد و دو من الهجره

نواب اشرف والا اسالار السلطنه نصرة الدین میرزا تولد روز دوشنبه سیزدهم شهر جمادی الثانیه سنه ۱۲۹۹

نواب اشرف والا محمد رضا میرزا رکن السلطنه تولد روز پنجشنبه شانزدهم ربیع الثانی سنه ۱۳۰۱

نواده های سلطنت

اولاد نواب اشرف والا ولیعهد

نواب والا اعتضاد السلطنه محمد علی میرزا تولد چهاردهم ربیع الثانی سنه ۱۲۸۹

نواب والا ملک منصور میرزا شعاع السلطنه

نواب والا ابو الفتح میرزا

نواب والا ابو الفضل میرزا

اولاد نواب اشرف والا ظل السلطان

نواب والا جلال الدوله سلطان حسین میرزا تولد در سنه ۱۲۸۵

نواب والا هرمز میرزا

نواب والا سلطان محمود میرزا

نواب والا امیر تیمور میرزا

نواب والا سلطان فریدون میرزا

اولاد نواب اشرف والا نایب السلطنه امیر کبیر

نواب والا فتحعلیخان امیر تومان تولد در سنه ۱۳۰۲

اولاد جلال الدوله مرحوم

نواب والا مهدیقلی میرزا

بنات سلطنت

نواب علیه عالیه فخر الملوک تولد در سنه ۱۲۶۳

نواب علیه عالیه عصمة الدوله تولد در سنه ۱۲۷۲

نواب علیه عالیه افسر الدوله تولد در سنه ۱۲۷۵

نواب علیه عالیه والیه تولد در سنه ۱۲۷۵

نواب علیه عالیه زینة السلطنه تولد در سنه ۱۲۷۲

نواب علیه عالیه افتخار الدوله تولد در سنه ۱۲۷۳

نواب علیه عالیه فخر الدوله تولد در سنه ۱۲۷۱

نواب علیه عالیه فروغ الدوله تولد در سنه ۱۲۷۹

نواب علیه عالیه ایران الملوک تولد در سنه ۱۲۹۹

نواب علیه عالیه اختر الدوله تولد در سنه ۱۲۹۸

نواب علیه عالیه فرح السلطنه تولد در سنه ۱۲۹۹

نواب علیه عالیه تاج السلطنه تولد در سنه ۱۳۰۱

نواب علیه عالیه شرف السلطنه تولد در سنه ۱۳۰۳

اخوان سلطنت

نواب والا عباس میرزا ملک آرا نواب والا عز الدوله عبد الصمد میرزا نواب والا رکن الدوله محمد تقی میرزا

اخوات سلطنت

نواب علیه عالیه عزة الدوله نواب علیه عزیز الدوله نواب علیه عفة الدوله

اعمام سلطنت

نواب والا معین الدوله احمد میرزا

اولاد خاقان مغفور

نواب عضد الدوله سلطان احمد میرزا نواب محمد هاشم میرزا نواب جهانسوز میرزا امیر تومان

امیرزادگان عظام

بنی اخوان سلطنت

امیرزاده محمد میرزا سرتیپ ولد نواب والا عباس میرزا ملک آرا

امیرزاده علینقی میرزا سرتیپ ولد نواب والا رکن الدوله امیرزاده عماد السلطنه حسینقلی میرزا سرتیپ توپخانه ولد نواب والا عز الدوله

سایر شاهزادگان کرام از قرار دستهٔ ماضیه

نواب حاجی سیف الدوله میرزا ولد مرحوم ظل السلطان نواب احتشام الدوله سلطان اویس میرزا امیر تومان نواب عماد الدوله بدیع الملک میرزا نواب فرمانفرما سلطان حمید میرزا امیر تومان نواب مؤید الدوله ابو الفتح میرزا امیر تومان نواب محمد حسین میرزای امیر آخور نواب ضیاء الدوله انوشیروان میرزا امیر تومان نواب حشمة الدوله عبد الله میرزا امیر تومان نواب حاجی بهاء الدوله ساسان میرزا امیر تومان نواب عمید الدوله کیومرث میرزا نواب احتشام السلطنه ابراهیم میرزا نواب معز الدوله اسمعیل میرزا نواب نصرة السلطنه روح الله میرزا نواب حاجی حسام السلطنه ابو النصر میرزا امیر تومان نواب شعاع الدوله حاجی سلیمان میرزا امیر تومان نواب نصرة الدوله عبد الحسین میرزا دارای شیاز امیر تومانی نواب سهام الملک مهدیقلی میرزا نواب سیف الدوله سلطان محمد میرزا زین الاجودان مخصوص حضور مبارک نواب امیر تماسب دارد وجیه الله میرزا امیر تومان نواب احتشام الملک عبد العلی میرزا نواب سلطان حسین میرزا نیر الدوله پیشخدمت حضور همایون مرتضی قلی میرزا ولد مرحوم عماد الدوله سلطان محمد میرزا ولد مرحوم ایضا جلال الدین میرزا ولد مرحوم ایضا امیر مجد الدین میرزا ولد مرحوم ایضا سلطان ابراهیم میرزا ولد مرحوم ایضا سلطان اسمعیل میرزا ولد مرحوم ایضا اسحق میرزا ولد مرحوم ایضا ایرج میرزا ولد مرحوم ایضا محمد باقر میرزا ولد مرحوم معز الدوله فضل الله میرزا ولد مرحوم ایضا محمد کاظم میرزا ولد مرحوم ایضا محمد جعفر میرزا ولد مرحوم ایضا قربانعلی میرزا ولد مرحوم ایضا حاجی محمد طاهر میرزا اکبر میرزا حاجی فریدون میرزا محمد حسن میرزا پیشخدمت ولد مرحوم اعتضاد السلطنه محمد حسن میرزا ولد مرحوم اسد الله میرزا حاجی مسعود میرزا ولد مرحوم جهانگیر میرزا حاجی محمد حسین میرزا ولد مرحوم ایضا حاجی فتح الله میرزا ولد مرحوم ایضا اسمعیل میرزا ولد مرحوم ایضا اسد الله میرزا ولد مرحوم ایضا شیخ حسن میرزا ولد مرحوم ایضا محمد علی میرزای مشکوة الملک ولد مرحوم خسرو میرزا عبد المجید میرزا ولد مرحوم جعفرخان میرزا نور الدهر میرزا سام میرزا شمس الشعراء کامران میرزا ولد نواب معین الدوله جلال الدین میرزا ولد نواب ایضا ابو الفتح میرزا ولد نواب ایضا اکبر میرزا ولد ایضا ملکم میرزا ولد ایضا علینقی میرزا ولد ایضا تیمور میرزا ولد ایضا محمد علی میرزا ولد ایضا

لطفعلی میرزا پسر مرحوم مؤید الدوله حاجی محمد
میرزا ولد مرحوم ایضا محمد کریم میرزا ولد مرحوم ایضا
محمد باقر میرزا داراب میرزا ولد مرحوم ضیاء الدوله
شاهرخ میرزا ولد مرحوم بهمن میرزا محمد علی میرزا ولد
مرحوم ایضا احمد میرزا عالمشاه میرزا ولد مرحوم
تیمور میرزا فغفور میرزا ولد مرحوم ایضا مسیح الله
میرزا ولد مرحوم ایضا آقا شکور میرزا ولد مرحوم ایضا
کیومرث میرزا ولد مرحوم محمد قلی میرزای ملک آرا عبدالله
میرزای نظام العلما ولد مرحوم ایضا محمد رحیم میرزا
ولد مرحوم ایضا بهمن میرزا ولد ایضا عبدالحسین
میرزا ولد ایضا جعفرقلی میرزا ولد مرحوم خانلر
محمد ولی میرزا کوچک میرزا ولد مرحوم ایضا مسعود
میرزا ولد مرحوم ایضا عباسقلی میرزا ولد ایضا
اسکندر میرزا ولد ایضا خسرو میرزا ولد ایضا نادر
میرزا ولد مرحوم حسینعلی میرزای فرمانفرما محمد میرزا
ولد مرحوم ایضا طهمورث میرزا ولد مرحوم محمد تقی میرزا
حسام السلطنه امیر شیخ میرزا ولد مرحوم ایضا امان
الله میرزا ولد مرحوم علینقی میرزای رکن الدوله اسحق
میرزا ولد مرحوم ایضا عبداللطیف میرزا ولد مرحوم شیخ
الملوک حاجی ابوالفضل میرزا ولد مرحوم ظل السلطان
خسرو میرزا ولد مرحوم محمود میرزا عبدالرشید میرزا
ولد مرحوم عبدالله میرزای دارا حسام الدین میرزا
معروف بآقاجان سلطان پسر مرحوم محمد رضا میرزا
جمال الدین میرزا ولد مرحوم ایضا اوکتای قاآن میرزا
ولد مرحوم حسنعلی میرزای شجاع السلطنه قهرمان
میرزا ولد مرحوم ایضا نادر میرزا ولد مرحوم احمد علی میرزا
احمد میرزا ولد مرحوم کیقباد میرزا محمود میرزا ولد
ایضا شکرالله میرزا ولد مرحوم حاجی بهرام میرزا
مهدیقلی میرزا ولد مرحوم شاپور میرزا سلطان یوسف
میرزا ولد مرحوم منوچهر میرزا محمد کاظم میرزا ولد
مرحوم ایضا محمد حسن میرزا ولد مرحوم ایضا

غلامحسین میرزای صدر الشعراء ولد مرحوم ملک ایرج میرزا
رئیس الاطباء جعفرقلی میرزا ولد مرحوم ایضا محمد
قلی میرزا ولد ایضا حسینقلی میرزا ولد ایضا سنجر
میرزا ولد ایضا نایب الایاله یحیی میرزا نصرالله میرزا
ولد نواب حاجی سیف الدوله میرزا اردشیر میرزا ولد
مرحوم شاهقلی میرزا محمد کریم میرزا ولد مرحوم محمد ملک
میرزا مرتضی قلی میرزا ولد مرحوم کیخسرو میرزا محمد حسن میرزا
ولد مرحوم ایضا محمد علی میرزا ولد ایضا محمد میرزا ولد
مرحوم حاجی کیومرث میرزای ملک آرا محمد حسن میرزا
ولد مرحوم ایضا اسدالله میرزا ولد مرحوم هوشنگ
میرزای ایلخانی جهاندار میرزا ولد مرحوم جهانشاه میرزا
نصرالله میرزا ولد مرحوم سیف الله میرزا جهانبخش میرزا
ولد مرحوم ایضا جهانگیر میرزا ولد مرحوم ایضا صیفود
میرزا ولد مرحوم سلطان مصطفی میرزا محمود میرزا ولد
مرحوم ایضا آزادخان میرزا ولد مرحوم سلطان سلیم میرزا
محمد حسین میرزا ولد مرحوم ایضا شاهمراد میرزا ولد
مرحوم حاجی عباسقلی میرزا حاجی نصرالله میرزا
جمشید میرزا ولد مرحوم بهاء الدوله حاجی محمد میرزای
مهندس عبدالله میرزا ولد مرحوم محمد امین میرزا
فیض الله میرزا ولد ایضا

شهزادگان

شاهزادگان و امراء و خوانین ایل جلیل قاجار

بایلخانیگری جناب امیر الامراء العظام میرزا محمد خان ایلخانی
کل ایل جلیل قاجار

امیرزادگان و غیره که در جزو خوانین قاجار منظور اند

محمد شریف میرزای سرتیپ محمد علی میرزا پسر مرحوم مؤید
الدوله سرتیپ محمد جعفر میرزا ولد مرحوم معز الدوله سرتیپ
محمد صادق میرزا حبیب الله میرزا شاهرخ میرزا محمد
حسن میرزا عبدالرحیم میرزا حاجی سیف الله میرزا
محمد یوسف میرزا شجاع الدین میرزا حیدر خان سرتیپ
محمد تقی خان سرتیپ علی اکبر خان عباسخان علی اصغر
خان علیخان محمد رضی خان محمود خان سرهنگ

خوانین

طایفه بنی اعمام قوانلو

خلیل الله خان رئیس و سرتیپ غلامحسین خان محمد
اسمعیل خان حاجی مصطفی خان محمد قلیخان

طایفه حاجی مهدیقلیخانی

حسینقلیخان سرتیپ اول نجفقلیخان سرتیپ و رئیس
علیخان سرتیپ محمد قلیخان محمد ناصر خان سرهنگ
محمد قلیخان قاضی سلیمانخان صادقخان

طایفه قزل ایاغ

محمد حسینخان سرتیپ و رئیس نورالله خان محمد
صادقخان علی محمد خان احمد خان

طایفه دولو

حاجی محمد حسینخان سرتیپ و رئیس حاجی محمد تقی
خان سرتیپ حاجی حسنعلی خان عباسقلیخان
سرهنگ محمد صادقخان ولد شهاب الدوله محمد خان
ولد رئیس میرزا محمد ولد اسکندر خان سردار

طایفه عزالدینلو

محمد ولیخان محمد قاسمخان حبیب الله خان
محمد رضاخان کریمخان

طایفه شامبیاتی

محمد حسینخان پدر امیر نظام امیر تومان حاجی
مهدیخان محمد حسینخان سرتیپ و رئیس امام
قلیخان حاجی محسن خان محمود خان ابراهیمخان

طایفه حاجی مشهدی پیانلو

محمد تقی خان سرتیپ و رئیس محمد طاهر خان سرهنگ
محمد رضا خان ولد رحیمخان میرزا باقر خان زکیخان
علیخان

طایفه شاه بوداغلو

محمود خان سرتیپ و رئیس حاجی محمد زمانخان
علی محمد خان احمد خان محمد اسمعیل خان

طایفه قاجلو و غیره

محمد صادقخان سرهنگ و رئیس قاجلو محمد رضاخان
محمد قلیخان سرتیپ و رئیس طایفه خزینه دارلو محمد
خان سرتیپ و رئیس طایفه کرلو محمد حسینخان کرلو

سایر خوانین قاجار

سیصد و بیست و نه نفر

عشیره

دوازده نفر

جناب مجد الاشراف مباشر ایل جلیل قاجار میرزا
سید یوسف سررشته دار فرج الله خان سرهنگ
محمد و تحویلدار امیرخان یساولباشی و سرهنگ احمد خان
نایب یساولباشی و یاور یساول هفت نفر

دایرهٔ دولت

مجلس محترم دار الشورای کبرای دولتی بریاست جناب جلالتمآب امین الدوله

اسامی وزرای عظام و اعضای فخام دار الشورای کبری از شاهزادگان معظم و غیرهم از قرار سنوات ماضیه است و تغییری نکرده فقط در ظرف سنهٔ ماضیه تنگوزئیل اشخاصی که تازه بعضویت این مجلس محترم نایل و برقرار شده اند از قرار ذیل است بترتیب زمان

جناب میرزا شفیعخان مستشار الملک پیشکار مالیه مملکت آذربایجان | جناب ابو القاسمخان ناصر الملک مشیر حضور همایون | جناب میرزا اسد الله خان وکیل الملک حکمران اردبیل و مشکین

وزارت جلیلهٔ جنگ

نواب مستطاب اشرف الاناپ السلطنه امیر کبیر و وزیر جنگ و رئیس کل قشون ظفر نمون دولت علیه از توپخانه و قورخانه و زنبورکخانه و افواج قاهره و سواره منصوره و پیاده نظام و خارج نظام
جناب جلالتمآب نظام الملک وزیر لشکر و رئیس دفتر لشکر و امیر نویان اعظم
امیر الامراء العظام حسنخان اجودان باشی کل نظام و غیر نظام امیر تومان

ارباب قلم دفتر لشکر ملتزمین رکاب مبارک و غیرهم

لشکر نویسان عظام

جناب جلالت نصاب میرزا عبد الوهابخان لشکر نویس باشی و نایب وزارت جلیلهٔ لشکر جناب حاجی میرزا علینقی مشیر لشکر جناب حاجی میرزا محمد تقی وکیل لشکر جناب میرزا حبیب الله خان مجد الاشراف میرزا یوسف لشکر نویس میرزا علی معین لشکر میرزا حبیب الله لشکر نویس قورخانه میرزا زین العابدین مستوفی نظام میرزا علی ولد مرحوم حاجی میرزا فضل الله میرزا علی ولد مرحوم میرزا موسی وزیر لشکر میرزا نبیل معاون لشکر میرزا محمد علی اعتماد لشکر میرزا محمد علیخان لشکر نویس حاجی میرزا اشرف خمسهٔ میرزا عبد الحمید میرزا مهدی نوری میرزا ابو القاسم ولد جناب حاجی میرزا عباسقلی میرزا عبد الله خان ولد جناب جلالتمآب قوام الدوله میرزا حسینعلی ولد مرحوم میرزا نصر الله لاهیجانی حاجی میرزا حسنخان ولد مرحوم وکیل لشکر میرزا نصر الله ولد میرزا اسمعیل لشکر نویس میرزا علی اصغر برادر متولیباشی سرکار فیض آثار رضوی حاجی میرزا رضای تفرشی میرزا عبد الحسین میرزا حبیب الله نوری میرزا ابو القاسم ضیاء لشکر میرزا سید باقر لشکر نویس میرزا مهدی کجوری میرزا محمد حسین نوری میرزا سید تقیخان میرزا امامقلی میرزا سید باقر تفرشی میرزا علی اصغرخان پسر مرحوم میرزا محمد حسین تفرشی میرزا تقی خان پسر مرحوم حاجی میرزا اشرف تفرشی میرزا سید یوسف لشکر نویس میرزا حسنخان پسر معاون لشکر میرزا عبد الکریم لشکر نویس میرزا علی اکبر لشکر نویس میرزا مهدی علی آبادی حاجی میرزا رضا پسر مرحوم حاجی میرزا جانی سررشته دار اصطبل خاصه میرزا علی علوی لشکر نویس میرزا حسین لشکر نویس

سررشته داران و محررین دفتر لشکر

میرزا نبی ولد مرحوم میرزا فتح الله لشکر نویسباشی میرزا عباس سررشته دار کل نظام میرزا زمان

کردستانی میرزا حسین اصفهانی میرزا آقاخان میرزا علی ولد مرحوم حاجی میرزا اشرف لشکر نویس میرزا هدایت الله ولد مرحوم میرزا اسمعیل لشکر نویس میرزا احمد نوری میرزا احمد لواسانی میرزا علینقی تفرشی میرزا سید احمد خلجی میرزا محمد ساوجی میرزا سید یوسف قاجار نویس میرزا لطفعلیخان سررشته دار پسر مرحوم میرزا غلامحسین میرزا شفیع لواسانی میرزا اسمعیل کاشی نویس میرزا محمد علی نوری میرزا فرج الله سررشته دار میرزا سید علینقی میرزا عنایت میرزا صادق حاجی میرزا حسنخان نایینی میرزا فتح الله میرزا طاهر سررشته دار میرزا نور الله ولد مرحوم میرزا محمد مستوفی میرزا اسمعیل میرزا حسن تفرشی میرزا حسینخان پسر معاون لشکر میرزا عبد الحسین میرزا محمد کرکانی میرزا سید باقر میرزا اسمعیل کوچک سررشته دار میرزا سید محمد علی میرزا یوسف سررشته دار تفرشی میرزا مصطفی

سررشته داران توپخانه و قورخانه

توپخانه

میرزا نصر الله سررشته دار میرزا جعفر نوری سررشته دار میرزا علی سررشته دار میرزا هاشم سررشته دار میرزا علیرضا میرزا سید تقی میرزا اسمعیل

قورخانه

میرزا آقا لشکر نویس میرزا نصر الله سررشته دار میرزا اشرف سررشته دار میرزا ولیقلی سررشته دار میرزا سید حسین سررشته دار میرزا علی اکبر سررشته دار

زنبورکخانه

میرزا هادی سررشته دار

منشیان

میرزا محمدخان منشی باشی نظام میرزا علیرضا منشی باشی وزارت جلیلهٔ لشکر میرزا ابو الحسن میرزا علیخان میرزا کلبعلی میرزا هدایت الله حاجی میرزا عبد الکریم میرزا ابو القاسم میرزا محمودخان میرزا کاظمخان

عزبان دفتر لشکر

میرزا مهدی عزب باشی میرزا علی اکبر میرزا اسمعیل بزرگ میرزا جعفر میرزا حسن میرزا جعفر ایضا میرزا حسین میرزا مختار

مأمورین ولایات

آذربایجان

لشکر نویسان

جناب میرزا محمودخان مشیر نظام میرزا سید مرتضی لشکر نویس میرزا علی آشتیانی ایضا حاجی میرزا کاظم میرزا علی اشرف میرزا احمد میرزا محمد میرزا احمد آشتیانی حاجی میرزا ابو الحسن لشکر نویس

سررشته داران

میرزا رحیم میرزا عبد العلی میرزا علی میرزا زین العابدین میرزا ابراهیم حاجی میرزا یوسف میرزا تقی میرزا اسکندر میرزا عبد الله سررشته دار

منشیان

میرزا محمدخان میرزا سید رضا میرزا عبد الحسین میرزا احمد میرزا صادق

خراسان

ارض اقدس

میرزا سید محمد مؤتمن لشکر لشکر نویسباشی خراسان

سررشته داران

میرزا یوسف میرزا احمدخان میرزا محمد علیخان

فارس

میرزا لطفعلیخان لشکر نویسباشی فارس میرزا مصطفی لشکر نویس

اصفهان و غیره

میرزا محمد علی لشکر نویس میرزا احمد سررشته دار میرزا ابو تراب میرزا محمد علی منشی نزد جناب صاحب دیوان

لرستان و بروجرد

میرزا حسنخان لشکر نویس پسر مرحوم میرزا اسمعیل لشکر نویس

عربستان

میرزا اسمعیل سررشته دار

سمنان و دامغان

میرزا حسنخان سررشته دار دفتر لشکر پسر مرحوم میرزا رفیعخان مستوفی قورخانه

عراق

میرزا سید مهدی لشکر نویس پسر جناب

حاجی میرزا سید کاظم مستوفی دواب وزیر

خمسه

میرزا علی برادر میرزا حسنعلی لشکرنویس کروسی

قزوین

میرزا سید ابراهیم سررشته دار

مازندران

میرزا فرج خان لشکرنویس

گیلان

میرزا یوسفخان لشکرنویس

استراباد

میرزا مقیم لشکرنویس میرزا فتح الله پسر معزی الیه

کرمان

میرزا محمد علیخان لشکرنویس باشی کرمان میرزا صادقخان لشکرنویس ولد میرزا محمد علیخان میرزا عبدالله سررشته دار

کرمانشاهان

میرزا سید محمد علی لشکرنویس

کردستان

میرزا علینقی کردستانی لشکرنویس

همدان و ملایر و تویسرکان و نهاوند

میرزا محمد قلی لشکرنویس میرزا نعمت الله سررشته دار پسر مشار الیه

اطبا و جراحان نظام

میرزا علی رئیس الاطباء حکیمباشی کل نظام میرزا سید محمد حکیمباشی توپخانه میرزا اسمعیلخان جراح باشی میرزا فرج الله سررشته دار اطباء اطباء و جراحان حاضر رکاب و مامورین ولایات صد و شش نفر

صاحبمنصبان

امراء تومان

(شاهزادگان و آنهائیکه سمت وزارت دارند)

جناب جلالتمآب امیر نظام کارگزار کل مملکت آذربایجان جناب جلالتمآب محسن الملک سفیر کبیر و وزیر مختار مقیم اسلامبول نواب والا جهانسوز میرزا امیر تومان حکمران شاهرود و بسطام نواب والا احتشام الدوله والی مملکت فارس نواب والا فرمانفرما والی مملکت کرمان و بلوچستان نواب والا ضیاء الدوله والی بروجرد و لرستان نواب مؤید الدوله نواب حشمت الدوله نواب حاجی بهاء الدوله نواب شعاع الدوله سلیمان میرزا نواب امیرخان سردار حکمران استراباد و گرگان نواب حاجی حسام السلطنه والی ایالت گیلان و طوالش

سایرین

چون رعایت ترتیب صحیح اسامی صاحبمنصبان عظام تولید بعض اشکالات میکرد و اسباب زحمت و گفتگو میشد و غیر ممکن بود لهذا چندان رعایت ترتیب نشد

امیر الامراء العظام سلیمان خان صاحب اختیار امیر الامراء العظام رحمت الله خان سارم اصلان امیر الامراء العظام ساعد الدوله امیر الامراء العظام نصر الملک امیر الامراء العظام عزیز السلطان امیر الامراء العظام نظام الدوله محمد ابراهیمخان نوری والی کردستان امیر الامراء العظام شجاع السلطنه جناب اعتضاد الملک والی عراق امیر الامراء العظام سیف السلطنه امیر الامراء العظام حاجی شهاب الملک والی مازندران امیر الامراء العظام صارم الملک امیر الامراء العظام یار محمدخان سهام الدوله حاکم بجنورد امیر الامراء العظام میر علیخان حشمت الملک امیر قاین امیر الامراء العظام محمد باقرخان عماد الملک وکیل طبس امیر الامراء العظام حاجی حسام الدوله مامور آذربایجان امیر الامراء العظام حاجی صمصام الملک

ایضاً امرائیکه دارای امتیاز و نشان و حمایل امیر تومانی هستند

نواب نصرة الدوله مامور آذربایجان عمدة الامراء العظام شجاع الملک عبدالرضاخان عمدة الامراء العظام کنت دومنت فرت نظم الملک رئیس پلیس

سرتیپان اول

(سوای سرتیپان اول که جزو توپخانه و سواره نوشته شده اند)

نواب سیف الدوله سلطان محمد میرزا ژنرال آجودان حضور همایون و ولد

ولایات ملایر و تویسرکان و نهاوند جناب جهانگیرخان وزیر صنایع حسینقلیخان قاجار قوانلو جناب فخر الملک عبدالحسین خان جناب محمد خان والی مامور آذربایجان میرزا علیخان ولد مرحوم صدر اعظم جناب حاجی حسینقلیخان معتمد الوزاره وزیر مختار مامور ینگی دنیا جناب مستشار الدوله میرزا یوسفخان عبدالحسینخان افشار حاجی حسینقلی خان برادر سارم اصلان میرزا زکیخان نواب محمد میرزا ولد ملک آرا نواب جلال السلطنه محمد میرزا عباسقلیخان مترجم اول و مترجم نواب مستطاب اشرف والا نایب السلطنه محمد قاسمخان صاحب جمع علی محمدخان برادر جناب امین السلطنه علی اکبرخان دریابیگی جناب نریمانخان وزیر مختار مقیم وینه حاجی عطاء الله خان نواب احتشام الملک عبدالعلی میرزا امیرزاده عبدالمجید میرزا حاکم سابق قراجه داغ ولیخان نصر السلطنه اسکندرخان افغان میرزا محمدخان پیشخدمت خاصه و سرتیپ اول غلامعلیخان سرتیپ اول پسر سهام الدوله

سرتیپان دویم

(سوای آنهائیکه در جزو افواج و سواره نوشته شده اند)

عالمشاه میرزا میرزا عبدالله خان مستشار الوزاره خارجه محمد علی میرزا میرزا جوادخان حاجی سرورخان اعتماد الحرم حیدرخان ولد مرحوم آصف الدوله میرسلیمان خان صارم السلطنه سرتیپ دویم

سرتیپان سیم

(سوای آنهائیکه در جزو سواره و افواج نوشته شده اند)

داراب میرزا کامران میرزا مرتضی قلی میرزا ژنرال آجودان حضور همایون اسدالله خان پسر مرحوم وزیر نظام محمد باقرخان سرتیپ سابق فوج ششم شقاقی عین الملک محمد علیخان آردلباشی نواب اشرف والا نایب السلطنه امیرکبیر وزیر جنگ میرزا محمدخان سرتیپ پسر مرحوم صدر اعظم میرزا سید محمدخان سرتیپ سرهنگ سابق فوج بهادران اسمعیلخان ولد مرحوم محبعلیخان ماکوئی ابوطالبخان علینقی خان سرتیپ خارج از فوج ایلات محمد علیخان ولد مرحوم امیر الامراء مهدیخان جهان بیگلو خانبابا خان پسر صاحب اختیار محمد صادقخان قراباغی میرزا علیخان افشار حیدرقلیخان هراتی علیقلیخان پسر مرحوم حاجی بهاء الملک عباسقلیخان هراتی عباسقلیخان پشتکوهی مهدیخان قاجار سیف الله خان لاریجانی میرزا نصرالله خان سرهنگ محمودخان گیلانی علیرضا خان ژنرال آجودان ولد مرحوم صمصام الدوله حسنخان پسر مرحوم مصطفی خان امیر تومان مصطفی قلیخان پسر مرحوم صمصام الدوله محمد تقیخان بیوکخان برادر شجاع السلطنه حسینقلیخان سرتیپ برادر مرحوم آجودانباشی حسینخان سرتیپ پسر مرحوم آجودانباشی حیدرخان سرتیپ پسر مرحوم حاجی سعد الدوله جعفرقلیخان سرتیپ ولد مرحوم ایضاً محمودخان میرزا عبدالکریمخان سرتیپ حاجی محمد حسنخان زند محمد حسنخان ولد مرحوم محمدخان امیر تومان محمد حسین خان ولد مرحوم ایضاً میرزا غلامعلی خان ولد جناب میرزا محمود وزیر سابق دار الخلافه قاسمخان کروسی محمدخان افشار

سرهنگان خارج از فوج

کلبرضاخان ولد مرحوم امین نظام عبدالعلیخان ولد مرحوم ایضاً مرتضی خان سمنانی نصرالله خان دماوندی آقاخان خلف مرحوم سلیمانخان امیر تومان حسنعلی میرزا جمشیدخان ولد حاجی اردشیرخان علیخان ولد مرحوم علی اکبرخان سرتیپ رحمت الله خان شقاقی میرزا بزرگخان پسر مرحوم میرزا علی قایم مقام علیخان ولد مرحوم نظام الدوله علی اکبرخان سرهنگ سابق فوج نهاوند کلبعلی خان پسر مرحوم نظام الدوله محمد آقا ولد مرحوم حاجی بیژن خان آقا محمد خان علیقلیخان جوانشیر علیقلیخان

شقاقی حسنخان ولد شیخعلیخان
حاجی فضلعلیخان کاظم خان شقاقی
اسدالله خان ماکوئی امیر اصلان
میرزای سرهنگ علینقی خان علی اکبر
خان برادر مشار الیه عباسقلیخان
ولد مصطفی قلیخان جهان بیکلو
فتح الله میرزا نایب الحکومه سابق
شاهرود و بسطام محمد کاظم
میرزا ولد ظلّ السلطان میرزا زین العابدین
خان احمدخان میرزا مسعودخان
عبدالله خان ولد مرحوم جعفرخان
ابو الحسنخان محمدخان یزدی امان
الله خان ولد ابراهیم آقای ماکوئی
فرج الله خان ایضا حسینقلیخان
سرهنگ سابق فوج پنجم شقاقی
مهدیخان افشار عبدالعلیخان
حسینعلیخان هراتی حسینعلیخان
ولد مرحوم فضلعلیخان ابراهیمخان
لاریجانی حسنخان افشار اسد
آبادی پاشاخان خمسه مظفر
السلطنه محمد حسنخان دو برن
علیقلیخان کرّه غلامرضاخان ثانی
مرتضی قلیخان ولد مرحوم بهاء الملک
سلیمانخان اسدالله خان ولد
مرحوم حاجی سعد الدوله آقاخان
سرهنگ ولد مرحوم مهدیقلیخان بیگلر
فتح الله خان قراگوزلو حسنخان نوادهٔ
جناب صاحبدیوان حسین آقای
افشار محمدخان درجزینی حاجی
شکرالله خان شقاقی محمد حسنخان
ولد شجاع الملک حسنخان سرهنگ

والد نصرالله خان سرتیپ تنبور کنخان
سمعیل خان ولد مرحوم محمدخان
میرتومان

ابناء اجودان باشی

جلال الدین میرزا یار محمدخان نایب
اجودانباشی کل علی اکبرخان نایب
اجودانباشی کل مصطفی خان قاجار
علیرضا میرزا قزل ارسلان میرزا
احمد میرزا خلف مرحوم امیر تیمور میرزا
احمد میرزا خلف مرحوم کیقباد میرزا
ارسلان میرزا سلطان مجید میرزا
مصطفی قلیخان خلف مرحوم منوچهر میرزا
میرزا علی آقا اسدالله خان دنبلی
ناصر قلیخان میرزا یوسفخان میرزا
فضل الله خان یوسفخان شقاقی
غلام محسنخان رحمت الله خان نوادهٔ
مرحوم سیف الملک رستمخان گرجی
سلطان احمد میرزا علی اکبرخان نوادهٔ
مرحوم فضلعلیخان جعفرقلیخان
قاجار محمد حسینخان نوادهٔ مرحوم
حاجی هادیخان جهان بیکلو جعفر
خان ولد مرحوم حاجی محمد علیخان سرهنگ
محمد حسنخان پسر جمشیدخان
تیمورخان هادیخان زرندی
حسینخان خلف مرحوم مجاریجی باشی
میرزا عبدالله خان نایب محمد آقا باقر
خان نوادهٔ حاجی محمد علیخان
محمد علیخان پسر مرحوم رضاقلیخان
نایب ایشیک آقاسی باشی قزوینی بن
غلامرضاخان بسطامی فهرمانخان
سید حسنخان فیروزکوهی سید

حسینخان ایضا حسنخان ولد
مرحوم عاشقعلیخان میرزا عیسی خان
ولد مرحوم عبد الرسولخان خان بابا
خان خلف مرحوم حاجی سعد الدوله
بیوکخان افشار مهدیخان ایضا
محمد علیخان ولد هاشمخان سیف الله
خان ولد ایضا یار محمدخان نوادهٔ
اجودانباشی کل میرزا احمدخان ولد
مرحوم حاجی شجاع الملک نجفقلیخان
عبدالعلیخان افشار داودخان ولد
محمد علیخان سرتیپ جلال الدین میرزا
ولد مرحوم عماد الدوله میرزا حسنخان
میرزا خان آقالرخان پسر جبرئیلخان
مسیحی علی اکبرخان ولد مرحوم حاجی
علی بیگخان سرهنگ اسکندرخان
حسنخان ولد شکرالله خان علی بیک
افشار علی آقا ولد محمود آقا اسمعیل
خان بسطامی مرتضی قلیخان کرّه
رحمت الله خان برادر مرحوم دبیر الملک
مصطفی قلیخان قاجار محمد علیخان
کرندی غلامحسینخان ولد مرحوم
محمد علیخان سقزی قاسمخان ملایری
مصطفی قلیخان کرمانشاهانی علیخان
ولد مرحوم حاجی میرزا صادقخان محمد
خان صاحب قلعه محمد حسینخان
علیخان مرتضی قلیخان عراقی میرزا
فضل الله خان فیروزکوهی میرزا
تقیخان پسر میرزا اسمعیل لشکرنویس
میرزا حسینخان ولد مرحوم میرزا زکی
غلامحسین میرزا اسدالله خان پسر شیخ
صادقخان منسوب مرحوم وکیل الملک

تقیخان کرمانی حسین آقا ولد علی بیک
افشار محمد قلیخان پسر بشیر الدوله
سلیمانخان نایب اجودان باشی ولد مرحوم
مهدیقلیخان سرتیپ

یاوران خارج از فوج

مرتضی قلیخان یوسفخان اسکندرخان
پسر جبرئیلخان علی اکبرخان یاور سابق
فوج طهران رضاقلیخان باغمیشه
حسین بیک قراباغی اسمعیلخان بادکوبه
علیخان مرندی عباس آقا ولد مرحوم بهاء
الدین آقا جعفرقلی بیک مرندی محمد یوسف
خان هراتی عزیز محمدخان ایضا جعفر
قلیخان هراتی محمدخان رجبخان
کودرزی خسروخان خمسه شکرالله
خان ایضا مرتضی قلیخان قزوینی
مرتضی خان ولد مرحوم مهدیقلیخان
سرتیپ دنبلی عباسقلی بیک ولد مرحوم
جعفرقلی بیک لطفعلیخان اکبرخان
ولد مرحوم محمدخان امیرتومان شکرالله
خان ولد مرحوم اسمعیلخان جهان
بیکلو رضاقلیخان ولد ایضا

معلمین

ایرانی

کریمخان میرزا عبد الوهاب علیخان
قاجار محمد علیخان عبد الحسین میرزا
محمود میرزا مصطفی بیک میرزا شکر
الله میرزا محمد علی میرزا اسحق
معلم میرزا محمدخان معلم محسنخان

معلمین فرنگی

از قدیم و جدید

ژنرال اندرنی مسیو لمر موزیکانچی باشی
ژنرال واگنرخان مسیو لاکورس
(ایطو) استادخانه فشنگ سازی
(مسیو مرت) (ماژور اسطو واخ
معلم پیاده نظام) (کپیتن کروس
معلم پیاده نظام) (کپیتن کانزلر
معلم پیاده نظام) (جنرال پروشنل معلم
توپخانه) (مسیو گبارمو نیکاپچی باشی
پیاده نظام) (مسیو ودل نایب اول
(شاسو آدف)

صاحبمنصبان نظام

طرح جدید طریشی

یکصد و شصت و نه نفر
سرهنگ سه نفر نایب سرهنگ ده
نفر یاور اول ده نفر یاور دوّم
یازده نفر سلطان چهل و هفت نفر
نایب اوّل پنجاه و نه نفر نایب دوّم
هفده نفر وکیل باشی شش بان
دوازده نفر

مهندسین و مترجمین

مهندسین

احمدخان قاجار سرتیپ محمد حسن
میرزا سرتیپ حاجی محمد میرزا سرهنگ

مترجمین

میرزا محمد علی

مدرسهٔ مبارکهٔ جدید البنای نظام

موسوم بمدرسهٔ ناصری

مرابیشب میرزا کریمخان سرتیپ اول مصباح السلطنه

اجزاء و معلمین و متعلمین

یکصد و پنجاه و هشت نفر

معلمین و مترجمین و غیرهم

هیجده نفر معلمین فرنگی چهار نفر
معلمین ایرانی نه نفر اجزاء مدرسه
پنج نفر

شاگردان مدرسه

یکصد و چهل نفر
شاگردان مهندس هیجده نفر توپخانه
بیست و هشت نفر پیاده نظام
سی و هشت نفر شاگردان زبان
فرانسه چهارده نفر شاگردان
موزیک سی و هشت نفر برات نویسی
مدرسهٔ مبارکهٔ ناصری با میرزا یوسف
لشکرنویس است

توپخانهٔ مبارکه

نوّاب مستطاب والا نجفعلیخان ناظم
توپخانهٔ مبارکه
محمد صادقخان امین نظام رئیس توپخانه
مبارکه

سرتیپان

حاجی غلامحسینخان سرتیپ اول حاجی
شکورخان سرتیپ اوّل اصلانخان
سرتیپ اوّل جمشیدخان ماکوئی سرتیپ
اوّل خسروخان سرتیپ اوّل میرزا
اسمعیلخان اجودان باشی توپخانه
نوّاب حسینقلی میرزا عماد السلطنه سرتیپ
دوّم صفرعلیخان سرتیپ دوّم بهادر
جلیلخان معتمد نظام سرتیپ اول
و مدیر مخزن نظام میرزا فتح الله خان
سرتیپ دوّم فوج هشتم خلجانی
حاجی عبد الحسین خان سرتیپ اول
توپچی نهاوندی و شیرازی میرزا شفیع
خان سرتیپ دوّم و مؤتمن دیوان
حسینقلیخان سرتیپ سیّم محمدخان

سرتیپ ولد مرحوم اللهویردیخان
بیوکخان سرتیپ سیم حسنخان پسر
مُصطفی قلیخان امیرتومان سرتیپ سیم
علیرضا خان سرتیپ فوج سیم گروسی
ذوالفقارخان سرتیپ سیم مهندس
عسکرخان سرتیپ سیم فوج هفتم
شقاقی صادقخان سرتیپ فوج
بهادران افشار مُحسنخان سرتیپ
میرزا محمدخان سرتیپ

سرهنگان

محمودخان سرهنگ فوج پنجم خوئی
زین العابدینخان اردبیلی حاجی
باقرخان سرهنگ افشار بکشلو
میرزا ابراهیمخان ولد مرحوم لجودنباشی
پاشاخان شقاقی سرهنگ عباس
قلیخان شقاقی سرهنگ توپخانه
یوسف میرزای سرهنگ توپخانه میرزا
صالحخان سرهنگ علینقیخان سرهنگ
گروسی فتح الله خان طالش اسمعیل
خان سرتیپ اسدالله میرزای سرهنگ
محمدعلی میرزای سرهنگ سیف الدین
میرزا ایضا علی اکبرخان امیرخان
ولد سیف الدوله سلطانحسین میرزا
محمدآقای سرهنگ حسنخان محمد
ولیخان حسینخان حسنخان فتح
خان حسن رضاخان پاشاخان
سرهنگ شقاقی غلامحسینخان
حبیب الله خان ابوالقاسمخان
فتحعلیخان مظفرخان سرهنگ فرج
الله خان سرهنگ شیرازی مرتضی
قلیخان پسر مرحوم لطفعلی خان

نایبان اجودانباشی

کلبعلیخان نایب اجودانباشی محمد
ناصرخان ایضا احمدخان میرزا آقاخان
الله بیوکخان نایب دویم اجودانباشی
حسنعلیخان نایب سیم اجودانباشی
میرزا حسینخان عبدالحسین میرزا
نایب دویم اجودانباشی طغرل تکین
میرزا نایب دویم اجودانباشی
سلطانمجید میرزا ایضا محسن میرزا
ایضا مُصطفی خان ایضا جعفرقلیخان
ایضا محمدعلیخان افشار ایضا
میرزا آقاخان ایضا

یاوران اوّل

محمدصادقخان جزو قراولان انبار
حاجی خضرقلیخان لک فرج الله خان
طالش سلیمانخان مقدم صادق
خان قزوینی غلامحسینخان قزوینی
عبدالباقیخان ایضا فرج الله خان
کرمانشاهانی حسینخان بهارلو
هاشمخان بهارلو باقرخان افشار
محمدعلیخان افشار سیدعلی بیک
مرندی نریمانخان محمدعلیخان
علیخان حاجی عزیزخان
جلیل بیک علی عسکر آقای
لک بهلول آقای شقاقی پاشا
خان خلجانی بیوکخان معلم
اسمعیلخان خمسه شکرالله خان
کرمانشاهانی حسینخان گروسی
عباس میرزا حسینخان خرقانی
میرزا حسینخان میرزا مهدیخان
غلامحسینخان

یاوران دویم

حسینخان ارومئی حسین بیک
خوئی صادقخان مقدم عبادالله
خان شقاقی یاور اول شاهزاده شیرنجان
خمسه ابوالفتحخان سیلاخوری
حاجی میرزا فرج تبریزی جزو قراولان
انبار نادر میرزا جزو قراولان انبار
محمدطاهر میرزا ایضا جهانگیرخان
میرزا حسینخان قزوینی ذوالفقارخان بهادران
یاور اوّل شاهزاده یوسفخان محمدآقا
باقرخان افشار علینقیخان افشار
سیف الله خان افشار عبدالعلی
خان افشار اسمعیل بیک تبریزی
یوسف بیک تبریزی علیخان ارومئی
محمدحسین بیک مرندی غلامحسین
خان نواده فتحعلیخان یاور دویم
میرزا علیخان کلبعلیخان خوئی
آقابیک لک محمدعلیخان خمسه
یوسفخان خمسه روح الله میرزای قزوینی
میرزا حسن همدانی میرزا زمانخان
مُصطفی خان افشار بکشلو
آقاخان نهاوندی سلیمانخان مهندس
میرزا سیدحسین عبدالعلیخان
علی اکبرخان میرزا ابوالفتحخان
خداداد خان میرزا سیدعلینقی

ادارهٔ اصطبل توپخانهٔ مبارکه

بریاست محمدحسینخان پیشخدمت مخصوص
حضور همایون

حاضر رکاب مُبارک

محمدحسینخان رئیس اصطبل میرزا
محمدعلی اعتماد لشکر لشکرنویس

میرزا علینقی سررشته دار میرزا
حسنخان میرآخور محمدرحیمخان ایضا
میرزا محمود مشرف علی بیک تحویلدار
حسن بیک نایب اوّل نایب دویم دو
نفر بیطار و اخترجی دو نفر
نعلبندباشی و نعلبند شش نفر
جلودار چهارده نفر

سرحدات و ولایات معظمه

آذربایجان

جلیل بیک نایب اوّل نایب دویم دو
نفر جلودار ده نفر

خراسان

رشیدخان نایب اوّل نایب دویم
دو نفر جلودار نُه نفر

اصفهان

حاجی قاسم نایب اوّل نایب دویم
جلودار دو نفر

استراباد

زین العابدین بیک نایب اوّل
جلودار دو نفر

بسطام

میرزا فضل الله نایب اول جلودار
دو نفر

خرم آباد

آقاجان بیک نایب دویم جلودار
دو نفر

عربستان

زمان بیک نایب دویم جلودار
سه نفر

کرمانشاهان

محمودخان نایب اوّل جلودار سه نفر

کردستان

عبدالعظیم نایب اوّل جلودار سه نفر

فارس

هدایت الله بیک نایب اول نایب
دویم نفر جلودار چهار نفر

کردستان

افراسیاب بیک نایب اوّل جلودار
سه نفر

ولایات حول و حوش

خمسه

نظرعلیخان نایب اول فتح الله خان
نایب اوّل محمدتقیخان نایب اول
نایب دویم سیزده نفر جلودار
هفده نفر

ملایر

رستمخان نایب اوّل نایب دویم
چهار نفر جلودار هفت نفر

نهاوند

هاشمخان نایب اوّل آقابابا خان
نایب اول نایب دویم دو نفر
جلودار یازده نفر

عراق

افراسیابخان نایب اوّل نایب
دویم سه نفر جلودار شش نفر

ساوه

نایب دویم سه نفر جلودار چهار نفر

قورخانهٔ مبارکه

جناب جلالتمآب نصاب اقبال السلطنه
وزیر و رئیس قورخانهٔ مبارکه
میرزا حبیب الله لشکرنویس قورخانه
سرتیپان وغیره

محمدعلیخان سرتیپ عبدالله خان
سرتیپ غلامحسینخان سرتیپ
میرزا حسینخان سرتیپ مسیو
معلم مکانیک قورخانهٔ مبارکه

سرهنگان

زین العابدینخان میرزا تقیخان
هاشمخان مباشر کارخانهٔ آتشبازی
میرزا محسن محمدطاهرخان و
میرزا موسیخان نواده های مرحوم
صدراعظم شیخعلیخان میرزا رفیعخان

لشکرنویس و سررشته داران

میرزا آقا لشکرنویس میرزا اشرف
سررشته دار میرزا نصرالله سررشته دار
میرزا ولی سررشته دار میرزا
علی اکبر سررشته دار میرزا سید
حسین منشی

حکیمباشی و نقاشباشی

میرزا علی آقای حکیمباشی قورخانه
میرزا عبدالرحیم نقاشباشی

یاوران

نصرالله بیک یاور اوّل و تحویلدار
انبار قورخانه میرزا ابوالقاسم یاور
اول و تحویلدار انبار خاصه کار
نوروزعلیخان یاور و تحویلدار قورخانه
توپ و غیره شهبازخان یاور و تحویلدار
انبار تفنگ حاجی عبدالله بیک
یاور و مباشر کارخانهٔ سراجی طهماسب
بیک یاور و مباشر کارخانهٔ چاشنی سازی
عابدین بیک یاور و مباشر کارخانه
مهران علی اکبر بیک سلطان مباشر
کارخانهٔ طرقه سازی میرزا احمد یاور اوّل

ومباشر دباغخانه همدان آقا سید کاظم
یاور اول و مباشر کارخانه طبل و
شیپور سازی آقا سید حسین سلطان
مباشر کارخانه اسباب مرتضی موزیکان
کاظم بیک یاور و مباشر کارخانه
ریخته گری محمد علیخان یاور و عبد
الحسینخان یاور و مباشرین کارخانه
فشنگ کاغذی و طرقه و مهمات
حسن بیک یاور و مباشر کارخانه فشنگ
کاغذی استاد میرزا محمد نجار باشی
و رئیس کارخانجات نجارخانه
میرزا محمد بیک یاور و مباشر کارخانه
چرخ نجار

یاورهائیکه جزو کنجات متفرقه
مشغول کار هستند

میرزا مصطفی خان غلامحسینخان یاور
اول حاجی ابوطالبخان یاور اول
محمد علیخان قزوینی میرزا بیک یاور
میرزا ابوالقاسم یاور مهدیخان
یاور میرزا علی اصغر یاور آقا سید
درویش یاور حاجی اسمعیل بیک یاور

سلاطین دستجاتیکه موافق
تفنیم میرپنجه جزو دسته
مشغول کار و خدمت میباشند

غلامعلی بیک میرزا ابوالقاسم میرزا
مهدی امیرخان میرزا مطلب
محمد سلطان کاظم سلطان اسدالله
سلطان آقا محمد سلطان میرزا
علی اکبر سلطان حسینخان سلطان
کل محمد سلطان میرزا حسینعلی سلطان
محمود سلطان کرد بچه میرزا صالح سلطان

حسینخان خانمخان خان محمود
سلطان تبریزی رضا سلطان
حسین سلطان عباسقلی سلطان
ماموربک بیک آقا سید حسین
چرخ نجار کاظمخان میرزا شفیع
سلطان چراغعلی سلطان حاجی
اسمعیل میرزا علی اصغر سلطان
غلامحسینخان ولد امیرخان

اصناف

تفنگ ساز و پرداختگر و قنداقساز
پانزده نفر ریخته گر دوازده نفر
توپ ریز پنجنفر سراج بیست نفر
دوانگر ده نفر سوهانکار ده نفر
فشنگ ساز دوازده نفر چاشنی
ساز هفده نفر نجار ده نفر
نقاش دو نفر حداد ده نفر کلوله
ریز ده نفر

قورخانچیان

دویست و بیست و چهار نفر

ازبابت مامورین سرحدات

دویست و هفده نفر

آذربایجان

جمعی میرزا عبدالله خان سرتیپ و
رئیس قورخانه آذربایجان
پنجاه و یکنفر معارف بیست
و شش نفر قورخانچی بیست و پنجنفر

اصفهان

جمعی میرزا حسنخان سرهنگ هفده نفر
معارف هشت نفر قورخانچی نه نفر

استراباد

جمعی رضا بیک سلطان هشت نفر

معارف دو نفر قورخانچی شش نفر

بروجرد

جمعی میرزا ابوالفتح یاور سه نفر
معارف دو نفر قورخانچی نفر

بسطام

ازبابت محمد باقر بیک نایب مامور
وصول مالیات باروط کوبی نفر

خراسان

جمعی ابوالقاسم بیک یاور چهل نفر
معارف هیجده نفر قورخانچی
بیست و دو نفر

عربستان

جمعی محمد صادق بیک نایب هفت نفر
معارف دو نفر قورخانچی پنجنفر

فارس

جمعی احمدخان سرتیپ بیست و دو نفر
معارف یازده نفر قورخانچی یازده نفر

کرمان

جمعی علی اکبرخان یاور بیست و سه نفر
معارف نه نفر قورخانچی چهارده نفر

کرمانشاهان

جمعی میرزا آقاخان سرهنگ بیست و
شش نفر معارف ده نفر قورخانچی
شانزده نفر

کردستان

جمعی غلامرضا بیک یاور نه نفر
معارف سه نفر قورخانچی شش نفر

یزد و لرستان

یزد جمعی عبدالوهابخان شش نفر
سلطان نفر قورخانچی پنجنفر لرستان
محمد حسن سلطان نفر قورخانچی سه نفر

زنبورکخانه مبارکه

نصرالله خان سرتیپ زنبورکخانه و رئیس
قراسوران دارالخلافه عبدالحسین
خان سرهنگ علی محمد بیک یاور اول
اسمعیلخان یاور دویم

موزیکانچیان
صاحبمنصبان

شکرالله خان سرتیپ محمد حسن
سرتیپ نواده مرحوم ظهیر باباخان
سردار کل محمد علیخان سرهنگ
موزیکانچی صفرعلیخان سرهنگ
غلامحسین بیک یاور

دستجات موزیکانچی

دسته
موزیکانچیان توپخانه
دسته
ارنکه و نمود بادی
دسته
لورانی و شهرستانکی
دسته
منصوب نواب اشرف والا نایب السلطنه
دسته
موزیکانچیان قراقخانه
دسته
ساوه
دسته
نیلانجوری
دسته
موزیکانچیان فوج خرقانی
دسته
موزیکانچیان فوج بهادران

دسته
موزیکانچیان فوج ششم اقبال
دسته
موزیکانچیان فوج نصرتین
دسته
موزیکانچیان فوج منصور قراکوزلو
دسته
موزیکانچیان فوج فدوی

افواج قاهره

تومان اول

فوج بهادران

ابوابجمعی شجاع السلطنه امیر تومان

فوج اول خاصه

ابوابجمعی شجاع السلطنه امیر تومان
بسرتیپی حاجی نقد علیخان

فوج دویم خاصه

ابوابجمعی عبدالحسین میرزای نصرة
الدوله امیر تومان بسرتیپی احمدخان

فوج دویم نصرت

محمد قلیخان سرتیپ

فوج مظفر مراغه

فضلعلیخان نصرة الملک سرتیپ

فوج چهارم تبریزی

آقاخان سرتیپ

فوج پنجم ایلات

ابوابجمعی شجاع السلطنه امیر تومان
رحیمخان سرتیپ

فوج ششم اقبال

ابوابجمعی شجاع السلطنه بسرتیپی
یوسفخان

فوج هفتم افشار

ابوابجمعی نصرخان سرتیپ

فوج هشتم افشار

ابوابجمعی اسمعیلخان سرتیپ

فوج همدان

ابوابجمعی شجاع السلطنه امیر تومان
میرزا حسنخان

تومان دویم

فوج بهادران بختیاری
شیخعلیخان سرتیپ

فوج سیم خوی

ابوابجمعی میرزا علیخان سرتیپ

فوج سیم مراغه

ابوابجمعی شیخ الله خان سرتیپ

فوج تخته قاپی

ابوابجمعی علیقلیخان سرتیپ

فوج پنجم شقاقی

ابوابجمعی شجاع السلطنه امیر تومان
مرتضی قلی آقای سرتیپ

فوج ششم شقاقی

ابوابجمعی عبدالحسین میرزای نصرة
الدوله امیر تومان محمد باقرخان
سرتیپ

فوج هفتم خمسه جالی

عزیزالله میرزا سرتیپ

فوج مخبران ماکوئی

بهلول پاشاخان سرتیپ محمد پاشا
خان سرتیپ

تومان سیم

فوج قهرطینه

غلامحسینخان شنبه العدوان
علیخان سرهنگ

فوج امیریه
حاجی احمدخان سرتیپ عبدالحسینخان سرهنگ
فوج اردبیل و مشکین
بسرتیپی میرزا علیخان پسر مرحوم میرزا حسنخان وزیر نظام
فوج هفتم شقاقی
ابواجمعی غلامحسینخان ژنرال اجودان بسرهنگی محمدخلیلخان
فوج گروس
ابواجمعی جناب امیرنظام بسرهنگی اسدالله خان
فوج جدید افشار
ابواجمعی میرزا علیخان سرتیپ افشار
فوج چهارم جدید مراغه
ابواجمعی فضلعلیخان سرتیپ
فوج ششم قراگوزلو
ابواجمعی حسام الملک امیرتومان بسرهنگی فضل الله خان
فوج منصور قراگوزلو
ابواجمعی حسام الملک بسرتیپی زین العابدین خان
فوج مخبران
ابواجمعی جناب ناصرالملک بسرهنگی مهدیخان
تومان چهارم
فوج بهادران فراهان
ابواجمعی امان الله خان سرتیپ
فوج اول طهران
ابواجمعی امیرخان سردار امیرتومان

فوج دویم خلج ساوه
سیف السلطنه امیرتومان
فوج برچلو
جمعی محمدخان سرتیپ
فوج سیلاخوری
جمعی محمدعلی میرزا سرتیپ بسرهنگی مصطفی خان
فوج هفتم سوادکوه
ابواجمعی جناب جلالتمآب امین السلطان بسرتیپی حاجی حسینعلیخان
فوج ششم سربندی
جمعی حاجی صمصام الملک امیرتومان
فوج مخبران کزازی
جمعی حاجی صمصام الملک حاجی ذوالفقارخان سرتیپ
تومان پنجم
فوج بهادران حشمت
ابواجمعی حاجی اسحق خان سرتیپ
فوج دویم ملایری
ابواجمعی عسکرخان سرتیپ
فوج سیم لاریجانی
ابواجمعی امیرخان سردار امیرتومان بسرتیپی خانباباخان
فوج چهارم کمره
ابواجمعی حشمة الدوله امیرتومان بسرتیپی ابراهیم میرزا
فوج پنجم کلپایگان
بسرتیپی محمدکاظمخان ولد جناب شهاب الدوله بسرهنگی عبدالله خان ولد شهاب الدوله
فوج ششم قدیم خمسه
ابواجمعی مظفرالدوله

فوج دویم خمسه
ابواجمعی عباسقلیخان سرتیپ اول ولد مرحوم علینقیخان
فوج مخبران زرندی
جمعی محمدحسنخان سرتیپ
تومان ششم
فوج اول قلیبر قزوین
ابواجمعی نصرالملک امیرتومان هدایت الله خان سرهنگ
فوج دویم جدید ایضا
نصرالملک امیرتومان بسرهنگی مصطفی خان
فوج سیم افشار بگشلو
ابواجمعی حسنخان اجودانباشی کل بسرهنگی علیخان پسر مرحوم حاجی اسدالله خان
فوج چهارم فریدنی
بسرهنگی حاجی مصطفی قلیخان
فوج ششم چهار محالی
ابواجمعی سهام السلطنه بسرهنگی میرزا عبدالحسینخان
فوج هفتم عرب و عجم
ابواجمعی ضیاءالدوله امیرتومان بسرهنگی عباسقلیخان
فوج مخبران فیروزکوهی
ابواجمعی میرزا اکبرخان صمصام السلطنه سرتیپ اول بسرهنگی مصطفی خان
تومان هفتم
فوج بهادران دماوندی
علینقیخان سرتیپ اول محمدحسن خان سرهنگ

فوج اول

فوج اول خلج قم
بسرتیپی حاجی عمارخان
فوج دویم نهاوندی
ابواجمعی معین نظام بسرهنگی حسینخان نهاوندی
فوج سیم بسندچی
بسرهنگی سلطانعلی خان
فوج ششم خرقانی
ابواجمعی آجودانباشی بسرهنگی علیمحمدخان
فوج هفتم قدیم کرمانی
نقیخان سرتیپ
فوج هشتم شوکت کرمانی
ابواجمعی سلیمانخان سرتیپ عرب بسطام
فوج نهم جدید گرمسیر کرمانی
بسرتیپی زین العابدین خان
فوج مخبران درجزینی
بسرتیپی احمدخان بسرهنگی فضل الله خان
تومان هشتم
فوج بهادران قلعه زنجیری
بسرهنگی حسنخان
فوج اول کرندی
علیمرادخان سرتیپ نصرالله خان سرهنگ
فوج سیم کلهر
رضاقلیخان سرتیپ
فوج چهارم زنگنه
ظهیرالملک سرتیپ اول محمدحسین خان سرتیپ سیم

فوج مخبران کردستان
جمعی محمدعلیخان سرتیپ ظفرالملک
تومان نهم
فوج بهادران قرائی
ابواجمعی عباسعلیخان سرتیپ
فوج چهارم پشتکوهی لرستان
ابواجمعی حسینقلیخان والی بسرهنگی غلامرضاخان
فوج اول عراقی
جمعی قاسمخان سرهنگ
فوج ششم سرحدی
نواب جلال الدوله سرتیپ
فوج مخبران ترشیزی
بسرتیپی محمدجعفرخان قاجار
تومان دهم
فوج بهادران فدوی
ابواجمعی عبدالله خان سرتیپ اول ساعدالسلطنه
فوج اول قاینی
ابواجمعی حشمة الملک بسرهنگی حاجی پرویزخان
فوج دویم جدید ایضا
جمعی حشمة الملک بسرهنگی حیدرقلیخان
فوج سیم تنکابنی
ساعدالدوله امیرتومان ولیخان نصیرالسلطنه سرتیپ اول
افواج ثلثه هزارجریب
ابواجمعی نجفقلیخان سرتیپ و لطفعلی خان سرهنگ محمدخان سرهنگ
فوج مخصوص نواب اشرف

والا نایب السلطنه امیرکبیر وزیر جنگ
بسرتیپی میرزا محمدعلیخان معین نظام و سرهنگی شیخخان

سواره
آذربایجان

دسته
افشار سائین قلعه ابواجمعی حبیب خان سرتیپ
دسته
افشار ارومی ابواجمعی حاجی عبدالحسینخان سرتیپ اول بسرتیپی باقرخان
دسته
اردبیل و مشکین جمعی باقرخان سرکرده علیقلیخان سرکرده
دسته
چهاردولی نوروزخان سرتیپ حسینقلیخان سرهنگ
دسته
چلبیانلو محمودخان سرتیپ رحیمخان سرکرده
دسته
خوئی عباسعلی بیک امین بیک
دسته
شقاقی جمعی محمدخان
دسته
شاطرانلو جمعی علیخان سرکرده
دسته
اینانلو جمعی صارم الملک
دسته
قراپاپاق جمعی نجفقلیخان سرتیپ
دسته

حاجی علیلو بسرکردگی رستمخان

دسته

قراسوران راه قراجه داغ جمعی عباسعلی بیک

دسته

قراسوران جمعی سیف الله خان سرکرده

دسته

قراسوران اترشی واسنارا جمعی امین الوزاره

دسته

ریسکانلو جمعی یوسفعلیخان

دسته

جدید شقاقی جمعی عباسخان

دسته

قراسوران راه مرند جمعی شکرالله خان

دسته

یکانی جمعی اسفندیارخان

دسته

کلیبری بسرکردگی محمدباقرخان

دسته

مقدم جمعی صمدخان

دسته

مکری عزت الله خان

دسته

قوجه بیکلو ابواجمعی حسینقلیخان سرکرده

سرکردگان غلام نصرت

میرهدایتخان میرزا زین العابدینخان علیقلیخان حسینخان ابراهیم آقای سرهنگ اسکندرخان سلیمانخان

خراسانی

غلامان مشهدی

دسته

جمعی ابوالفتح خان

دسته

جمعی حاجی فضل الله خان

دسته

جمعی حاجی فرامرز خان

دسته

قوچانی جمعی شجاع الدوله

دسته

بجنوردی جمعی سهام الدوله یار محمدخان امیرتومان

دسته

قائنی و سیستانی جمعی حشمة الملک امیرتومان

دسته

طبسی جمعی عمادالملک

دسته

[illegible] جمعی محمدعلیخان

دسته

هزاره جمعی اسمعیل خان سرتیپ بسرکردگی محمد عظیم خان

دسته جات

تیموری و جمشیدی

دسته

تیموری جمعی علیمردانخان نصرة الملک

دسته

تیموری جمعی میرعطاء الله خان

دسته

جمشیدی جمعی ذوالفقارخان وحاجی محمد امین سرکرده

دسته جات

جمعی نواب حاجی محمد میرزای سرتیپ اول

دسته

مردوزانی

دسته

مروی بسرکردگی ابوالسیف خان و محمد شریف خان

دسته

مروی جمعی صید رضا بیک دسته

مروی جمعی قربانعلی بیک دسته

آردلان جمعی آقاخان سرکرده

دسته

چولائی جمعی غلام محسنخان سرکرده

دسته

قراسوران جمعی غلامرضا خان و نصرالله خان

دسته

قرائی جمعی محمدخان سرکرده

دسته

نیشابوری ابواجمعی باقرخان سرتیپ

دسته

عمارلو جمعی محمدرضا خان سرکرده

دسته

سبزواری جمعی حاجی فرامرزخان

دسته

مزینانی جمعی حسینخان سرکرده

پیاده خراسانی

دسته

قائنی و خوافی جمعی حشمة الملک

دسته

عمله ملبس یکصد و سی و پنج نفر

استرابادی وغیره

پیاده استرابادی

دسته

جمعی میرعلینقیخان سرتیپ ازبابت پیاده فندرسکی و کتول

دسته

جمعی عبدالصمدخان سرتیپ پیاده مقصودلو

دسته

منتکین جمعی محمدخان سرکرده

دسته

ساوری جمعی عیسی خان

دسته

شاهکوهی جمعی محمدعلیخان

دسته

سدن رستاقی جمعی محمدقلیخان

دسته

ازانی جمعی محمدعلیخان

دسته

بلوچ و حاجیلو جمعی علی اصغربیک

دسته

غلامان استرابادی جمعی علیخان آقای قاجار

دسته

کلدیخان ریش سفید طایفه جعفربای

دسته

ایل کلدی نظر ریش سفید آتابای

دسته

قلیخان آتابای سالارخان

دسته

قوشبه خان آتابای ایلکلدیخان جعفربای

دسته

امیرخان آتابای ملا قربانخان

دسته

ایضا نظر ریش سفید آتابای محمدقلیخان

دسته

سواره ترالکمه یموت و کوکلان جمعی حسینقلیخان یوزباشی

دسته

زردینی جمعی افراسیابخان سرکرده

کوداری و بسطامی

ابواجمعی نواب ضیاء الدوله امیرتومان

کرمانی

افشار کرمانی

میرزا محمودخان سرکرده

شمخالچیان بمی

ابواجمعی

سواره و جمازه بمی و نرماشیر

اسدالله خان سرکرده عرب بسطام

سواره و جمازه سوار نرماشیری

وردسکانی مرتضی قلیخان سرکرده

سواره سیستانی

اسدالله خان سرکرده

سواره و جمازه بلوچستانی

صادقخان سرکرده

گیلانی

ازبابت سواره گرکان رودی و اسالمی جمعی نصرت الله خان سرتیپ

مازندرانی

ازبابت سواره کرد و ترک وغیره ابواجمعی میرزا عبدالله خان پیشخدمت و سرتیپ اول

میرزا ابوالحسن مشرف

سرکردگان

عبدالله خان مدانلو فتح الله خان ایضا

صفی خان ایضا موسیخان بهمان بیگلو اسدالله خان ایضا محمدخان ایضا حسینخان کرایلی ذوالفقار خان ایضا حسنخان اصانلو محمدخان افغان

جماعت خواجه وند

ابواجمعی جناب جلالتماب امین السلطان علی اکبرخان سرتیپ نریمانقلیخان سرکرده نعمة الله خان حسینخان فتح الله خان

سواره عبدالملکی

ابواجمعی فضل الله خان بسرکردگی جعفرخان

عرب

جماعت زرین کمر

ابواجمعی شاهسوار اصلان امیرتومان علیقلیخان یوزباشی مهدیخان نایب اول

جماعت شاهسون افشار

ابواجمعی جناب جلالتماب امیر السلطان جهانشاه خان

جماعت بختیاری

جمعی محمدحسینخان

جماعت عرب بیاردشتیان

مصطفی قلیخان سرتیپ سهام السلطنه میرزا حسینخان سرکرده میرزا حسنخان ایضا

جماعت افشار اسدآبادی

جمعی صاحب اختیار امیرتومان بسرکردگی محمدکریمخان

جماعت خمسه

جمعی ذوالفقارخان سرتیپ اول

جماعت شاهسون اینانلو
عزیز الله خان صارم الملک سرتیپ اول
حاجی لطف الله خان سرتیپ اول
جماعت شاهسون بغدادی
امید علیخان سرکرده آکبرخان سرتیپ
اسدخان سرکرده
جماعت شاهسون دویرن
ابوابجمعی جناب جلالتمآب امیر السلطان
آقا جانخان سرهنگ غلامعلیخان
سرهنگ محمد حسینخان ایضا غلامرضا
خان سرکرده ولیمحمدخان ایضا
جماعت شاهسون قوجه بیکلو
ابوابجمعی حسینقلیخان سرتیپ ولد
مرحوم حسینعلیخان
جماعت باجلان
ابوابجمعی احمدخان سرهنگ
جماعت خرقانی
ابوابجمعی ایوداباشی کل حسنخان
امیر تومان علینقیخان سرکرده
جماعت بیرانوند
جمعی بداغخان سرکرده برادر مرحوم
حسنخان سرکرده
جماعت اصانلو
ابوابجمعی جناب جلالتمآب امیر السلطان
بسرهنگی حاجی جعفرقلیخان
جماعت افشار ساوجبلاغ
جمعی حسنخان سرتیپ میرزا
رضای طبیب
جماعت کرد بچه
که مشغول خدمت قراسورانی دار
الخلافه هستند جمعی عزیز الله خان

صارم الملک امیر تومان بسرکردگی
خانبابا خان
جماعت هداوند
ابوابجمعی جناب جلالتمآب امیر السلطان
بسرکردگی رحیمخان
جماعت شاهسوار
که مشغول خدمت قراسورانی دار
الخلافه هستند جمعی صارم الملک
سواره جدید اصفهانی
ابوابجمعی محمد علی میرزا
جماعت ایلات قزوین
ابوابجمعی اسدالله خان ولد مرحوم
وزیر نظام
جماعت قراچورلو یخوار
ابوابجمعی جناب جلالتمآب امیر السلطان
بسرکردگی صفرعلیخان
جماعت افشار بکشلو
ابوابجمعی ایوداباشی بسرتیپی کاظمخان
جماعت چگینی
بسرتیپی اسدالله خان بسرهنگی
صادقخان
جماعت احمدوند و هیتوئی
بسرهنگی کریمخان
جماعت کلیائی
بسرکردگی جلال الدین میرزا
سواره کرزه بر لرستانی
جماعت نانکلی کرمانشاهان
بسرکردگی
جماعت باراحمدی
بسرهنگی حاجی احمدخان

جماعت عرب و باصری
حاجی حبیب الله خان
جماعت سنجابی
جمعی فرج الله خان سرکرده
جماعت فیلی
جمعی کریمخان سرکرده
جماعت بختیاری
دارابخان سرکرده
پیاده
خراسانی
شمخالچیان
ابوابجمعی حیدرقلیخان سرتیپ
جزایرچیان سرخسی
غلامحسینخان سرکرده عزیز محمد خان
پسر عباسخان سرتیپ یوسف بیک
استرآبادی
دسته فندرسکی
جمعی میرزا علینقیخان سرتیپ
دسته کتول
جمعی علیمحمدخان سرکرده
دسته مقصودلو
جمعی عبدالله خان سرکرده
دسته استراباد و دهستانی
جمعی فتحعلیخان سرکرده
دسته بالا شاهکوئی
جمعی آقا عبدالرحمن سرکرده
دسته پایین شاهکوئی
جمعی محمد علیخان سرکرده
دسته سدن رستاقی
جمعی محمد قلیخان سرکرده
دسته انزانی

جمعی محمد علیخان سرکرده
دسته شکنی
جمعی محمد قاسمخان سرکرده
دسته ساوری
دسته جمعی جعفرقلیخان دسته
جمعی حاجی آقا رضا
دسته لیوانی و سیلسپیر
جمعی اسدالله خان سرکرده
دسته بلوچ
علی اکبر بیک
دسته جات کیسلانی
دسته سالیانی
جمعی میر یوسفخان سرکرده
سواره سالمی
ابوابجمعی نصرالله خان سرتیپ اول
بسرهنگی الله یارخان
دسته انزانی
جمعی جبارقلیخان سرکرده
دسته شفتی
جمعی نعمت الله خان ایضا
مازندرانی
جماعت کلبادی و غیره
جمعی میرزا محمدخان سرتیپ لطفعلی
خان سرکرده محمدمهدیخان سرکرده
طایفه عمرانلو جماعت طالش بسرکردگی
علی اکبرخان بخشکی بسرکردگی
علی اکبرخان
جماعت اشرفی
بسرکردگی عباسقلیخان
کرمانی
تفنگچیان اناری

حسینقلیخان سرکرده
تفنگچیان نخعی و داوری
اسمعیل خان سرکرده
تفنگچیان عرب بسطام
ابوابجمعی سلیمانخان سرتیپ
بسرکردگی کریمخان
تفنگچیان ربعاری
دارابخان سرکرده
تفنگچیان کوهک و چاه بهار و دلغند
ملک بهادر سرکرده
عراقی از بابت پیاده بلوچ
جمعی شیخ محمدخان سرهنگ
اداره افواج طرح اطریش
و سواره طرح قزاق
افواج طرح اطریش
از بابت صاحبمنصبان که برقرار
هستند
ردیفان اول
از بابت پیاده نظام
ردیفان دویم
از بابت پیاده نظام
مشاسور
که عبارت از فوج مخبران باشد
رژنی
که عبارت از فوج مهندس باشد
توپچیان توپهای ته پر اطریشی
فوج
موزیکانچیان
اداره مزبوره
ادارات قزاقیه
بریاست پلکنیک کوزمین کاراوایف

فوج اول
ابوابجمعی حسنخان امیر تومان
ایوداباشی کل
فوج دویم
بسرتیپی علیخان سرتیپ
فوج سیم
بسرتیپی حسنخان قبه
موزیکانچیان
اداره مزبوره
قشون حاضر رکاب
از پیاده نظام و سواره و توپخانه
و غیره یکصد و پنجاه هزار نفر
ذخیره
پنجاه هزار نفر

خزانه مبارکه نظام
بریاست جناب جلالتمآب وزیر نظام
میرزا رضای البرز مستوفی
حاجی شیخ جعفر معتمد التجار
میرزا جعفر تفرشی منشی خزانه
نظام میرزا شفیع تفرشی
سررشته دار خزانه نظام
میرزا محمد علی

دار الخلافه طهران

نواب مستطاب اشرف والا نایب السلطنه امیر کبیر وزیر جنگ و حکمران دار الخلافه الباهره و غیرها ادام الله اقباله العالی

اجزاء حکومت جلیله دار الخلافه

جناب جلالتمآب محمد ابراهیمخان وزیر نظام و وزیر دار الخلافه الباهره

اجزاء مجلس حکومت

زنبجان کبیر مرحوم محمودخان کلانتر میرزا شفیع سررشته دار میرزا جعفر منشی تفرشی میرزا نصرالله منشی میرزا سید علی کتابچه نویس نایب محمود نایب اول فراشخانه سایر نواب فراشخانه ده نفر

نواب بلوکات دار الخلافه

میرزا مهدی نایب بلوک ورامین و شهریار و غار و فشافویه میرزا اسمعیل نایب بلوک ساوجبلاغ میرزا سید احمد نایب لار و کن و سولقانات

علمای اعلام دار الخلافه

جناب آقای میرزا زین العابدین امام جمعه جناب صدر العلماء میرزا محمد باقر جناب آقا میرزا حسن آشتیانی جناب آقا شیخ هادی نجم آبادی جناب ملا محمد تقی بجنوردی کاشانی جناب آقا شیخ فضل الله جناب آقا سید محمد رضا پسر مرحوم آقا سید صادق جناب آقا سید عبدالله جناب آقا میرزا احمد شیخ الاسلام دار الخلافه جناب آقا شیخ جعفر پسر مرحوم حاجی شیخ محمد جناب حاجی سید جعفر کاشانی جناب آقا سید مصطفی پسر مرحوم حاجی سید حسین جناب آقا علی اکبر پسر مرحوم آقا جمال الدین بروجردی جناب شیخ محمد حسن استرابادی جناب آقا شیخ موسی

اعیان و امراء و خوانین و

معارف دار الخلافه از ارباب مناصب و غیرهم سوای آنها که اسمشان در دوائر دولتی ذکر شده از قرار سنه ماضیه جناب میرزا محمدخان نظام العلماء امیر کبیر محمدخان معیر الممالک اعتماد الدوله عین الملوک معتمد الملک ولد جناب اشرف مشیر الدوله امیرزاده محمد میرزا جلال السلطنه ولد جناب اعتضاد الدوله عباس میرزا ولد ایضا فتحعلیخان سپهسالار ولد ایضا خانباباخان ولد ظهیر الدوله میرزا احمدخان ضیر? الدوله ولد مرحوم آصف الدوله محمودخان ملک الشعراء میرزا محمدخان ندیم باشی حکیم الهی ولد مرحوم حکیم الهی سلیمانخان ولد مرحوم حاجب الدوله اسمعیلخان بشیر الدوله میرزا محمدخان غلامحسینخان ولیخان پیشخدمت لله سهرابخان حاجی محمد حسینخان محمودخان محمدخان ولد مرحوم احمدخان نوائی محمد حسنخان ولد ایضا حاجی محمد حسینخان ولد ایضا حاجی علیخان ولد ایضا محمد ولیخان ابوالقاسمخان پیشخدمت نواب ذین الدوله عبدالقلیخان ولد مرحوم بیگلربیگی هادیخان ولد ایضا محمدخان محمد جعفرخان حسینخان هدایت اللهخان علی اکبرخان نجفقلیخان محمد باقرخان امان اللهخان

اداره نظمیه و پلیس دار الخلافه

نظم الملک کنت دومنت فرت دارای امتیاز و نشان و حمایل امیر تومانی رئیس کل اداره پلیس عباسقلیخان سرتیپ اول مامور خدمت حضرت والا نایب السلطنه امیر کبیر وزیر جنگ میرزا ابوترابخان سرتیپ سوم (سوشف) نایب کل اداره میرزا سید یوسف سرتیپ سیم مستشار اول اداره میرزا محمد حسینخان سرهنگ رئیس محله دولت عبدالقلیخان سرهنگ مستشار اداره مامور نظم راه آهن میرزا حسن رئیس محله عودلاجان دارای امتیاز سرهنگی میرزا آقاخان سرهنگ اجودان رئیس و رئیس سوارهای اداره میرزا عبدالرحیمخان کلانتر مستشار اداره اقا لرخان سرهنگ ناظم مامورین اداره میرزا حسنخان داروغه حاجی میرزا محمد علیخان رئیس محله چاله میدان میرزا سید احمد رئیس محله بازار میرزا عبدالغنی رئیس محله سنگلج میرزا محمد علیخان منشی باشی رئیس و ذنامجات شهر میرزا ربیع رئیس مجلس استنطاق و مجلس

اداره میرزا محمود رئیس کشیکهای شهر میرزا هدایت مخزن دار اداره احمد میرزا صاحب منصب مامور خدمت حضرت والا نایب السلطنه امیر کبیر وزیر جنگ میرزا تقی صاحب منصب مامور خدمت حضرت والا نایب السلطنه امیر کبیر وزیر جنگ هاشمخان نایب اول محله سنگلج میرزا رحیم نایب اول محله دولت میرزا علینقیخان نایب اول محله چاله میدان میرزا علی نایب اول محله عودلاجان میرزا جعفر نایب اول محله بازار میرزا علیخان نایب اول چهارسوق و بازارهای شهر میرزا آقا منشی مجلس محاکمات میرزا نجفعلی منشی مجلس جنایات عده کلیه اجزاء پلیس چهارصد و دو نفر

اداره احتسابیه دار الخلافه

در تحت اداره و ریاست جناب جلالتمآب اعتماد السلطنه وزیر انطباعات و مترجم مخصوص حضور همایون میرزا علیمحمدخان سرتیپ نایب اول وزارت انطباعات و غیره حیدرقلی سرهنگ رئیس اداره احتسابیه دار الخلافه

اجزاء اداره احتسابیه

دویست و هفتاد و پنج نفر نایب نقلی نایب احتساب کل خیابانهای دولتی میرزا ابوالقاسم مشرف احتساب میرزا یوسف نایب اداره احتسابیه میرزا محمد حسین نایب محلات شهر دار الخلافه نایب دوم صاحب جمع دواب احتسابیه سایر نواب و صاحب منصبان بیست و چهار نفر فراش و عمله طویله احتسابیه سقا و آبرو دویست و چهل و هشت نفر

ادارات کارگذاران و عملجات

مخصوص دیوانخانه نواب اشرف والا نایب السلطنه امیر کبیر وزیر جنگ دام الله اقباله العالی

جناب حاجی ملاباشی جناب جلالتمآب وزیر نظام و وزیر دار الخلافه مشیر خلوت همایون و فراشباشی مخصوص حضرت والا نایب السلطنه جناب عبدالله خان والی رئیس الاطباء میرزا علی حکیم باشی نظام معین نظام میرزا محمد علیخان مترجم عبدالقلیخان سرتیپ اول و مترجم مخصوص میرزا عباسعلیخان سرتیپ و پیشخدمت باشی نصرالله خان ناظر و قهوه چی باشی میرزا سید مهدیخان نایب ناظر میرزا سید حسین مشاور و طبیب مخصوص حسینخان سرتیپ و تفنگدار باشی محمد اسمعیلخان سرتیپ توپخانه و کشیکچی باشی رضاقلیخان یوزباشی کشیکخانه

آغایان

آغا سلطان خواجه باشی آغا مکرم حاجی مسرور

پیشخدمتان و غیرهم

شاهزاده [illegible] محمدخان سرتیپ و پیشخدمت حاجی علیخان سرتیپ و پیشخدمت میرزا خلیلخان پیشخدمت و قهوه چی باشی حاجی محمد رضای پیشخدمت هدایت الله خان صندوقدار و شاطرباشی میرزا محمدخان پیشخدمت اسمعیل خان ایضا ولیخان سرهنگ و پیشخدمت احمد میرزای مترجم حسینقلیخان سلطان مدیر الفنون

مستوفیان

میرزا علیخان مستوفی میرزا هادی مستوفی حاجی میرزا احمد مستوفی میرزا سید محمد علی

منشیان

میرزا محمد حسین مستوفی کاتب السلطان میرزا محمودخان منشی مخصوص میرزا مهدیخان منشی قائم مقامی

وزارت اعظم داخله و مالیه و دربار اعظم و غیره

جناب مستطاب امین السلطان وزیر اعظم داخله و وزیر مالیه و دربار اعظم و غیره و غیره

جناب جلالتمآب میرزا حسن مستوفی الممالک | جناب جلالتمآب میرزا هدایت الله وزیر دفترخانه مبارکه

جناب جلالت نصاب امین السلطنه مدیر دفترخانه مبارکه استیفا و محصل محاسبات و بقایای دولتی

اجزا خاصه وزارت اعظم داخله

جناب فخامت نصاب دبیر الملک نایب اول وزارت اعظم داخله میرزا احمد منشی باشی میرزا رضاقلیخان منشی رسائل خاصه میرزا سید امین منشی خاصه میرزا عبدالکریم منشی میرزا عنایت منشی میرزا محسن منشی میرزا علیخان محرر و غیره

اجزاء وزارت دفتر استیفاء

مستوفیان عظام

مستوفیانیکه بخطاب جنابی افتخار یافته اند اعم از اشخاصیکه

جزو وزرای دربار همایون یا مامور ولایات یا ادارات یا در دفترخانه مبارکه مشغول خدمت هستند

جناب جلالتمآب میرزا فتحعلیخان صاحبدیوان جناب حاجی میرزا نصرالله مستوفی جناب میرزا حسین نایب جناب جلالتمآب وزیر دفتر جناب میرزا عیسی وزیر سابق دار الخلافه جناب حاجی میرزا عبدالله خان علاء الملک جزو دربار اعظم جناب میرزا محمود وزیر سابق دار الخلافه محاسب خزانه و ضابط اسناد خرج جناب میرزا رضای صدیق الدوله وزیر خالصجات جناب حاجی میرزا محمد رضای مؤتمن السلطنه مامور وزارت خراسان جناب میرزا محمد علیخان معاون الملک محاسب صرف جیب مبارک و وخنادارخانه مبارکه و غیره جناب میرزا ابراهیم معتمد السلطنه

محاسب مملکت آذربایجان جناب میرزا محمد ولی محاسب مازندران و دار المرز جناب میرزا علی اکبر مستوفی مخصوص موزه مبارکه جناب میرزا سید کاظم وزیر دواب و برات نویس عمله اصطبل مبارکه و غیره جناب مؤتمن الملک ولد جناب صاحبدیوان جناب میرزا شفیعخان مستشار الملک مامور مملکت آذربایجان جزو وزرای دربار اعظم جناب لسان الملک میرزا هدایت جناب میرزا حبیب الله خان مشیر الملک مامور اصفهان جناب میرزا حسن وزیر دبیر خانه مبارکه محاسب کرمان و گلپایگان جناب میرزا محمد اقبال الملک جزو وزرای دربار اعظم جناب میرزا حسن جزو وزرای مجلس دربار اعظم جناب میرزا رضاقلیخان سراج الملک

مستوفیانیکه در دفترخانه

مبارکه خدمت مخصوص و محاسبه نویسی دارند

میرزا عبدالله محاسب خمسه و برات نویس عمله خلوت میرزا محمود محاسب مملکت خراسان میرزا محمد حسین محاسب خزانه مبارکه نظام و نطنز و غیره و سرحد شند دارکل میرزا سید مصطفی حسام السادات مستوفی وظایف میرزا فضل الله خان نزد جناب مستطاب امین السلطان میرزا باقر محاسب استرآباد و شاهرود و بسطام حاجی میرزا محمد محاسب اصفهان ولد جناب حاجی میرزا نصرالله میرزا علی پسر مرحوم قوام الدوله محاسب انبار دیوانی میرزا علی پسر جناب وزیر دفتر محاسب کرمانشاهان میرزا جواد نواده جناب وزیر دفتر محاسب گیلان میرزا ابوالقاسم محاسب کاشان میرزا جعفر ولد جناب حاجی میرزا نصرالله محاسب عراق میرزا رضای ولد جناب حاجی میرزا نصرالله محاسب کردستان و ساوه میرزا سید محمد ولد مرحوم مجد الاشراف

محاسب لرستان و طالقان میرزا ربیع برات نویس سرکارات و خادم ما محلات میرزا بزرگخان نایب جناب امین السلطنه و ناظم دفتر میرزا علی مستوفی محاسب بروجرد میرزا محمد مستوفی قم و فیروزکوه میرزا فتح الله ولد مرحوم میرزا علی قایم مقام محاسب همدان میرزا رضاقلیخان نزد جناب مستطاب امین السلطان میرزا حسن ولد مرحوم وزیر لشکر محاسب قزوین میرزا محمد علیخان ولد جناب میرزا محمود وزیر محاسب فارس میرزا علی محمد خان برات نویس ارباب قلم و تفنگداران سرکاری میرزا زکی پسر مرحوم میرزا مسیح محاسب عربستان میرزا محمد رضای توپسرکانی محاسب ملایر و توپسرکان میرزا رفیع محاسب کره رود و کروس میرزا علی ولد مرحوم حاجی میرزا محمد حسین مامور کرمانی میرزا زکی نوری برات نویس کشیکخانه و عمله حضور میرزا حسینعلی مستوفی نهاوند میرزا شفیع نواده جناب صاحبدیوان محاسب نهاوند میرزا حسینخان برات نویس بنائی

میرزا حسینخان نوری برات نویس جات میرزا منصور خان محاسب سمنان

مستوفیانیکه در دفترخانه مبارکه خدمت مخصوص ندارند

میرزا سید احمد پسر مرحوم میرزا موسی وزیر میرزا رضا معین السلطنه

میرزا نقی منشی الممالک میرزا محمد حسین وقایع میرزا مصطفی ولد مرحوم قوام الدوله میرزا علی محمد خان ولد مرحوم میرزا علی قایم مقام میرزا شفیع صدر دیوانخانه میرزا رضای البرز پسر مرحوم میرزا زین العابدین حاجی میرزا سید حسین تفرشی میرزا عباسقلیخان سپهر مستشار وزارت علیه اعظم حاجی میرزا اشرف برادر زاده مرحوم حاجی میرزا شفیع میرزا حسن منشی باشی مرحوم صدر اعظم میرزا مهدی منشی دیوان اعلی پسر مرحوم میرزا موسی نایب میرزا محمد ولد جناب حاجی میرزا عباسقلی میرزا حسینخان پسر مرحوم وزیر لشکر حسب الامر در وزارت جلیله خارجه مشغول خدمت و ریاست تشریفات آن اداره است میرزا نصرالله خان پسر جناب امین حضور میرزا رضای بیان الملک میرزا سید علی پسر جناب میرزا علی اکبر مستوفی مخصوص میرزا هاشمخان نزد جناب امین الدوله میرزا باقر ولد جناب صدیق الدوله میرزا محمود خان پسر مرحوم میرزا ابوالحسن خان قایم مقام جزو اعضای مجلس دربار اعظم میرزا احمد خان ولد جناب معاون الملک میرزا محمود خان ولد جناب ایضا میرزا طاهر کرکانی میرزا کاظم نواده مرحوم میرزا رضاقلی میرزا شکرالله ولد مرحوم نصیر الملک میرزا محمود ولد جناب میرزا محمد ولی حاجی میرزا محمد علیخان پسر مرحوم وکیل لشکر

میرزا نعیمخان نزد نواب والا رکن الدوله میرزا هادیخان نزد نواب والا رکن الدوله میرزا محسن نزد نواب حسام السلطنه حاجی میرزا علیخان میرزا سلمان میرزا کاظمخان للرباشی میرزا هدایت تحویلدار خزانه میرزا سید علی ولد مرحوم میرزا سید کاظم صندوقخانه میرزا سید کاظم ولد مرحوم میرزا سید ابراهیم میرزا سید احمد ولد جناب میرزا سید کاظم وزیر دواب میرزا عبدالعلی ولد مرحوم میرزا مهدی آشتی میرزا طاهر برادر مرحوم مجد الاشراف میرزا جعفر پسر مرحوم میرزا علی تبریزی میرزا حسینعلیخان ولد مرحوم میرزا نظر علی حکیمباشی میرزا رضاخان نواده مرحوم ضیاء الملک میرزا علیرضای تفرشی میرزا کریم برادر زاده جناب صدیق الدوله میرزا محمد ولد مرحوم حاجی میرزا محمد حسین خزانه میرزا سلیمانخان نزد جناب مخبر الدوله میرزا احمد نزد جناب علاء الدوله میرزا علی نواده مرحوم نصیر الملک میرزا موسی ولد مرحوم میرزا فتح الله لشکرنویس میرزا زین العابدین نزد جناب عضد الملک میرزا علینقی نزد جناب ایضا میرزا سید احمد برادر زاده مرحوم معین الملک میرزا ابوالقاسم نوری میرزا محمد مستوفی تبریزی میرزا حسین خان پسر معین السلطنه میرزا مهدیخان پسر ایضا میرزا باقر خان ولد ایضا میرزا محمد ولد میرزا عبدالله مستوفی خمسه میرزا جواد افشار

میرزا علی اکبر خان ترشیزی میرزا علی پسر
مرحوم میرزا یوسف آشتیانی میرزا
عبدالرحمن آشتیانی میرزا عبدالغنی
آشتیانی میرزا محمود تفرشی نزد جناب
قوام الدوله میرزا حسین خان ولد
میرزا رضای مهندس باشی میرزا فتح
الله گیلانی میرزا مصطفی ولد آشتیانی

مامورین ولایات

میرزا نصرالله برادر مرحوم دبیر الملک
مامور خمسه میرزا حسن گیلانی مامور
کرمانشاهان میرزا حسن سمنانی
مامور بروجرد میرزا آقا مامور کرمان
میرزا رضای بنان الملک مامور اصفهان
میرزا طاهر کاشانی مامور ملایر و
نهاوند میرزا سید محسن تفرشی
مامور عراق میرزا مرتضی قلیخان مستوفی مامور یزد

سررشته داران و عربان دفترخانهٔ مبارکه

سررشته داران

میرزا اسدالله سررشته دار سرکارات
میرزا محمد حسین سررشته دار نزد جناب
قوام الدوله میرزا شفیع سررشته دار
دفتر جناب جلالتمآب وزیر دفتر
میرزا اسدالله سررشته دار

دفتر جناب جلالتمآب مستوفی الممالک
میرزا عبدالجواد سررشته دار آشتیانی
میرزا احمد سررشته دار و حساب
میرزا نصرالله میرزا محمود سررشته دار
میرزا محمد سررشته دار شیرازی
میرزا مصطفی گرکانی نزد جناب
مستشار الملک میرزا عبدالوهاب
سررشته دار کرمانشاهان میرزا
عبدالله سررشته دار نزد جناب میرزا
محمد ولی میرزا علی سررشته دار همدان
میرزا اسمعیل سررشته دار کرمان
میرزا جعفر سررشته دار تفرشی میرزا
حسین سررشته دار گرکانی میرزا
صادق سررشته دار گرکانی میرزا
صادق سررشته دار علم خلوت
میرزا علی ولد مرحوم میرزا فتح الله
شیرازی میرزا اسمعیل سررشته دار
استراباد میرزا رضا سررشته دار
گیلانی نزد حسام السادات میرزا
علیرضای تفرشی میرزا محمد علی
سررشته دار میرزا علی سررشته دار
میرزا عبدالله ساوجی میرزا

بزرگ تفرشی میرزا عنایت سررشته دار گرکانی

عزب باشی و عزبان دفترخانهٔ مبارکهٔ استیفاء

میرزا علی اکبر عزب باشی میرزا ابراهیم
میرزا علی ولد مرحوم میرزا محمد تقی
میرزا فتح الله میرزا علی محمد میرزا آقا
میرزا محسن میرزا فضل الله
میرزا محمد میرزا اسدالله میرزا
محمد برادر ایضا میرزا احمد میرزا
آقای آشتیانی میرزا مطلب یساول
دفترخانهٔ مبارکه

وزارت جلیلهٔ مالیه و دربار اعظم دولت علیه

جناب مستطاب امین السلطان وزیر اعظم داخله و وزیر مالیه و دربار اعظم وغیره وغیره

جناب جلالتمآب امین الملک نایب کل وزارت مالیه و دربار اعظم

ادارات متعلقه و امورات راجعه

بوزارت مالیه و دربار اعظم
موزهٔ مبارکه کتابخانهٔ مبارکه خزانهٔ
مبارکهٔ اندرون ریاست قراولان
وجود مسعود همایون ریاست ارک و
همایون خزانهٔ مبارکهٔ خلوت همایونی
خواجه سرایان صندوقخانه و جبه خانهٔ
خانهٔ مبارکه دار النظاره الطبای
خاصهٔ فرنگی و ایرانی آبدارخانهٔ مبارکه
قهوه خانهٔ مبارکه کشیکخانهٔ مبارکه
ایشیکخانهٔ مبارکه غلامان مهدیه و
منصور غلامان ناصری فراشخانهٔ
مبارکه شترخانه و قاطرخانهٔ مبارکه
اصطبل خاصه زین دارخانهٔ مبارکه
کالسکه خانهٔ مبارکه شاطران کمرک
ضرابخانهٔ مبارکه صرف جیب مبارک
خالصهٔ طهران غله و لایات انبار گندم
معمارخانه و قنات ایلات طهران
ادارهٔ باغات و عمارات سلطنتی کارخانهٔ
چراغ گاز و چراغ الکتریسیته کوره پز
خانهٔ دار الخلافه ترتیب منافع جنگلها

خلوت همایونی

ارباب مناصب

جناب جلالتمآب اقبال الدوله رئیس
خلوت همایونی جناب مجدالملک نصاب
حکیم الممالک پیشخدمت باشی سلام جزو
اعضای مجلس دربار اعظم غلامحسین خان
خازن کشیکخانهٔ مبارکه جناب مجدالملک نصاب میرزا

تقیخان وزیر وظایف و اوقاف
جناب غلامحسینخان امین خلوت و مجدالملک نصاب
تفنگدار باشی

سایر

محمد حسنخان محقق جلال الملک جعفر
قلیخان ولد مرحوم اعتماد الدوله
امیرزاده نیر الدوله سلطان محسن میرزا
مشیر خلوت محمد حسینخان مشیر قراولخانهٔ
حضرت والا نایب السلطنه امیر کبیر
وزیر جنگ محمد ابراهیمخان ولد مرحوم
امین الدوله میرزا مهدیخان اجودان
مخصوص ولد مرحوم امین الدوله
آقا رضا ناظم خلوت میرزا عبدالله
خان سرتیپ اول جبار خان آقا
میرزا محمدخان کروسی سرتیپ اول
حاجی حبیب الله خان محمد حسنخان
میرزا سید عبدالکریمخان حسینخان
محلاتی امیرزاده سلطان ابراهیم میرزا
محمد باقرخان ادیب الملک سرتیپ اول
محمد تقیخان پسر مرحوم ادیب الملک
احمدخان سرتیپ اول ابوالحسنخان
پیشخدمت خاصه سرتیپ اول امیرزاده
آقا مسیح امیرزاده تیمور میرزا
میرزا سید محمدخان سرتیپ وغیره

فراشخلوتان خلوت همایونی

میرزا کریم تحویلدار خلوت همایونی
محمد صادقخان فراشخلوت آقا
سلیمان ده باشی خلوت آقا صادق

وغیره وغیره

دار النظارهٔ مبارکه

جناب امیر الامراء العظام مجد الدوله
مهدیقلیخان خانسالار

اجزاء

اکبرخان پیشخدمت و نایب النظاره
میرزا مهدیقلی حاجی میرزا محمد رضا
میرزا محمد صادق سررشته دار آقا محمد
باقر تحویلدار نقدی و جنسی کارخانهٔ مبارکه

شربتخانه

میرزا علی اکبر ناظم الکتاب شربتدار باشی
شربتداران و عملجات یازده نفر

چوبکخانهٔ مبارکه

آقا محمد حسن چوبکچی باشی چوبکچی چهار نفر

آشپزخانه

آقا محمد ابراهیم آشپز باشی آشپزها
مخصوص و خیر سایر دوازده نفر

تحویلدارخانه و وکیل خرج

حاجی محمد ابراهیم وکیل خرج سایر هفت نفر

سایر اجزاء و عمله

دار النظاره بیست و هفت نفر

ادارهٔ آبدارخانه و سقاخانه

در تحت ریاست مخصوص جناب
مستطاب امین السلطان به نیابت آقا مرتضی خان
(معروف به آقا دائی) نایب آبدارخانه
حاجی آقا یوسف سقا باشی حاجی
حسینعلی خان سرتیپ آقا باقرخان
سرتیپ میرزا ابوالقاسم نایب

میرزا غلامحسین سررشته‌دار میرزا لطیف سررشته‌دار آقا فتحعلی علم‌آبدارخانه پانزده نفر علم سقاخانه سی و هفت نفر

قهوه‌خانه مبارکه

غلامعلیخان قهوه‌چی باشی امین همایون آقا جبار قهوه‌چی

صندوقخانه و رختدارخانه مبارکه

جناب امین السلطنه صندوقدار و جامه‌دار خاصه و خازن مخزن تدارکات عسکریه دولت علیه

نقاشخانه مبارکه

میرزا محمدخان نقاشباشی و پیشخدمت حضور مبارک
نقاشان نقاشخانه مبارکه چهار نفر

تفنگداران خاصه

جناب فخامت نصاب غلامحسینخان امین خلوت رئیس تفنگداران خاصه رضاقلیخان پسر مرحوم سهرابخان رستمخان سرتیپ و نایب الحکومه کاشان میرزا ابوالفتحخان طالش حاجی علی بیگخان مرندی مصطفی‌قلیخان اسمعیل خان قزوینی قهرمانخان ثانی حاجی تقیخان میرزا محمدخان میرزا باقر خان محمدکریمخان حاکم ابوانکیف عیسی‌خان شقاقی هادیخان نوائی فتح‌الله‌خان پسر مرحوم قهرمانخان محمدخان کرجی فیض‌الله‌خان کرمانشاهانی شاه‌ملکخان علی‌اکبرخان کردستانی شجعلیخان جعفرقلی‌بیگ مراغی اسدالله‌خان ابری عبدالله‌خان قراجه‌داغی رضاآقای کرائی نصیرخان شیرازی

اصلانخان جهانبیگلو باقی تفنگداران خاصه یکصد و شانزده نفر

کشیکخانه مبارکه

امیرالامراء العظام عبدالله‌خان امیرتومان کشیکچی باشی جناب حاجی میرزا محمدتقی وکیل لشکر حاجی محمودخان سرتیپ اول فوج آقاسی دارنده حمایل سبز و نشان درجه اول خارجه حبیب‌الله‌خان پیشخدمت خاصه سرتیپ اول و غلام پیشخدمت باشی

غلام پیشخدمتان

صد و شصت و دو نفر
شاهزادگان پانزده نفر خوانین و آقایان قاجار بیست و شش نفر سایر خوانین یکصد و بیست و سه نفر

سرتیپان دویم

حاجی رستمخان عباسقلیخان طهماسب قلیخان حیدرقلیخان محمدقلیخان عزت‌الله‌خان خانلرخان

سرتیپان سیم

که نشان و حمایل سرتیپی دویم دارند موسی‌خان کلبعلیخان باباخان (منصب و حمایل و نشان سرتیپی سیم دارند) عبدالله‌خان باقرخان علی‌اصغرخان محمدحسنخان سعدالله‌خان محمد اسمعیلخان یوزباشی علی‌اکبرخان سرهنگ

نایبان

چهل و یک نفر

صاحب منصب سرهنگی

نوذرخان غلامعلیخان رضاقلیخان محمدابراهیمخان شهبازخان نقیخان

علی‌اکبرخان امیراصلانخان محمدحسنخان کرهادوزی

سایر نایبان

سی و دو نفر

ایشیکخانه مبارکه

صد و چهل و دو نفر
جناب ظهیرالدوله ایشیک آقاسی باشی

نایبان ایشیک آقاسی باشی

امیرالامراء محمدناصرخان نواب حسینقلی خان تقیخان قاجار محمدخان بهاءالسلطنه توردیباولباشی حکمران کلپایگان و خوانسار محمدامینخان قاجار نایب اول امان‌الله‌خان قاجار عباسقلیخان مستشار عبدالوهاب میرزا اسدالله‌خان قاجار جعفرقلیخان قاجار محمدحسینخان قاجار ابوالفتحخان قاجار مصطفی‌قلیخان قاجار حاجی محمدحسینخان حاجی مهدیقلیخان علی‌آقای قاجار هاشمخان قاجار حاجی محمدعلیخان نجارچی باشی یوسفخان محمدرحیمخان علی‌اکبرخان دنبلی عیسی‌خان موسی‌خان علیخان محمدرضا خان حاجی علی‌محمدخان یوزباشی میرزا زین‌العابدین نوری عبدالله خان نوری ابوالحسنخان نوری میرزا داودخان نوری میرزا تقیخان نوری محمدعلیخان نوائی غلامحسینخان کاشی محمدخان نوائی مهدیقلیخان نوائی محمدعلیخان کروسی نصرالله‌خان بروجردی غلامعلیخان اشرفی خسروخان بروجردی سلیمان آقای قاجار محمدحسنخان

غلامحسینخان ایروانی میرزا عنایت‌الله خان منشی میرزا حسنعلیخان منشی باشی و سررشته‌دار ایشیکخانه مبارکه مرتضی‌قلیخان نایبان جزو شانزده نفر یساولان حضور همایون پنجاه نفر

نایبان چاپارچی‌خانه مبارکه

و چاپارچیان سی نفر

فراشخانه و سرایدارخانه و نسقچیخانه مبارکه

ابوالمجد امیرالامراء العظام حاجب‌الدوله حاجی حسینعلیخان قاجار فراشباشی

فراشخانه

نایب و غیره

درجه اول

امیرزاده حسینقلیخان میرزا آقای تبریزی سررشته‌دار ولیخان آقا شیر محمد قزوینی تحویلدار ابوالقاسمخان طهرانی میرزا سید جعفر نفرشی مشرف انبار آقا علی‌اکبر هرسینی محمدابراهیمخان کاشی آقا محمدجعفر تبریزی رحیمخان کاشی محمدتقی بیگ شیرازی میرزا محمدتقی نفرشی میرزا عباسقلی نفرشی آقا رضاقلی قزوینی میرزا عبدالحمید نفرشی میرزا عباس نفرشی

درجه دویم

میرزا حبیب‌الله تبریزی میرزا اسدالله تبریزی میرزا محمد مازندرانی آقا مهدی شیرازی آقا رجب تبریزی احمد آقای تبریزی کربلائی کاظم قزوینی محمدمهدی بیگ قزوینی محمدحسن بیگ چراغچی باشی

درجه سیم

میرزا رضا نفرشی احمدخان طهرانی میرزا جبار تبریزی آقا محمدعلی تبریزی میرزا فتح‌الله‌خان شیرازی محمدحسنخان محمدخان سیل‌سپر علی‌آقای سمنانی غلامحسینخان شیرازی رضاخان کاشی میرزا احمد ملایری محمدحسن بیگ ابوالقاسمخان نهاوندی ابراهیمخان طهرانی محمودخان اصفهانی نصرالله بیگ تبریزی حاجی میرزای قزوینی محمدهادی بیگ کرمانشاهانی میرزا مهدی اصفهانی خدادادخان محمودخان تبریزی محمدآقای تبریزی حسن آقای نفرشی مشهدی محمود میراب باشی میرزا آقای مازندرانی میرزا علی مازندرانی یحیی‌خان شیرازی

سرایدارخانه

محمدابراهیمخان سرایدارباشی حسینعلیخان نایب و لله ایضا رضاخان ولد ایضا آقا یوسف تبریزی آقا جعفر ابخازی آقا محمد تبریزی علی‌مددخان غلامعلیخان تبریزی میرزا ابراهیم نفرشی میرزا آقای نفرشی میرزا حسن نفرشی مشرف میرزا اسدالله

قاپوچیان

محمدآقای تبریزی قاپوچی باشی حسنخان نایب و لله ایضا پهلوان ابراهیم یزدی کربلائی اسفندیار قاپوچی مخصوص

نسقچیخانه

جمعی محمدرحیمخان نسقچی باشی ولد حاجب‌الدوله مرحوم عباسعلیخان قاجار

ابوالقاسمخان قاجار خانباباخان سرتیپ میرزا حسین مشرف یوسفخان قاجار یحیی‌خان قاجار میرزا محمود مازندرانی حاجی عبدالله‌خان قاجار یحیی بیگ طهرانی رضا بیگ قزوینی

اداره باغات و عمارات

و قنوات دولتیه با ریاست جناب جلالتمآب اعتمادالسلطنه وزیر انطباعات و دارالترجمه مبارکه دولتی
حاجی میرزا حسین مستوفی محمدباقر بیگ باغبانباشی میرزا مهدی سررشته‌دار کل باغات و قنوات دولتی میرزا عبدالمجید خان نایب کل دوشان تپه و عشرت‌آباد و قصر قاجار باغبان و سرایداران کل باغات مبارکه دولتی پانصد نفر

اطباء خاصه

فرنگی و غیره

جناب مخصوص نصایح دکتر طولوزان حکیمباشی حضور مؤتمن الاطباء میرزا زین‌العابدین خان کاشانی نایب حکیمباشی طولوزان دکتر محمدحسنخان بکمز مسیو هیبنه دندانساز

ایرانی

جناب رفیع‌القدر مصلح‌الامور ملک‌الاطباء
جناب مستطاب سلطان الحکماء میرزا ابوالقاسم

شیخ الاطباء میرزا حسینعلی رئیس الاطباء میرزا علی دکتر حکیمباشی کل نظام شمس الاطباء میرزا نصرالله تنکابنی لقمان الملک ولد ملک‌الاطباء میرزا سید علی حاجی میرزا حبیب‌الله مجدالاطباء

خواجه سرایان

مرتبه اول

اعتماد الحرم حاجی آقا مردخان خواجه باشی
آغا ظهراب خان سرتیپ اول آغا محراب خاجی
آغا یوسف خاجی آغا غلامعلی آقا سید اسمعیل
عزیز الله خان آغا فتح الله آغا میرزا
احمدخان اردستانی آغا نوری آغا فرج

اطاق موزه مبارکه

آقا میرزا علی اکبر مستوفی میرزا سید علی
مستوفی نایب ایضا آقا باقر آقا محمد نایب
آقا مهدی ساعت ساز

ادارهٔ خزانهٔ مبارکهٔ مالیه

بریاست جناب جلالتمآب میرزا اسمعیل خان
امین الملک برادر جناب مستطاب امین السلطان
میرزا فضل الله خان مستوفی میرزا احمد منشی
میرزا جعفر ایضا شیخ مرتضی ناظر خزانه
تحویلدار میرزا سید جعفر دفتردار
آقا هدایت تحویلدار حاجی محمد رضا
تحویلدار گمرک پسر مرحوم آقا محمد علی
میرزا هادیخان سررشته دار میرزا
محمود سررشته دار میرزا سید عبد الله
سررشته دار آقا غلامحسین صراف
آقا سید جواد محصل وجوه خزانه آقا علی صراف

ادارهٔ صرف جیب مبارک

حاجی حسینعلیخان سرتیپ تحویلدار میرزا
رضا قلیخان مستوفی و منشی رسائل خط
خراسان و سیستان وغیره

ادارهٔ ضرابخانهٔ مبارکه

حاجی محمد حسن امین دار الضرب آقا بابا
رئیس میرزا عبد الله سررشته دار
حاجی محمد تحویلدار سایر اجزاء هفتاد نفر

فوج سوادکوه قراول مخصوص

بریاست حاجی حسینعلیخان سرتیپ ابو الحسنخان
سرهنگ میرزا سید یوسف لشکر
نویس میرزا سید باقر سررشته دار

ادارهٔ چراغ گاز و الکتریسیته

استاد یوسف رئیس کارخانه چراغ گاز
و الکتریسیته میرزا سید حسین پسر
میرزا علی اکبر مستوفی سررشته دار
عملجات شصت نفر

ادارهٔ گمرکخانهای ممالک محروسه

مسیو کاپیجی نون نویس مدیر گمرک دار
الخلافه طهران محمد تقیخان ناظم میزان
آذربایجان میرزا علی سررشته دار میرزا
علی اصغر مترجم گمرک فارس و بنادر جزو
عمل حکومت در اداره محمد حسنخان سعد
الملک حکمران بنادر اکبرخان بیگلربیگی
و مدیر گمرک خراسان و گیلان و مازندران
میرزا محمد علیخان مدیر گمرک کرمانشاهان
محمد حسن میرزا مدیر گمرک خمسه و قزوین
گمرک اصفهان سپرده بسعد الملک
میرزا جان مباشر گمرک بروجرد میرزا
سلیمان مباشر گمرک گلپایگان میرزا
حسینخان مباشر گمرک کاشان حاجی
حسینخان مباشر گمرک کردستان و همدان

ادارهٔ غلات ممالک محروسه

بریاست جناب جلالتمآب میرزا اسمعیل خان
امین الملک میرزا ولی سررشته دار
محمد تقیخان ناظم میزان مامور غلات
آذربایجان میرزا علی اکبر مامور خمسه
محمد باقرخان سرتیپ حکمران قزوین مامور
غلات قزوین محمد امین خان مامور
ملایر و تویسرکان و نهاوند مرتضی خان
سرتیپ مامور همدان و اسد آباد میرزا
هادیخان مامور سمنان و دامغان
محمد ابراهیمخان مامور شاهرود و بسطام
میرزا عبد الباقی مامور غلات خراسان
محمود بیک مامور تم غلات کروس با
آقا میرزا عبد الباقی

ادارهٔ حکومت و تولیت زاویه

مقدسه حضرت عبد العظیم علیه السلام
جناب جلالتمآب میرزا اسمعیل خان امین
الملک خازن مهر مقدس جناب آقا
میرزا هدایت الله نایب التولیه میرزاده حسینعلیخان
ناظم التولیه و نایب الحکومه آقا سید
حسن فراشباشی حاجی میرزا عبد الکریم
صدر الحفاظ میرزا یحیی ناظر میرزا
حبیب الله کلیددار میرزا عبد الحسین
سرکشیک میرزا باقر سرکشیک میرزا
بزرگ فراش ضریح مطهر میرزا کاظم
مستوفی میرزا ولی منشی باشی حاجی آقا
محمد تحویلدار نقد و جنس میرزا حسین
سررشته دار خدام بیست و پنج نفر
قراء بیست نفر کلابدار یازده نفر
موذن و چراغچی یازده نفر

ادارهٔ حکومتهای مخصوص

خمسه بحکومت جناب نظام السلطنه ضابط امین
الحضره خوار بحکومت ابو تراب میرزا
طالقان نرخ آقای نایب الحکومه حضرت
عبد العظیم ع بحکومت امیرزاده ناظم
التولیه بحرین بحکومت حاجی حسینعلیخان سرتیپ
قزوین و سیاه دهن بحکومت محمد باقر
خان سرتیپ طارم بحکومت امیرزاده
شاهرخ میرزا بندر عباس و بندر لنگه

و بنه

و بندر بوشهر وغیره بحکومت محمد حسنخان
سعد الملک خالصجات لشتر نشا
گیلان و املاک مرحوم مجد الدوله

ادارهٔ غلامان مهدیه و منصوره

ابو الجمع امیر الامراء العظام علاء الدوله
میرزا احمد خان سرتیپ اول و پیشخدمت
مخصوص حضور همایون

ارباب قلم

ضیاء لشکر میرزا علی اصغر خان لشکر
نویس حاجی میرزا سید باقر طبیب

غلامان مهدیه

سیصد و نود و سه نفر

ارباب مناصب

سی و شش نفر

سرتیپ و سرهنگ وغیره

امیرزاده عبد الحسین میرزا سرتیپ ولد
مرحوم ملک آرا حاجی حسینخان سرتیپ
نوادهٔ مرحوم رفیعخان میرزا تقیخان
سرتیپ فتح الله خان سرتیپ بیوکخان
قاجار تبریزی سرتیپ اصلانخان سرهنگ
علیقلیخان سرهنگ امیرزاده سیفور
میرزا امیرزاده یحیی میرزا نایب و
پنجاه باشی بیست و چهار نفر

سایر

سیصد و شصت نفر

سواره منصوره

چهارصد و نود و هشت نفر

ارباب مناصب

سی و هفت نفر

سرتیپ و سرهنگ وغیره

عباسقلیخان سرتیپ لطفعلیخان سرتیپ
محمد علیخان سرتیپ آقا خان سرتیپ
اسکندر خان سرتیپ اسد الله خان
سرتیپ علیمرادخان سرهنگ
اسمعیل خان سرهنگ شعبانعلیخان
سرهنگ میرزا موسیخان سرهنگ
ولیخان سرهنگ احمد خان سرکرده
میرزا موسی سررشته دار نایب وغیره
سیزده نفر پنجاه باشی دوازده نفر

سایر

چهارصد و شصت و یک نفر

اداره شترخانه و قاطرخانه

شتران کلائی بریاست امیر الامراء العظام
محمد قاسمخان صاحب جمع و پیشخدمت
خاصهٔ همایونی میرزا علی محمد مشرف
شترخانه باری میرزا علینقی مشرف
قاطرخانه میرزا علیرضا مشرف شتر
خانه کلائی عباسعلی بیک تحویلدار
جواد بیک نایب شترخانه نصیر بیک نایب
ایضا کاظمخان قاطرچی باشی سایر
عملجات نایب و داروغه و دهباشی و
قاطرچی و ساربان یکهزار و پانصد نفر

تختخانه مبارکه

بریاست امیر الامراء العظام محمد قاسمخان
صاحب جمع حاجی میرزا محمد علی مشرف
موسیخان نایب محمد باقر بیک انباردار
سایر پنجاه نفر

اصطبل خاصهٔ همایونی

چهارصد نفر
نواب محمد حسین میرزا امیر آخور اصطبل
مبارک امیرزاده عبد الله میرزا نایب اول

نویسنده

میرزا رضا ناظم سررشته دار حاجی میرزا
مهدی وغیره چهار نفر

نایبان

رشیدخان میرزا حاجی نایب لطفعلی
خان محمد خان مرادخان غلامرضا
خان کریم بیک میرزا سید عبد الله
حاجی محمد آقا قربانعلی بیک یحیی آقا
بیک محمد قاسم بیک میر مهدیخان
آقا حیدر بیک محمد حسن بیک نایب و
تحویلدار نقدی رحمن بیک علیخان بیک
حبیب الله بیک محمد علی بیک عبد المطلب
بیک محمد مهدی بیک ایضا عباسعلی
بیک افراسیاب بیک حاجی درویش بیک

سایر

محمد مهدی بیک نعلبند باشی نایب نفر
شاگرد دو نفر سوقاتچیان و بیطار
پنج نفر سیورساتچی دو نفر

جلودار و مهتر وغیره

دویست و سی نفر

قوشخانه مبارکه

ابراهیمخان قوشچی باشی میرزا علیخان
قروقچی باشی قوشچی هشت نفر

عملجات ایلچی دولتی

صد و ده نفر

زینخانه مبارکه

غلامحسینخان پیشخدمت خاصه خازن
رکیبخانه مبارکه

اجزاء

نداد اند صورت

کالسکه خانهٔ مبارکه

محمد ابراهیمخان رئیس کالسکه‌خانهٔ مبارکه
لطف‌الله خان کالسکه‌چی‌باشی میرزا
نصرالله پیشکار کل میرزا علیرضا سررشته‌دار
میرزا عبدالحسین مشرف مشهدی رحیم
نایب انباردار کالسکه‌خانه محمد اسمعیل
بیک نایب ولد محمد تقی بیک محمد اسمعیل
بیک عباسقلی بیک ولد محمد قلی بیک نایب
آقا سید یوسف نایب تقی بیک نایب ولد
جعفرقلی بیک داداش بیک نایب ولد مشهدی
رجب محمد حسن بیک نایب بابخان
نایب محمد کاظم بیک سرکشیک محمد باقر
بیک سرکشیک مهدی بیک سرکشیک
عباس بیک سرکشیک علی‌عسکر بیک سرکشیک
علی بیک سرکشیک زین‌العابدین بیک
یساول ابوطالب بیک یساول محمد
جعفر بیک یساول علی‌اصغر بیک یساول
حاجی بابا بیک یساول و مامور اهل طرب
آقا سید احمد تحویلدار نقدی

علیجات اصطبل کالسکه‌خانه

میرزا محمد بیک ولد رفیع بیک نایب
رضاقلی بیک نایب محمد حسن بیک
نایب ولد مشهدی رحیم ابوالقاسم بیک
مباشر کل جلیسی محمد رضا بیک انباردار
جلیسی علی‌زمان بیک سایس نجفقلی
بیک سایس جلودار بیست و پنج نفر نعلبند
دو نفر اصناف دوازده نفر مشعلدار
جلیسی پنج نفر کالسکه‌چی یکصد نفر
سهم و هشتاد نفر

شاطرخانهٔ مبارکه

از قرار سنهٔ ماضیه بریاست مشیر الملک
فضل‌الله خان شاطرباشی میرزا

سید حسین سررشته‌دار میرزا
مهدی مشرف میرزا کوچک تحویلدار
ولیخان یاور و نایب اسمعیل خان
نایب محمد بیک یاور و نایب محسن
بیک یاور و نایب مهدی بیک نایب
ابراهیم آقای نایب محمد حسین بیک
اجودان

ادارهٔ سوارهٔ دیوانی

بریاست امیرالامراء العظام محمد ناصرخان
صاحبجمع و سرتیپ اول

سوارهٔ دویرن

آقاجان خان سرتیپ محمود خان سرهنگ
میرزا رحمة‌الله سررشته‌دار سایر
صاحبمنصب و سوار پانصد نفر

سوارهٔ افشار

جهانشاه خان سرتیپ میرزا محمد قلی
سررشته‌دار محمد ولیخان سرهنگ
سایر صاحبمنصب و سوار پانصد نفر

سوارهٔ خواجه‌وند

علی‌اکبر خان سرتیپ میرزا اسدالله مشرف
حسنخان سرهنگ نعمت‌الله خان سرهنگ
سایر صاحبمنصب و سوار پانصد نفر

سوارهٔ اصانلو

سیف‌الله خان سرکرده میرزا حسن
مشرف صاحبمنصب و سوار دویست نفر

سوارهٔ هداوند

رحیمخان سرکرده میرزا حسن مشرف
صاحبمنصب و سوار یکصد و پنجاه نفر

سوارهٔ قراچورلو

صفرعلیخان سرکرده میرزا علیرضا مشرف
صاحبمنصب و سواره یکصد نفر

سوارهٔ قراسوران زرند قزوین

جمعی آقا باقرخان سرتیپ بیوکخان سرکرده
میرزا علی‌اصغر مشرف صاحبمنصب و
سوار یکصد و هفتاد نفر

ادارهٔ انبار غلهٔ دارالخلافه

بریاست حاجی آقا یوسف سقاباشی میرزا
حسن سررشته‌دار میرزا ربیع مشرف
مباشر و عملجات از قپاندار و فراش و
غیره ده نفر

ادارهٔ ایلات دارالخلافه

با ایلخانی‌گری امیرالامراء العظام محمد ناصرخان
صاحبجمع ایل شاهسون دویرن
ایل شاهسون افشار ایل خواجه‌وند
ایل اصانلو ایل قراچورلو ایل هداوند
ایل قشقائی ایل اودریات ایل بختیاری
ایل کاوباز ایل الیکائی عرب میش‌مست
عرب بهنانی عرب کلکو عرب شیکوهی
عرب متفرقه

ادارهٔ بنائی خانه و نجارخانه

حاجی حسینعلی خان صنیع‌الملک معمار
باشی دیوان اعلی میرزا حسینخان مستوفی
بنائی میرزا مصطفی قلی سررشته‌دار
میرزا غلامحسین سررشته‌دار میرزا
سید ابوطالب سررشته‌دار میرزا
مصطفی سررشته‌دار نجارخانه استاد
حسینعلی معمار عمارات همایون حسینخان
معمار بناهای نظام حاجی محمد حسن کدخدای
نجارخانه نایب و فراش بیست نفر

ادارهٔ راههای شوسه

راه شوسهٔ قزوین سپرده با آقا باقرخان
سرتیپ عملجات یکصد و هشتاد نفر

راه شوسهٔ قم سپرده با آقا باقرخان
سرتیپ عملجات دائمی پنجاه نفر
راه لار و نور و فیروزکوه و آمل
سپرده بمیرزا نظام مهندس‌الممالک

میرشکار و اتباع

از قرار سنهٔ ماضیه
حاجی مصطفی قلیخان میرشکار علیخان سرتیپ
ولد میرشکار نایب اول غلامحسینخان
ولد ایضاً نایب دویم صادقخان
جهانگیرخان امیراصلانخان
سایر اجزاء معروف
بیست و پنج نفر

وزارت وظایف و اوقاف و پست ممالک محروسه غیره

درادارهٔ جناب جلالتمآب اجل امین‌الدوله رئیس مجلس شورای کبری

وزارت وظایف و اوقاف

جناب فخامت نصاب مجدالملک وزیر
وظایف و اوقاف ممالک محروسه

مرکزی دارالخلافه

وزارت وظایف

دفتر محاسبات

میرزا سید مصطفی حسام‌السادات
مستوفی میرزا علی‌اصغر سررشته‌دار
کرکانی میرزا رضاخان سررشته‌دار گیلان

دفتر انشاء

میرزا مهدی منشی‌باشی نایب‌الوزاره
میرزا اسمعیل خان منشی میرزا ابراهیم
منشی محمد خان اجودان

دفتر اسناد

میرزا سید حسین منشی و ضابط اسناد
میرزا سید یوسف دفتردار

وزارت اوقاف

جناب میرزا حسن مستوفی رئیس مجلس
ملا عبدالله قاضی میرزا محمد منشی
میرزا محسن ثبات

مامورین ولایات

آذربایجان میرزا رضای مستوفی خراسان
میرزا حسن مستوفی فارس میرزا زین‌العابدین
خان مستوفی اصفهان بنان‌الملک
قزوین محمد باقرخان سرتیپ گیلان میرزا
مجدالدین مستوفی کرمان میرزا عبد
الرحیمخان مستوفی استراباد میرزا مقیم
لشکرنویس طهران میرزا سید محمود
همدان میرزا احمد شریف‌الملک عراق
و کزاز و فراهان میرزا سید باقر
بروجرد و لرستان میرزا عبدالرحیم
کردستان میرزا کریم کرمانشاهان
میرزا ابوالقاسم یزد میرزا علیرضا
کره و کلپایگان و خوانسار میرزا
ابوالحسن سمنان و دامغان و
شاهرود و بسطام میرزا اسدالله
مازندران میرزا عبدالوهابخان
خوار و دماوند و فیروزکوه میرزا
طهماسب خمسه میرزا ابوالقاسم
ساوه میرزا احمد قم و نطنز میرزا
علیخان کاشان میرزا عباسعلی
کروس میرزا احمد ملایر و تویسرکان
میرزا علی‌محمد

وزارت پست ممالک محروسهٔ ایران

درادارهٔ جناب جلالتمآب اجل امین‌الدوله رئیس مجلس دارالشورای کبری

اجزای مخصوص وزارت

میرزا احمد خان پیشخدمت خاصهٔ همایون
رئیس کل میرزا مطلب مستشار
تحویلدار کل تمبر و نقد مسیو سیمنو سکرتر
جنرال میرزا اسمعیل نایب‌الوزاره
مرتضی خان اجودان

دفتر محاسبات

میرزا ابراهیم مستوفی میرزا اسمعیل
سررشته‌دار میرزا علی دفتردار
میرزا محمد محرر

دارالانشاء

میرزا مصطفی خان منشی‌باشی
اسدالله خان منشی

اطاق انسپکسیون

میرزا آقا انسپکتر دفاتر تمبر معین نفر

اجزاء پیشخانهٔ دار الخلافه

میرزا هادی نایب لوباشه عبد العلی خان ناظم

اطاق امانات

میرزا فضل الله تحویلدار آقاخان دفتردار رضاقلیخان معین فراش اطاق نفر

اطاق واردات

میرزا اسد الله تحویلدار میرزا رضا معین فراش نفر

اطاق ثبت امانات و نوشتجات سفارشی

میرزا محمد حسین دفتردار نوشتجات سفارشی

میرزا محمد علی امین تذکره دفتردار امانات

اطاق نوشتجات سفارشی

میرزا جلال الدین تحویلدار میرزا آقا معین

میرزا ابو الحسن حافظ ملمسه ثبت تذکره

اطاق ثبت نوشتجات غیر

سفارشی میرزا محمد حسین دفتردار

میرزا محمد علی معین

اطاق ضبط نوشتجات غیر

سفارشی میرزا ابراهیم تحویلدار

اطاق تجزیه نوشتجات

اسد الله خان مجزی کننده میرزا آقا معین

اجزای پست شمیران و

خیابان فرنگیها اسمعیل خان رئیس غلام سه نفر فراش دو نفر

عملهٔ خدمت

از پیشخدمت و قهوه چی چهار نفر

غلامخانه

نایب دو نفر غلام هفده نفر

فراشخانه

فراش ده نفر سرایدار نفر چراغچی نفر

اجزای پیشخانهای ولایات

خط آذربایجان

قزوین

خان باباخان رئیس میرزا نفر فراش نفر

هیدج

میرزا علی رئیس فراش نفر

زنجان

میرزا محمد علی رئیس میرزا نفر فراش نفر

میانج

مهدیخان رئیس فراش نفر

تبریز

میرزا حسنخان رئیس میرزا حاجی آقا مباشر عمل خارجه میرزا محمود تحویلدار امانات حسن آقا سررشته دار میرزا مهدی مباشر سفارشی میرزا حسن مباشر پاکات غیر سفارشی میرزا جعفر دفتردار غلام بیست و یک نفر فراش ده نفر

مرند

میرزا علیقلی رئیس فراش نفر

جلفا

امیرخان رئیس فراش و سرایدار دو نفر

شبستر

میرزا آقا بالا رئیس فراش نفر

خوی

میرزا نقی رئیس فراش نفر

سلماس

میرزا غلامعلی رئیس فراش نفر

ارومی

میرزا نیکلا رئیس فراش نفر

مراغه

میرزا غلامحسین رئیس فراش نفر

ساوجبلاغ

میرزا علینقی رئیس فراش نفر

سراب

میرزا احمد رئیس فراش نفر

خلخال

آقا علی رئیس فراش نفر

آستارا

میرزا علینقی رئیس فراش نفر

اردبیل

آقا علی رئیس فراش نفر

میاندواب

میرزا مهدی رئیس فراش نفر

بایزید

میرزا هاشم رئیس فراش نفر

خط گیلان

منجیل

میرزا شفیع رئیس فراش نفر

رشت

میرزا سرکیسخان رئیس نویسنده نفر فراش و غلام چهار نفر

انزلی

میرزا موسی رئیس فراش نفر کرجی بان نفر عمله کرجی شش نفر

لاهیجان

میرزا ابراهیم رئیس غلام و فراش دو نفر

لنگرود

میرزا اسحق رئیس فراش نفر

خط خراسان

سمنان

علی اکبرخان رئیس فراش نفر

دامغان

میرزا عیسی رئیس فراش نفر

شاهرود

میرزا یحیی خان رئیس فراش نفر غلام نفر

سبزوار

میرزا ابوتراب رئیس میرزا رضا ناظم فراش نفر

نیشابور

میرزا محمد حسین رئیس فراش نفر

ارض اقدس

میرزا محمد علی رئیس منشی سه نفر غلام و فراش چهار نفر

تربت

میرزا ابو القاسم رئیس فراش نفر

ترشیز

میرزا رضاقلی رئیس فراش نفر

گناباد

حاجی میرزا شفیع رئیس فراش نفر

قوچان

میرزا محمد علی رئیس فراش نفر

قوچان

میرزا عبد الکریم رئیس فراش نفر

طبس

میرزا اسمعیل رئیس فراش نفر

بجنورد

میرزا محمد رئیس فراش نفر

دره جز آقا محمد مهدی رئیس فراش نفر

خواف

میرزا محمد رئیس فراش نفر

بیرجند

رئیس نفر فراش نفر

خط مازندران

ساری

میرزا عبد الوهاب رئیس فراش و غلام دو نفر

بارفروش

میرزا اسمعیل رئیس فراش نفر

اشرف

میرزا محمد رئیس فراش نفر

آمل

میرزا الله یار رئیس فراش نفر

بندر جز

رئیس فراش نفر

استراباد

حسنخان رئیس فراش و غلام دو نفر

خط فارس

قم

میرزا علیخان رئیس فراش نفر

محلات

میرزا هاشم رئیس فراش غلام دو نفر

عراق و گلپایگان و خوانسار

حاجی رئیس فراش نفر

کاشان

میرزا فضل الله رئیس میرزا نفر غلام نفر فراش نفر

اصفهان

میرزا گرگین رئیس میرزا نفر فراش نفر ماموی جلفا نفر

آباده

میرزا نقی رئیس فراش نفر

شیراز

میرزا علیرضاخان رئیس میرزا محمد باقر ناظم غلام و فراش چهار نفر

کازرون

میرزا محمد علی رئیس فراش و قاصد دو نفر

بوشهر

میرزا محمود رئیس فراش نفر کرجی بان نفر عمله کرجی شش نفر

خط یزد و کرمان

اردکان

میرزا حبیب الله رئیس فراش نفر

رفسنجان

میرزا محمد حسین رئیس فراش نفر

یزد

میرزا علی رئیس میرزا نفر فراش و غلام چهار نفر

کرمان

میرزا حسن رئیس منشی نفر فراش و غلام چهار نفر

سیرجان

میرزا عبد الوهاب رئیس فراش نفر

اناد

میرزا محمد حسین رئیس فراش نفر

بندر عباس

سید احمد رئیس فراش نفر

لار

میرزا نقی رئیس فراش نفر

خط همدان

زرق

میرزا محمد علی رئیس فراش نفر

نوبران
حاجی محمد علی رئیس فراش نفر
ساوه
میرزا حسن رئیس فراش نفر
همدان
ابوالقاسمخان رئیس میرزا محمد منشی
فراش و غلام چهار نفر
کرمانشاهان
حاجی میرزا ابراهیمخان رئیس نویسنده
نفر فراش و غلام شش نفر
خانقین

میرزا محمود رئیس فراش نفر
بیجار و کروس
میرزا فرج الله رئیس فراش و غلام
دو نفر
نهاوند
میرزا فتح الله رئیس فراش و غلام دو نفر
دولت آباد ملایر
علیمحمد میرزا رئیس فراش و غلام دو نفر
بروجرد
میرزا عبد الغنی رئیس فراش و
غلام دو نفر

خرم آباد
میرزا محمد رئیس فراش و غلام دو نفر
کنگاور
اکبر میرزا رئیس فراش و غلام دو نفر
کردستان
نادعلیخان رئیس میرزا نفر
فراش و غلام دو نفر
تویسرکان
میرزا علی اکبر رئیس فراش نفر

وزارت علوم و تلگراف و تجارت و معادن ممالک محروسه
جناب جلالتمآب مخبر الدوله وزیر علوم و تجارت و تلگراف و معادن ممالک محروسه

وزارت علوم
مدرسهٔ مبارکهٔ دار الفنون
رؤسا و غیره
جناب مخامت نصاب جعفرقلیخان نیر الملک
رئیس مدرسه مبارکه محمد حسینخان
ناظم مدرسه مبارکه سرتیپ اول محمد تقی
میرزا اجودان مدرسه مبارکه سرتیپ دوم
میرزا محمد حسین رئیس الکتاب میرزا
محمد تقی سررشته دار مدرسه مبارکه
اسدالله خان کتابدار مدرسه مبارکه
میرزا جعفرخان ناظر مدرسه میرزا عبد
الوهابخان روزنامه نویس مدرسه
معلمین ایرانی و فرنگی
معلمین ایرانی
جناب میرزا ابوالقاسم سلطان الحکما
معلم طب ایرانی جناب حاجی نجم الملک
منجم باشی اعلیحضرت همایونی و معلم کل

علوم ریاضی مدرسه سرتیپ اول میرزا محمد کاظم
معلم حکمت طبیعی و دارای نشان دویم شیر
و خورشید میرزا علی دکتر رئیس
الاطباء و حکیمباشی کل نظام معلم طب
فرنگی میرزا علی اکبرخان نقاشباشی معلم
نقاشی و زبان فرانسه سرتیپ سیم جناب
میرزا حسن معلم علوم ادبیه و عربی مدرسه
ملا محمد صادق معلم زبان فارسی و
مقدمات عربی مدرسه میرزا علیخان
قاجار معلم طب مجانی سلیمانخان معلم
علوم ریاضی سرهنگ آقاخان معلم
علوم ریاضی سرهنگ مهدیخان معلم
علوم ریاضی سرهنگ میرزا اسمعیل
معلم علوم ریاضی میرزا محمود معلم ریاضی
حاجی خان اول معلم زبان فرانسه
معلمین فرنگی
مسیو ریشار معلم زبان فرانسه سرتیپ اول

پروسکیخان معلم زبان فرانسه و جغرافیا
سرتیپ اول مسیو لر معلم کل موزیک
سرتیپ اول مسیو ویلر معلم علم معدن
دارای نشان دویم شیر و خورشید
دکتر آلبو معلم طب فرنگی سرتیپ دویم
مادروسخان معلم زبان روسی سرتیپ
دویم مسیو فلر معلم علم توپخانه سرتیپ
مسیو وث معلم علم پیاده نظام سرتیپ
مستر طبلر معلم زبان انگلیسی دارای نشان
دویم شیر و خورشید
صاحبمنصبان و مترجمین
صاحبمنصبان
محمد حسن میرزای مهندس سرتیپ
عباسعلیخان مهندس سرتیپ علیخان
مهندس سرتیپ سلیمانخان مهندس
سرتیپ محمد حسن میرزای مهندس
سرهنگ

مترجمین

مترجمین و خلفا
میرزا احمد مترجم سرهنگ میرزا خلیل مترجم
میرزا رضاخان سرهنگ محسن میرزا مترجم
علیخان خلیفه ریاضی اسدالله خان
خلیفه ریاضی میرزا تقیخان خلیفه نقاشی
حاجی آقا خلیفه نقاشی
طبقات متعلمین
مهندسین نظامی و معدن بیست و پنجنفر
توپخانه بیست و پنجنفر پیاده نظام چهل
نفر مرتبه اول و دویم طب چهل و پنجنفر
موزیک مرتبه اول کرمشاقی دستجات
موزیک اشسی نفر موزیک مرتبه دویم
سی و شش نفر متعلمین مقدماتی که
هنوز جزو طبقه نشده اند چهل نفر
متعلمین مجانی که بعد از ظهر جهت تحصیل
زبان خارجه می آیند سی نفر
اجزاء کارخانجات جنب مدرسه
عکاسخانه مبارکه
عبدالله میرزا مدیر عکاسخانه شاگرد
عکاسخانه سه نفر
باسمه خانه
میرزا حسین مدیر باسمه خانه شاگرد و
عملجات شش نفر
دواخانه مرکزی
مسیو شوبن مدیر دواخانه شاگرد دو نفر
فراشخانه مدرسه
غلامحسین بیک نایب خانبابا دهباشی
سرایدار نفر فراش هشت نفر
اجزاء دار النظاره
آقا احمد نایب ناظر نویسنده نفر
ایلچی دو نفر آشپز دو نفر

اجزاء مرکزی حفظ الصحه دار الخلافه الباهره
فرنگی
جناب دکتر طولوزان حکیمباشی مخصوص
حکیم سفارت انگلیس حکیم سفارت
روس دکتر کامیوسان پیرمامود
حافظ الصحه اسلامبول دکتر البو
معلم مدرسه
ایرانی در طهران
جناب میرزا ابوالقاسم سلطان الحکما
آقا میرزا علی رئیس الاطباء حکیمباشی
نظام میرزا محمد کاظم معلم طبیعی
مدرسه حاجی میرزا حبیب الله مجد
الاطباء میرزا نصرالله شمس الاطباء
میرزا عبد الکریم حکیمباشی میرزا
ابوالحسنخان رئیس مریضخانه میرزا
عبدالله میرزا علی اکبرخان کرمانی
میرزا نصرت سرهنگ میرزا احسنخان
سرهنگ
ولایات
خط فارس
قم میرزا حسن
کاشان محمد صادقخان
اصفهان میرزا محمودخان
بوشهر آقا سید عبد الرزاق
خط خراسان
سمنان میرزا کریم
شاهرود میرزا صالح
سبزوار میرزا اسمعیل
مشهد میرزا حسنخان

خط آذربایجان و غیره
زنجان حاجی میرزا رضا
تبریز سیف الاطباء
رشت حاجی میرزا جعفر حکیمباشی
ارومیه حیدر میرزا
همدان میرزا اسمعیل
کرمانشاهان میرزا ابراهیم
بروجرد
سنندج میرزا احمد
کروس میرزا سید خلیل
عربستان میرکاظم
مازندران میرزا محمد
تنکابن میرزا تقی
استراباد میرزا ابوالقاسم
یزد میرزا مرتضی
کرمان میرزا عبد الرضاخان
مریضخانهٔ دولتی
رئیس میرزا ابوالحسنخان سرتیپ
حسنخان سرهنگ میرزا نصرت
سرهنگ طبیب دو نفر مباشر
دواساز میرزا فرهاد ناظر و طباخ
دو نفر تحویلدار نفر پرستار شش
نفر حمامی و دلاک دو نفر رختشوی
پنجنفر
اجزاء مدرسه مبارکه تبریز
احمدخان سرتیپ رئیس نجفقلیخان
سرتیپ معلم توپخانه محمد جعفرخان
حکیمباشی معلم طب و طبیعی محمد میرزا
سرهنگ معلم ریاضی میرزا علیخان
سرهنگ معلم زبان فرانسه حاجی ملا
عبدالله معلم عربی شاگردان داخله

بیست و پنجنفر شاگردان مجانی
بیست و پنجنفر نویسنده نفر
فراش پنجنفر ناظر نفر آشپز نفر

وزارت تجارت

جناب جلالتمآب مخبرالدوله وزیر
علوم و تجارت و تلگراف ممالک محروسه

چون اسامی اجزاء وزارت تجارت در وزارت علوم نوشته شده اند

وزارت تلگراف ممالک محروسه

جناب جلالتمآب مخبرالدوله وزیر
علوم و تلگراف و تجارت

اجزاء دارالخلافه طهران و حضرت عبدالعظیم ع

صاحبمنصبان

جناب مخبرالملک رئیس کل نواب نصرالله
خان سرتیپ تلگرافچی مخصوص محمد
اسمعیل خان سرتیپ آقاخان سرتیپ
محمدرضاخان سرتیپ یحیی بلداد
نصرالله خان سرتیپ محمدمهدی
میرزاناظم سرهنگ محمدتقیخان
سرهنگ

ارباب قلم وغیره

میرزاسلیمانخان مستوفی مسیو شارل
دفتردار خارجه میرزاعبدالوهابخان
منشی باشی تلگرافچی خارجه دونفر
تلگرافچی داخله بیست و یکنفر منشی
ومحرر نوزده نفر غلام ده نفر
فراش پانزده نفر عمله جات هفت نفر

خط فارس

قم و کاشان یازده نفر
قم پنجنفر محمدمیرزا رئیس
تلگرافچی دونفر فراش دونفر

کاشان شش نفر
عیسی خان سرهنگ رئیس تلگرافچی
دونفر نویسنده نفر فراش دو نفر

اصفهان و کوپایه و نائین
بیست و یکنفر محمدمیرزا سرهنگ
رئیس تلگرافچی نه نفر نویسنده
دونفر غلام پنجنفر فراش چهار نفر

شیراز و آباده و کازرون
هجده نفر نواب جلیل میرزا سرهنگ
رئیس تلگرافچی سه نفر نویسنده
نفر فراش شش نفر

ابوشهر پنج نفر
عبدالعلی میرزا سرهنگ رئیس
تلگرافچی دو نفر فراش دو نفر

یزد و اردکان و کرمانشاه
سیزده نفر میرزا احمدخان یاور
رئیس تلگرافچی سه نفر فراش
دونفر غلام شش نفر

کرمانشاه و رفسنجان و انار
سیزده نفر محمدجعفرمیرزا سرتیپ
رئیس تلگرافچی سه نفر فراش
سه نفر غلام شش نفر

خط خانقین و عربستان

صد و چهارده نفر

رباط کریم و خان آباد و نوبران
وزره دوازده نفر تلگرافچی چهار
نفر غلام هشت نفر

همدان چهارده نفر
میرزاعلی اصغرخان رئیس تلگرافچی
دونفر نویسنده نفر غلام چهار
نفر فراش شش نفر

اسدآباد چهار نفر
تلگرافچی نفر غلام دونفر فراش نفر

کنگاور سه نفر
تلگرافچی نفر غلام دونفر

کرمانشاهان سیزده نفر
محمدصفی میرزا سرتیپ رئیس تلگرافچی
پنجنفر نویسنده نفر غلام سه نفر
فراش سه نفر

سرحدات زهاب کرند
سرپل و قصر و خانقین ده نفر
تلگرافچی چهار نفر غلام شش نفر

کردستان و قروه یازده نفر
میرزا احمدخان سرهنگ رئیس تلگرافچی
دونفر نویسنده نفر غلام پنجنفر
فراش دونفر

کروس چهار نفر
میرزا ابوالقاسمخان رئیس تلگرافچی
نفر غلام و فراش دونفر

ملایر هفت نفر
سیف الملوک میرزا رئیس تلگرافچی
نفر نویسنده نفر غلام سه نفر
فراش نفر

سلطان آباد پنجنفر
میرزا حسینخان سرهنگ رئیس
تلگرافچی نفر غلام دونفر فراش نفر

بروجرد و رازان دوازده نفر
باقرخان سرهنگ رئیس تلگرافچی
دونفر نویسنده نفر غلام پنجنفر
فراش سه نفر

نهاوند سه نفر

میرزاحسن

میرزا حسین یاور رئیس غلام نفر
فراش نفر

خرم آباد یازده نفر
میرزا آقای یاور رئیس تلگرافچی چهار
نفر غلام چهار نفر فراش دو نفر

مامورین سیم کشی عربستان
پنجنفر میرزا حیدرعلیخان سرتیپ
میرزا موسی خان سرهنگ محمدبیک
یاور میرزا مهدی تلگرافچی

خط آذربایجان

یکصد و هفت نفر

قزوین نه نفر
محمدمهدی میرزا سرتیپ رئیس تلگرافچی سه
نفر فراش سه نفر غلام دو نفر

منجیل شش نفر
تلگرافچی نفر فراش نفر غلام چهار نفر

رشت و انزلی ده نفر
عبدالجواد میرزا سرهنگ رئیس تلگرافچی
سه نفر نویسنده نفر غلام پنجنفر

لاهیجان و رودسر هفت نفر
تلگرافچی دو نفر غلام چهار نفر فراش نفر

خرم آباد تنکابن چهار نفر
تلگرافچی نفر غلام دو نفر فراش نفر

زنجان سه نفر
شاهزاده میرزا سرهنگ رئیس تلگرافچی نفر
فراش نفر

شهر تبریز نوزده نفر
میرزا فضل الله خان سرتیپ رئیس
تلگرافچی هشت نفر میرزاده محرر سه نفر
غلام دو نفر فراش پنجنفر

سایر ولایات آذربایجان

چهل و نه نفر

مرند و جلفا چهار نفر
تلگرافچی دو نفر غلام نفر فراش نفر

خوی پنجنفر
تلگرافچی دو نفر غلام دو نفر فراش نفر

سلماس هشت نفر
عبدالعلیخان سرهنگ رئیس تلگرافچی
نفر غلام و فراش شش نفر

ارومیه پنجنفر
حسین آقا یاور رئیس نویسنده نفر
غلام و فراش سه نفر

کوکان و مراغه و میاندوآب یازده نفر
تلگرافچی سه نفر غلام شش نفر فراش
دو نفر

ساوجبلاغ سه نفر
محمدحسین میرزا رئیس غلام نفر
فراش نفر

میانج و سراب و نمین نه نفر
تلگرافچی سه نفر غلام سه نفر فراش
سه نفر

اردبیل چهار نفر
اسدالله میرزا رئیس فراش نفر
غلام دو نفر

خط خراسان شصت و هفت نفر

**ایوانکیف و خوار و فیروزکوه
و دامغان** یازده نفر
تلگرافچی چهار نفر غلام هفت نفر

سمنان شش نفر
حاجی باباخان سرهنگ رئیس تلگرافچی
نفر غلام سه نفر فراش نفر

شاهرود و میاندشت و عباس آباد یازده نفر
محمدعلی میرزا رئیس تلگرافچی سه نفر
هفت نفر فراش نفر

سبزوار و مزینان نه نفر
میرزا اسمعیلخان سرهنگ رئیس تلگرافچی
دو نفر غلام چهار نفر فراش دو نفر

نیشابور چهار نفر
داود میرزا سرهنگ رئیس غلام دو
نفر فراش نفر

مشهد مقدس هفده نفر
محمد حسینخان سرهنگ نایب رئیس
تلگرافچی دو نفر نویسنده دو نفر غلام
و فراش دوازده نفر

قوچان و چناران هشت نفر
میرزا شکرالله خان سرهنگ تلگرافچی
نفر غلام پنجنفر فراش نفر

بجنورد شش نفر
حسنعلیخان سرهنگ رئیس تلگرافچی نفر
غلام دو نفر فراش دو نفر

درگز چهار نفر
حسنخان یاور رئیس غلام دو نفر
فراش نفر

مشغولین سیم کشی کلات [illegible] هشت نفر
علی اصغرخان سرتیپ رئیس ولایات خراسان
سیف الله خان سرهنگ غلام چهار نفر
فراش دو نفر

استرآباد و آق قلعه نه نفر
میرزا عبدالحسینخان یاور رئیس
تلگرافچی دو نفر غلام چهار نفر
فراش دو نفر

مازندران بیست و سه نفر

سادی هشت نفر | نفر غلام چهار نفر فراش دو نفر | و بندد جز یازده نفر تلکرافچی چهار نفر
حبیب الله میرزا سرهنگ رئیس تلکرافچی | بار فروش و اشرف و مشهد سر | غلام شش نفر فراش پنج نفر

وزارت انطباعات و دار الترجمهٔ خاصهٔ دولتی وغیره

جناب جلالت مآب اعتماد السلطنه مترجم مخصوص حضور همایون و وزیر انطباعات دولت علیه و مدیر کل باغات سلطنتی و قنوات دیوانی و احتساب دار الخلافه

میرزا علیمحمد خان سرتیپ پیشکار وزارت انطباعات وغیره

دار الترجمهٔ مبارکهٔ دولتی

آقا میرزا محمد حسین ادیب ملقب بفروغی مدیر دار الترجمهٔ همایونی و رئیس دار الطباعهٔ دولتی و مترجم زبان فرانسه و عربی

مترجمین فرنگی وغیره

میرزا رضا خان معروف بمسیو دیشارخان سرتیپ دویم مترجم زبان فرانسه و انگلیسی وغیره پروسکی خان سرتیپ اول معلم و مترجم زبان فرانسه و جغرافی واجودان مخصوص وزارت جلیلهٔ جنگ بارون نرمان سرتیپ مترجم زبان فرانسه و آلمان میرزا مادروس خان سرتیپ مترجم زبان فرانسه و روسی مأمور بخدمت ترجمانی ادارهٔ سوارهٔ قزاق روسی مسیو وارتان خان مترجم زبان فرانسه و انگلیسی میرزا ابکار مترجم زبان روسی

ایرانی وغیره

میرزا غیاث ادیب کاشانی منشی و مترجم زبان عربی میرزا علیخان سرتیپ مترجم الممالک عارف خان منشی و مترجم ترکی عثمانی آقا سید حسین شیرازی مترجم روزنامه‌های هندوستان میرزا عبد الرسول منشی و مترجم روزنامه‌جات ترکی عثمانی میرزا احمد خان قفقازی مترجم زبان روسی میرزا سید عبد الله مترجم زبان روسی آقا میرزا محمد منشی آقا میرزا هدایت الله منشی میرزا عبد الحسین منشی

وزارت انطباعات و ادارهٔ روزنامجات

آقا میرزا سید حسن مستوفی روزنامجات و دار الطباعهٔ دولتی میرزا محمد حسین ادیب ملقب بفروغی رئیس دار الطباعه و مدیر دار الترجمهٔ مبارکه میرزا ابو تراب خان سرهنگ نقاشباشی مخصوص حضرت ولیعهد مأمور بخدمت ادارهٔ انطباعات میرزا محمد رضا خوشنویس کلهر نویسندهٔ روزنامهٔ شرف میرزا محمد صادق شمس الکتاب نویسندهٔ روزنامهٔ ایران و اطلاع و سالنامه وغیره میرزا حبیب الله استاد مخصوص طبع دار الطباعهٔ دولتی میرزا حسین پسر مرحوم میرزا عباس نقاش مأمور بخدمت طبع منطبعات مدرسهٔ دار الفنون میرزا یوسف مأمور سرکشی بچاپخانهای دار الخلافهٔ طهران ملا آقا غلامحسین مذهب دار الطباعه استاد محمد حسین و استاد محمد اسمعیل صحافان دار الطباعه آقا کوچک بیک کنکاوری نایب فراشان دار الطباعه صفر علی بیک یوزباشی میرزا عنایت آقا محمد ذهبانی سایر فراشان و عملجات و کارگرها بیست و پنج نفر

آذربایجان

عمل روزنامه و باسمه‌خانهای آذربایجان در وزارت جناب فخامت نصاب مستشار الملک پیشکار مالیهٔ مملکت آذربایجان بنیابت میرزاده عباسقلی میرزا پیشخدمت مخصوص حضرت والا ولیعهد میرزا محمد

و فراش چهار نفر

سایر ولایات معتبره

مباشر هشت نفر

ادارهٔ روزنامهٔ فرهنگ منطبعهٔ صفهان

میرزا محمود خان افشار مدیر و منشی روزنامهٔ فرهنگ میرزا عبد الرحیم خوشنویس متخلص بافسر محرر روزنامه

دار التألیف کتاب مستطاب ناصری دانشور زنامه

حاجی میرزا ابو الفضل ساوجی و شیخ محمد عبد الکبار ...

میرزا محمد صادق نوادهٔ قایم مقام میرزا طاهر خوشنویس کاتب کتاب آقا سید علی کتابدار محرر دو نفر ...

ادارهٔ باغات و عمارات و قنوات مبارکهٔ دولتی

بنظارت ... دربار اعظم ... از قرار ...

ادارهٔ احتسابیهٔ دار الخلافهٔ الباهره

بسرپرستی ... جلیلهٔ دار الخلافه ... از قرار ...

وزارت جلیلهٔ عدلیهٔ اعظم

جناب مستطاب عضد الملک وزیر حضور همایون و وزیر عدلیهٔ اعظم وغیره

مجالس و اعضا و اجزای مجالس

وزارت عدلیهٔ اعظم

اجزای مخصوص مجلس محترم

وزیر عدالت عظمی

جناب جلالت نصاب عمید الملک جناب
حاجی ملاباشی جناب میرزا حبیب الله
خان مجد الاشراف سپهر میرزا عباسقلی
خان مستوفی مستشار وزارت عدالت
عظمی میرزا کاظمخان للرباشی مستوفی
دیوان اعلی حاجی میرزا حسنخان
نایب اول وزارت عدلیهٔ اعظم ولد مرحوم
احمدخان عمید الملک فتح الله خان
سرتیپ ناظم دیوانخانهٔ مبارکه و متصدی
عرایض سواری میرزا علینقی منشی
باشی میرزا حسنخان منشی مخصوص
مستوفی دیوان اعلی ذوالفقار خان
قاجار دولو اجودان دیوان عدالت
عظمی محمد علیخان قاجار دولو اجودان
دیوان عدالت عظمی

علاوه بر اشخاص مفصلهٔ فوق همه روزه
برای مسائل مهمه از شاهزادگان عظام
و وزرای فخام و مستوفیان کرام یکی
دو نفر در این مجلس حاضر هستند و نیز
در هفته دو شب مجلسی از علمای
اعلام ذوی العز و الاحترام منعقد شده
مسائل لازمه گفتگو میشود

مجالس و دفاتر کل وزارت عدلیه

عظمی و دار الانشا و رسائل و تظلمات
عامه که متعلق بمجلس مخصوص وزارت
عدالت عظمی است

مجلس کل دفاتر تظلمات عامه

بریاست سپهر مستشار الوزاره
میرزا سید کاظم مستوفی ولد مرحوم
میرزا سید ابراهیم مستوفی مدیر
دیوان تظلمات عامه

اعضا و اجزاء

میرزا سید علی منشی میرزا کاظم
میرزا مهدیخان هراتی ثبات کل
احکام میرزا عبد الکریم عریضه نگار
اجودان ده نفر فراش ده نفر

دیوان رسائل خاصه

میرزا علینقی منشی باشی رئیس دار الانشا
رسائل و مستوفی دیوان اعلی

اعضا و اجزاء

میرزا محمد ربیع مستوفی میرزا علی مستوفی
میرزا عباس نایب میرزا عبد الله
میرزا غلامرضا ولد منشی باشی

سایر مجالس که متعلق

بدعاوی ملکیه و نقدیه و تجارت
و جنایت و اجراء وغیره میباشد

مجلس اجراء

بریاست میرزا اسحق خان پیشخدمت
خاصهٔ همایونی است

جناب حاجی ملا یعقوب امیرزاده
سلطانحسین میرزا میرزا کاظمخان
للرباشی مستوفی دیوان اعلی
محمد حسینخان سرتیپ قاجار رئیس
علی اصغرخان سرتیپ غلامان دیوانخانهٔ
مبارکه میرزا اسمعیل منشی باشی
محمودخان علی اکبرخان حاجی میرزا
زین العابدین داروغه میرزا علی منشی
مخصوص میرزا احمد ولد مرحوم منجم باشی
میرزا محمد حسین منشی عراقی میرزا
محمد نایب فراشخانهٔ مبارکه میرزا علی
برادر مشار الیه عباسقلیخان نایب
غلام سی نفر دهباشی نفر فراش
بیست نفر

مجلس محاکمات ملکیه

که منقسم است بدو قسم
مجلس محاکمات ملکیه راجع بعرایض خارج
دار الخلافهٔ الباهره بریاست امیر الامراء
العظام حاجی اعتماد الملک

اعضاء و اجزاء

محمد حسینخان سرتیپ برادر مرحوم حاجب
الدوله محمودخان سرتیپ رئیس طایفهٔ
شاه بداغلو میرزا محمد حسینخان نوائی
منشی مخصوص

مجلس محاکمات ملکیهٔ راجع

بعرایض داخلهٔ دار الخلافه بریاست میرزا
شفیع صدر دیوانخانهٔ مبارکه

اعضاء و اجزاء

نجفقلیخان قاجار سرتیپ رئیس
امیرزاده محمد حسن میرزا میرزا ابوالقاسم
میرزا محمدخان منشی نوری میرزا محمد حسین

منشی نوری میرزا شهاب منشی مخصوص
میرزا محمد علی منشی مخصوص میرزا
بهاء الدین محرر میرزا حسن ثبات
میرزا علیخان ثبات

مجلس مطالب و اظهارات

شاهزادگان عظام و اهالی نظام و
خوانین قاجاریه وغیره بریاست عمدة
الامراء محمد حسینخان قزلاباغ رئیس
و سرتیپ

اعضا و اجزاء

جناب ناصح دیوانخانهٔ مبارکه محمدخان
سرتیپ رئیس کرلو امیرزاده منوچهر میرزا
حاجی محمد رضا خان ممیز میرزا جعفر ساوجی
منشی میرزا عبد الحسین ثبات

مجلس محاکمات تجارتی و جنایتی

بریاست حاجی میرزا سید حسین مستوفی

اعضا و اجزاء

محمد صادقخان سرتیپ ولد جناب شهاب
الدوله محمدخان قاجار میرزا نعمان
ثبات

تجار مکه لدی الضروره برای تحقیقات مطالب تجارتی حاضر میشوند

حاجی علینقی تاجر کاشانی حاجی علی اکبر
تاجر شیرازی حاجی ملا حسن
ناظم التجار آقا عبد الباقی ارباب
آقا سید آقا تاجر کاشانی حاجی
محمد صادق تاجر کاشانی حاجی
محمد حسین آقا حاجی محمد حسین
شالفروش
کاشانی

ادارهٔ مهر مهر آثار مبارک

بریاست جناب مستطاب عضد الملک وزیر حضور همایون و وزیر عدلیهٔ اعظم

امیر الامراء العظام امیر سلیمانخان پسر
جناب مستطاب عضد الملک رئیس
اجزای مهر مهر آثار مبارک

سایر

میرزا زین العابدین حافظ مهر مهر آثار
مبارک و مستوفی دیوان اعلی
میرزا رضا محرر مهر
مهر آثار مبارک
محمد کریم بیک حامل مهر مبارک
فراش سرکاری دو نفر
نایب قراولان نفر قراولان
سواد کوهی چهار نفر

وزارت جلیلهٔ خارجه

جناب جلالتمآب اجل قوام الدوله وزیر امور خارجه دولت علیه

جناب نظام نصاب صدیق الملک رئیس کل
ادارات و دفاتر وزارت خارجه که واسطه
بین جناب جلالتمآب وزیر امور خارجه
و کل ادارات میباشند
سعد الدوله میرزا جواد خان نایب اول
وزارت خارجه مصباح الملک میرزا
نصر الله خان نایب اول وزارت خارجه
میرزا عباسقلیخان سپهر نایب اول
وزارت خارجه مامور بادارهٔ وزارت
علیهٔ اعظم معاون الوزاره میرزا
محمد علیخان نایب وزارت خارجه
میرزا احمد خان سرتیپ نایب وزارت
خارجه مهماندار سفرای دول متحابه
حاجی میرزا علی اکبر خان نایب وزارت
خارجه حسینعلی میرزا نایب وزارت
خارجه عبد الحسین خان نایب سیم
وزارت خارجه

ادارهٔ تحریر نامجات و فرامین

مبارکه و عهدنامجات و دستور العملهای
سفرا و مامورین وزارت خارجه
با نامه نگار میرزا شکر الله خان نایب
وزارت خارجه میرزا اسد الله منشی
وزارت خارجه

ادارهٔ متعلقه بسفارت روس

با مصباح الملک میرزا نصر الله خان
نایب اول وزارت خارجه میرزا اسد الله
خان منشی میرزا حسینخان منشی میرزا
ابراهیمخان منشی میرزا ابو القاسم منشی
میرزا شفیعخان منشی میرزا احمد نویسنده

ادارهٔ متعلقه بسفارتهای

فرانسه و للان و اطریش و اتازونی
با میرزا عبد الله خان مستشار وزارت
خارجه میرزا خلیل منشی میرزا محمود
منشی میرزا احمد منشی

ادارهٔ متعلقه بسفارت عثمانی

با محمد آقای سرتیپ میرزا جعفر خان
میرزا هادیخان منشی میرزا ابراهیمخان
منشی میرزا حبیب الله نویسنده

ادارهٔ متعلقه بسفارت انگلیس

با اعتصام الملک میرزا خانلرخان نایب
اول وزارت خارجه میرزا احمد منشی
میرزا حسینخان منشی میرزا سید
نقی منشی

ادارهٔ محاکمات تجارتی

با میرزا زین العابدین خان نایب وزارت
خارجه و حاجی میرزا سید رضی
نایب وزارت خارجه و ملک الکتاب
حاجی میرزا محمد حسین میرزا ابو
القاسمخان منشی وزارت خارجه
میرزا اسمعیل نویسنده

ادارهٔ متعلقه بسفارت ایطالیا

میرزا کاظمخان البرز و سرتیپ نایب
وزارت خارجه مدیر منشی دو نفر

ادارهٔ دفتر ترجمه و خطوط رمز

با مفتاح الملک میرزا محمود خان
بارون نورمان مترجم اول میرزا مسعود
خان منشی رموز میرزا داود خان

ادارهٔ دفتر محاسبه

با میرزا غلامحسین خان مستوفی وزارت
خارجه میرزا شفیع دفتردار میرزا
اسد الله سررشته دار میرزا علی اکبر
عزب دفتر

ادارهٔ دفتر تشریفات

با منیر الوزراء العظام میرزا حسینخان
نایب وزارت خارجه میرزا محمود خان منشی
محمد رحیم بیک غلام باشی حسن بیک
غلام

ادارهٔ دفتر ثبت و ضبط

با میرزا رضی خان مدیر و نایب وزارت خارجه
میرزا حسینخان ناظم میرزا علینقی منشی
میرزا اسد الله منشی میرزا عبد الله منشی

ادارهٔ دفتر تذکره و طبع

میرزا رفیعخان میرزا صادق سررشته دار

صاحبمنصبان وزارت خارجه

نواب حاجی محمد حسین میرزا حشمت السلطنه
حاجی میرزا زمانخان مستشار میرزا جواد خان
نایب اول وزارت خارجه میرزا حسینخان
نایب اول وزارت خارجه حاجی میرزا
عبد الله خان کارگذار سابق بندر عباسی
و بوشهر میرزا عباسخان سرتیپ
میرزا ابو القاسمخان نایب وزارت خارجه
میرزا مهدیخان سرتیپ مهندس میرزا
جواد خان کارگذار سابق خارجه استراباد

میرزا موسیخان کارگذار سابق گیلان
محمد تقی خان سرهنگ محمد حسنخان
کرمانشاهانی

کارگذاریهای داخله و سایر مامورین ولایات

آذربایجان

حاجی [illegible] الملک کارگذار حاجی میرزا
صادقخان سرتیپ و نایب اول قلیخان
سرتیپ و مستشار حاجی میرزا معصومخان
نایب اول میرزا مهدیخان سرهنگ نایب
کارگذاری میرزا حسینخان سرهنگ
نایب کارگذاری میرزا حسنخان
سرهنگ نایب کارگذاری میرزا
سعیدخان نایب کارگذاری میرزا رضاخان
سرهنگ نایب سالطوخان مترجم و
سرهنگ میرزا محمد خان سرهنگ ناظم
دفتر میرزا هاشم منشی میرزا ابو القاسم
اجودان علیخان اجودان میرزا جواد
اجودان

ارومی

میرزا هاشمخان سرهنگ کارگذار و
پرستار ارامنه و یهود

ادارهٔ تذکرهٔ آذربایجان

امین الوزاره رئیس امنای تذکره سرحدات
میرزا احمد خان امین تذکره تبریز
میرزا حسن امین تذکره خوی

خراسان

ناظم الملک نایب اول وزارت خارجه مامور
هشتادان میرزا جهانگیر خان منشی
اول وزارت خارجه

مشهد مقدس

حاجی محمد صادقخان کارگذار میرزا
حسینخان نایب کارگذاری میرزا علیخان
منشی میرزا ابراهیمخان امین تذکره

بجنورد و قوچان

میرزا محمد قلیخان سرتیپ و نایب وزارت
خارجه کارگذار میرزا کاظم امین
تذکرهٔ بجنورد میرزا فتح الله خان
امین تذکرهٔ قوچان

سرخس

میرزا علیخان کارگذار

دره جز

میرزا اسد الله خان کارگذار

استراباد

میرزا علی اشرفخان سرتیپ کارگذار

بندر جز

میرزا محمد خان آشتی سرحددار
علی اکبر خان امین تذکرهٔ بندر جز و
وقایع نگار شکر الله خان نویسنده

مازندران

میرزا ابو الحسنخان کارگذار میرزا
موسیخان وقایع نگار میرزا رضا
خان امین تذکرهٔ مشهدسر میرزا
فتح الله خان نایب کارگذار نوروز
خان منشی هادیخان نویسنده

فارس

حاجی عز الملک کارگذار خارجه میرزا
رحیمخان نایب و منشی کارگذاری

بوشهر

نجفقلیخان قاجار کارگذار خارجه
محمد ابراهیمخان امین تذکرهٔ بوشهر
میرزا خان نایب کارگذاری بوشهر

بندر عباس

میرزا علیخان کارگذار

گیلان

میرزا آقاخان کارگذار میرزا عبد
الرسول نایب کارگذاری

ادارهٔ تذکرهٔ گیلان

میرزا حبیب الله خان سرهنگ امین تذکره
میرزا امان الله سررشته دار

کرمانشاهان

حاجی محمد صالح خان کارگذار
علی اکبر خان سرحددار

کردستان

عبد الله خان کارگذار خارجه
میرزا علیخان امین تذکره

کاشان

میرزا فضل الله خان

اصفهان

محمد جعفر خان سرتیپ کارگذار خارجه
عبد الرحیمخان اجودان و نایب کارگذاری

کرمان

میرزا حبیب الله سرپرست زردشتیان
ملا کیخسرو کلانتر و ریش سفید
زردشتیان کرمان و یزد

سفراء و مامورین و کارپردازان

دولت علیهٔ ایران در ممالک خارجه

ولایات دولت عثمانی

اسلامبول

جناب جلالتمآب معین الملک امیر تومان
سفیر کبیر میرزا جوادخان سرتیپ
اول و مستشار سفارت میرزا
اسد الله خان سرهنگ نایب دویم
حاجی آقاخان مترجم حاجی محمد خان

مسیو بارونسے مُستشار حقوق سفارت
رضا خان سرهنک
مصر
حاجی میرزا نجفعلی خان جنرال قونسول
خانهتان ترجمان اول
وان
میرزا معصوم خان اعتماد الوزاره
جنرال قونسول
بیروت
حسنخان کارپرداز
جدّه
حاجی کمال خان
حکاری
میرزا اسحق خان کارپرداز
طرابزن
حاجی میرزا رضی خان کارپرداز
شام
میرزا علی اکبر خان
ارض روم
میرزا علینقی خان کارپرداز
بایزید
میرزا محمد کارپرداز
اسکندریه
حاجی میرزا حبیب الله خان کارپرداز
ازمیر
اوهانس خان
طلطنه
سلیم عثمانی کارپرداز
عراق عرب و غیره
بغداد
مشیر الوزاره میرزا محمود خان جنرال

قونسول میرزا طهماسب قلی نایب
حسن افندی کاشف کے حاجی
میرزا ابو القاسم خان ترجمان
بصره
حاجی محمد رضا کارپرداز
کربلای معلی محمد حسنخان
نجف اشرف میرزا اسمعیل
خانقین محمد اسمعیل خان
سایر ولایات خاک عثمانی
کرکوک عباس آقا
کاظمین کریم بیک
مندلیج میرزا ابو طالب
دیاربکر میرزا حسین
مسیّب نصر الله بیک
عماره علی بیک
سموات حسین بیک
بیت المقدس میرزا هادی
بعقوبه یوسف خان
حله حاجی عباسقلی
قزل رباط شیر خان بیک
انطاکیه موسی بیک
دولت انکلیس و غیره
سفارتخانه لندن و هلاند
جناب جلالتمآب ناظم الدوله پرنس
میرزا ملکم خان وزیر مختار و ایلچی
مخصوص میکائیل خان سرتیپ
و نایب اول اسکندر خان سرتیپ
نایب دویم میرزا محمد علیخان منشی
هندوستان
بمبئی و غیره
بمبئی

حاجی میرزا حسینخان جنرال قونسول
آقا عبد الحسین ملک التجار حاجی محمد علی
معتمد التجار
کلکته رستمجی قونسول
حیدرآباد دکن
آقا محمد علی شوشتری ویس قونسول
بیرما
حاجی میرزا احمد ویس قونسول
دولت روس
سفارتخانه پطرزبورغ
جناب میرزا محمود خان وزیر مختار و
ایلچی مخصوص میرزا رضا خان دانش
جنرال اجودان منشی مترجم
تفلیس و سایر خاک قفقازیه
معین الوزاره میرزا محمد علیخان سرتیپ
جنرال قونسول میرزا محمد فرداد
میرزا جبار خان ویس قونسول ایروان
میرزا بابا بیک ویس قونسول تاکوبه
حاجی ترخان
میرزا سید محمد خان کارپرداز
میرزا عنایت الله خان منشی میرزا
تقی مترجم میر جعفر خان ویس قونسول
نزنی نوغرد
باطوم
میرزا علی اکبر خان کارپرداز
دولت فرانسه
سفارتخانه پاریس و غیره
جناب نظر آقا سرتیپ وزیر مختار و
ایلچی مخصوص حاجی محمد خان نایب
اول سرتیپ مسیو مونلبه حکیم
سفارت مسیو کاروا سو قونسول
بردو

مارسیل
مسیو منیه جنرال قونسول
مسیو دیشار قونسول بردو
دولت آلمان
سفارتخانه برلن
جناب میرزا رضا خان جنرال اجودان وزیر
مختار و ایلچی مخصوص حاجی میرزا
حسنخان سرتیپ نایب اول میرزا
ضیاء الدین خان مترجم اول
دولت اطریش
سفارتخانه وین
جناب نریمانخان وزیر مختار و ایلچی
مخصوص مسیو آرتیک خان
نایب سفارت
دولت جمهوری اتازونی ینکی دنیا
جناب حاجی معتمد الوزاره وزیر مختار
و ایلچی مخصوص دکتر طارانس منشی
سفارت میرزا محمود خان منشی و
مترجم سفارت عبد العلیخان اجودان
سفارت
سفرای دول متحابه و صاحبمنصبان
مقیم دربار همایون و سایر ولایات
محروسه ایران بترتیب حروف هجی
سفارت دولت جمهوری
اتازونی ینکی دنیا
جناب آدوارد سپنسر پراٹ وزیر
مقیم اصغر خان مترجم و منشی
سفارت
سفارت دولت اطریش و مجارستان
جناب جلالتمآب جنرال بارون پیل
وزیر مختار و ایلچی مخصوص مسیو

الکوسکی نایب سفارت میرزا آقا خان
منشی سفارت
سفارت دولت آلمان
جناب جلالتمآب بارون شنک فون
شواینز برک وزیر مختار و ایلچی مخصوص
مسیو ونکلر نایب دکتر فرانک مترجم
حاجی میرزا رضا خان منشی
سفارت دولت انکلیس
جناب جلالتمآب سر هنری درمند ولف
وزیر مختار و ایلچی مخصوص سر آرتر
نیکلسن نایب اول مستر فرنکس کارت
ریت نایب دویم مسیو ولیم
کارت رایت نایب دویم مستر
سیدنی چرچیل نایب دویم السنه شرقی
مسیو هنری کسن ویس قونسول
مستر نول آتشه افتخاری دکتر کسن حکیم
سفارت مستر هنری نواو محاسب
عباسقلیخان منشی و مترجم میرزا
زین العابدین منشی اول میرزا
نجفعلی منشی دویم حاجی میرزا
حسن منشی سیم
تبریز
مستر آبت جنرال قونسول
کیلان
کلنل اسٹورٹ قونسول میرزا
جعفر منشی قونسولگری کیلان
خراسان
میرزا عباسخان وکیل سفارت
شیراز
حیدر علیخان وکیل سفارت
کرمانشاهان

حاجی آقا حسنخان بهادر وکیل سفارت
اصفهان
مستر آقا نور وکیل سفارت
همدان آقا سید حسین
استراباد
محمد تقی آقا وکیل سفارت
بوشهر
کلنل راس جنرال قونسول حکیم راس
مستر حاج لوکس ویس قونسول و نایب
اول میر حکیم خان بهادر نایب دویم
میرزا عبد الحسین منشی
سفارت دولت ایطالیا
جناب مسیو لکونت دروناتو شاردوفر
میرزا طاطاوس خان منشی
سفارت
سفارت دولت روس
جناب جلالتمآب پرنس دالغاروکی
جنرال ماژور وزیر مختار و ایلچی
مخصوص مسیو پوچیو نایب اول
مسیو عزیز بیچ مترجم اول مسیو
فیل یفنا نایب دویم مسیو اجلکوف
مترجم دویم مسیو والری آتشه
مسیو اشتری آتشه میرزا مهدیخان
منشی اول میرزا ابو القاسمخان منشی
دویم خواجه میکائیل تاجر باشی
ارامنه آقا قاسم تاجر باشی مسلمانان
تبریز
مسیو بطروف جنرال قونسول
مسیو بنافدین نایب اول مسیو
موسیکف مترجم اول میرزا علی اشرف
خان منشی

کیلان

مسیو دلاصوف قونسول پرنس وابراژم

نایب قونسولگری میرزا عبدالله خان

منشی

استرآباد

مسیو کاخانفسکی قونسول مسیو

توتبیکی نایب میرزا تقی منشی

مشهد مقدس

کریمخان نصیربیک اوف وکیل التجار

قوچان وبجنورد

یحیی بیک طاهراوف آکنت

دره جز وکلات

مسیو برمنف آکنت

سفارت دولت عثمانی

جناب جلالتمآب خالد خلیل بیک سفیر

کبیر دولت علیه عثمانی علی احسان

افندی مستشار سفارتکبری

احسان حسنی بیک نایب اول سفارت

بالیان سرکیس افندی نایب دویم

میرزا حسنخان منشی اول سفارتکبری

تبریز

علی بهجت افندی باش شهبندر میرزا

حاجی آقا منشی اول

کرمانشاهان

بهاء الدین بیک افندی باش شهبندر

همدان

حاجی محمد سعید وکیل شهبندر

کردستان

آقا سید جابر شهبندر منشی نفر

شیراز

حاجی سید ابراهیم ناظم التجار شهبندر

میرزا سید محمد منشی

بوشهر

میرزا حسین وکیل شهبندر

ساوجبلاغ

عبدالاحد آقا وکیل شهبندر

ارومیه

وکیل شهبندر

سفارت فرانسه

جناب جلالتمآب مسیو دبالوا وزیر

مختار وایلچی مخصوص مسیو ادبر

مترجم اول مسیو مالیه توی

مترجم دویم وشانسلیه مسیو

نیکولا دفتردار سفارت میرزا

ابراهیم منشی

تبریز

مسیو امیل برنه جنرال قونسول دولت

فرانسه مسیو دوفریه مترجم

وشانسلیه میرزا حسنخان منشی

جنرال قونسولگری



